

ساباتینو موسکاتی

فنیقی‌ها



رقیه بهزادی

فنیقی‌ها

اثر: ساباتینو موسکاتی

ترجمه: رقیه بهزادی

The World of the Phoenicians, Sabatino Moscati, Tranlated
From the Italian by Alastair Hamilton, (C) 1965 Sabatino
Moscati.

English Translation (C) 1986 by George Weidenfeld and
nicolson Ltd, Britain

Moscatti, Sabino

موسکاتی، ساباتینو

فنیقی‌ها / اثر ساباتینو موسکاتی؛ ترجمه رقیه بهزادی - تهران: پژوهنده، ۱۳۷۸.

ISBN: 964-6302-09-2

۳۹۰ ص.

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیپا (فهرست‌نویسی پیش از انتشار).

Mondo dei fenici= The World

عنوان اصلی:

of the phonicians

۱ فنیقی‌ها. الف بهزادی، رقیه، ۱۳۱۱ - مترجم. ب. عنوان.

۹۳۹ / ۴۴

DS ۸۱ / م ۸ ۹

۱۳۷۸

م ۷۸-۷۶۲

کتابخانه ملی ایران

فنیقی‌ها

اثر: ساباتینو موسکاتی

ترجمه: رقیه بهزادی

ناشر: پژوهنده

تیراژ: ۲۱۰۰

حروفچینی و صفحه‌آرایی: فریده شهبازی

شابک: ۹۶۴-۶۳۰۲-۰۹-۲ ISBN: 964-6302-09-2

حق هرگونه چاپ و نشر برای انتشارات پژوهنده محفوظ است.

سیاهه تصویرها

۱. نقشه معبد سلیمان
۲. جا پیکره دیواری از امریت
۳. جا پیکره دیواری از عین الحیاة
۴. سکه از ماکرینوس
۵. گور استوانه‌ای از صیدا
۶. مغازیل از امریت
۷. شهر فنیقی در نقش برجسته از سناخریب
۸. نیم‌تنه از سارافند Sarafend
۹. نقش برجسته از بیروت
۱۰. نقش برجسته در موزه ژنو
۱۱. نقش برجسته از فی Fi
۱۲. عاج همراه با تصاویری با بالهای گسترده از ارسلان تاش
۱۳. نقش جوانانی بر روی عاج که دسته‌ای از پاپیروس را به هم می‌بندند از ارسلان تاش
۱۴. نقش قوچ‌های متقابل بر روی عاج از ارسلان تاش
۱۵. نقش حیوانات در حال نبرد بر روی عاج از سامره
۱۶. قرنیزهایی با غنچه‌ها و گل‌های نیلوفر آبی بر روی عاج از سامره
۱۷. ابوالهول بر روی عاج از خورس‌آباد
۱۸. بشقاب مفرغی با ترنج و قرنیزهای متحدالمرکز از نمرود
۱۹. بشقاب مفرغی از گروه اول قبرسی - فنیقی
۲۰. بشقاب مفرغی از گروه دوم قبرسی - فنیقی
۲۱. بشقاب مفرغی از گروه سوم قبرسی - فنیقی
۲۲. بشقاب مفرغی از اولیمپیا

۲۳. بشقاب مفرغی از پراینسته، به سبک مصری
۲۴. مهر فنیقی با ابوالهول در حال راه رفتن
۲۵. مهر فنیقی با بزى در حال دویدن
۲۶. مهر فنیقی با شخصی در حال حرکت
۲۷. سکه از صور
۲۸. سکه از آرادوس
۲۹. چراغ فنیقی با یک نوک
۳۰. سر ستون از گل‌گوی
۳۱. تندیس سفالی از آثیاایرینی
۳۲. طرح محراب سیپوس
۳۳. ستون یادمانی با بتیل لوزی شکل از کارتاژ
۳۴. ستون یادمانی با بطری و بت از کارتاژ
۳۵. ستون یادمانی با پرستنده‌ای در مقابل خدایی از سوسه
۳۶. ستون یادمانی که زنی از سوسه را نشان می‌دهد
۳۷. ستون یادمانی که الهه‌ای از کنستانتین را نشان می‌دهد
۳۸. ستون یادمانی با علامت تانیت به صورت انسان از دوگا
۳۹. نقاب سیله‌نوس از کارتاژ
۴۰. تندیس زنی از عاج از کارتاژ
۴۱. نقش ابوالهول و گاو نر بر روی عاج از کارتاژ
۴۲. جا پیکره دیواری از نورا (بازسازی)
۴۳. معبد تاروس (بازسازی)
۴۴. معبد موته سیرای
۴۵. توفت از سولکیس
۴۶. گور استوانه‌ای از سولکیس
۴۷. گور درومو از سولکیس
۴۸. عاج با جنگجویان از کارمونا
۴۹. شانه از کارمونا
۵۰. نقاشی روی تخم شترمرغ

سیاهه لوح‌ها

نقوش برجسته

۱. بخشی از یک نقش برجسته از آدلون Adlun
۲. جایکره دیواری از صیدون (صیدا)
۳. سرستون مربوط به دوره پیش - ائولی از گل‌گوی
۴. جایکره گوری از مارسالا Marsala
۵. نقش برجسته از سنگ سیاه از تاروس
۶. سرستون پیش - ائولی از رمه راحیل
۷. نقش برجسته از آرادوس

تابوت‌ها

۸. تابوت اشمونذر از صیدا
۹. تابوتی که زنی بالدار را نشان می‌دهد از کارتاژ
۱۰. تابوتی آدمی شکل از پیزوکانیتا Pizzo Cannita
۱۱. تابوت احیرام از بیبلس
۱۲. تابوت بعل شیلک از کارتاژ

ستون‌های یادمانی

۱۳. ستون یادمانی از امریت
۱۴. ستون یادمانی با بتیل ستون مانند، از کارتاژ
۱۵. ستون یادمانی با مستطیل‌کنده کاری شده از موتیا
۱۶. بخشی از یک ستون یادمانی که مرد عریانی را نشان می‌دهد از موتیا
۱۷. بخشی از یک ستون یادمانی از تیر دیبا
۱۸. ستون یادمانی با «علامت تانیت» از کنستانتین
۱۹. ستون یادمانی با نقشمایه‌هایی از گل و ستاره از کارتاژ
۲۰. نقشمایه‌ای مرکب از بطری و بت بر روی یک ستون یادمانی یافت شده در نورا

۲۱. ستون یادمانی که زن و کودکی را از مونته‌سیرای نشان می‌دهد.
۲۲. ستون یادمانی از آکزیو
۲۳. ستون یادمانی از یهومی‌لک از بیبلس
۲۴. ستون یادمانی با بتیل‌ها و ستون‌هایی از سوسه
۲۵. ستون یادمانی از غرفه
۲۶. ستون یادمانی از الشمالی
۲۷. تصویر یک متوفی بر روی ستون یادمانی از کارتاژ
۲۸. ستون یادمانی با بتیل‌ها با کادوستوس‌ها (عصاها) از سوسه
۲۹. ستونی با نقش یک مرد، سولکیس
۳۰. تزئینی مرکب از بطری و بت بر روی یک ستون یادمانی از کارتاژ
۳۱. تندیس زنی نشسته بر تخت، احتمالاً از پیزوکانیتا
۳۲. تندیس از سنگ سیاه، از مارکالاگونیس Maracalagonis
۳۳. نیمتنه سنگی از تاس سیلگ Tas silg
۳۴. تندیس سنگی از مونته‌سیرای
۳۵. تندیس مردی از موتیا

دین و خدایان

۳۶. تندیس الهه‌ای نشسته از مرمر سفید از گالرا Galera
۳۷. ستون یادمانی با علامت تائیت و دیگر نمادها
۳۸. ستون یادمانی که کاهنی را نشان می‌دهد از کارتاژ
۳۹. ستون یادمانی که پرستنده‌ای را نشان می‌دهد، از کارتاژ
۴۰. سر یک شیطان از سنگ از مونته‌سیرای
۴۱. ستون یادمانی که زنی را نشان می‌دهد از مونته‌سیرای

تندیس‌های کوچک مفرغی

۴۲. تندیس کوچک مفرغین زنی، از حلب
۴۳. تندیس کوچک مفرغین مردی از حمص Homs
۴۴. تندیس کوچک مفرغین زنی از حلب

۴۵. تندیس کوچک مفرغین زنی از بعلبک
۴۶. تندیس مفرغین از نورا
۴۷. تندیس مفرغین از قادش
۴۸. تندیس مفرغین یافت شده از دریا نزدیک سلینوته
۴۹. ستون یادمانی که قوچی را نشان می‌دهد از سولکیس
۵۰. ظرف مفرغین که قوچ‌های متقابل را در دو سوی درختی نشان می‌دهد، از نمرود
۵۱. ظرف مفرغین که منظره‌ای از خرگوش‌ها را همراه با درختان و کوه‌ها نشان می‌دهد
۵۲. ابوالهول از سنگ خارا، از کاگلیاری Cagliari
۵۳. ظرفی به شکل مرغابی از کارتاژ
۵۴. گروهی مرکب از یک شیر و یک گاو نر از آلزا Alesa
۵۵. ستون یادمانی که خرگوشی را نشان می‌دهد از کارتاژ
۵۶. شیری از سنگ سیاه از تاروس

شکل‌ها و سردیس‌های تزینی

۵۷. تندیس کوچک سفالین از ایبیزا
۵۸. سردیس تزینی سفالین زن از ایبیزا
۵۹. سردیس تزینی سفالین زن از تاروس
۶۰. سردیس تزینی سفالین زن از موتیا
۶۱. سردیس تزینی سفالین زنی به سبک یونانی از کارتاژ
۶۲. سردیس تزینی سفالین زنی به سبک مصری از کارتاژ
۶۳. سردیس تزینی سفالین مردی از مونته‌سیرای
۶۴. پلاکی از سفال که زنی را نشان می‌دهد از کارتاژ
۶۵. تندیس کوچک زنی با یک قرص از کارتاژ
۶۶. ظرفی از سفال به شکل انسان از ایبیزا
۶۷. تندیس کوچک سفالین از نورا
۶۸. تندیس کوچک سفالین ایسلاپلانا Isla Plana
۶۹. تندیس کوچک مرد از کارتاژ
۷۰. تندیس سفالین از بوتیا

۷۱. تندیس سفالین از آکزیو

نقاب‌های سفالین

۷۲. نقاب سفالین از گروه ۱، کارتاژ

۷۳. نقاب سفالین از گروه ۲، کارتاژ

۷۴. نقاب سفالین از گروه ۳، کارتاژ

۷۵. نقاب سفالین از گروه ۴، کارتاژ

۷۶. نقاب سفالین از موتیا

۷۷. نقاب‌های سفالین از ایبیزا

کالا‌های عاجی

۷۸. ابوالهول بالدار، کننده کاری از سامره

۷۹. کننده کاری بر روی عاج، که زنی را در پنجره نشان می‌دهد، از نمرود

۸۰. عاج، از نمرود، جوانی با شاخه نیلوفر آبی

۸۱. ابوالهول بالدار، از نمرود

۸۲. عاج، از نمرود، که نقش‌ها و قاب را نشان می‌دهد

۸۳. عاج با نقوشی به سبک آشوری، از نمرود

۸۴. عاج از سامره، با تصاویری که نفوذ مصری را نشان می‌دهد

۸۵. هوروس بر روی گل نیلوفر آبی، کننده کاری بر روی عاج از سامره

۸۶. عاج که نقش یک گوزن را نشان می‌دهد، از ارسلان تاش

۸۷. گاو در حال شیر دادن، بر روی عاج از ارسلان تاش

۸۸. سر حکاکی شده از عاج، از موته‌سیرای

۸۹. قرنیز از نخل‌های کوچک، عاج کننده کاری شده از ارسلان تاش

جواهرات و تعویذها

۹۰. سوسکی از خمیر شیشه از کارتاژ

۹۱. آویز به صورت نقاب از خمیر شیشه از کارتاژ

۹۲. دستبند زرین از تاروس

۹۳. جواهرات از کارتاژ
۹۴. تاج زرین، گردنبند و گوشواره‌ها از آلی سدا Aliseda
۹۵. کمربند زرین با نقش برجسته از آلی سدا
۹۶. گردنبند از خمیر شیشه از ایبیزا
۹۷. تعویذ از خمیر شیشه با چشم اوجات از کارتاژ
۹۸. تعویذی از خمیر شیشه با پناه - پاته‌خوس، از کارتاژ
۹۹. آویزهای زرین فنیقی در موزه لوور
۱۰۰. صندوقچه زرین تعویذ، از کارتاژ

سکه‌ها

۱۰۱. روی سکه زرین از کارتاژ
۱۰۲. پشت سکه زرین از کارتاژ

اشیای خانگی

۱۰۳. ظروف پونیکی از کارتاژ
۱۰۴. عطردان از کارتاژ
۱۰۵. ظرف از گل به شکل آدمی از قبرس
۱۰۶. چراغ با دو نوک از کارتاژ
۱۰۷. بخشی از یک کوزه از تاس سیلگ
۱۰۸. بخوردان مفرغین از گوریوم Gurium
۱۰۹. ظرف مفرغین با طرح هندسی از نمرود
۱۱۰. ظرف مفرغین با نقش آدمی و طرح کوه‌ها از نمرود
۱۱۱. بخشی از یک تخم رنگ شده شتر مرغ از کارتاژ
۱۱۲. تیغه مفرغین از کارتاژ
۱۱۳. تیغه مفرغین از ایبیزا

سیاهه

۱۳	مقدمه
۱۵	پیش‌گفتار
۱۷	فصل اول - فنیقی‌ها
۱۷-۱۹-۲۰	نام / مردم / سرزمین
۲۵	فصل دوم - تاریخ
۲۶-۵۰	عصر استقلال / توسعه آشور / غلبه آشور / عصر بابلی و ایرانی / تشکیلات سیاسی
۵۳	فصل سوم - دین
۵۵-۶۴	خدایان / مراسم پرستش
۶۹	فصل چهارم - هنر
۶۹-۱۱۱	معماری / تندیس‌سازی / عاج‌ها / ظروف / هنر حکاکی و کنده‌کاری / سایر هنرهای کوچک
۱۱۵	فصل پنجم - اقتصاد و تجارت
۱۱۵-۱۱۸	اقتصاد / تجارت
۱۲۳	فصل ششم - خط و زبان
۱۲۳-۱۲۷	خط / زبان
۱۲۹	فصل هفتم - توسعه فنیقی‌ها
۱۲۹-۱۳۸	باستان‌شناسی / کتیبه‌شناسی / تاریخ / گاه‌شناسی / روش‌ها
۱۴۱	فصل هشتم - فنیقی‌ها در قبرس
۱۴۱-۱۴۹	تاریخ / باستان‌شناسی / دین / فنیقی‌ها و کارتاژی‌ها در آفریقا
۱۵۱	فصل نهم - تاریخ

تأسیس کارتاژ / تشکیل امپراتوری / کوچ نشینان / کارتاژی ها و یونانی ها در سیسیل / کارتاژی ها و رومی ها / نظام سیاسی

فصل دهم - دین
خدایان / مراسم پرستش

فصل یازدهم - هنر
معماری / تندیس ها، سیپوس ها و ستون های یادمانی / تابوت های سنگی / تندیس های سفالین / نقاب ها / تعویذها / تیغ ها / اشیای عاجی / جواهرآلات / اشیای سوسک مانند / محصولات کم اهمیت تر / ظروف

فصل دوازدهم - اقتصاد و تجارت
اقتصاد / تجارت

فصل سیزدهم - خط و زبان
خط / زبان

فصل چهاردهم - مالتا، گوزو، پانته لریا
تاریخ / باستان شناسی / دین

فصل پانزدهم - سیسیل
تاریخ / باستان شناسی / دین

فصل شانزدهم - ساردنیا
تاریخ / باستان شناسی / دین

فصل هفدهم - اسپانیا
تاریخ / باستان شناسی / دین
نتیجه
زندگی نامه ساباتینو موسکاتی

مقدمه

فنیقی‌ها و تمدن آن‌ها همیشه توجه و علاقه مردم غرب را به خود معطوف داشته است. از زمانی که هومر ویژگی‌های دریانوردی و بازرگانی آن‌ها را آشکار ساخت، و هنگامی که معلوم شد که الفبای جهان غرب از الفبای آن‌ها مشتق شده است، فنیقی‌ها به اندازه هر قوم باستانی دیگری در مشرق زمین، مورد توجه قرار گرفته‌اند و در مقایسه با اقوام دیگر، که دارای فعالیت‌های فرهنگی و سیاسی مهمتری بوده‌اند، به آن‌ها، بیشتر پرداخته شده است.

اما به نظر نمی‌رسد که این علاقه به فنیقی‌ها متناسب با ویژگی‌های فرهنگی، تاریخی، سیاسی، دینی، ادبی و هنری آن‌ها باشد، که معرف و مشخص هر تمدنی است. بدین ترتیب، وحدت و استقلال و همگونی فنیقی‌ها به عنوان قومی مشخص، امری بدیهی تلقی شده و مورد تجزیه و تحلیل قرار نگرفته و به اثبات نرسیده است. در نتیجه، محیط جغرافیایی و حدود و تمدن فنیقی‌ها را به طور متفاوت دانسته‌اند. مثلاً کاوش‌های انجام گرفته در اوگاریت، دانشمندان را بر آن داشته که تمدن فنیقی را به تاریخی کهن‌تر منسوب بدانند. پیوستگی اساسی آن را تغییر دهند بدون آن که، خود را در طبقه‌بندی مواد یافت شده در اوگاریت به عنوان فنیقی موجه بدانند. نمونه دیگری از این امر را در افزایش کاوش‌های انجام گرفته در فنیقیه و منطقه پونیک Punic در مدیترانه می‌توان دانست، این اشکال که تا چه اندازه اکتشافات مزبور تمدن فنیقی را به طور واقعی منعکس ساخته - یا از توسعه کارتاژ ناشی شده - به ندرت مورد بررسی قوار گرفته است. لزومی ندارد تأکید کنیم که حل هر دو مشکل بسیار دشوار است، اما اگر فرهنگ ماقبل تاریخ اوگاریت و فرهنگ مرحله نهایی پونیکی را در کنار تمدن فنیقی مشاهده کنیم، خواهیم توانست میزان سوء تفاهماتی را که مسأله تمدن فنیقی به سبب وسعت آن، ایجاد کرده است دریابیم.

اما، گذشته از جنبه‌های بسیار آشکار این مسأله، آن پیوستگی وحدتی باقی می‌ماند

هر تمدنی را مشخص می‌سازد. این اشکال در وهله اول، در فنیقیه شرقی ظاهر می‌شود که در آنجا، استقلال دولت - شهرها حاکم است و تشخیص پیوستگی میان این شهرها از لحاظ محیطی دشوار است. این شکل تا غرب ادامه دارد که در آنجا، کالاهای صادراتی غالباً مانع از تعیین عناصر مشخص کننده فرهنگ می‌شود و در این ضمن، نفوذ عناصر خارجی (عمدتاً یونانی)، هرگونه پیوستگی را از میان برمی‌دارد. این مشکلات، اساس کتاب حاضر را تشکیل می‌دهد، اما پیش از ذکر مطالب دیگر، باید محدودیت‌های زمانی و مکانی را که به تمدن مورد بحث نسبت داده‌ام به اثبات برسانم. تصمیم گرفته‌ام از دوره حدود ۱۲۰۰ پیش از میلاد، یعنی تاریخ هجوم «اقوام دریا» و آغاز عصر آهن، شروع کنم. این رویداد، بدون تردید، شکافی عمیق در خاور نزدیک باستان ایجاد کرد که آغاز تاریخ و تمدن واقعی فنیقی‌ها را نشان می‌دهد. مردم ساحل فنیقیه، که در باریکه زمینی میان مدیترانه و سلسه جبال لبنان سکونت داشتند و در میان دولت‌های نیرومند عبرانی و آرامی محاط بودند، مجبور شدند با یکدیگر متحد شوند و به سوی مدیترانه روی آورند، و این ماجراجویی دریایی، یکی از ویژگی‌های آنان را تشکیل داد.

از لحاظ جغرافیایی، ناحیه فنیقیه را میان شوکشو Shkshu تل شوقاس Suqas و عکا دانسته و توسعه موقتی آن را در فراسوی این منطقه به حساب آوردم. اما در مورد کوچ‌نشینی، مسلماً این مسأله یک پدیده ذاتی تمدن فنیقی است که آن را، هم از لحاظ تکامل موقتی و هم از لحاظ ثانوی، باید مورد بررسی قرار داد. تعیین زمانی که تمدن واقعی فنیقی به پایان می‌رسد و تمدن پونیک آغاز می‌شود دشوار است، و در بسیاری موارد، اشکال نادرست است، زیرا یکی ادامه و تکامل دیگری است. اما کوشیده‌ام تا ویژگی‌های موروثی را از ابداعات در پدیده‌های تاریخی و فرهنگی متمایز سازم.

پایان تمدن فنیقی را می‌توان تقریباً هم‌زمان با پیدایی یونانی‌مآبی بدانیم، که به تدریج، ولی به تمامی، استقلال فرهنگی شهرهای فنیقی را از میان برداشت. در غرب، کوچ‌نشین‌ها اندکی بیشتر دوام یافتند، و بحرانی که به وسیله یونانی‌مآبی آغاز شده بود، بر اثر پیروزی‌های روم به پایان آمد.

پیش‌گفتار

مدت‌ها پیش از آن که این کتاب را بنویسم، عنوان آن یعنی «جهان فنیقی‌ها» را به صورت بخشی از سلسله کتاب‌هایی که قرار بود به وسیله شرکت وایدن‌فلد Weidenfeld و نیکولسون Nicolson انتشار یابد، در نظر گرفتم؛ و اگر به سبب عنوان آن نبود، کتاب یا لااقل کتاب من، هرگز نوشته نمی‌شد. هنگامی که به پیشنهاد ناشر اندیشیدم، تصمیم گرفتم آن کتاب را بنویسم، زیرا دریافتم که همان کلمات، زمینه پژوهش‌های تازه و تشریق‌کننده‌ای را فراهم خواهد ساخت. درباره این موضوع، دو جنبه عمده مشاهده کردم: یکی ویژگی‌های تمدن فنیقی، که به نظر متنوع و ناپیوسته می‌آمد، و دیگری پایداری و تکامل آن ویژگی‌ها در کوچ‌نشین‌ها و جایگاه‌های فنیقیان در خارج از سرزمین فنیقی.

کوشیده‌ام که از طریق مطالب و موادی که بی‌نهایت ناهمگون بوده‌اند، و از آن دو خط‌مشی پژوهشی پیروی کنم. مطالب و مواد مزبور درباره فنیقی‌ها در شرق، بسیار اندک و نامطمئن و درباره کارتاژ تقریباً بسیار گسترده بوده است. اما در این مورد، به استثنای هنر کارتاژی، منابع موجود اصولاً غیرمستقیم بوده و جنبه تاریخی - سیاسی داشته است. گذشته از این، مواد، بسیار پراکنده بوده و در کوچ‌نشین‌های فنیقی عمدتاً جنبه باستان‌شناختی داشته است.

البته مجبور بوده‌ام که مطالب را به منظور تهیه این کتاب دوبار تنظیم کنم، و بنابراین، درباره جهان واقعی فنیقی در شرق، که در آنجا عناصر ویژه این تمدن تکوین یافته بود، به تفصیل بحث کرده‌ام، واقعیات مشهور درباره کارتاژ را به حداقل کاهش داده و به جنبه‌های کم‌شناخته (به‌ویژه در زمینه هنر)، توجهی ویژه مبذول داشته، و بیشتر به دوام و تکامل عناصر اصلی فنیقی پرداخته‌ام. درباره کوچ‌نشینان کرانه مدیترانه، به‌ویژه در

مواردی که هنوز نتایجی به دست نیامده است، به تفصیل بحث کرده، اما همیشه قصد داشته‌ام که آن ویژگی‌های تاریخی - سیاسی، دینی و هنری را آشکار سازم که کوچ‌نشین‌ها را به صورت بخش مهمی از جهان فنیقی‌ها درآورده بود.

نیازی به یادآوری نیست که این کتاب را نمی‌توان یک فهرست تاریخی یا یادمانی به شمار آورد. اما مواد آن به اندازه‌ای کافی هست که از به دست دادن دیدگاه‌های انحرافی و نادرست اجتناب ورزیم، و نمونه‌هایی از ویژگی‌های عمده تمدن فنیقی را به دست دهیم. هدف عمده من به دست دادن مدارک و روشن ساختن این ویژگی‌هاست، و تصور می‌کنم قصد ناشر از عنوان کتاب همین بوده است.

تعیین نتایج کتاب به عهده خواننده است، ولی مایلم نکته دیگری بیفزایم. به عقیده من، وظیفه تاریخ‌نویس در زمینه پژوهشی از این قبیل، تلفیق و ترکیبی کلی است، البته به شرط آن که در برگیرنده نظرات مبتکرانه باشد. این امر ضرورت دارد، زیرا چنین تلفیق و ترکیبی، دانشمندان آینده را تشویق خواهد کرد تا آن را تصویب کنند یا مورد انتقاد قرار دهند. اثری تلفیقی به ناچار حاوی نقصان‌های بحث‌انگیز است، و ضمن آن که به وجود این نقصان‌ها اعتراف می‌کنم، صمیمانه امیدوارم مرا به خاطر آن‌ها ببخشند.

فصل اول

فنیقی‌ها

نام، قوم و سرزمین

۱. نام

در مرحله اول قومی به وسیله نامش توصیف می‌شود که اصل و منشأ آن طایفه پیوسته برای تحقیق درباره نام آن قوم لازم است. کلمه *Ovri'kes*، که برای نامیدن این قوم و نیز برای نامیدن سرزمین آن‌ها به کار می‌رود، دارای اصل و منشأ یونانی است و به روزگار هومر - اگر نخواهیم بگوییم به دوران قبل از او باز می‌گردد. از آنجا که این نام به قوم دیگری اطلاق نمی‌شود، به صورت اسمی باقی می‌ماند که به وسیله بیگانگان درباره آن‌ها به کار برده می‌شود، در صورتی که بدون شک، از لحاظ ریشه‌شناسی *φονίκες* به معنای «ارغوانی» مربوط است و بنابراین، با صنعت رنگ‌کردن پارچه به رنگ ارغوانی، ده از ویژگی شهرهای فنیقی بوده است، مربوط می‌شود. اگر چه کلمه یونانی به هومر نسبت داده می‌شود، متون موکنایی (میسنی) *Mycenaean* که اخیراً کشف شده است، حاوی یک صفت مؤنث به صورت پونی کی یو - *po - ni - ki - jo* است که به معنای قرمز و به «ارابه» اشارت دارد. این کلمه صفتی، ممکن است پیش از این یک ارزش نژادی داشته بود، به ویژه از آن رو که نام پونی کی یو را برای نشان دادن گیاهی به کار می‌بردند، که شاید «گیاه فنیقیه‌ای» *herba phoenicia* باشد که پلینی *Pliny*، از آن نام برده است. پس اگر ارزش نژادی در زمان موکنایی (میسنی) وجود داشته باشد، مدارک یونانی، به چند

سده پیش از آن مربوط می‌شود.

در منابع محلی، کلمه کنعانی *canaanite* را برای مردم، و کلمه کنعان را برای سرزمینی در سده پانزدهم پیش از میلاد به کار برده‌اند (کتیبه اکدی *Akkadian* بر روی تندیس ایدریمی *Jdrimi*، سنگ بنای یادبود مصری از آمنوفیس دوم *Amenophis* از ممفیس *Memphis*). درباره این نکته، اسناد و مدارک پراکنده‌ای در طی قرون و اعصار به دست آمده است (به ویژه در تورات، حتی اگر معنای آن، سراسر منطقه و قوم پیش از اسراییل را در بر بگیرد) و در دوره هلنیستی^۱ در فنیقیه *Phoenicia* (در نوشته‌های روی سکه‌ها به صورت: «لاودیکیه *Laodicea* در کنعان») به چشم می‌خورد. در منابع باستانی غالباً به نام (فیلو *Philo* اهل بیبلوس *hyblos*)، بومی خوریم که در آفریقا به صورت نامی است که ساکنان فنیقی تبار، آن را حفظ کرده‌اند. اگوستین مقدس *St. Augustine* نیز آن را ذکر نموده است.

ای. آ. اشپایزر *E. A. Speiser* عقیده دارد که در متون اکدی در نوزی *Nuzi*، کلمه کیناهو *Kinahhu* به معنای «ارغوانی» است و این کلمه تشابه مهمی با *𐎎𐎠𐎵𐎠𐎺𐎠* دارد. هیچ دلیل زبان‌شناختی در دست نیست که تصور کنیم که کلمه کیناهو از کنعان *Kn'n* و بالعکس ناشی شده باشد، بنابراین، می‌توانیم اصل و منشأ زیر را برای نام این قوم پیشنهاد کنیم: کنعان اصطلاح بومی برای سرزمین فنیقی است، و کلمه «ارغوانی» از آن، به سبب صنعت رنگرزی محلی مشتق شده است. در زبان یونانی، نام محلی هم از منطقه و هم از رنگ گرفته شده است.

هرگاه کنعانی، نامی باشد که فنیقی‌ها برای نامیدن خود به کار می‌بردند، مسلماً این کلمه تنها نام برای ایشان نبود و ممکن است نیز نام اصلی نباشد. مثلاً کلمه صیدونی *Sidonian* (صیدایی) که مربوط به شهری به همان نام است، غالباً به جای فنیقی در آثار هومر و در تورات به کار می‌رود و در سفر تکوین، از طریق شجره شناسی تأیید می‌شود (کنعان دو پسر دارد، صیدون و حت *Heth*).

روی هم رفته، نام‌هایی که فنیقی‌ها را به عنوان واحدی تعیین می‌کند، به ندرت به کار می‌رود.

۱. *Hellenistic* به دوره بعد از اسکندر گفته می‌شود که در آن، فرهنگ شرق و غرب درهم آمیخت و آن را نباید

با *Hellenic* به معنای «یونانی‌مآبی» اشتباه کرد - م.

لااقل تا جایی که به خود فنیقی‌ها مربوط است، این مطلب، تقسیم سرزمین و برتری آگاهی شهری بر آگاهی ملی را می‌رساند. آنچه که مربوط به آگاهی وحدت بخش می‌شود، از نیمه دوم هزاره دوم به بعد است، و تأخر نسبی نام‌هایی مانند کنعانی و صیدونی تنها محدودیت‌های زمانی مربوط به تمدن فنیقی را تأیید می‌کند.

۲. مردم

ویلیام فوکسول آلبرایت William Foxwell Albright، دانشمند آمریکایی نوشته است که آن روزگار سپری شده که نیازی به بحث درباره فرضیه اریتریه‌ای Erythraean بودن اصل و منشأ فنیقی‌ها احساس شود، یا درباره فرضیه‌های متأخر که فنیقی‌ها را از جنوب فلسطین می‌داند، یا مسأله خاستگاه سامی‌ها مباحثاتی صورت گیرد. اما با توجه به نظر آلبرایت، حتی برجسته‌ترین نویسندگان متأخر به شناخت خاستگاه فنیقی‌ها علاقه‌مندند. اوتو آیسفلد Otto Eissfeldt، که در این باره به تفصیل سخن می‌گوید، عقیده دارد که باید در شبه جزیره سینا، یا در سرزمین مجاور عربستان باشد که فنیقی‌ها از آن‌جا در حدود ۳۰۰۰ پیش از میلاد، مهاجرت کردند، تا در محل‌های تاریخی آینده خود ساکن شوند. جورج کونتینو Georges Contenau مطالب بسیاری را به زادگاه فنیقی‌ها اختصاص داده و اگر چه عقیده خود را به‌طور قاطع ابراز نمی‌دارد، در نسبت دادن موجودیت و فردیت قوم فنیقی به دوره‌های پیشین تاریخی (و اگر نه ماقبل تاریخ)، خودداری نمی‌کند. وی حتی عقیده دارد، که هر چه دوره متقدم‌تر باشد، اطلاعات نژادی به تدریج روشن‌تر می‌شود. بنابراین، کاملاً محتمل است که در آغاز تاریخ، یک نژاد سامی وجود داشته که به زبان سامی سخن می‌گفته است. دونالد هاردن Donald Harden، اخیراً به امواج مهاجران سامی اشارت کرده است که گویی از عربستان یا خلیج فارس آمده‌اند. (وی هرودوت را به عنوان منبع خود ذکر می‌کند و بررسی‌های اخیر را درباره اصل و منشأ سامی‌ها را نادیده می‌گیرد). بالاخره، بررسی‌های بی‌شماری که پس از انتشار متون اوگاریتی Ugaritic انجام گرفت، حمایت‌های مجددی از فرضیات مربوط به اصل و منشأ جنوبی آن‌ها را به دست می‌دهد. در واقع، بیشتر فرضیات بر نوشته‌های نویسندگان باستان متکی است. فیلو از اهالی شهر

بیبلس ادعا می‌کند که فنیقی‌ها بومی بودند و نه تنها مردم، بلکه خدایان و سراسر فرهنگ مردمی از ناحیه آن‌ها نشأت گرفته است. هرودوت در وهله اول، محل آنان را در ناحیه اریتره می‌داند. استرابون می‌گوید که در کنار خلیج فارس، معابد و شهرهایی مشابه معابد و شهرهای فنیقی وجود داشت و پلینی این مطلب را تأیید می‌کند. ژوستن Justin می‌گوید که، فنیقی‌ها پس از آن که بر اثر زلزله از خانه و زادگاه خود رانده شدند، نخست در کنار دریاچه سوریه‌ای Syrian (بحرالमित) و سپس در کنار مدیترانه ساکن شدند.

این تلفیق روایات و بررسی‌ها، که می‌کوشد اصل و منشأ قوم فنیقی را بشناساند، متکی بر این فرضیه غیرقابل اثبات است که این ملت، پیش از ظهور تاریخ خود، در کنار دریای مدیترانه وجود داشته است. اما چون هیچ نوع پیوستگی تاریخی و فرهنگی شهرهای فنیقی را نباید به ادوار پیش از تاریخ، یا حتی اوایل دوره تاریخی نسبت داد، معمای اصل و تبار فنیقی‌ها به شدت دچار تغییر می‌شود. تشکیل ملت فنیقی، در محدوده نسبتاً غیرثابت، ظاهراً از یک تکامل تاریخی در ناحیه سوریه و فلسطین ناشی می‌شود، نه از مهاجرت مردم از خارج از آن سرزمین. حتی می‌توان گفت که شاید مهاجرت اقوام دیگر (فلسطینی‌ها، عبرانی‌ها و آرامی‌ها) باشد که شهرهای فنیقی را به همبستگی با یکدیگر وادار کرد.

بنابراین، ظاهراً دشوار است که مهاجرت اقوام تازه‌ای را به مقیاس وسیع، به عنوان اصل ملت فنیقی بدانیم و به دنبال ویژگی‌های نژادی بگردیم. در مجموعه مردم‌شناسی ناحیه سوریه - فلسطین، که شاهد تقابل گونه‌های عرب و ارمنی است، فنیقی‌ها ویژگی مخصوصی ندارند. زبان آن‌ها مانند زبان همسایگان‌شان، سامی است. بالاخره، استقلال فنیقی‌ها به عنوان یک قوم، بر اثر اوضاع خاص جغرافیایی و تاریخی - سیاسی تعیین می‌شود، اما آن را بر خاستگاه و نژاد نمی‌توان متکی دانست.

۳. سرزمین

تاریخ فنیقی‌ها در ناحیه ساحلی سوریه - فلسطین آغاز می‌شود. مرز شمالی این منطقه را می‌توان هم‌طراز با تل سوقاس Tell Suqas دانست، زیرا در شمال این شهر، هیچ مسکن ثابت

فنیقی یافت نمی‌شود. البته شهر بزرگ اوگاریت وجود دارد، ولی آن را نمی‌توان به تمدن فنیقی نسبت داد. گذشته از این، تاریخ اوگاریت قبل از ۱۲۰۰ پیش از میلاد، به پایان می‌رسد. از طرف دیگر، مرز جنوبی را می‌توان هم‌طراز با عکا Akka دانست. درست است که کتیبه اشمونذر Eshmunazar، انضمام دور Dor و یافا Yaffa را به صیدون در دوره ایرانی ذکر می‌کند، اما این شهرها را نمی‌توان زیستگاه ثابت فنیقی‌ها دانست.

مرزهای شرقی و غربی فنیقیه معلوم است. دریای مدیترانه در غرب، سلسله جبال لبنان در شرق، به دنبال سرزمین باریک کوه‌های نوصیری Nosairis، سلسله جبال لبنان تا قریب شش مایل با دریا امتداد دارد و در نقاطی به ارتفاع نه هزار پا می‌رسد. فاصله کوه تا دریا، از سی تا هفتاد مایل تغییر می‌کند و در نقاط مختلف آن، دماغه‌های صخره‌ای در آب وجود دارد. دره‌های کوچکی میان این دماغه‌ها و مجاری آب، که از کوه‌ها جاری می‌شود، وجود دارد که در واقع، چشمه‌های کوچکی هستند که در فصل بارانی پرآب و در تابستان خشک می‌شوند.

مفاهیم تاریخی این وضع جغرافیایی آشکار است. در مرحله اول، سراسر منطقه، میان کوه و دریا محصور است. این امر، منجر به یک جدایی تاریخی از داخل شد، که بر اثر ورود اقوام نیرومند و دولت‌های آن‌ها، در حدود ۱۲۰۰ پیش از میلاد تشدید گردید. در مرحله دوم، تجزیه این منطقه مانع از وحدت سیاسی و حتی آگاهی وحدت بخش شد و باعث ایجاد دولت شهرها و جوامع گردید. در مرحله سوم، راه توسعه طبیعی برای قوم این سرزمین، مدیترانه بود. این موضوع، با سقوط اقوام دیگری که سابقاً کشتیرانی را زیر نظر داشتند، ثابت شد و به همین صورت باقی ماند، تا آن که دولت‌های جدید متشکلی به روی کار آمدند.

لزوم دریانوردی در مدیترانه از ارتباطات ناشی شد. بر اثر پیشرفتگی شدید کوه‌ها در دریا، عبور از خشکی دشوار بود. راه باریکی را غالباً از جناح داخلی دماغه‌ها می‌بردند. اما دریانوردی به صورت آسانترین وسیله انتقال از شهر به شهر و از کشور به کشور باقی ماند.

شهرهای فنیقی غالباً دارای یک ویژگی ساختمان شهری بود. آن‌ها را بر روی دماغه‌های صخره‌ای می‌ساختند، تا دارای لنگرگاه باشد، و یکی در شمال و یکی در جنوب به تناسب باد و فصول ساخته می‌شد. فنیقی‌ها نیز جزایر کوچکی را که در کنار ساحل بود، ترجیح می‌دادند.

جایی که استحکامات و دفاع طولانی در صورت محاصره سهل تر بود. دو شهر معروف فنیقی یعنی آرادوس Aradus و صور Tyre، دارای چنین ویژگی بودند و اسکندر مقدونی، با ساختن یک موج شکن یا لنگرگاه مصنوعی، سرانجام شهر صور را به خشکی ملحق ساخت.

کشتیرانی فنیقی‌ها، که ناشی از شرایط جغرافیایی و تاریخی - سیاسی بود، توسعه آن‌ها را از طریق مدیترانه و تأسیس یک سلسله پایگاه یا مرکز تجاری تأمین ساخت. از طریق همین توسعه، که فراتر از ستون‌های هرکول (Pillars of Hercules) (جبل طارق) می‌رفت، فنیقی‌ها در جستجوی محل‌هایی بودند که با آن‌ها آشنایی داشتند. دماغه‌هایی مانند کارتاژ Carthage، نورا Nora و بوتیا Bythia و جزایر کوچکی مانند سن آنتیوکو St. Antico، موتیا Motya، کادیز Cadiz و موگادور Mogador. بالاخره برای ورود به خشکی در سفرهای طولانی خود سعی کردند مساکن خود را در فواصل معین از یکدیگر بسازند.

آب و هوای فنیقیه باستان کمابیش به صورت امروزه بود. در زمستان، باران‌های بسیاری می‌بارید که به عمق زمین آمیخته با خاک و شن و مواد گیاهی فرو می‌رفت و آن را حاصلخیز می‌ساخت. بهار، با ماه مارس آغاز می‌شود و تا ماه مه غله می‌رسد. باران در ماه مارس رو به کاهش می‌گذارد و میان ماه مه و سپتامبر کاملاً از میان می‌رود. تابستان، چهار یا پنج ماه ادامه می‌یابد و گیاهان را خشک می‌کند، هر چند در بسیاری از نقاط از طریق مجاری آب سیراب می‌شوند. در اکتبر هوا رو به خنکی می‌گذارد و ریزش باران از سر گرفته می‌شود و دوره سالانه آغاز می‌گردد. بنابراین روی هم رفته، فنیقیه دارای آب و هوای مخصوص خاور نزدیک است که به سبب موقعیت جغرافیایی ویژه، تعدیل می‌شود.

در نتیجه، به نظر می‌رسد که فنیقیه یکی از حاصلخیزترین سرزمین‌های شرق مدیترانه است. کشاورزی، علی‌رغم محدودیت زمین قابل کشت، به خوبی تکامل یافته است: گندم، زیتون، انگور، میوه‌های درختی (به ویژه درختان انجیر و سیکامور و توت و انجیر در آن‌جا می‌روید). نخل که امروزه نادر است، در روزگار باستان به وفور یافت می‌شد و حال آن که مرکبات، که کاشت آن‌ها امروزه بسیار رایج است، در آن روزگار شناخته نبود.

اما بر طبق متون تاریخی، بزرگترین ثروت فنیقیه همانا جنگل‌های لبنان بود که دارای کاج،

سرو و بالاتر از همه، سدار Sedar (سرو آزاد) بود که در سراسر خاور نزدیک شهرت داشت. در طی قرن‌ها، لشکرکشی‌هایی از بین‌النهرین یا مصر به عمل می‌آمد تا این ماده گرانبها را، که پیرامون خود را عطرآگین می‌ساخت، به‌دست آورند. امروزه از این جنگل‌های باشکوه به مقدار زیادی بر جای مانده است که شاید بر اثر بهره‌برداری از آن‌ها به تدریج از میان رفته‌اند و کمک‌های بی‌شماری، که برای رویاندن مجدد آن گونه درختان به عمل آمده بر اثر گله‌های بز، که جوانه‌ها را از بین می‌برند، عقیم مانده است.

حیوانات در فنیقیه باستان، مطابق با محیط و آب و هوای آن بود. در کوه‌ها پلنگ، خرس، کفتار، گرگ، شغال و خرگوش یافت می‌شد و حیوانات اهلی‌تر مانند خر، گاو، گوسفند و بز نیز دیده می‌شد. ماهی که از دریا به‌دست می‌آمد، فراوان بود و به ویژه صدفی به نام مورکس Murex، که رنگ ارغوانی مخصوصی از آن می‌گرفتند و نام خود را به این منطقه داد، شهرت دارد. طبقه زیر خاک بیشتر شامل سنگ آهک نرم و خرد شونده بود اما در کوه‌ها لایه‌هایی از مرمر، سنگ آتشفشانی و آهن و بالاخره شن نرمی که، در صنعت شیشه سازی از آن استفاده می‌شد، به‌دست می‌آمد.

روی هم رفته، این سرزمین، منابع مهمی در اختیار ساکنان فنیقی قرار می‌داد. اما این منابع، بر اساس مبادله قابل استفاده بود که در ابتدا با ملل همسایه و پس از چندی، با سراسر مدیترانه صورت می‌گرفت و فنیقیان را به‌عنوان مشهورترین و قابل‌ترین بازرگانان جهان باستان به جهانیان معرفی کرد.

فصل دوم

تاریخ

۱. مقدمه

روی هم رفته، تاریخ کهن فنیقی را می توان از منابع غیرمستقیم بازسازی کرد. حقایق تاریخی را که از کتیبه های مختصر به زبان فنیقی می توان استنتاج کرد ناچیز است - نام های پادشاهان تک تک شهرها، توالی سلسله ها، برپایی یادمان ها، ارجاع به خدایان حمایت کننده. گذشته از این، کتیبه های دیرینه از بیبلس به دست آمده است، جایی که گروهی از متون سده دهم یافت شده، در صورتی که، سایر شهرها مدتی بعد اطلاعاتی به دست می دهند که به همان اندازه ناچیز است. یک منبع، که می بایستی در اصل مستقیم بوده باشد، ولی به صورت غیرمستقیم و پراکنده به ما منتقل شده است، عبارت از شرح وقایع سالانه در صور است، که آن را ژوزفوس *Josephus* در بعضی از عبارات مناندر *Menander* اهل افه سوس *Ephesus* (افز) نقل کرده است. این عبارات مربوط به دو دوره، یکی سده دهم تا هشتم و دیگری سده ششم است، و واقعیات بی شماری را درباره تاریخ شهرها به دست می دهد مانند نام های پادشاهان و اطلاعات مفصلی درباره حوادث محلی. پیدا است که نقل وقایع مربوط به دوره میانه این واقعیات، به مخاطره سوء تفاهم می افزاید، ولی مقایسه با اطلاعات بعد، و به ویژه با اطلاعات ناشی از تورات درباره کهن ترین دوره می رساند که شرح وقایع سالانه، دقیق است. در هر صورت، این وقایع سالانه، یک سنت تاریخ نویسی محلی را نشان می دهد که در آینده ممکن است به صورت یک منبع عالی اطلاعات درآید.

شهرهای فنیقی نیز، هم در منابع مصری و هم در منابع بین النهرینی ذکر شده اند. این ها بیشتر

عبارت از شرح وقایع سالانه آشوری‌هاست که حاوی حقایق دربارهٔ انقیاد شهرهای سوریه - فلسطین است، و اگر چه به نظر می‌رسد که دقیق باشند، باید به خاطر داشت که پیروزی‌ها معمولاً فقط شناسایی قدرتند و بنابراین، غالباً تکرار می‌شوند. تعداد کمی حقایق مهم را می‌توان از سایر منابع مصری و بین‌النهرینی استنتاج کرد. به علاوه، قصه مصری مربوط به ونامون Wenamun، رابطهٔ فنیقیه را با مصر از اواسط سدهٔ یازدهم روشن می‌سازد.

یک منبع غیرمستقیم مهم برای تاریخ فنیقیه در شرق، عبارت از کتاب عهد عتیق است. کتاب‌های تاریخی، اطلاعات زیادی دربارهٔ روابط با شهرهای فنیقی و به ویژه با صور، به دست می‌دهد و کتاب عهد عتیق با وجود اطلاعات پراکنده، شرح‌هایی در اختیار ما می‌گذارد که به هم پیوسته‌تر از سایر منابع است. این کتاب، به مراتب گسترده‌ترین اطلاعات را دربارهٔ بعضی ادوار مانند عصر سلیمان و رابطهٔ او با صور را در اختیار ما می‌گذارد و باید به خاطر داشت که تاریخ‌نگاری در آن زمان، بسیار دقیق و قابل اعتماد بوده است.

گذشته از اشارات ژوزفوس به وقایع سالانهٔ صور، منابع اواخر دورهٔ قدیم، حاوی اطلاعات مفیدی دربارهٔ مرحلهٔ نهایی تاریخ فنیقی است، در صورتی که مطالب مربوط به مراحل پیش از آن، اندک است و همیشه قابل اعتماد نیست.

در بازسازی حوادث عمدهٔ تاریخ فنیقی از این منابع، مسألهٔ فوری عبارت از ارزیابی این مطلب است که، تا چه اندازه عوامل وحدت بخش بر تقسیمات شهری فایق می‌آید و بحث دربارهٔ یک ناحیه را به‌طور کلی موجه می‌سازد. تقسیمات شهری غالب می‌شود، زیرا با تاریخ شهرها به‌طور انفرادی مواجه هستیم، اما، بعضی اشارات مربوط به پیوستگی آن‌ها و آگاهی از عوامل وحدت بخش را باید مورد تأکید قرار دهیم، اگر بخواهیم به شهرهای فنیقی اشاره‌ای تاریخی کنیم.

۲. عصر استقلال

حملة «اقوام دریا» در حدود ۱۲۰۰ پیش از میلاد، تأثیر مستقیمی بر بعضی از شهرهای ساحلی داشت: آرادوس و صیدون (صیدا) ویران شد و این نکته بر طبق گفتهٔ ژوستن Justin است، که از طریق کاوش‌های باستان‌شناختی تأیید می‌شود. اما وضع سیاسی و نظامی پس از این حمله، آغاز عصر استقلال را نشان می‌دهد. دولت‌های بزرگ در ناحیهٔ سوریه - فلسطین،

به طور موقت غیرفعال بودند. آشور، درون مرزهای خود محدود، و مصر شکست خورده بود. نواحی عبرانی و آرامی رو به ترقی می‌رفتند و شهرهای فنیقی در ساحل در کنار یکدیگر قرار داشتند.

شهرهای برجسته این دوره جدید عبارتند از آرادوس، بیدلس، صیدون (صیدا)، صور و عکا (از بروتوس Berytus تنها در زمان ایرانیان نام برده می‌شود). از اشارات گوناگون چنین بر می‌آید که صیدون (صیدا) در آغاز، بر شهرهای دیگر مسلط بود. اولاً، نام صیدونیان را می‌یابیم که هم کتاب عهد عتیق و هم هومر از آن برای نامیدن فنیقی‌ها استفاده کرده‌اند. با توجه به غیرمحمول بودن این که، نام مزبور در آغاز برای نشان دادن قومی به تمامی به کار می‌رفته و سپس به یکی از شهرهایی که به وسیله آنان تأسیس یافته اطلاق می‌شده احتمالاً، حاکی از تسلط یا یک پیوستگی نسبی شهرهاست و این امر به ویژه مناسب می‌نماید، حتی اگر این پیوستگی، ناشی از نیروهای خارجی تا داخلی بوده باشد.

دلیل دیگر برتری صیدون (صیدا) عبارت از شرحی است که ژوزفوس از تیمایوس Timaeus نقل می‌کند - یعنی دویست و چهل سال پیش از آن که معبد اورشلیم ساخته شود. بنابراین، اندکی پس از ۱۲۰۰ پیش از میلاد، ساکنان صیدون، که از پادشاه «عسقلانیان Ascalonians» (احتمالاً «اقوام دریا») شکست خورده بودند، با کشتی‌های خود گریختند و صور را بنیان نهادند. این شرح نادرست است، زیرا می‌دانیم که صور از مدتها پیش وجود داشت، ولی ممکن است یک اساس تاریخی داشته باشد، چنانچه گروه‌هایی از صیدونیان تحت فشار «اقوام دریا» به ناحیه صور روی آوردند و آن را که، به وسیله خود فاتحان غارت شده بود، به حال نخست باز گرداندند. در هر صورت، بنابر منابع گوناگون، دوره صور در حدود ۱۲۰۰ پیش از میلاد آغاز شد، در صورتی که برتری صیدون بر سایر شهرها، احتمالاً تا ۱۰۰۰ پیش از میلاد ادامه یافت و پس از آن، بر اهمیت صور به تدریج افزوده شد.

انحطاط تسلط مصریان، که در طی قرن‌ها بر این ناحیه برقرار شده بود، در حدود ۱۱۰۰ به وسیله حقایق گوناگونی تأیید می‌شود. در این زمان بود که تیگلت پیلسر Tiglat Pileser شاه آشور (۱۱۱۲ - ۱۰۷۴)، به سوریه علیا لشکرکشی کرد و در آنجا نیز از آرادوس، بیدلس و صیدون (صیدا) خراج گرفت. وی در کتیبه‌ای می‌نویسد:

«به کوه لبنان رفتم الوار درختان سرو آزاد را برای معبد آنو Anu و اداد Adad،

خدایان بزرگ سروران خودم، قطع کردم و با خود آوردم سپس به Amurru
بازگشتم. Amurru را به کلی تصرف کردم. از بیبلس، صیدون و آرادوس خراج گرفتم. با
کشتی‌های آرادوس عبور کردم، از آرادوس که در ساحل دریاست به سیمیرا Simyra از
سرزمین Amurru رفتم. یک ناهيرو^۱ Nahiru را کشتم که آن را گراز دریایی نامند، در میانه
دریا ...»

از این شرح معلوم می‌شود که هدف از مأموریت تیگلت پیلسر، گردآوری چوب سرو آزاد
بوده است. سخنی از جنگ در میان نیست و «فتح» و «خراج» اصطلاحاتی است که ارتباطات
بازرگانی را می‌رساند. کشتن گراز دریایی، حاکی از یک عمل ماهیگیری است که از سوی
شهرهای فنیقی برای مهمان مشهور خودشان ترتیب داده بودند. گذشته از این، اوضاع سیاسی
زمان، مانع از آن بود که تیگلت پیلسر اول بتواند تا مدت زیادی تسلط خود را بر سوریه اعمال
نماید و حال آن که، جنگ با سایر دولت‌های دجله علیا و با طوایف آرامی از مرزهای غربی نشان
می‌دهد که وی در آن زمان، بر نواحی مجاور سرزمین سوریه استیلا نداشت.

دلیل مهم دیگر، استقلال دولت‌های فنیقی (به ویژه از مصر)، به وسیله قصه و نامون به دست
می‌آید. این قصه در باب بی‌احترامی است که، امیر بیبلس به نام زکربعل Zekarbaal، نسبت به
شخص محترمی روا داشت که، برای به دست آوردن چوب سرو آزاد جهت کشتی مقدس خدای
آمون Amon اعزام شده بود. زکربعل با اشاره به فرعون مصر اظهار داشت «من خدمتگزار کسی
که تو را فرستاده است نیستم.»

همچنین در بیبلس، در سده دهم، کتیبه‌های مختصری نام‌های یک سلسله سلاطین را در
اختیار مامی‌گذارد: احیرام Ahiram، ایتوبعل Ittobaal، ابی بعل Abibaal، یهی میلک
Yehimilk، الی بعل Elibaal، شیپیت بعل Shipitbaal. در مورد احیرام، این کتیبه، عبارت از
یک نوشته روی سنگ گور اوست، و در موارد دیگر، اهدای بناها یا تندیس‌هایی است که برای
استمداد از حمایت خدایان افزوده شده است. حروف، زبان و رابطه میان سلاطین، که از کتیبه‌ها
معلوم می‌شود آن‌ها را به صورت یک گروه همگون در می‌آورد و تاریخ آن‌ها را از این رو می‌توان
دانست که دو تا از کتیبه‌ها، یکی متعلق به ابی بعل و دیگری از آن الی بعل بر روی تندیس‌های

۱- گراز دریایی یا دلفین Dolphin که نوعی ماهی است - م.

مصريان، یکی بر روی تندیس شیشونگ Sheshong اول (۹۵۰ - ۹۲۹) و دیگری بر روی تندیس اورسوکون Orsokon اول (۹۲۹ - ۸۹۳)، به ترتیب نوشته شده است. تابوت واقعی احیرام که حاوی قدیمی ترین کتیبه است، باید حدود دو سده پیشتر باشد و کتیبه آن احتمالا، بعدها نوشته شده است. توالی فرمانروایان و تاریخ های آنان را می توان به صورت زیر بازسازی کرد.

حدود	۱۰۰۰	احیرام
حدود	۹۸۰	ایتوبعل
حدود	۹۴۰	ابی بعل
حدود	۹۲۰	یهی میلک
حدود	۹۰۰	الی بعل
حدود	۸۸۰	شیپیت بعل

جالب توجه آن که از این فرمانروایان، یهی میلک نام پدر خود را ذکر نمی کند و بنابراین، ممکن است مؤسس سلسله تازه ای باشد. لقب فرمانروایان یعنی «پادشاه بیبلس»، دلالت بر خودمختاری آن ها می کند و به وسیله (و. هرمان Hermann) ثابت شده است که، کتیبه ها را به طریقی نوشته اند که حاکی از استقلال کامل نسبت به مصر باشد. این واقعیت، که ابی بعل و الی بعل از تندیس های فراغه برای کتیبه های خود استفاده کرده، و آن ها را به الهه بیبلس اهدا کرده باشند، شاید حاکی از روابط حسنه با همسایگان نیرومند آن ها باشد. از طرف دیگر، آنچه که هرمان نمی تواند ثابت کند، عبارت از فرضیه خود او، یعنی توسعه متصرفات فرمانروایان بیبلس در نواحی مجاور و تفوق آن ها بر ناحیه فنیقی است که ممکن است بعدها نصیب صور شده باشد.

مخالفان آن ها در شهرهای فنیقی در ناحیه تحت استیلای آنان، یعنی فلسطینیان و اسرائیلیان بودند. در مورد روابط آن ها با فلسطینیان، تنها شرح تخریب صیدون (صیدا) به وسیله عسقلانیان را در دست داریم. از طرف دیگر، کتاب عهد عتیق، اطلاعات وسیعی درباره اسرائیلیان در اختیار ما می گذارد، که به طور شایسته ای به وسیله شرح وقایع تاریخی صور تأیید می شود. احتمال دارد که داوود (حدود ۱۰۰۰ - ۹۶۱)، بخش عمده ای از ساحل فنیقی را، هنگامی که قلمرو خود را توسعه می داد، به آن افزود؛ لاقلاً، راجع به طرح شرحی که در تورات در مورد سرشماری، که دستور آن از طرف شاه صادر شد، می گویند که فرستادگانش به جلعاد Gilead سرزمین تحتیم —

بخت‌دینی Tahtim - hodshi آمده‌اند و به دان یعنی Dan - yaan و به صیدون و به دژ صور و به شهرهای حویان Hivites و کنعانیان آمدند و به سوی جنوب یهودیه و حتی به بئر شمع Beer - sheba رسید. این عبارت را می‌توان به طرق مختلف تعبیر کرد. خود متن نامفهوم است، ولی تا اندازه‌ای اطلاعی دربارهٔ توسعهٔ قلمرو داوود در اختیار ما می‌گذارد. از سوی دیگر، صور که بزرگترین شهر فنیقی بود مسلماً، مستقل باقی ماند و این امر، به وسیلهٔ شرح حیرام Hiram پادشاه معلوم می‌شود که صنعتگران و هم چوب سرو آزاد لازم را برای ساختن قصر داوود به نزد او فرستاد.

در زمان سلیمان Solomon (حدود ۹۶۱ - ۹۲۲)، اطلاعات افزایش می‌یابد. در صور، حیرام یا احیرام، فرزند ابی بعل هنوز بین سالهای (۹۶۹ - ۹۳۶) سلطنت می‌کرد. در شرح وقایع سالانه آمده است که وی شهر خود را توسعه داد، ستونی زرین در معبد زئوس اولیمپوس Zeus Olympus (خدای بعل شامم Baal shamem) برافراشت. جزیرهٔ کوچکی را که در آن معبد (ملقارت Melqart) واقع بود، به جزیرهٔ بزرگ‌تر صور ضمیمه کرد و معابد تازه‌ای به افتخار هراکلس Heracles (ملقارت) و آستارته Astarte برپا داشت. تنها جنگی که در تاریخ وقایع سالانه از آن یاد شده، لشکرکشی بر ضد اهالی کیتیون Kition، کوچ‌نشین فنیقی‌ها در قبرس است، که از پرداخت خراج سر باز زده بودند. (نام ساکنان معلوم نیست، اما این تعبیر به مراتب محتمل‌تر از این فرضیه است که آن‌ها را ساکنان اوتیکای Utica دوردست بنامیم). روابط با سلیمان خوب بود و او، حیرام را بر آن داشت که مواد و صنعتگرانی را برای ساختن معبد و قصرش در اختیار او بگذارد. پادشاه‌های جوانمردانهٔ او، ظاهراً استقلال متقابل دو پادشاه را به اثبات می‌رساند.

اکنون برای نخستین بار، اسناد تاریخی بی‌شماری به دست می‌آید که، درخور بررسی مفصل است. بر طبق اسناد وقایع سالانه:

«این کارها را سلیمان ضمن بیست سال به پایان رساند و چون حیرام پادشاه صور، مقادیر فراوانی طلا و نقره و همچنین چوب سرو و کاج برای بنای آن‌ها اعطا کرد، و هر سال گندم و شراب و روغن به نزد او فرستاد که همان گونه که پیش از این گفته شد، وی چون در جزیره‌ای می‌زیست همیشه به ویژه به آن‌ها نیاز داشت.»

و در اینجا شرحی از تورات آمده است که هنوز مفصل‌تر از سایر گزارش‌هاست و روابط میان

دو سلطان را روشن می‌سازد:

«و حیرام پادشاه صور خادمان خود را نزد سلیمان فرستاد چون که شنیده بود که او را به جای پدرش به پادشاهی مسح کرده‌اند زیرا که حیرام همیشه دوست داود بود و سلیمان نزد حیرام فرستاده گفت که تو پدر من داود را می‌دانی که نتوانست خانه‌ای به اسم یهوه خدای خود بنا نماید به سبب جنگ‌هایی که او را احاطه می‌نمود تا خداوند ایشان را زیر کف پاهای او نهاد* اما الان یهوه خدای من مرا از هر طرف آرامی داده است که هیچ دشمنی و هیچ واقعه بدی وجود ندارد. و اینک مراد من این است که خانه به اسم یهوه خدای خود بنا نمایم چنانکه خداوند به پدرم داود وعده داد و گفت که پسر تو که او را به جای تو برکسی خواهم نشانید خانه را به اسم من بنا خواهد کرد* و حال امر فرما که سروهای آزاد از لبنان برای من قطع نمایند و خادمان من همراه خادمان تو خواهند بود و مزد خادمان ترا موافق هر آنچه بفرمایی به تو خواهم داد زیرا تو می‌دانی که در میان ما کسی نیست که مثل صیدونیان در قطع نمودن درختان ماهر باشد. پس چون حیرام سخنان سلیمان را شنید به غایت شادمان شده گفت امروز خداوند متبارک باد که به داود پسری حکیم بر این قوم عظیم عطا نموده است* و حیرام نزد سلیمان فرستاده گفت پیغامی که نزد من فرستادی اجابت نمودم و من خواهش تو را درباره چوب سرو آزاد و چوب صنوبر به جا خواهم آورد. خادمان من آن‌ها را از لبنان به دریا فرود خواهند آورد و من آن‌ها را بسته خواهم ساخت در دریا تا مکانی که برای من معین کنی و آن‌ها را در آن‌جا از هم باز خواهم کرد تا آن‌ها را ببیری و اما تو درباره دادن آذوقه به خانه من اراده مرا به‌جا خواهی آورد* پس حیرام چوب‌های سرو آزاد و چوب‌های صنوبر را موافق تمام اراده‌اش به سلیمان داد و سلیمان بیست هزار کرگندم و بیست کر روغن صاف به حیرام جهت قوت خانه‌اش داد و سلیمان هر ساله اینقدر به حیرام می‌داد.»

استقلال دو دولت و به هم پیوستگی اقتصاد آن‌ها که از این عبارت تورات بر می‌آید، به‌وسیله عبارت مشابهی در کتاب «تواریخ ایام» در تورات و همچنین به‌وسیله حقایق دیگری تأیید می‌گردد، مانند واقعه شگفتی که در طی آن، حیرام از گرفتن شهرهایی که سلیمان به او تقدیم داشته بود خودداری کرد. در شرح وقایع سالانه آمده است:

«گذشته از این‌ها، وی (سلیمان) چند شهر را در جلیل که تعداد آن‌ها به بیست می‌رسید و در مجاورت صور بود به او تقدیم کرد، ولی حیرام به آن شهرها و آن‌ها را

مشاهده کرد و از این هدیه ناراضی شد و برای سلیمان پیغام فرستاد که آن شهرها به درد او نمی‌خورد.»

همان شرح در تورات وجود دارد:

«و واقع شد بعد از انقضای بیست سالی که سلیمان این دو خانه یعنی خانه خداوند و خانه پادشاه را بنا می‌کرد* و حیرام پادشاه صور سلیمان را به چوب سرو آزاد و چوب صنوبر و طلا موافق هر چه خواسته بود اعانت کرده بود آنگاه سلیمان پادشاه بیست شهر در زمین جلیل به حیرام داد* و حیرام به جهت دیدن شهرهایی که سلیمان به او داده بود از صور بیرون آمد اما آن‌ها به نظرش پسند نیامد* و گفت ای برادرم این شهرهایی که به من بخشیده‌ای چیست و آن‌ها را تا امروز کابول نامید و حیرام صد و بیست وزنه طلا برای پادشاه فرستاد.»

واقعه جالبی مربوط به سنت شرقی داستان سربایی که در کتاب وقایع سالانه صور به ثبت رسیده درخور توجه است: مسابقات دانایی میان احیرام و سلیمان. اگر چه تورات این واقعه را ذکر نمی‌کند، البته در دانایی پادشاه اسرائیلیان تأکید می‌ورزد. در کتاب وقایع سالانه آمده است که حیرام برای سلیمان معماهایی طرح می‌کرد و از او می‌خواست که آن‌ها را حل کند. سلیمان چون بسیار دانا بود در این کار موفق شد. شرحی که دیو Dio تاریخ نویس می‌دهد و در کنتر آپونوم Contra Apionem نقل شده است، اندکی تفاوت دارد: سلیمان معماهایی برای حیرام فرستاد و از او خواست در عوض معماهایی بفرستد: هر کس از عهده آن‌ها بر نیاید باید مبلغی پول بپردازد. حیرام پذیرفت و در آغاز، چون قادر به حل معماها نبود، بخش اعظم خزانه خود را به عنوان تاوان باختن پرداخت. اما سرانجام، موفق به پاسخ دادن به سؤالات شد و خود نیز معماهایی پیشنهاد کرد. سلیمان نتوانست به آن‌ها پاسخ دهد و مجبور شد هر چه را دریافت داشته پس بدهد و مبلغی اضافی نیز به حیرام بپردازد.

سپس سخن از لشکرکشی از طریق دریا به سرزمین اوفیر Ophir به میان می‌آید که بر طبق تورات به وسیله دو پادشاه مطرح شد و انجام گرفت.

«و سلیمان پادشاه در عصیون جابر Eziongeber به جانب ایلوت Eloth در کناره بحر قلزم در زمین ادوم Edom است کشتی‌ها ساخت، و حیرام بندگان خود را که ملاح بودند و در دریا مهارت داشتند در کشتی‌ها همراه بندگان سلیمان فرستاد. پس به اوفیر رفتند و ۴۲۰ وزنه طلا از آن‌جا گرفته برای سلیمان پادشاه آوردند.»

عبارات دیگر، جزئیات دیگری را ذکر می‌کند:

«کشتی‌های حیرام نیز که طلا از اوفیر آوردند چوب صندل از حد زیاده و سنگ‌های گرانها از اوفیر آوردند.

زیرا پادشاه کشتی‌های ترشیشی Tarshish با کشتی‌های حیرام به روی دریا داشت و کشتی‌های ترشیشی هر سه سال یک مرتبه می‌آمدند و طلا و نقره و عاج و میمون‌ها و طاووس‌ها می‌آوردند.»

این عبارت‌ها اهمیت دریایی فنیقی‌ها را می‌رساند: در سدهٔ دهم، سفرهای دریایی طولانی در پیش می‌گرفتند و این موضوع با توجه به پراکندگی بعدی آن‌ها در سواحل، دارای اهمیت فراوان است. جای اوفیر را معمولاً در یمن ذکر می‌کنند، اگر نگوییم در سومالی و عبارت «طلای اوفیر» بر روی یک قطعه استخوان متعلق به عبرانی‌ها از ناحیه تل قسیل Tell Qasile دیده می‌شود. مسئلهٔ ترشیش پیچیده‌تر است. شاید آن را بتوان با تارتسوس Tartessus در منابع باستانی واقع در جنوب اسپانیا یکی دانست که موجب می‌شود توسعهٔ دولت فنیقی را دریابیم. حتی اگر چه اصطلاح «کشتی‌های ترشیش» به مفهوم «ناوگان اوقیانوس پیم» باشد.

وقایع سالانهٔ صور دربارهٔ جانشینان حیرام اطلاعاتی در اختیار ما می‌گذارد: باله‌زار Balezar، که چهل و سه سال زیست و هفده سال سلطنت کرد (۹۳۵ - ۹۱۹)، آبداستراتوس Abdastratos، که بیست و نه سال زیست و نه سال سلطنت کرد (۹۱۸ - ۹۱۰) و به‌دست پسران دایهٔ خود کشته شد. از این دو تن، یکی به نام متوستراتوس Methustratos پنجاه و چهار سال زیست و دوازده سال سلطنت کرد (۹۰۹ - ۸۹۸)، سپس آستاریموس Astharymos بود، که پنجاه و هشت سال زندگی و نه سال سلطنت کرد (۸۹۷ - ۸۸۹)، سپس فلس Phelles بود که پس از کشتن برادرش، پنجاه سال زیست و هشت ماه سلطنت کرد (۸۸۸). فلس به دست یک کاهن معبد آستارته به نام ایتوبعل Ittobaal سرنگون و کشته شد و شصت و هشت سال زیست و سی و دو سال سلطنت کرد (۸۸۷ - ۸۵۶) و سلسله‌ای را تأسیس نمود که لااقل یک قرن دوام یافت. دورهٔ آشوب و جنگ‌های داخلی، که با روی کار آمدن ایتوبعل پایان یافت، به‌طور جالب توجهی همراه با عصری تاریک در تاریخ اسرائیل است که در آن‌جا، سلطنت تقسیم شد و مناقشات درباری اوج گرفت. روی کار آمدن ایتوبعل در صور نیز مطابق روی کار آمدن عمری Omri در اسرائیل و تأسیس سلسله‌ای بود که چندین دهه ادامه یافت و روابط دوستانه میان دو دولت مجدداً برقرار شد.

در اینجا نیز شرح‌هایی از تورات دوباره آغاز می‌شود.

ایتوبعل، دختر خود به نام ایزابل Jezebel را، به احاب Ahab پسر عمری داد. این ازدواج احتمالاً، نفوذ سیاسی دولت اسرائیل را تا سواحل فنیقی ادامه داد و مسلماً نفوذ مذهبی فنیقی را در اسرائیل تقویت کرد چنان‌که، این موضوع در تورات مورد انتقاد قرار گرفته است: و احاب بن عمری از همه آنانی که قبل از او بودند در نظر خداوند بدتر کرد و گویا سلوک نمودن او به گناهان یربعام بن نباط Jeroboam son of Nebat سهل می‌بود که ایزابل دختر ایتبع Ethbaal پادشاه صیدونیان را نیز به زنی گرفت و رفته بعل را عبادت نمود و او را سجده کرد. و مذب‌چی به جهت بعل در خانه بعل که در سامره ساخته بود برپا نمود.

اگر بیفزاییم که، عتالیا Atalia دختر ایزابل با یورام Joaram پادشاه یهودیه ازدواج کرد تا اندازه‌ای، از اشاعه عقاید و مراسم مذهبی فنیقی‌ها آگاه می‌شویم. قدرت صور در زمان ایتوبعل Ittobaal با اشارات فراوانی تأیید می‌شود. در تورات به او به عنوان «پادشاه صیدونیان» اشاره شده، در صورتی که حیرام «پادشاه صور» نام گرفته است. این موضوع، یک تصادف محض نیست، زیرا ژوزفوس، ایتوبعل را «پادشاه صور و صیدون» می‌نامد و بدان وسیله، حدود متصرفات او را تا ناحیه فنیقی تأیید می‌کند. ژوزفوس نیز شرحی درباره تأسیس بوتریس Botrys، در شمال بیبلس و کوچ‌نشین اوزال Auzal در لیبی به دست می‌دهد. از آن‌جا که بوتریس به عنوان باترونا Batruna در نامه‌های تل‌العمارنه معروف است، باید تأسیس مجدد یا مستحکم ساختن بنایی شبیه استحکامات پیشین صور، به وسیله شهر صیدون باشد و تا اندازه‌ای ما را از قدرت ایتوبعل آگاه می‌سازد. از طرف دیگر، اوضاع تا آن زمان هنوز تثبیت نشده بود، ولی این امر، از نشان دادن قدرت صور نمی‌کاهد.

۳. توسعه آشور

بازگشت آشور به قدرت و توسعه تدریجی آن، در خاورمیانه باستان حاکی از کاهش یافتن استقلال شهرهای فنیقی است. هرگاه سرسپردن‌ها و خراج‌هایی که مکرر ذکر شده است، احتمالاً مربوط به حملات گاه‌گاهی باشد و تکرار لشکرکشی‌های آشور نشان دهد که این اقدامات، تنها به طور موقت مقاصد آن‌ها را برآورده نمی‌ساخت، این لشکرکشی‌ها می‌بایستی تعادل قدرت را که استقلال شهرهای فنیقی در آن رشد می‌کرد، اساساً تغییر داده باشد. به این موضوع باید

انحطاط تدریجی دولت‌های کوچک عبرانی و آرامی را افزود، که برای خود، شهرهای مرزی داخلی و باریکه استحفاظی میان دولت فنیقی و قدرت‌های بزرگتر مجاور را تشکیل می‌داد. لشکرکشی تیگلت پیلسر که از آن، از ۱۱۰۰ به بعد ذکر می‌شود به میان آمده است، حاکی از توسعه آشور بود، که پس از آشور بانیپال دوم همچنان تکامل یافت (۸۸۳ - ۸۵۹). در شرح وقایع سلطنت او چنین آمده است:

«در آن زمان در کنار جبل لبنان حرکت کردم و به سوی «دریای اعظم»^۱ و سرزمین امروزی اول رفتم. در دریای اعظم سلاح‌های خود را شستم و هدایایی به خدایان تقدیم داشتم. خراج پادشاهان ساحلی و خراج مردم صور، صیدون، بیبلس، ماخالاتا *Makha data*، میسا *Maisa*، کیسا *Kaisa*، امورو و آرادوس، که در وسط دریا قرار دارد - نقره، طلا، سرب، مس، ظروف مفرغی، جامه‌های بافته شده از پشم و به رنگ‌های مختلف، جامه‌های کتانی، یک میمون بزرگ و یک میمون کوچک، چوب افرا، چوب بقم، عاج و یک ناهیرو *Nahiru*، مخلوق دریا، آن‌ها را به عنوان خراج دریافت داشتم و آن‌ها بر پاهای من بوسه زدند.»

تاریخ این لشکرکشی به فنیقیه را، که این قطعه به آن اشارت دارد، حدود ۸۷۵ می‌توان دانست. به نظر نمی‌رسد که شهرهای فنیقی مقاومتی مسلحانه کرده باشند و ذکر از نبرد در میان نیست. این امر، از ویژگی سیاست سنتی دولت‌های کوچک است که ترجیح می‌دادند همسایگان نیرومند خود را با تعظیم و تکریم‌ها و پرداخت خراج ارضا کنند. اما این لشکرکشی، با لشکرکشی تیگلت پیلسر اول از این لحاظ فرق دارد که ظاهراً هدف آن، مطیع ساختن پادشاهان محلی بود. بعضی از شهرهای یاد شده مشهورند: (صور، صیدون «صیدا»، بیبلس و آرادوس) و حال آن که شهرهای دیگر (ماخالاتا، میسا، کیسا) ناشناخته‌اند و هر گونه تعیین هویتی فرضی خواهد بود. (ماخالاتا - طرابلس) امورو می‌بایستی منطقه‌ای در فهرست شهرها به‌شمار نیامده باشد، به طوری که تحریف آن به صورت سیمیرا *Simyra*، که بدین‌گونه پیشنهاد شده، به نظر ممکن می‌آید.

جالب توجه خواهد بود که خراج‌های پرداخت شده به وسیله شهرهای فنیقی را به سلاطین آشوری بررسی کنیم. جامه‌های رنگ شده و پشمین یادآور صنعت محلی مشهور مربوط به رنگ

۱ - مقصود مدبرانه است - م.

ارغوانی است و صنعت تراش چوب و محصولات مفرغی و عاجی نیز می‌بایستی محلی بوده باشد. جامه‌های کتانی، طلا و میمون‌ها از مصر بود. بعضی از فلزات دیگر، مانند مس از قبرس وارد می‌شد. بالاخره، فهرست خراج‌ها دلیل عمدهٔ تکامل بازرگانی شهرهای فنیقی و گواه تولیدات و سوداگران مناطق مجاور بود که به‌سوی آن‌جا روی می‌آوردند.

این واقعیت که منطقهٔ آشور، چوب‌های فنیقی را برای مقاصد ساختمانی به کار می‌برد، به‌وسیلهٔ کتیبه‌ای از بالاوات Balawat تأیید می‌شود که همچنین حاکی از روابط تجاری می‌بود تا لشکرکشی نظامی:

«به جبل روی آوردم و درختان سرو آزاد و عرعر را قطع کردم. با الوار سرو آزاد سقف این معبد را ساختم و با برگ‌های سرو آزاد آن‌ها را آراستم و با دسته‌ای از مس آن‌ها را به هم بستم و در دروازه‌های آن آویختم.»

بالاخره، باز در زمان آشور نصیرپال Assurnasirpal دوم یک ستون یادمانی از قصر نمرود نشان می‌دهد که صنعتگران فنیقی از شهرهای صور و صیدون (صیدا) در جزو کسانی قرار داشتند که برای ساختن قصر استخدام شده بودند. بنابراین، همان‌گونه که سلیمان در مورد معبد خود انجام داده بود، ظاهراً آشوریان از کار فنیقیان ماهر در زمینهٔ اقدامات صلح آمیز استفاده نکرده باشند.

در زمان شلمنصر Salmanassar سوم (۸۵۸ - ۸۲۴)، اطلاعات ما بیشتر می‌شود. پادشاه آشور در موارد متعدد به سرزمین‌های غرب (حماة Hama و دمشق به ویژه) حمله برد و بعدها جلوتر رفت و بر شهرهای فنیقی خراج بست. نخستین لشکرکشی که در آن، تماس با فنیقیان مورد تأیید قرار می‌گیرد مربوط به سال ششم (۸۵۲) است. کتیبه‌ای بر روی سنگی عظیم از کورخ Kurkh، ترکیب ارتش سوریه‌ای را مشخص می‌سازد و ده ارابه، ۱۰/۰۰۰ سرباز ایرکاتی Irkateans، ۲۰۰ سرباز ماتینو - بعیل Matinu - bail، آروادیت‌ها Arvadite، ۲۰۰ سرباز از اوسنات‌ها Usnateans ۳۰ ارابه چند هزار (؟) سرباز آدونو - بعیل Adunu - bail و شیان‌ها Shianean را ذکر می‌کند. جالب توجه آن است که تضاد عددی را میان نیروهای بزرگ ایرکاتی و شیان و نیروهای کوچک آروادیت‌ها و اوسنات‌ها را مشاهده کنیم: دولت‌های متعدد به‌هیچ‌وجه با یکدیگر توافق نداشتند، زیرا بعضی از آن‌ها می‌خواستند با پادشاه آشور بجنگند و حال آن‌که برخی دیگر، از انجام چنین کاری خودداری کردند. دو نام پادشاهان آشور، ذکر شده در این کتیبه، جالب توجه است: نام اول چیزی شبیه ماتن - بعیل Matten - baal، و دومی آدونی - بعیل

Adoni - baal، در مواجهه قرقر Qarqar است و اگر چه آشوری‌ها از آن به عنوان یک پیروزی برای شلمنصر سخن می‌گویند که ظاهراً، ۱۴/۰۰۰ تن از دشمن را به خاک هلاک افکند، پیشروی در قرقر متوقف شد و از این رو، نبرد می‌بایستی قاطع نبوده باشد.

در لشکرکشی‌های سال‌های دهم و یازدهم و چهاردهم مطالب مربوط به لشکرکشی‌های علیه دمشق و حماة همراه با اشاره‌ای به دوازده پادشاه ساحل از جمله دشمنان پادشاه آشور است. اما نبرد مهم بعد در سال هجدهم (۸۴۰) در گرفت. در وقایع سالانه چنین می‌خوانیم: «تا کوه حوران Hauran پیش رفتیم. شهرهای بی‌شماری را ویران ساختیم و آن‌ها را به آتش کشیدیم. غنایم بی‌شمار آن‌ها را با خود بردم به سوی بلندی بعلی رأسه Ba'li - ra'si که دماغه‌ای از دریاست حرکت کردم. تصویر شاهانه خود را در آن‌جا نقش کردم. در آن زمان، باج و خراج اهالی صور و صیدون (صیدا) را از یهو Jehu پسر عمری را دریافت داشتم.»

در گونه دیگری از همان وقایع سالانه، نام پادشاه صور به صورت بعلی منذر Ba;li manzer آمده و از یک تصویر شاهانه دیگری، که به وسیله شاه آشور در لبنان برافراشته گردید، یاد شده است.

لشکرکشی دیگری به فنیقیه در سال بیست و یکم (۸۳۷) ذکر شده است: پادشاه، خراج صور و صیدا و بیبلس را دریافت داشت و به شاهی موسوم به بعلی Ba'li نیز اشاره شده است. نام او ظاهراً فنیقی است اما نام دولت او از میان رفته و نام پایتخت او، لا - رو (?) - با La - ru(?)ba را نمی‌توان مشخص کرد.

در این‌جا باید به وقایع سالانه صور بازگردیم که از جانشینان ایتوبعل Ittobaal یاد می‌کند و طول سلطنت آن‌ها را نشان می‌دهد: باله زوروس Balezoros، که چهل و پنج سال زیست و شش سال (۸۵۵ - ۸۵۰) سلطنت کرد، مته نوس Mettenos، که سی و دو سال زیست و بیست و نه سال سلطنت کرد (۸۴۹ - ۸۲۱)، پیگمالیون Pygmalion، که پنجاه و شش سال زیست و سی و هفت سال (۸۲۰ - ۷۷۴) سلطنت کرد. تواریخ سالانه می‌افزاید که در هفتمین سال سلطنت پیگمالیون (۸۱۴ - ۸۱۳) خواهرش رو به گریز نهاد و شهر کارتاژ را در لیبی تأسیس کرد. در این‌جا، معمای ارتباط با کتیبه‌های آشوری پیش می‌آید که بر طبق آن‌ها، بعل منذر در سال ۸۴۰ در صور است: مشابه‌ترین نام، باله زوروس است، اما دشواری‌های گاه‌شناختی وجود دارد که برای آن‌ها، پیشنهادهایی ارائه شده است. در هر صورت، گاه‌شناختی تواریخ سالانه صور نیاز

تغییر دارد.

پس از وفات شلمنصر سوم (۸۲۴) چندین دهه پیش آمد که در طی آن‌ها، سوریه و فنیقیه از یک آرامش نسبی برخوردار بود. در این دوره، که تا روی آمدن تیگلت پیلسر سوم تا ۷۴۵ ادامه یافت، تنها لشکرکشی شایان ذکر به وسیلهٔ ادادنیراری سوم (۸۰۹ - ۷۸۲)، در سال پنجم سلطنت او یعنی در (۸۰۵) صورت گرفت. ادادنیراری به‌طور واضح اعلام می‌دارد که از پرداخت خراج به پدرش شمش - اداد Shamshi - Adad پنجم خودداری کرده و ادعا می‌کند که تا منطقهٔ فلسطینی‌ها و ادومیت‌ها Edomites، پیش رفت و خراج‌هایی بر صور و صیدون (صیدا) تحمیل کرد.

بنابراین، تا این‌جا توسعهٔ آشور شکل فتح پایداری در فنیقیه را به خود نگرفت، به‌طوری‌که تنها به صورت نظارت از دور و تحمیل خراج بود. برخلاف آنچه در وقایع سالانه آشور آمده است. در جهان فنیقی هیچ‌گونه آگاهی وحدت بخشی وجود نداشت. از یک سلسله شهرهای مغلوب (دولت شهرها) به‌طور تصادفی سخن به میان آمده، ولی هیچ‌یک از آن‌ها به صورت گروهی طبقه‌بندی نشده و در میان شهرهای داخلی، شهرهای ساحلی و شهرهای واقع در ساحل غیرفنیقی و شهرهای واقع در ساحل فنیقی، تشخیصی به عمل نیامده است. برای فنیقی‌ها یک نامگذاری واحد و هیچ‌گونه محدودیت یا تصور سازمانی وجود ندارد.

۴. غلبهٔ آشور

فشار آشور در زمان سلطنت تیگلت پیلسر سوم (۷۵۴ - ۷۲۷) افزایش یافت و یک سیاست توسعهٔ ارضی آغاز شد. بعضی اشارات در وقایع سالانه به شهرهای غربی، دارای اهمیت بسیار است مانند: «من آن‌ها را به درون مرز آشور آوردم»، «کارکنان خود را به عنوان استاندار بر آن‌ها گماشتم»، «مردم ... را از شهرهایشان بیرون آوردم و آن‌ها را در استان ... ساکن ساختم». در فنیقیه، بر اورارتوها Urarteans و سوریه‌ای‌ها در سال سوم سلطنت (۷۴۳) غلبه‌ای عظیم صورت گرفت. در این مورد، آشوری‌ها از سرزمینی که شامل شهرهای فنیقی اوسنو Usnu، سیانو Siannu، سیمیرا Simira و کاشپونا Kashpuna بود، ایالتی تشکیل دادند. شهر کاشپونا ناشناخته است، اما همیشه از آن به عنوان «درکنار دریا» یاد شده است. عبارت دیگری از وقایع سالانه احتمالاً به همان واقعه اشاره دارد و از شهرهای بیبلس، سیمیرا، ارکا Arqa، اوسنو و سیانو به انضمام سایر شهرهای ناشناخته مانند زیمارا Zimarra، ریع - سبا Ri - saba و ریع -

سیسو Ri-sisu نام می‌برد. بعضی از این شهرها، احتمالاً اقامتگاه‌های استانداران آشور بود: در واقع، از یک استاندار سیمیرا به‌طور واضح در بخش دیگری از عبارت نام برده شده است. بیلس در موقعیت مشابهی بود. از آن، گاهی جزو شهرهای الحاقی و زمانی به آن به عنوان شهر خراجگزار مستقلی با پادشاه مخصوص به نام سبیتی - بعلی Sibitti - bi'li یاد شده است. در واقع، آن خود مختاری جزئی را حفظ کرد که سال‌ها، از ویژگی دولت شهرهای محلی بود مانند آرادوس، که از پادشاهش به نام متان بعلی Mattan - bi'li یاد شده است، ولی در فهرست شهرهای ضمیمه شده وجود ندارد.

بالاخره می‌توان گفت، که متصرفات آشور تحت تسلط تیگلت پیلسر تا شمال فنیقیه تا بیلس گسترش داشت و بیلس و آرادوس در یک حالت خودمختاری نسبی باقی ماند. از سوی دیگر، ذکری از الحاقات در جنوب بیلس به عمل نیامده است. صور در زمان شاه حیرام دوم خراج می‌پرداخت و نام این شخص در یک کتیبه فنیقی از قبرس دوباره ظاهر می‌شود. در این کتیبه، یک استاندار محلی خود را «خدمتگزار حیرام شاه صیدونیان»، می‌نامد. این واقعیت، قابل توجه است و به نظر می‌رسد که صور از استقلال واقعی برخوردار بوده و بر منطقه مجاور حکم می‌رانده است. در کتیبه‌های تیگلت پیلسر اشاره‌ای به صیدون نشده است. می‌تینا Mitinna، که او نیز خراج می‌پرداخت، جانشین حیرام شد.

شلمنصر پنجم (۷۲۶ - ۷۲۲)، سامره Samaria را در آخرین سال سلطنت خود فتح کرد و سارگون Sargon دوم (۷۲۱ - ۷۰۵)، قبرس را به تصرف درآورد. وی از خراج‌هایی که اهالی قبرس^۱ در چندین مورد می‌پرداختند، یاد می‌کند و دستور داد یک ستون یادمانی از مرمر سیاه دارای نام او در کتیون برافراشته شود. تکامل قابل توجه اقدامات جسورانه سارگون در مدیترانه، که از آن‌ها در وقایع سالانه یاد شده است، وضع شهرهای قبرسی را تغییر داد و آن، حاکی از یک دگرگونی اساسی در سیاست اقتصادی است. فنیقی‌ها دیگر قادر به حفظ نظارت بر راه‌های تجاری نبودند و تحت فرمان دولت‌های بزرگ قرار گرفتند.

علی‌رغم این، قدرت شهرهای فنیقی هنوز قابل توجه بود. استان سیمیرا در آغاز سلطنت سعی کرد سربه طغیان بردارد و در شورش به رهبری حماة که شامل استان‌های آرپاد، دمشق و سامره بود، شرکت جست. این شورش، طغیان شمال و مرکز سوریه، به وسیله استان‌هایی صورت گرفت که توسط تیگلت پیلسر سوم و همچنین به وسیله سامره تأسیس شده بود، که اندکی پیش از آن به تصرف درآمده، ولی غیرمسکونی باقی مانده بود. محتمل‌ترین علت

شورش، همانا عقب‌نشینی سریع لشکر شلمنصر پنجم بود. سارگون دوم در سال دوم سلطنت خود دخالت کرد و به سرعت، آن آشوب را فرو نشاندد.

واقعه دیگری در ساحل فنیقی تحت سلطنت این پادشاه دانسته نیست. در سال هفتم، فهرست وقایع سالانه به پرداخت خراج از سوی چند پادشاه مانند «پادشاهان ساحل» اشارت دارد. کتیبه مجزایی بر استوانه شالوده قصر خورس آباد Khorsabad، که از سارگون به عنوان کسی که «کیلکیا و صور» را فتح کرد یاد می‌کند و به یکی از اقدامات معمولی ادای احترام رسمی اشاره دارد. روی هم رفته، این احساس وجود ندارد که سارگون، به ویژه مخالف فنیقی‌ها بوده باشد؛ برعکس، ممکن است وی از فنیقیه به عنوان پایگاهی برای اقدام جسورانه خود در مدیترانه، که آن را به عهده گرفت، استفاده کرده باشد.

در زمان سناخریب (۷۰۵ - ۶۸۱)، اتحادیه‌ای از شهرهای سوریه بر ضد آشور تشکیل یافت که شامل شهرهای فنیقی بود:

«در لشکرکشی سوم خود بر ضد سرزمینی حتّی (سوریه) تاختم. لولی Luli پادشاه صیدون تحت تأثیر شکوه سلطنت من مرعوب شد و به نقطه‌ای دوردست به میان دریا گریخت، و در آنجا درگذشت. صیدون بزرگ، صیدون کوچک، بیت زیتی - Bit - Zitti، سارپتا Sarepta، مهالیبا Mahalliba، اوشو Ushu، اکزب Akzib، عکا و شهرهای برج و بارودار، که در آنجا علوفه و آب نوشیدنی برای پادگانش وجود داشت، مرعوب سلاحهای خدای آشور فرمانروای من قرار گرفتند و در پای من سر تسلیم فرود آوردند. توبعلو Tuba'lu را بر تخت سلطنت آن‌ها نشاندم و خراج و هدایایی برای عظمت خود بر آن‌ها تا ابد و بدون وقفه تحمیل کردم. از مناهم Menahem مردم شمسی مورونت‌ها Shamsimurunite توبعلو، صیدونی‌ها، عبدی بیت‌ها Abdi-bi'ti، آروادیت‌ها، اوروملک‌ها Uru - milki، گوبلیت‌ها Gublite، می‌تینت‌ها Mitinti، اشدودیت‌ها Asdodite بودوایل‌ها Budu-ilu، مردم بت‌امونی Beth - Ammonite، کاموسونادب‌ها Kammusunadbi، موآبیان Moabite، ملک - رمو Malik - rammu، ادومی‌ها Edomite، شاهان امورو Amuru، همه آن‌ها هدایای فراوانی به‌عنوان خراج سنگین نزد من برای بار چهارم آوردند و پای مرا بوسه زدند.»

در جای دیگر تصریح شده است که «لولی اهل صور به قبرس گریخت». نبرد مورد بحث در ۷۰۱ یا ۷۰۰ در گرفت. لولی، همان الولا یوس Elulaeus است، که در فهرست وقایع سالانه

صور از او ذکری به میان آمده و گفته شده است که، سی و شش سال سلطنت کرد. عبارت «پادشاه صیدون (صیدا)»، در فهرست وقایع سالانه، آشور تنها می‌تواند به حد قلمرو او اشاره داشته باشد. تردیدی نیست که وی، همان‌گونه که ژوزفوس می‌گوید، پادشاه صور بوده و حتی فهرست وقایع سالانه آشوری چنین می‌گوید که وی از صور به قبرس گریخت. ژوزفوس نیز، شرحی جالب توجه از دیگر شهرهای فنیقی به دست می‌دهد که از صور جدا شدند و شصت کشتی در اختیار پادشاه آشور گذاشتند، تا آن جزیره را محاصره کنند. در اینجا ممکن است، علت این اتحادیه سایر شهرهای فنیقی را، بر ضد بزرگترین شهرها پیرسیم و اگر واقعاً تحت فشار آشور تشکیل نیافته باشد، این فشار ممکن است به احساسات خصمانه و رقابت محلی افزوده شده باشد، بر طبق گفته ژوزفوس، صد و پنج سال در برابر این محاصره مقاومت کرد و ناوگانی را که برای تسخیر آن فرستاده شده بود، شکست داد. اما حتی در این صورت، فرار ایلولایوس و نصب پادشاه جدیدی در صیدون به وسیله آشوری‌ها (توبعلو، یا ایتوبعل دوم)، ضربه‌ای بر ضد قدرت نیرومندترین شهر فنیقی به شمار می‌آید.

به لشکرکشی‌های سناخریب در ناحیه فنیقی اشاره دیگری نشده است، ذکر «ملاحان صوری، صیدونی و قبرسی اسیران دست من»، که در ماجراجویی‌های بعدی به کار رفته، باید اشاره به اسیران لشکرکشی سال ۷۰۱ یا ۷۰۰ بوده باشد.

در زمان اسرحدون Asarhaddon (۶۸۱ - ۶۶۸)، عبدی - میلکوتی Abdi - Milkutti، جانشین ایتوبعل پادشاه صیدون بود. وی با ساندوآری Sanduarri، پادشاه کیلیکیا، بر ضد سلطان آشور متحد شد:

«عبدی میلکوتی پادشاه صیدون که از عظمت من بیم نداشت، به سخنانم توجه نکرد و به دریای وحشت آور اعتماد نمود و یوغ مرا برانداخت. صیدون شهر پادگان نشین او را که در وسط دریا قرار داشت، ویران کردم و دیوارها و خانه‌های آن را از بیخ و بن برکندم و به میان دریا افکندم. این محل را نابود ساختم. به کمک آشور خداوندگار خود، عبد میلکوتی را که از دست من مانند ماهی گریخته بود به اسارت در آوردم و سر او را از تن جدا ساختم. همسرش، پسرانش، افراد قصرش، دارایی و کالاهایش، سنگهای گرانبها، جامه‌های پشمی و کتانی رنگی، دندان و پوست فیل، چوب افرا و چوب شمشاد و همه گونه گنج از قصر او به مقدار بسیار به تاراج بردم. قوم کثیر و بی‌شمار او، گاو و گوسفند و خر به تعداد زیاد همه را به آشور بردم در آنجا پادشاهان ختی (هیتی) را گرد آوردم و در

همه سواحل و در جایی دیگر شهری بنا نهادم و آن را کار- اسرحدون - Kar Esarhaddon نامیدم ساکنان ... شهرهایی که در پیرامون صیدون، که در آنجا علوفه و آب بود شهرهای پادگان نشین را با، کمک آشور پروردگار خود تصرف کردم. مردم و غنایم سلاح خود و کوه و دریای خورشید غروب کننده را در آنجا ساکن ساختم و به آشور بازگشتم. آن ایالت را بازسازی کردم و بر آن استانداری گماشتم و از آن‌ها خراجی بیش از پیش گرفتم. آن شهرهای او - ماروبو Ma'rubbu و سارپتا Sarepta را به بعلی Ba'li پادشاه صور بازگرداندم.»

این مطلب از فهرست وقایع سالانه حاوی حقایقی بسیار جالب توجه است. نخست آن که صیدون (صیدا) که پیش از این نسبت به آشور وفادار بود، دشمن آن شده و در این ضمن، صور که سابقاً دشمن بوده به آشوری‌ها، تحت فرمان بعل پادشاه جدید کمک کرده است. گذشته از این، سرزمین صیدون شامل سارپتا بود که بعد به صور انتقال یافت که ظاهراً دوباره بر فاصله‌ای در جنوب نظارت داشت. این بار، غلبه بر شهرهای شورشی ویرانی و حرکت دادن جمعیت و اسکان آن‌ها در نقطه‌ای دیگر در پی آمد و اگر چه ذکر بیشتری از این اسکان به میان نمی‌آید، ولی به شهر باستانی در تاریخ متأخر اشاره می‌شود. تردیدی نیست که این اقدام، شدیدتر از مطیع ساختن معمول و اخذ خراج اجباری بود.

بر طبق تاریخچه اسرحدون و تاریخچه بابل، تصرف صیدون در ۶۷۷ و قتل عبد میلکوتی Abdi - Milkutti در ۶۷۶ صورت گرفت. از ۶۷۶ تا ۶۷۱، هنگامی که صور شورش کرد، آرامش نسبی در پی آمد و فهرستی از پادشاهان تابع در این دوره در دست است که برای پادشاه آشور موادی جهت احداث قصر جدید در نینوا تهیه دیدند. این پادشاهان عبارتند از بعلو Ba'lu از صور، میلکیاشاپا Milkiashapa از بیپلس و متان - بعل Mattan - Baal از آرادوس بودند. عهدنامه‌ای میان اسرحدون و بعل فرمانروای صور، که بخشی از آن باقی مانده، ولی اطلاعات خوبی دربارهٔ سیاست آشور و فنیقیه به دست می‌دهد، از این دوره است. در بخش اول، تعهدات بعل نسبت به اسرحدون ذکر و معیارهایی به دست داده شده که بدان وسیله می‌توان، به سؤالاتی که به وسیله دو دولت مطرح شده است، پاسخ داد. در وهلهٔ دوم، از خدایان به عنوان ضامن‌های آن عهدنامه استمداد گردیده و ناقض آن لعنت شده، اعلام گشته است. موقعیت حاکم آشور در صور که متصدی همهٔ امور آشوری بوده، به طور واضح، تعریف شده است. همچنین مجمعی از مشایخ «مشایخ سرزمین تو» زمان وجود داشته که به پادشاه در همهٔ تکالیفش کمک می‌کردند. به

مشکلات دریانوردی، که صور ظاهراً به آن به ویژه علاقه‌مند است، توجه مخصوصی شده است: بندرهایی در منطقه سوریه ذکر شده که در آن‌جا، کشتی‌های سوریه‌ای می‌توانستند پس از کسب اجازه در آن سرزمین، که تحت نظارت آشوریان بود، به تجارت بپردازند. آن عهدنامه می‌بایستی برای صور بسیار سنگین بوده باشد: در سال دهم سلطنت اسرحدون (۶۷۱)، صور با تهارقه Taharqa پادشاه مصر متحد شد و بر ضد آشور شورش کرد. در کتیبه‌ای از آشور، اسرحدون اعلام می‌دارد:

«صور را که در کرانه دریا بود تصرف کردم. بعلو پادشاه آن را، که با تهارقه^۱ و پادشاه حبشه اتحاد کرده بود، همه شهرهای او و همه اموال او را از او گرفتم، مصر و مصر علیا و حبشه را به تصرف درآوردم.»

اما از چندین بخش از فهرست وقایع سالانه چنین برمی‌آید که مطیع ساختن عبارت از تحمیل خراج بعد از دوره‌ای بود که آذوقه از جزیره صور قطع شده بود و گذشته از این، در زمان آشور بانیپال جانشین اسرحدون، صور هنوز به نظر می‌رسید که خودمختار است و به وسیله بعل اداره می‌شود.

در هر صورت، سلطنت اسرحدون انحطاط بیشتر استقلال فنیقی را نشان می‌داد. این سرزمین اکنون، میان استانهای آشور: سیمیرا در شمال، منطقه صیدا (کار - اسرحدون) در مرکز، منطقه صور (اوشو Ushu) در جنوب، تقسیم شده بود. تنها چند دولت - شهر مستقل و مجزا باقی ماند: آرادوس، بیلس و جزیره صور.

در زمان آشور بانیپال (۶۶۸ - ۶۲۶)، بعل فرمانروای صور علیه او شورش کرد:

«در سومین لشکرکشی خود، به مقابله بعل، پادشاه صور شتافتم که در میان دریا سکونت دارد و این امر در زمانی بود که وی فرمان شاهانه مرا نپذیرفت و از سخنان من اطاعت نکرد. خاکریزهایی در مقابل او برافراشتم و معبرهای زمینی و دریایی او را تصرف کردم. بر آن‌ها فشار بسیار وارد آوردم و زندگی آن‌ها را رقت‌انگیز ساختم. آن‌ها را مجبور کردم یوغ مرا برگردن نهند. دختری را که از صلب او بود، و دختران برادرانش را به حضور من آورد، که همسران غیررسمی من بشوند. یهی - میلک Yahi - Milki دستور داد، پسرش که هرگز پیش از آن دریا نپیموده بود، به خدمت من درآید. دختر او و دختران

۱- شاید تهارقه پادشاه حبشه نیز بوده - م.

برادرانش را از او با جهیز فراوان گرفتم. من بر او رحمت آوردم و پسرش را که از صلب او بود، به او بازگرداندم.»

بنا بر شواهد بسیار، شورش صور وابسته به کوشش مصریان برای برانداختن تسلط آشور بود. هر دو شورش فرو نشانده شدند، اگر چه صور به اشغال در نیامد و فقط مجبور شد اظهار بندگی کند و خراج بپردازد. بی‌درنگ، پس از انقیاد صور در کتیبه‌های آشوری، ذکری از انقیاد آرادوس به میان می‌آید:

“یاکین لو Yakinlu پادشاه آرادوس، که در میان دریا زندگی می‌کند و سر اطاعت در مقابل پادشاهان، یعنی نیاکان من، فرود نیاورده بود، به زیر یوغ من درآمد. وی دختر خود را با جهیز فراوان به نینوا آورد تا او را همسر غیررسمی من سازد و پاهای مرا بوسه زد.” در کتیبه دیگر چنین تصریح شده است:

“طلا، پشم زرشکی، پشم سیاه، ماهی و پرندگان را به‌عنوان خراج سالیانه بر او تحمیل کردم.”

به عنوان سابقه شورش آرادوس، شایسته است که نامه‌ای مهم از استانداری به نام ایتی - شمش - بلتو Itti - Shamash - balatu را خطاب به پادشاه آشور ذکر کنیم: ایککی - لو Ikki - lu (احتمالا یاکین لو Yakinlu)، به کشتی‌ها اجازه نمی‌دهد که بندر پادشاه سرور من را ترک کند. همه کشتی‌ها را به بندرهای خود سوق می‌دهد. هر کس نزد او بیاید با مسافرت او موافقت می‌کند، اما هر کس به بندری که در سرزمین آشور است برود، او می‌آید و کشتی‌هایش را خراب می‌کند.^۱

در عبارت دیگر ایککی - لو به‌طور جدی جلوی داد و ستد دریایی آشوری‌ها را می‌گیرد. بعداً، پس از درگذشت فرمانروای آرادوس، پسرانش با هدایای گرانبها و اظهار بندگی نزد آشور بانیپال رفتند که ازی - بعل Azi-Baal را به‌عنوان جانشین برگزید و به دیگر پسران او هدایایی داد. به نظر می‌رسد که پادشاه آشور، خواه به‌وسیله عهدنامه موظف بود جانشین را تعیین کند، یا این که یاکین لو واری برای خود معین نکرده بود و پسرانش ترجیح می‌دادند بر توصیه آشور بانیپال تکیه کنند.

۱- خوانندگان توجه داشته باشند که ما عین کتیبه‌ها را، که دارای سادگی خاص است به همان صورت به فارسی

آشور بانیپال پس از بازگشت از نهمین لشکرکشی خود، بر ضد طوایف عرب با شورش دیگری در فنیقیه مواجه شد:

«در بازگشت، شهر اوشو Ushu را تصرف کردم که در کرانه دریاست، اهالی اوشو را که در برابر استانداران خود سر تعظیم فرود نیاورده و خراج خود یعنی هدایای سالانه را نپرداخته بودند، به قتل رساندم. آن قوم متمرّد را شکنجه کردم. خدایان و مردان آن‌ها را به آشور فرستادم. قوم متمرّد آکا Akka را قتل عام کردم. اجساد آن‌ها را دور تا دور شهر به میخ آویختم. کسانی را که باقی مانده بودند، به آشور بردم و آن‌ها را به ارتش خود منضم ساختم و آن‌ها را به سربازان بسیاری که خدایم آشور به من داده بود افزودم.»

تحت فرمانروایی جانشینان آشور بانیپال، دیگر ذکری از فنیقیه به میان نمی‌آید. بنابراین، در زمان سقوط امپراتوری آشور (۶۱۲)، به نظر می‌رسد که آن ناحیه در همان موقعیت زمان اسرحدون باقی مانده باشد. سه ایالت سیمیرا، صیدون و اوشو به اضافه سه شهر دیگر، که خودمختار بودند، یعنی آرادوس، بیللس و صور، به سوریه خراج می‌پرداختند.

۵. عصر بابلی و ایرانی

میان سال‌های ۶۴۰ و ۵۹۰، هیچ‌گونه اشاره تاریخی به شهرهای فنیقی نشده است. اما به نظر می‌رسد که انقراض امپراتوری آشور و تخریب آن توسط مادها در ۶۱۲، باعث پیشرفت آن شهرها شد. همچنین محتمل به نظر می‌رسد که، آن‌ها اعتراضی به توسعه طلبی نخو Necho فرعون مصر نکرده باشند، که بین ۶۰۹ و ۶۰۵، بر سراسر منطقه سوریه - فلسطین حکومت می‌راند. البته پیروزی نبوکدنصر Nebuchadnezzar بر مصریان در نبرد کرکمیش Karkemish (۶۰۵)، حاکی از آغاز بحرانی جدید برای فنیقی‌ها بود. نبوکدنصر (۶۰۵ - ۵۶۲)، به شهرهای فنیقی حمله برد و صور را که سیزده سال (۵۸۶ - ۵۷۳) مقاومت ورزید، در محاصره گرفت. اما سرانجام، صیدون (صیدا) و سایر محل‌ها نیز چنین کردند. اطلاعات درباره صور مجدداً به وسیله ژوزفوس به دست داده شده است، که فهرست وقایع سالانه این شهر از حدود ۵۹۰ - ۵۳۰ را نقل می‌کند. نبوکدنصر به جای ایتوبعل دوم پادشاه شکست خورد، بعل را که نسبت به او وفادار بود، بر سر کار آورد. بعل از ۵۷۴ - ۵۶۴ سلطنت کرد. این پادشاه با کمک یک وزیر بابلی به فرمانروایی پرداخت.

با بعل، توالی پادشاهان به طور موقت قطع گردید. بنا به گفته ژوزفوس، تا هفت سال

«قضاتی» (سوفت‌هایی Suffetes)، یکی پس از دیگری، بر سر کار آمدند: اکنی‌بال Eknibal، چلبس Chelbes، آبار Abbar، می‌تین Mytyn و گراستراتوس Gerastratus، اما پادشاهی به نام بالاتور Balator یک‌سال حکومت راند و پس از قضات، توالی پادشاهان با مربال Merbal از سر گرفته شد که از بابل در ۵۵۶ بازگشت و این خود شاید، نتیجه سیاست معتدل‌تری از سوی جانشینان نبوکدنصر بود. مربال، چهار سال سلطنت کرد و برادرش حیرام جانشین او شد (۵۵۲ - ۵۳۲).

درباره عکس‌العمل‌های شهرهای فنیقی نسبت به نابودی امپراتوری بابل و به قدرت رسیدن ایرانیان، اطلاعات مستقیمی در دست نیست. به دشواری می‌توان گفت که آن‌ها با واقعه‌ای تاریخی مخالفت کرده باشند، که آن‌ها را از حکومتی ستمگر رهانید و شاید هم، با آن موافق بوده باشند. در تورات آمده است که کوروش به یهودیان، که از تبعید خود در بابل بازگشته بودند اجازه داد از اهالی صور و صیدون (صیدا) برای معبد جدید خود چوب سرو خریداری کنند. اما این امر، تصویری از وضع شهرهای فنیقی به دست نمی‌دهد. درباره کمبوجیه بیشتر می‌دانیم که شهرهای فنیقی، کشتی‌هایی برای لشکرکشی علیه مصر در اختیار او نهادند. اما بنا به گفته هروودوت، آنان از شرکت در لشکرکشی علیه کارتاژ، که کمبوجیه نقشه آن را کشیده بود خودداری ورزیدند و بنابراین، نوعی وابستگی سرسختانه به کوچ نشینان پیشین خود ابراز داشتند.

تقسیم شاهنشاهی ایران به چندین استانداری (ساتراپ‌نشین)، که به وسیله داریوش اول در (۵۱۵ - ۵۱۴)، انجام گرفت، شهرهای فنیقی را به استان پنجم واگذار کرد. اما پادشاهان و افراد خودمختار محلی را بر سر کار باقی گذاشت، تحت نظارت وزیران و متخصصان لشکرکشی که پرداخت خراج‌ها و وفاداری نظامی را تأمین می‌کردند. شاید شهرها از این وضع راضی بوده باشند، زیرا تا مدتی مدید ذکری از شورش به میان نمی‌آید. منابع یونانی بر کمک گرانبهایی که ناوگان فنیقی به داریوش (۵۴۱ - ۴۸۶) و به خشیارشا (۴۸۵ - ۴۶۵)، در جنگ علیه یونانیان کرد، تأکید می‌ورزند. در زمان اردشیر اول (۴۶۵ - ۴۲۴) و داریوش دوم نیز (۴۲۵ - ۴۰۴)، اشاراتی به وفاداری شهرهای فنیقی نسبت به ایرانیان شده است، که در ازای آن، ایرانیان ممکن است با توسعه محلی شهرها موافقت کرده باشند. پریپلوس Periplus، از قول اسکولاکس دروغین Pseudo - Scylax، مکتوب در حدود سال ۳۵۰، ولی با اشاره به دوره‌ای قبل، نظارت ساحل را از سارپتا Sarpeta تا کوه کرمل به صور نسبت می‌دهد. علاوه بر بندری در دامنه‌های کوه کرمل و عسقلان، آرادوس نفوذ خود را در منطقه ساحلی از طریق دریا رساند، صیدون (صیدا) دو ناحیه

دور Dor و یافا Jaffa را به خود اختصاص داد (شاید بتوان گفت که شاهنشاه ایران، حدود ۴۵۰، آن‌ها را به او بخشید. این موضوع در کتیبه‌ای بر روی تابوت، اشمونذر ذکر شده است. گذشته از این، از منابع باستانی چنین برمی‌آید که سه شهر مزبور به هم پیوستند و طرابلس را تأسیس، یا دوباره بنیان نهادند و هر یک از شهرها برای خود منطقه‌ای در آن‌جا در نظر گرفت و بدین ترتیب، هم خودمختاری و هم پیوستگی سیاسی موجود میان شهرهای بزرگ فنیقی، به اثبات می‌رسد. از اشارات گوناگون می‌توان به برتری صیدون (صیدا) پی برد. شاهنشاه ایران اقامتگاهی در آن‌جا داشت، و این نکته، با کشف بقایای ستون‌ها و سرستون‌هایی به شکل گاو بالدار (از ویژگی‌های هنر هخامنشی)، به اثبات می‌رسد. همچنین کتیبه‌هایی وجود دارد که در آن‌ها اطلاعاتی دربارهٔ سلسله‌های محلی می‌توان به دست آورد. یکی، سلسلهٔ تابنیت Tabnit و دیگری، سلسلهٔ اشمونذر و سه سلسلهٔ مربوط به بودعشتارت Bodashtart. نصب کتیبه‌ها بر روی تب‌نیت و اشمونذر به منظور پایدار ساختن نام آن دو شهریار و حفظ گورها از تعرض بوده است. کتیبهٔ اولی می‌افزاید که پدر تابنیت نیز اشمونذر نام داشت. کتیبهٔ دوم بیشتر آگاهی بخش است و از احداث معابدی برای خدایان سخن می‌گوید و به‌طور واضح اظهار می‌دارد که «شاه شاهان»، یعنی شاهنشاه ایران، سرزمین صیدون را توسعه بخشید: «شاه شاهان نیز دور و یافا و سرزمین‌های نیرومند داگون Dagon واقع در دشت شارون Sharon را، در قبال کارهای بزرگ من به ما بخشید. ما آن‌ها را به مرزهای سرزمین خود افزودیم تا برای همیشه به صیدون (صیدا) تعلق داشته باشد».

بودعشتارت، که خود را نوۀ اشمونذر پادشاه صیدونیان (صیدایی‌ها) می‌نامد، برای احداث معابد، کتیبه‌هایی تنظیم کرد. معلوم نیست که پدر بزرگ او کدام اشمونذر بود، بنابراین، ما نمی‌توانیم دو خط جانشینی را تعیین کنیم:

اشمونذر اول	اشمونذر دوم
تب‌نیت	x
اشمونذر دوم	بودعشتارت
	یاتون میلک

نمی‌دانیم که آیا، یاتون میلک ولیعهد بودعشتارت بود و آیا در واقع به سلطنت رسید یا نه. از کتیبهٔ اشمونذر دوم چنین بر می‌آید که مادرش امی عشتارت Ummiashtart، مدتی طولانی نایب‌السلطنه بود. همان اشمونذر دوم اعلام می‌دارد که پدرش «یتیم و پسر زن بیوه‌ای بود» و

می‌گوید که وی (پدرش) در سال چهاردهم سلطنت خود درگذشت: به احتمال قوی اشمونذر، پس از فوت پدر خود، پادشاه شد و آن هم در زمانی که هنوز کودک بود و امور دولتی به وسیله مادرش اداره می‌شد.

سبک تابوت‌ها و نوشته‌های روی آن‌ها می‌رساند که این پادشاهان در سده پنجم سلطنت کردند. هرگاه، همان‌گونه که ک. گالینگ K. Galling می‌گوید، هدایای شاهنشاه ایران برای شاه صیدون، در ازای کمک ناوگان فنیقی در جنگهای علیه ایرانیان بوده باشد، زمان اشمونذر دوم را می‌توان حدود ۴۵۰ پیش از میلاد دانست.

به نظر می‌رسد که کتیبه‌ای طولانی از بیبلس از همان زمان باشد. نویسنده متذکر می‌شود که پادشاه یهو میلک Yehaumilk پسر یهریعل Yeharbaal پسر اوری ملک است و اعلام می‌دارد که معبدی به افتخار بعلت Baalat بیبلس بر پا ساخت. اندکی بعد، دو کتیبه دیگر از بیبلس و مکتوب بر تابوت‌ها در دست است، یکی به وسیله پسر شاه شیبیت - بعل، که آن را می‌توان به حدود ۴۰۰ پیش از میلاد نسبت داد و دیگری کتیبه‌ای از بت نعام Batnaam، مادر شاه اوزبعل Ozbaal، که تاریخ آن را حدود ۴۴۰ می‌توان دانست.

در سده چهارم پیش از میلاد، در سیاست دولت ایران نسبت به شهرهای فنیقی تکاملی مشاهده می‌شود. در ۳۹۲، هنگامی که اوگوراس Evagoras یونانی، قبرس را اشغال کرد و به فنیقیه حمله برد، صور و سایر شهرها به طور موقت سر به اطاعت او نهادند. در ۳۶۲، استراتون Straton شاه صیدون (صیدا) عبد عشتارت Abdashtart بر روی مسکوکات، با یونانیان چنان روابط حسنه‌ای داشت که او را دوستدار یونان نام نهادند و از یک لشکر مصری استقبال کردند. اما شورش استانداران سرکوب شد و امید جدا شدن از ایران بر باد رفت. تنس Tennes پادشاه صیدون (صیدا) (۳۵۴ - ۳۴۴) و دوباره در ۳۴۶ سر به شورش برداشت و قصر استاندار ایرانی را ویران ساخت و پارک سلطنتی را غارت کرد. این بار، اردشیر اوخوس Artaxerxes Ochus دخالت کرد و شورش را با خونریزی فراوان فرو نشاند. صیدون (صیدا) به آتش کشیده شد و بیش از چهل هزار نفر از اهالی آن به قتل رسیدند و حتی تنس، علی‌رغم خیانت خود، در امان نماند. جانشین او استراتون دیگری بود که سرانجام، از اسکندر اطاعت کرد. تعدادی از نام‌های پادشاهان این دوره بر روی سکه‌های پادشاهان بیبلس نقش شده است: الپل Elpaal حدود ۳۶۰، آدراملک Adramelek ۳۵۰، اوزبعل حدود ۳۴۰ و آنیل Ainel حدود ۳۳۵.

غلبه ایرانیان بر فنیقیه با پیروزی اسکندر به پایان آمد. پس از نبرد ایسوس (۳۳۳) شهرهای

عمده فنیقی (آرادوس، بیبلوس و صیدون)، دروازه‌های خود را بر روی جهانگشا گشودند. در صورت، شاهزاده‌ای به نمایندگی شاه آزه میلکوس Azemilkos، که هنوز در خدمت ایرانیان بود، برای ملاقات با اسکندر و ادای مراسم و احترام به او قدم به خشکی نهاد. اما اسکندر می‌خواست وارد جزیره شود و به معبد هراکلس - ملقارت، قربانی تقدیم کند. آن شاهزاده خانم پیشنهاد کرد که، اسکندر در معبد قدیمی‌تر خداوند در خشکی قربانی تقدیم دارد. صورت ظاهراً، از سیاست سنتی خود پیروی می‌کرد و قصد داشت استقلال خود را تا حد امکان حفظ کند و در این ضمن، سفیری از کارتاژ آن را تشویق به مقاومت می‌کرد، اما اسکندر حاضر نبود چشم از آن جزیره بپوشد، زیرا پایگاه نظامی و حایز اهمیت فراوان بود. بنابراین، تصمیم گرفت، به آن هجوم ببرد و شروع به ساختن موج شکنی کرد، که جزیره را به سرزمین اصلی می‌پیوست، و برای حفظ خود در طی این عملیات، از کشتی‌های شهرهای دیگر فنیقی استمداد کرد. مردم سایر شهرهای فنیقی، پس از نبرد ایسوس Issus، ایرانیان را ترک کرده و کشتی‌های آن‌ها در بندر صیدون گرد آمده بودند و حال آن‌که ناوگان صورت، تحت فرمان آزه میلکوس به صورت بازگشته بود. صورت، حتی از کمکی که کارتاژ وعده آن را داده بود، بهره‌مند نشد، زیرا کارتاژ در جنگ‌های دیگری درگیر بود. از این رو، چند ماه بعد، موج شکن تکمیل و جزیره پس از خونریزی بسیار اشغال شد. شاه و شهروندان عمده و فرستادگان کارتاژ، که به معبد ملقارت پناه برده بودند، عفو شدند. این شهر به عنوان یک دژ مقدونی بازسازی شد و مقدونیان آن را به صورت کوچ نشین درآوردند.

اگرچه تاریخ شهرهای فنیقی به این‌جا پایان نمی‌یابد، فنیقیه گرفتار بحران جدیدی شد. شهرهای آن، به منزله ابزارهای سیاسی فرمانروایان متوالی، سخت تحت تأثیر فرهنگ هلنیستی، که به تدریج سنت استقلال را از میان برد، قرار گرفتند و در این ضمن، زبان فنیقی به تدریج از میان رفت و راه برای زبان یونانی باز شد.

با وجود این، دقیقاً زبان است که ثابت می‌کند انحطاط شهرهای فنیقی مرحله‌ای کند داشت و گاه‌گاه فکر استقلال در آن‌جا احیا می‌شد، کتیبه‌های فنیقی در پایان سده دوم قبل از میلاد ظاهر می‌شوند و در این دوره بود که صورت و صیدون، که هر یک سلسله‌های ویژه خود را داشتند، به‌طور موقت دوباره مدت کوتاهی از استقلال بهره‌مند شدند: (صورت از ۱۲۰ و صیدون (صیدا) از ۱۱۱). حتی پس از غلبه رومیان در ۶۴ پیش از میلاد، صورت، صیدون و طرابلس از استقلال نسبی برخوردار شدند و اگر چه این امر تنها به سبب پیوستگی شدید به سنت و موقعیت جغرافیایی بود، با وجود این، در زمینه تکامل تاریخی به‌طور کلی شایسته بود.

۶. تشکیلات سیاسی

هر شهر فنیقی شامل یک موجودیت سیاسی خودمختار بود که بر ناحیه‌ای مسکون و بر سرزمینهای اطراف حکومت می‌راند. همان‌گونه که مشاهده شد، مسلماً ادواری وجود داشت که در طی آن، یک یا چند شهر بزرگ بر سایر شهرها حکومت می‌کرد. اما این برتری، هرگز از لحاظ سیاسی روشن نبود، جز به وسیله لقب «پادشاه صیدونی‌ها»، که حاکی از تسلط بر ماورای محدوده‌های شهر بود. تا آن‌جا که می‌دانیم میان شهرها وحدتی وجود نداشت، جز اتحادیه‌هایی که موقتی بود و دارای هیچ‌گونه وحدت فرماندهی نبود (مانند اتحادیه ضد صور). جالب توجه آن که چون ناوگان شهرهای فنیقی خدمات خود را در ۴۸۰ پیش از میلاد به خشیارشا عرضه داشتند، هرودوت به جای سه رهبر، تنها از یک رهبر نام می‌برد (تترامنس توس Tetramnestos از صیدون، ماتان Mattan از صور، و ماربل Marbal از آرادوس).

شهرها به وسیله پادشاهانی اداره می‌شد که به‌طور موروثی، یکی پس از دیگری، جانشین یکدیگر می‌شدند، و از مدارک آنان می‌توان جانشینی سلسله‌های گوناگون را بازسازی کرد. اگر چه غالباً بر اثر شورش‌های «قصرها» و جنگ‌های گوناگون، تعیین آن سلسله‌ها دشوار می‌شود. اسناد و مدارک همچنین اهمیتی را که پادشاهان به توالی سلسله‌ها می‌دادند، ثابت می‌کند. بدین ترتیب، کتیبه شیپیت بعل را در دست داریم که سلسله خود را اعلام می‌دارد و حمایت خدایان را می‌طلبد:

«این دیوار به وسیله شیپیت بعل پادشاه بیبلس پسر الی بعل پادشاه بیبلس، پسر یهی میلک پادشاه بیبلس برای بعلت بیبلس بانوی خودش ساخته شد. از بعلت بیبلس می‌خواهیم که بر روزهای شیپیت بعل و سال‌های حکومت او بر بیبلس بیفزاید.»

مفهوم سلطنت در کتیبه یهی میلک با آوردن لقب شاه و ذکر صفات «عادل» و «نیکوکار» در رابطه با احداث یک پرستشگاه نشان داده می‌شود. این امر، به انضمام برافراشتن تندیس‌ها ظاهراً، نمونه‌ای از فعالیت پادشاهان یا نمونه‌ای از فعالیتی به‌شمار می‌رود، که کتیبه زیر به آن اشاره می‌کند:

«پرستشگاه به وسیله یهی میلک پادشاه بیبلس ساخته شد، اوست که همه این معابد را تعمیر کرد. خواستار آنیم که بعل شمیم Baal Shamim، بعلت بیبلس، و همه خدایان مقدس بیبلس، به روزهای یهی میلک و به سال‌های سلطنت او بر بیبلس بیفزاید. او نسبت به خدایان مقدس بیبلس، پادشاهی عادل و نیکوکار است.»

همچنین لقب «فرزند عادل» را می‌یابیم که در دومین کتیبه بودعشتارت در رابطه با ولیعهد ظاهر می‌شود و همچنین می‌توانیم آن را به عنوان «پسر مشروع» تعبیر کرد: پادشاه، بودعشتارت و «پسر عادل» یاتون میلک Yatonmilk پادشاه صیدونیان (صیداییان) نوه شاه اشمونذر شاه صیدونیان، این معبد را برای خدایش اشمون Eshmun شاهزاده مقدس، ساخته است.

ارتباط جالبی میان وظایف پادشاه و وظایف کهنانت، که از وقف کردن بناهای مذهبی بر می‌آید، به وسیله متونی از بیبلس و صیدون (صیدا) در عصر ایرانیان تأیید می‌شود. اوزیعل شاه بیبلس، از اخلاف کاهنان بود و این نکته از کتیبه مادرش بت نعام درک می‌شود:

«من بت نعام، مادر شاه اوزیعل، پادشاه بیبلس، پسر پالتی (فلطی در تورات) بعل Paltibaal، کاهن بعلت در این جامه‌ها و پوشش‌ها با طلاهای بانوان سلطنتی که پیش از من بودند، در این تابوت آرمیده‌ام.»

در صیدون، تب نیت، خود را «کاهن آستارته Astarte پادشاه صیدونیان پسر اشمونذر، کاهن آستارته می‌نامد. موقعیت مشابه ملکه نیز از طریق کتیبه اشمونذر روشن می‌شود که مادرش امی عشتارت «کاهنه آستارته بانوی ما، ملکه، دختر شاه اشمونذر پادشاه صیدونیان نامیده می‌شود.» همان کتیبه اشمونذر به سبب اهمیتی که به مقام ملکه می‌دهد جالب توجه است. امی عشتارت، سال‌ها به دنبال نایب‌السلطنه فرمانروایی کرد و در اشاره به خود و پسرش، در جایی که درباره حوادث سلطنت می‌نویسد از ضمیر جمع یعنی «ما» استفاده می‌کند: «ما بودیم که معبد اشمون شاهزاده مقدس را بنا نهادیم شاه شاهان (شاهنشاه) دور و یافا را به ما اعطا کرد ...»

گذشته از اصطلاحات به کار رفته برای توصیف مقام سلطنت، از وظایف دولت در کتیبه‌ای به قدمت کتیبه احیرام آگاه می‌شویم. این کتیبه از یک کارگزار یا «استاندار» و از یک فرمانده نظامی نام می‌برد. اگر چه بیش از این درباره شخص اخیر نمی‌دانیم، با استاندار از کتیبه‌ای از اوگاریت و العمارنه آشنا می‌شویم که بر دستگاه اداری شهر و دربار نظارت می‌کرد. همچنین از او در قبرس، در کتیبه «استاندار» در قرت هدشت خدمتگزار حیرام پادشاه صیدونیان نام برده می‌شود.

شورایی از مشایخ در اجرای وظایفش به او کمک می‌کردند. معلوم نیست که این شورا در شهرهای مختلف کی به وجود آمد و آیا به فعالیت خود به‌طور مداوم ادامه می‌داد یا نه. ولی ما آن را در عهدنامه اسرحدون یا بعل از صور می‌یابیم. بخشی از این متن متأسفانه گم شده است، ولی به‌طور قطع، از «مشایخ سرزمین تو» در شورا نام می‌برد. منابع باستانی نیز اطلاعات بیشتری

در اختیار ما می‌گذارد. این شوراها در صورتی توانستند در غیاب پادشاه تصمیماتی بگیرند. در صیدون، جایی که دیودوروس یک صد عضو شورا را ذکر می‌کند، آن‌ها حتی می‌توانستند، بر ضد پادشاه عمل کنند. بالاخره به وجود مشایخ در بیلس، در حزقیال اشاره شده است. نظر به فعالیت‌های شهرهای فنیقی، معقول است فرض کنیم، که مشایخ عبارت از بازرگانان عمده، یا اعضای خانواده‌های برجسته‌ای بودند، که بر داد و ستد نظارت می‌کردند.

فهرست وقایع سالانه صور، ما را با تکامل ویژه‌ای در مورد حکومت این شهر آشنا می‌سازد. در دوره نو - بابلی، پس از سلطنت بعل، یک جمهوری تحت نظر «قضات» بود: معمولاً دو «قاضی» وجود داشتند که هم‌زمان به مدت چندین سال فرمانروایی می‌کردند. قضات کارتاژ باید لااقل اسماً دنباله این نظام بوده باشند. در هر صورت، «قضات» صور، تنها طی مدت کوتاهی ظاهر می‌شوند.

همان‌گونه که مشاهده شد، پس از هر پیروزی، یک استاندار آشوری در بعضی از شهرهای فنیقیه بعد از پادشاه منصوب می‌شد، تا بر سیاست او نظارت کند. عبارت جالبی درباره وظایف استاندار، در عهدنامه اسرحدون Asarhaddon با بعل از صور آمده است: «هر نامه‌ای که برای تو می‌فرستم نباید آن را بدون حضور استاندار بگشایی. اگر استاندار آن‌جا نباشد، باید منتظر او بمانی و سپس آن را باز کنی.»

به عبارت دیگر، استاندار، تنها تعبیرکننده فرمان پادشاه آشور بود و بر فعالیت سیاسی دولت فنیقی نظارت می‌کرد. وظیفه عمده استاندار آشوری ظاهراً گزارش دادن به پادشاه خود بود. پیش از این، از نامه‌ای از ایتی - شمش بالاتو Itti - Shamsh balatu، یا یک کارمند آشوری در زمان آشور بانیپال یاد کردیم که، در سیمیرا اقامت داشت و تا جایی که می‌توان ملاحظه کرد، مسئول روابط با آرادوس بود. ایتی - شمش - بالاتو شکایت می‌کند که پادشاه آرادوس، همه کشتی‌ها را از بنادر دیگر منحرف و آن‌ها را به شهر خود هدایت می‌کرد و کار را به جایی رساند که جلو کشتی‌هایی را که عازم سرزمین آشور بود، می‌گرفت و آن‌ها را منهدم می‌ساخت. همچنین به علاقه کارگزاران عالی‌رتبه آشوری اشاره می‌کند:

«اربابم پادشاه باید بداند. درباریان اربابم پادشاه بسیارند که به این خانه پول داده‌اند،

ولی من به اربابم پادشاه اعتماد دارم. من حتی دیناری یا نیم دیناری نمی‌دهم، همه را به

اربابم پادشاه می‌پردازم.»

باید توجه داشت، که ضمن آن که استاندار آشور نظارت خود را بر پادشاه محلی در صورت

اعمال می‌کرد، سیمیرا پادشاهی نداشت و استاندار به‌طور مستقیم بر آن‌جا فرمان می‌راند.

فصل سوم

دین

۱. مقدمه

منابع مستقیم برای آگاهی درباره دین فنیقی‌ها عبارت از کتیبه‌های بی‌شمار موجود در شهرهای فنیقی است. اما ماهیت این کتیبه‌ها و همچنین اختصار آن‌ها، اطلاعات ما را تقریباً محدود به نام‌های خدایان می‌سازد. درباره مراسم و حیات دینی، اطلاعات زیادی در اختیار ما قرار نمی‌گیرد و از لحاظ اسطوره‌شناسی نیز به هیچ‌وجه مفید نیست. یک منبع که در آغاز، مستقیم بوده، ولی به‌طور غیرمستقیم به ما انتقال یافته است، کار سانخونیاتون Sanchuniathon است، که کاهنی فنیقی از شهر بروتوس Berytus بوده و می‌گویند در حدود سده یازدهم پیش از میلاد می‌زیسته است. سانخونیاتون عقاید فنیقی‌ها را درباره جهان شرح داده است. این موضوع را فیلو، اهل یبلس می‌گوید که به یونانی می‌نوشت و بنابر سوئیداس Suidas، در حدود ۴۲ میلادی می‌زیست و هنوز در سال ۱۱۷، در زمان امپراتور هادریانوس زنده بود. فیلو ادعا می‌کند که نوشته‌های آن کاهن باستانی فنیقی را ترجمه کرده است. متأسفانه مطالب فیلو به‌طور مستقیم به ما نرسیده است، بلکه به صورت قطعات پراکنده‌ای بوده که تاریخ‌نویسان به‌طور گوناگون نقل کرده‌اند. مشهورترین آن‌ها، اثوسبیوس Eusebius در سده چهارم و مؤلف کتابی تحت عنوان Praeparatio Evangelica، بوده است. اثوسبیوس، مطالب پراکنده‌ای را نقل می‌کند تا این نظریه را رد نماید به‌طوری که، درباره صحت روایاتی که از طرق مختلف گذشت، مناقشه‌ای پیش آمد. در گذشته، تردیدهایی جدی درباره وجود سانخونیاتون در

جریان بود، اما در این اواخر، اکتشافات انجام گرفته در اوگاریت Ugarit، احتمال بسیاری از روایات را به اثبات رسانده است. به طوری که اکنون تصور می‌رود که اثر سانخونیاتون موثق باشد، ولو آن که سوء تفاهمات، حذف‌ها و تغییرات آشکاری در نقل قول وجود داشته باشد.

آگاهی بیشتر درباره شناخت آفرینش جهان در میان فنیقی‌ها به وسیله داماس کیوس Damascius نو - افلاتونی به دست می‌آید که در حدود ۴۸۰ میلادی تولد یافت، که درباره همان مطلب از موخوس Mochus مطلبی را نقل می‌کند، که نویسنده‌ای بود که وی را در منابع دیگر، مؤلف تاریخ فنیقیه دانسته‌اند. گذشته از مطالب مربوط به شناخت آفرینش جهان، نویسندگان باستانی دیگر، به ویژه پلوتارک و لوسیان Lucian، اطلاعاتی درباره عقاید فنیقی‌ها ذکر می‌کند که باید با احتیاط پذیرفته شود، به ویژه هنگامی که در جای دیگر به اثبات نرسیده باشد.

مسئله دیگر، اطلاعات موجود در تورات درباره قومی است که عبرانیان آن‌ها را کنعانیان Canaanites می‌نامیدند و به عبارت دیگر، کسانی که در منطقه سوریه - فلسطین، نیاکان آن‌ها بودند. هر مطلبی که در تورات به عنوان میراث کنعانیان آمده است، بدون تردید، بیشتر در مورد شهرهای فنیقی قابل انطباق است. اما درباره عقاید مستقل شهرها، در تورات مطلب زیادی به چشم نمی‌خورد.

اما مسئله دیگر، عبارت از متون اوگاریت است که، حاوی اطلاعات کافی درباره دین و اساطیر شهری واقع در شمال ساحل سوریه و در زمانی است که، بلافاصله پس از دوره ویژه مورد نظر ما وجود داشته است. منطقه اوگاریت را بدون تردید می‌توان کنعانی توصیف کرد و می‌بایستی تا حدودی با دین سایر شهرهای ساحلی عصر آهن اشتراک داشته باشد. بنابراین، وسیله‌ای ممکن برای مقایسه و تأیید به شمار می‌رود. ولی آن را نمی‌توان منبعی مستقیم دانست، زیرا آن شهر، از لحاظ زمانی و مکانی خارج از ناحیه فنیقی است.

به علل مختلف، دین مردم پونیک Punic^۱ دارای وضع مشابهی بود. کوچ‌نشینان فنیقی در ماورای بحار، البته بیشتر دارای عقاید و رسوم دینی خاستگاه خود، یعنی فنیقیه بودند و آگاهی

۱ - رومی‌ها به فنیقیه پونیکیا Punicia می‌گفتند و کارتاژی‌ها را که از کوچ‌نشینان فنیقیه بودند، پونیک می‌نامیدند - م.

درباره این کوچ‌نشینان، بیشتر از خود شهرهای فنیقی است. اما تکامل‌های ثانوی و تغییرات اساسی در میان کوچ‌نشینان مانع از آن است که ما عقاید مردم پونیک را کاملاً فنیقی بدانیم. بنابراین، در این جا نیز تا آن جا که مربوط به مقایسه و تأیید است، مطالب مفیدی یافت می‌شود که از آن‌ها نمی‌توان به طور مستقیم استفاده کرد.

این ملاحظات درباره منابع، پیچیدگی مسأله دین فنیقی‌ها را به اثبات می‌رساند. به نظر می‌رسد که دین فنیقی از لحاظ زمانی ادامه دینی باشد که آن را می‌توان کنعانی در هزاره دوم پیش از میلاد دانست. دین فنیقی عناصر مستقل خود را حفظ کرده و از دین کنعانی نیز جنبه‌هایی اتخاذ نموده است. ورود عبرانیان و آرامیان به داخل فنیقیه، نفوذ فرهنگی و سیاسی کنعانیان را به ساحل محدود ساخت، و بدان وسیله به آن‌ها اجازه داد، تداوم و سنت‌گرایی را حفظ کنند که در جای دیگر میسر نبود و دقیقاً همین تداوم و سنت‌گرایی خاص فنیقی‌هاست که باید هدف بررسی ما قرار گیرد.

۲. خدایان

در شهر بیبلس، خدایان عمده عبارت بودند از ایل El، بعلت Baalat و آدونیس Adonis. ایل El، خدای سامی مهمی در دین کنعانیان به شمار می‌رفته و جزو نام‌های خدایان در متون اوگاریت به عنوان خدای برجسته‌ای می‌آید که به ندرت وضع فعالی دارد. کلمه «خدا» شاید هم به معنای عام و هم نام خاصی باشد. از طرف دیگر در بیبلس، ایل به صورت خدای برجسته ظاهر می‌شود ولی فعالترین خداست. واقعیتی که بر اثر یکی دانستن با کورونوس Koronos که به وسیله فیلو اهل بیبلس و سایر نویسندگان باستانی پیشنهاد شده است، تأیید می‌گردد. گذشته از ایل، فیلو ایلون Philo Eliun (هیپ سیستوس Hypsistos) را ذکر می‌کند و او را در رأس خدایان قرار می‌دهد. ایلون در کتیبه‌های آرامی در سفیر Sephir، و به صورت متمایز، از ایل دوباره ظاهر می‌گردد ولیکن در تورات با کلمه ایل ترکیب می‌شود (ایل ایلون به معنای «مهمترین خدا») و بَعْلَت که نام آن به معنای «بانو» است و به عنوان خدای برجسته شهر (بعلت جبال Baalat Gebal، «بعلت از بیبلس») دوباره ظاهر می‌شود، به مراتب فعال‌تر است. برتری این الهه در کتیبه‌های پیشین با هدیه‌هایی که بارها به او تقدیم می‌شود، به چشم می‌خورد.

اورادی که بدان وسیله از بعلت خواسته می‌شود روزها و سال‌های پادشاهان بیبلس را طولانی کند، در کتیبه‌های یهو میلک تکرار شده است (جایی که بَعْلَت، همراه با بعل شمیم و سایر خدایان مقدس بیبلس ذکر شده‌اند). همچنین این مطلب درباره کتیبه‌های ابی بعل، الی بعل و شیپیت بعل صدق می‌کند. بعدها در دوره تسلط ایرانیان، تمامی کتیبه یهو میلک به بعلت اهدا شد. این کتیبه اطلاعی درباره قدرت آن الهه به دست می‌دهد:

«من یهو میلک پادشاه بیبلس، پسر یهر بعل، نوه اوری میلک، پادشاه بیبلس هستم که او را بانو بَعْلَت از بیبلس، پادشاه بیبلس ساخت. من، بانو بعلت از بیبلس را به کمک طلبیدم و او صدای مرا شنید. من برای بانو بعلت از بیبلس این قربانگاه را از مفرغ در این حیاط ساختم و این دروازه زرین که در برابر دروازه من است و قرص بالدار «؟» را از طلا که بر فراز سنگ و بر روی این دروازه زرین است و این رواق با ستون‌هایش و سرستون‌هایی، که روی آن‌هاست و سقف آن را: یعنی کار را انجام دادم که یهو میلک پادشاه بیبلس هستم برای بانوی من بعلت بیبلس، او صدای مرا شنیده است و به من نیکی کرده است. بعلت بیبلس، یهو میلک پادشاه بیبلس را برکت دهد و بگذارد زنده بماند و روزها و سال‌های عمر او را در بیبلس طولانی کند، زیرا پادشاهی دادگستر است. بانو بعلت از بیبلس او را در چشم خدایان و در چشم مردم این زمین محبوب سازد و الطاف مردم این زمین با او باشد. تو هر کس که باشی هر پادشاه و هر مردی که اعمالی در این قربانگاه انجام دهد، یا بر روی این دروازه زرین یا بر روی این ایوان نامم را که «من یهو میلک، پادشاه بیبلس» هستم به نام خود در آن کار بیفزا. اگر نامم را به نام خود نیفزایی یا اگر تو این اثر را از جای برداری و پایه‌اش را از این محل حرکت دهی ... بانو بعلت از بیبلس این مرد را و تخمه او را در برابر همه خدایان بیبلس نابود سازد.»

البته بَعْلَت، اساساً با مادر - زمین، که مظهر باروری است و در نتیجه، به منزله پدید آورنده خدایان مردان و همچنین گیاهان است یکی دانسته شده است. همان گونه که می‌دانیم، او خود خدایی معمولی و بسیار کهن در سراسر خاور نزدیک است: اینین Innin الهه سومریان، ایشتر Ishtar الهه بابلی‌ها و آشوری‌ها، ایزیس Isis الهه مصریان.

سومین خدای بیبلس به نام آدونیس، خدایی است که نویسندگان یونانی او را بدین اسم

نامیده‌اند. اما این نام ظاهراً سامی است، زیرا آدون adon به معنای «سرور» و پسوند -i ضمیر است و مجموعاً به معنای «سرور من» است. همان منابع یونانی از خدای جوانی یاد می‌کنند که می‌میرد و زنده می‌شود. وی مظهر مرگ و تولد گیاهان زمین است و بنابراین او را، با خدا - الهه در مراسم دین و در اسطوره‌ها مربوط می‌دانند. در اساطیر یونانی چنین آمده است: آدونیس شکارچی جوانی بود که آفرودیت^۱ الهه او را دوست می‌داشت و می‌کوشید او را از سرگرمی خطرناکی منصرف سازد، اما نتوانست و آدونیس به وسیله گراز کشته شد. وی، وارد هادس Hades^۲ شد و پرسفون Persephon موافقت نکرد که او را به آفرودیت بازگردانند. سرانجام، پس از مبارزه‌ای میان دو الهه، آدونیس توانست به زمین بازگردد. این اسطوره یونانی، ظاهراً تکرار اسطوره شرق باستان و مربوط به دوموزی Dumuzi خدای سومریان و تموز Tammuz خدای بابلیان و آشوریان و اوزیریس Osiris خدای مصریان و تلی پینو Telipinu خدای هیتی‌ها و بعل، خدای اوگاریتی‌ها است؛ آفرودیت جای مادر - الهه شرقیان را می‌گیرد. اما بررسی‌های اخیر، بعضی اختلافات میان روایات گوناگون این اسطوره را آشکار ساخته است: وظایف خدای جوان همیشه یکسان نیست، مرگ و رفتن او به هادس همیشه رستاخیز را در پی ندارد.

تصویر خدایان بیبلس را می‌توانیم با چند نکته ثانوی کامل سازیم که نشان می‌دهد که قاعده‌سازی در مورد خدایان همیشه غیر متغیر نیست. گذشته از چند نام خدایان بر روی مهرها، سخن از بعل شمیم «ارباب خدایان» به میان می‌آید که هم در ادوار باستانی (کتیبه یهی میلک) و هم در دوره ایرانیان (کتیبه شیپیت بعل)، ظاهر می‌شود. در کتیبه اخیر، بعل ادیر Addir «سرور نیرومند»، ذکر می‌شود و این خدا در کتیبه‌های پونیک و نو - پونیک در آفریقا، دوباره ظاهر می‌شود و شاید او به لاتینی یوپیترو والنس Jupiter Valens نامیده می‌شد و سربازان آفریقایی او را پرستش می‌کردند. بالاخره، در کتیبه یهی میلک عبارت «تجمع خدایان بیبلس»، برای نخستین بار گردهم‌آیی خدایان را نشان می‌دهد، و در دوره ایرانیان هم کتیبه یهو میلک و شیپیت

۱- مظهر عشق و زیبایی نزد یونانیان که رومی‌ها او را ونوس می‌نامیدند - م.

۲- جهان زیرزمینی ویژه مردگان - م.

بعل از «همه خدایان بیبلس» یاد می‌کنند. جالب توجه آن که این اصطلاح شامل نام‌های خدایان برجسته نیست. بدین ترتیب، یهی میلک می‌گوید: «بعل شمیم و بَعْلَت از بیبلس و مجمع خدایان مقدس بیبلس، روزهای یهی میلک سال‌های او را در بیبلس طولانی گردانده؛ و یهو میلک: بانو بَعْلَت از بیبلس این مرد را و تخمه او را پیش از همه خدایان بیبلس از میان ببرد؛ و شیپیت بعل: «بعل ادیر Addir و بعلت و همه (خدایان).»

در صیدون، ایل II مطابق با بعل است. این نام نیز ظاهراً صورت مذکر بعلت است و از روی متون اوگاریت شناخته شده است که در آنجا، به فعال‌ترین خدای کنعانی اشاره دارد. معنای عمومی آن «سرور» است و بنابراین، آن را می‌توان به سرزمین‌های گوناگون نسبت داد و بعدها، به صورت نام خاص درآمد. بعل مانند ایل در بیبلس و به‌طور خاص در صیدون فعال نبود، اما اشمونذر در کتیبه خود ادعا می‌کند که معبدی را خاص او تعیین کرده است و خود اصطلاح «نام بعل» که آستارته الهه برجسته با خود دارد، اهمیت آن را می‌رساند.

آستارته در میان خدایان صیدونی، به‌طور واضح از همه برتر است و این نکته با اهدای مکرر کتیبه‌ها، برپاداشتن معابدی به افتخار او، و این واقعیت که، پادشاهان و ملکه‌ها خود را کاهن و کاهنه‌های او می‌نامند، به اثبات می‌رساند. پیش از این، از اصطلاح «نام بعل» یاد کرده شد که ممکن است نامش از مسائل مربوط به الهیات باشد که امروزه بر ما معلوم نیست. اما جالب توجه آن که این لقب، در متون اوگاریتی دوباره ظاهر می‌شود. آستارته نیز یک خدای عمومی کنعانی است و از الهه‌ای نشأت گرفته که در سراسر شرق باستان به منزله مادر – زمین بوده و بنابراین، با بَعْلَت از بیبلس، تطابق داشته است. در منابع سامی، نام عشتورت Ashtoret را می‌یابیم و کلمه عشتورت در تورات از یک ترکیب حروف صدادار بوشت boset به معنای «ننگ» است، که محکومیت این آیین را می‌رساند. اما این آیین بسیار گسترده بود. تورات، در موارد متعدد از عشتورت به عنوان «خدای صیداییان» یاد می‌کند که نه تنها شهر صیدون، بلکه همه منطقه فنیقی‌ها را در بر می‌گیرد.

بعد از بعل و آستارته، سومین خدای صیدونی اشمون است. از این خدا، برخلاف خدایان دیگر، نه در دوره‌های پیشین و نه در خارج از ناحیه فنیقی – پونیکی (کارتاژی) یاد نشده است. وی برای نخستین بار در سده هفتم، در عهدنامه اسرحدون بعل از صور ظاهر می‌شود و پس از

آن، مکرر در کتیبه‌های صیدونی وابسته به عصر ایرانی به او اشاره می‌شود: «اشمونذر برای او معبدی در سرچشمهٔ یدلال Yidlal بر فراز کوه و، بود عشتارت معبد دیگری برای او ساختند.» در هر مورد، صفت «شاهزادهٔ مقدس» که به دنبال نام آسمانی می‌آید، درخور توجه است. اشمون بدون تردید با آدونیس از لحاظ اخلاق و وظایف تطابق دارد. ریشهٔ این نام معلوم نیست، ولی شاید با شم Sem به معنای «اسم» و بنابراین، در ابتدا با نام آسمانی مربوط بوده است. در منابع یونانی، او را با آسکله پیوس Askleios یکی دانسته‌اند، که به گرایشی به پرستیدن او به عنوان خدای شفابخش دلالت دارد. آسکله پیوس به نوبهٔ خود، با اتخاذ وظایف آدونیس، مظهر ترکیب همهٔ این شخصیت‌ها در خدای جوانی است که، می‌میرد و زنده می‌شود.

خدای شهر صور، ملقارت Melqart است. ظاهراً معنای آن که به مفهوم «پادشاه شهر» است، آشکار می‌باشد. از این بابت، ملقارت با ایل از بیبلس و بعل از صیدون تطابق دارد و احتمالاً همان بعلی است که در تورات، با اشاره به گناهان شاه اخاب Ahab از او یاد شده است:

«و گویا سلوک نمودن او به گناهان یربعام بن نباط سهل می‌بود که ایزابل دختر اتبعل پادشاه صیدونیان را نیز به زنی گرفت و رفته بعل را عبادت نمود و او را سجده کرد و مذبحی به جهت بعل در خانه بعل که در سامره ساخته بود برپا نمود.»

بنابراین، ملقارت غیر از بعل از شهر صور نیست. از آنجا که ژوزفوس به ما می‌گوید که، حیرام معبدی برای او ساخت (همان گونه که برای آستارته ساخته بود). کنت دومزنیل دوبویسون Conte du Mesnil du Buidon اخیراً پیشنهاد کرده است که، ارتقای ملقارت به عنوان عالی‌ترین خدا باید مربوط به سدهٔ دهم پیش از میلاد باشد. دلیل دیگری برای یکی دانستن ملقارت با بعل این واقعیت است که، بعل در نام‌های خاص شهر صور ظاهر می‌شود.

هرگاه ملقارت را مطابق با ایل و بعل بدانیم و حتی او را با بعل یکسان بشماریم، جشن سالانه به افتخار زنده شدن او، حاکی از تجمع وظایف آدونیس و اشمون در شخصیت اوست. عجب آن که با وجود تقاطع زمان‌های خدایان، اشمون به صورت مستقل ظاهر می‌شود، چنان که در عهدنامهٔ اسرحدون با بعل می‌بینیم، در صورتی که اسطوره‌ای که اصل آن یونانی است روایت می‌کند که، یولائوس - اشمون Eshmun - Iolaus - هراکلس - ملقارت - Heracles Melqart، پسر آستریا Asteria (آستارته) و ژئوس را که به وسیلهٔ تیفون Typhon کشته شده

بود، زنده کرد. اهمیت مداوم ملقارت با توجه به معبد او در صور به اثبات می‌رسد، زیرا اسکندر خواست در آن‌جا قربانی کند و بالاتر از همه مراسم مربوط به اوست که در کوچ‌نشین‌های تأسیس شده به وسیله اهالی صور (به ویژه کارتاژ)، به اثبات می‌رسد. در یونان، او را با هراکلس یکی می‌دانستند و آیین او گسترده بود و بعدها در عصر عیسوی، هراکلس - ملقارت، مانند بسیاری از خدایان شرقی دیگر، به تدریج جنبه‌های خورشیدی به خود گرفت.

همراه با ملقارت، آستارته، که حیرام معبدی برای او ساخت، به عنوان الهه عمده شهر صور مورد پرستش بود. بنا به گفته تورات، یکی از گناهان سلیمان این بود که به دنبال «عشتورت» خدای صیدونیان رفته بود و بعدها درباره اصلاحات یوشیا Josiah می‌گوید:

«و مکان‌های بلند را که مقابل اورشلیم به طرف راست کوه فساد بود و سلیمان پادشاه

اسرائیل برای عشتورت رجاست صیدونیان و برای کموش Chemosh رجاست موآبیان

و برای ملکوم Milcom رجاست بنی عمون ساخته بود، پادشاه آن را نجس ساخت.»

آستارته در عهد میان اسرحدون و بعل باز می‌گردد، و بعدها در اسطوره یونانی روایتی به صورت آستریا - آفرودیت Aphrodite - Asteria، مادر ملقارت، ظاهر می‌شود.

عهدنامه میان اسرحدون و بعل، با توجه به خدایان صور دارای اهمیت فراوان است. چهارمین ستون از عهدنامه، خدایان حامی توافق را به کمک می‌طلبند که هم آشوری (در متن به صورت ایشتر و گولا Gula) و هم فنیقی هستند. این خدایان عبارتند از ملقارت و آستارته؛ بیت - ایلی Bait - ili مطابق با بیتی لوس Baitylos در فیلو Philo از بیبلس، که احتمالاً مقدس ساختن ستون‌های یادمانی، یا ضریح‌هایی است که اقامتگاه خدایان به شمار می‌آمدند؛ آئات - بیت ایلی Anat - bait - ili مرکب از آئات خدای سوریه‌ای (خدای برتر در متون اوگاریتی) و بیت - ایلی Bait - ili، که در این‌جا به نظر لقب یا توصیف آئات است؛ بعل - سمیم Baal - samim، ظاهراً بعل سمیم است که بعدها با زئوس اولیمپوس Zeus olympus، به معنای خدای آسمان یکسان شناخته شد؛ بعل - مالاگه Baal - malage (مطابق با زئوس میلی کیوس Meilikios) از فیلو اهل بیبلس؛ احتمالاً قابل تعبیر به عنوان «سرور دریانوردان»؛ بعل - صفون Baal - saphuni مطابق کوه بعل - صفون («سرور کوه صفون»)، که با توجه به متون اوگاریت و تورات شناخته شده است؛ و بالاخره یسومونو Iesumunu احتمالاً اشمون.

دربارهٔ خدایان شهرهای دیگر فنیقی آگاهی زیادی در دست نیست. در پروتوس Berytus، بَعْلُث از پروتوس، مورد پرستش بود. نونوس Nonnus شاعر، در سدهٔ پنجم میلادی می‌گوید که آدونیس می‌خواست با حوری دریایی به نام پروتوس نرد عشق بیازد و در این کشمکش یک بعل دریایی موفق شد. در سدهٔ بعد، دمسکیوس Damascius، اسطورهٔ آدونیس را به اسکله‌پیوس از پروتوس نسبت می‌دهد. بنابراین، روی هم‌رفته، ویژگی‌های دینی شهرهای مهم به‌نظر، تا اندازه‌ای مشابه می‌آید و می‌توانیم به یک تجزیه و تحلیل مقایسه‌ای بپردازیم.

به‌نظر می‌رسد که گروه مرکب از سه خدا برای سراسر فنیقیه یکسان باشد. این سه خدا عبارت بودند از یک خدای حامی شهر و یک الهه، که همسر یا معاشر او بود و مظهر زمین حاصلخیز به‌شمار می‌رفت و خدای جوان، که تا اندازه‌ای با الهه در ارتباط بود (معمولاً پسر او به‌شمار می‌رفت) و زنده شدن او حاکی از دورهٔ سالانه نشو و نمای گیاهی بود. در داخل این محدودیت‌ها، نام‌ها و وظایف این خدایان تغییر می‌کند، و متغیر بودن این خدایان، جایی که نام عمومی غالباً بر نام خاص غلبه می‌کند و وظیفه بر شخصیت برتری دارد، یکی از ویژگی‌ها به‌شمار می‌رود. این ویژگی‌ها پیش از این در دین کنعانی به‌طور کلی ظاهر می‌شود و برخی جنبه‌های آن‌ها در گونه‌های پیشین دین سامی دیده می‌شود. اتخاذ شخصیت‌های مشخص خواه وظایف پیچیده و واقعی، و وجود یک اسطوره‌شناسی دلالت بر تکامل ادیان سامی در نواحی دارای یک فرهنگ ثابت پیشرفته دارد، تا بر ساختار آغازین آن‌ها.

ویژگی دیگر، گروه مرکب از سه خدا در گوناگونی آن‌ها از شهری به شهری است به‌طوری که، شکل‌های مستقلی مانند ملقات بر روی صحنه می‌آید. در این شخصیت، ثبات بیشتری به خود می‌گیرد و حال آن که وظایف در درجهٔ دوم اهمیت واقع می‌شود.

بر این اساس، به نظر آشکار می‌آید که تعبیر پیچیدهٔ یونانیان از دین فنیقی‌ها، اساساً درست باشد. خدای عمده یا قدیمی‌ترین خدا با کروئوس و یا حتی زئوس یکی دانسته شده است. الهه مطابق با آفرودیت است. خدای جوان، هنگامی که آدونیس نامیده نمی‌شود به صورت اسکله‌پیوس، یا دیونوسیوس یا هراکلس ظاهر می‌گردد. حتی قصه‌های اسطوره‌ای، که به‌وسیلهٔ یونانیان دربارهٔ خدایان گفته شده است، با شخصیت آنان سازگاری دارد در صورتی که آن‌ها، همان گونه که در مورد آدونیس دیده می‌شود، اسطوره‌های شرقی در لباس یونانی نیستند.

گروه مرکب از سه خدا، که تاکنون درباره آن‌ها سخن گفته شد، از ویژگی دین فنیقی است، ولی انحصاری نیست. نخست آن که وظیفه خدایان، به جای ماهیت شخصی آن‌ها، از مشخصات بی‌شماری برخوردار است. بدین ترتیب، بعل به صورت بعل شمیم («سرور آسمان») بعل صفون («سرور کوه صفون»), بعل لبنان («سرور کوه لبنان»), بعل روش Rosh («سرور دماغه»), ظاهر می‌شود؛ ژئوس کاسیوس Zeus kasios، از فیلو اهل بیبلس احتمالاً همان بعل صفون است. در این صورت‌های ویژه بعل، که گاهی حتی خدایان اساساً مستقلی را عرضه می‌دارد، مناطق کوهستانی سهم مهمی به عهده دارد، در این‌جا گرایش آشکار برای تخصیص نام خدایان به محل‌ها وجود دارد.

خدای دیگری که فاقد عنصر بعل است و بنابراین، نسبت به این گروه مرکب از سه خدا بیگانه است، ولی اصل و منشأ شرقی دارد، رشف Reshef خدای رعد و آتش است، که یونانی‌ها او را با آپولو Apollo یکی می‌دانستند. همین نکته در مورد داگون خدای گندم صدق می‌کند، که اصل و منشأ آن بسیار دور است. در فنیقیه، فیلو، اهل بیبلس، او را سازنده گندم و خیش می‌داند.

سرانجام، کتیبه مختصری بر روی یک ستون یادمانی از امریت Amrit به تاریخ سده پنجم یا ششم است که، به وسیله واقف به «سرور خود شادرپا Shadraba» وقف شده است «زیرا او صدای کلماتش را شنید». این قدیمی‌ترین ذکر از شادرپا است که بعدها، در کتیبه‌های کارتاژی و پالمیری و یونانی در سوریه (ساتراپ‌ها) آمده است. این نام ظاهراً مرکب از دو عنصر است و آن را می‌توان به «روح شفا» تعبیر کرد. در تصویرهای پالمیری Palmyrene، او را همراه با مار و عقرب می‌بینیم و به عنوان یک خدای بومی شناخته شده است. در تریپولی تانیای Tripolitania کارتاژ، او را با لیبرپاتر Liber pater (خدای آزاد) از گونه دیونوسیوس یکی دانسته‌اند.

پرستش ستارگان در دین باستان فنیقی‌ها باید نادر بوده باشد. این رسم، تنها در دوره هلنیستی، تحت نفوذ بابلی‌ها بود که در سراسر خاور میانه رواج یافت، و این تکامل نیز در فنیقیه صورت گرفت، ولی همیشه دارای اهمیتی ثانوی بود. در این زمان، ایل از بیبلس با کرونوس یکی دانسته شد و بعلت از بیبلس و آستارته از صیدون با آفرودیت همسان به‌شمار آمد. سرانجام، خدایان مشخصی هستند که دارای صفات و وظایفی می‌باشند که فیلولی بیبلسی از آن‌ها یاد کرده

است و با توجه به سوابق اوگاریتی از قدمت بسیاری برخوردارند. تا آنجا که می‌دانیم این خدایان، نه به‌طور پراکنده و نه به‌طور عموم پرستش می‌شدند، بلکه به‌نظر می‌رسد که نتیجه تفکرات خداشناسی بوده‌اند. اما به سبب درک عمومی از جنبه الهی که آشکار می‌سازند، قابل توجه هستند. در میان این خدایان، خوسور Chusor به صورت پدید آورنده آهن و آهنگری و یک سلسله فعالیت‌های دستی و صنعتی و تعدادی طلسم و اصطلاحات حکیمانه ظاهر می‌شود. فیلوی بیبلسی، او را با هفائستوس Hephaestus مقایسه می‌کند، ولی متون اوگاریتی قدمت او را تأیید می‌نماید. به صفات اخلاقی به‌وسیله سیدیک Sydyk و میسور Misor، که نام‌های آن‌ها به معنای عدالت و درستکاری است، شخصیت داده شده‌است.

دیدیم که توصیفی کافی درباره اقدامات خدایان یا اساطیر به‌وسیله فیلو اهل بیبلس داده شده‌است و روایت او را می‌توان به سه بخش تقسیم کرد: اولاً، اصل و منشأ کیهان، ثانیاً، اصل و منشأ فرهنگ خدایان و ثالثاً، سلسله نسب آنان. از آنجا که، بدون تردید، مطالب دیگری در نوشته فیلو وجود دارد و از آنجا که حقایق مربوط به خدایان به‌طور انفرادی پیش از این مورد بررسی قرار گرفته است، در اینجا نیازی به تجزیه و تحلیل روایت او نیست. از سوی دیگر، چند نکته کلی قابل ذکر است که در آن‌ها می‌توان گفت، وی به واقع تصورات باستانی را درباره دین فنیقی‌ها بیان کرده است. نخست آن که او ادعا می‌کند که جهان با دو هرج و مرج پدید آمد، که تا اندازه‌ای با آنچه درباره گیهان‌شناختی در بین‌النهرین و نزد عبرانیان می‌دانیم، مطابقت دارد. همچنین فرضیه یک تخمه کیهانی و ستارگان و جدایی آب‌ها از آسمان را شرح می‌دهد، که در هنگام گشوده شدن تخمه مزبور به وجود آمد - فرضیه‌ای که قصه آفرینش را نزد بابلی‌ها به یاد ما می‌آورد. اما یقین نداریم که موت Mot، یعنی نام این تخمه با خدای اوگاریت به همان نام، که در زیر زمین سلطنت می‌کرد، مطابقت دارد یا نه. در آغاز دوره فرهنگی، فرهنگ اوسوس Uusus، یعنی پدید آورنده جامه از پوست حیوانات و رقیب برادرش هیپسورانیوس Hypsuranios، از لحاظ نام و برخی جنبه‌ها، ما را به یاد عیسو Esau می‌اندازد، که در تورات از او نام برده شده‌است، و حال آن که روش کلی نسبت دادن پیدایش هنرها و صنایع به افرادی که از لحاظ اصل و نسب سازماندهی شده‌اند، حاکی از روش‌های شرقی است به ویژه آن که، در تورات چنین به نظر می‌رسند. در رأس نسب‌شناسی خدایان، الیون Elion و بروت Berut، که

احتمالاً بروتوس است و شاید (بعلت بروتوس باشد). اخلاف عبارتند از: ایل، بیتولوس Baitolos (بیتل، بت سنگی)، داگون (موسوم به سیتون Siton یا «گندم») آستارته، بعل تیس Baaltis (بعلت) و ملقارت. در میان اخلاف ایل موت (تاناتوس Thanatos) وجود داشت که احتمالاً او را با خدای اوگاریت، که دارای همان وظایف بود، می‌توان یکسان دانست.

اما در مورد روایات مربوط به گیهان‌شناختی، شرح‌هایی به وسیلهٔ دمسیوس داده شده‌است، که بخشی از آن را از موخوس Mochus گرفته بود، که روایاتش برای هدف‌های مقایسه‌ای جالب توجه است. ماهیت اولیهٔ ائیر و هوا تأیید می‌شود. ایل El، اولوموس Olomos را به وجود می‌آورد که نامش بدون تردید سامی است و با کلمهٔ اولام olam در عبری، به معنای جهان یا عالم تطابق دارد. از اولوموس، خوسور و سپس تخمه به وجود آمد.

پیچیدگی بسیار همهٔ این واقعیت‌ها، بازسازی گیهان‌شناختی در نزد فنیقیان را دشوار می‌سازد. از سوی دیگر، ارتباطات محیطی، و همچنین برخی وقایع موجود در کتیبه‌ها، وجود سنت‌های اسطوره‌شناسی مربوط به اصل و منشأ گیهان را نشان می‌دهد. به این روایات، روایات دیگری مربوط به هنرها و صنایع افزوده شد، و بالاخره، اصل و نسب خدایان را کاهنان تعیین کردند، تا روابط میان خدایان را نشان دهند، و به بعضی از خدایان برتری ویژه‌ای داده شده، که احتمالاً به همان دلایلی بوده است که در جایی دیگر در خاور نزدیک باستانی روی داده است.

۳. مراسم پرستش

با توجه به صفات آسمانی در ریشه‌شناسی نام‌های خاص، همچنین خود نام‌های آسمانی، تا اندازه‌ای تصویر روشنی از رابطهٔ میان عناصر انسانی و خدایان در دین فنیقی می‌یابیم. روی هم رفته، صفت‌ها، تفاوت‌های میان عناصر انسانی و خدایان را تشدید می‌کند و ضمن آن که علائم رابطه، مانند «پسر» و «دختر» نادر است، نسبت‌هایی چون «برده» مکرر دیده می‌شود. به خدایان صفاتی مانند: متعالی، فرمانروا، نیرومند، نگهبان، داور، حکیم، آزادکننده و مانند آن داده می‌شد.

مراسم عبادی معمولاً در کوه‌ها، کنار آب‌ها و درختان و صخره‌ها که مقدس به‌شمار می‌آمد، انجام می‌گرفت. دیدیم که چگونه تصریح نام‌های خدایان با صفات بیشتر (به‌ویژه بعل)، حاکی از

تمرکز مراسم پرستش در مناطق کوهستانی است. این نکته با توجه به ویرانه‌های معابد و گاهی با توجه به محراب‌های عیسویان، که بر روی جایگاه‌های مقدس کافران پیشین بنا شده است، تأیید می‌شود. اماکن مقدس شهرهای عمده بر فراز تپه‌های مجاور - آرادوس و بائوسیا Baetoea و بیلس در آفکا Aphka قرار داشت. لوسیان، از پرستشگاه آفکا دیدار کرد و آن را بسیار قدیمی یافت. در صیدون (صیدا)، پرستشگاه‌های مختلف می‌بایستی بر فراز بلندیهای مسلط بر شهر قرار داشته باشد. پرستشگاه اشمون در دامنه تپه‌ای قرار داشت که رود آسکله پیوس از پای آن می‌گذشت.

به آب‌ها نیز احترام بسیار می‌گذاشتند. پرستشگاه آفکا، در کوه‌های لبنان در کنار سرچشمه رود آدونیس نزدیک نهر ابراهیم Ibrahim قرار داشت. هدایای ویژه آستارته را در درون کاسه‌ای می‌انداختند. تصور می‌رفت که اگر هدایا خوب دریافت شوند، در آب فرو می‌روند و اگر نه در سطح آب باقی می‌مانند. آب رود، همچنان که به دریا نزدیک می‌شد، گاهی رنگ متمایل به قرمز به خود می‌گرفت. لوسیان، حکایت می‌کند که بنا به قول مؤمنین، رنگ سرخ عبارت از خون آدونیس است، و بدین وسیله، بخشی از اساطیر فنیقی‌ها، که به‌هیچ صورت دیگری متأسفانه حفظ نشده است، روشن می‌شود.

«در آن‌جا نیز علامت شگفت‌انگیزی در منطقه اهالی بیلس وجود دارد. رودی که از کوه لبنان سرازیر می‌گردد به دریا می‌ریزد، این رود را آدونیس می‌نامند. هر سال به‌طور منظم، نشانی از رنگ قرمز را در آن می‌توان دید و پیش از آن که وارد دریا شود، رنگ خاص خود را از دست می‌دهد. دریا را تا مقدار زیادی سرخ می‌کند و بدین ترتیب، زمان سوگواری را برای اهالی بیلس اعلام می‌دارد. آن‌ها حکایت می‌کنند که در این روزها، آدونیس زخم برداشت و ماهیت رودخانه بر اثر خونی که به آن وارد می‌شود تغییر می‌یابد و نام خود را از این خون می‌گیرد.»

لوسیان به سخن خود ادامه داده می‌گوید که همه کس تفسیر و تعبیر اسطوره‌ای را باور ندارد. مردی از بیلس به او گفت که آن پدیده، مربوط به عوامل طبیعی مانند خاک سرخ لبنان است که بادهای موسمی آن‌ها را به سوی دریا می‌راند. لوسیان می‌افزاید اما اگر آن مرد حقیقت را گفته باشد، در تقارن منظم باد و رنگ رود، یک عامل فوق طبیعی وجود دارد. فنیقی‌ها تنها آدونیس را

نمی‌پرستیدند، بلکه به رود آسکله پیوس (نهر الوالی)، که از کنار معبد اشمون در صیدون می‌گذشت، احترام می‌گذاشتند.

هم درختان و هم آب‌ها مورد پرستش بودند. بیشه‌های مقدس نزدیک پرستشگاه‌ها احداث می‌شد، و تورات آن مراسم مذهبی را که «زیر درختان سبز و سایه‌دار» انجام می‌گرفت، محکوم می‌کند. یکی از این بیشه‌ها نزدیک پرستشگاه آستارته در آفکا بود.

در پرستش سنگ‌ها، سنگهای مخروطی شکلی را که بر روی محراب‌ها می‌گذاشتند بتیل Betyl می‌نامیدند. این کلمه، به معنای «خانه خدایان» است و درک مراسم پرستش را توجیه می‌کند. مشهورترین بتیل‌ها در پرستشگاه بیبلس بود، و شکل آن را بر روی سکه‌های عصر رومی می‌بینیم. آشراه aserah، یک ستون پرستشی ویژه نذری که احتمالاً از چوب بود، همین وضع را داشت.

معبد‌ها معمولاً، شامل محوطه‌های مقدس در فضای باز بودند. در مرکز، یک محراب کوچک یا یک بتیل یا محرابی شامل یک بتیل قرار داشت که در برابر آن، یک قربانگاه دیده می‌شد. یک چشمه یا کاسه و یک شیشه مقدس معمولاً پرستشگاه را تکمیل می‌کرد و بقایای باستان‌شناختی، حاکی از آن است که پرستشگاه‌های اشمون در صیدون و باتئوسیا Baetoea نزدیک آرادوس، از این گونه بودند. تصویرهای روی سکه‌ها، مشابهت معبد بعلت را در بیبلس می‌رساند. فنیقی‌ها البته بناهای سرپوشیده‌ای نیز داشتند و این موضوع با توجه به سایر بقایا و شرح تورات از معبد سلیمان، که به دست صنعتگران فنیقی ساخته شد، به اثبات می‌رسد.

در مورد اعضای پرستشگاه، کتیبه‌ها غالباً از کاهنان و همچنین از «رؤسای» آن‌ها نام می‌برند. نیز از کاهنه‌ها سخن به میان می‌آید در صورتی که، تورات ما را از پیامبران بعل آگاه می‌سازد، اما ظاهراً اعضای از این فرقه، شامل روسپی‌های مقدس، که خاص مراسم پرستش آستارته بود، وجود داشت. همان‌گونه که دیدیم، کهنات غالباً به خانواده سلطنتی در عصر ایرانیان وابسته بود. در بیبلس، کتیبه بت‌نعام می‌گوید که اوزبعل پادشاه شهر، پسر کاهن بعلت بود. در صیدون، تب‌نیت خود را «کاهن آستارته پادشاه صیدونیان» می‌نامد. حال آن‌که اشمونذر به مادر خود موسوم به ام‌عشتروت به عنوان «کاهنه آستارته بانوی ما» اشاره می‌کند. این ارجاعات اخیر، به ویژه دارای معنا هستند، زیرا حاکی از آنند که وظایف سلطنتی و کهناتی در یک فرد جمع می‌شده

قربانی‌ها و نذورات حیوانی و گیاهی انجام می‌گرفت، اما فیلوی بیبلسی، از قربانی‌های انسانی در مورد مصیبت‌های بزرگ یاد می‌کند. این آگاهی، هم به وسیله تورات و هم از طریق کوچ‌نشینان فنیقی در غرب تأیید می‌شود و بنابراین، موثق به نظر می‌رسد. در فصل مربوط به هنر، مطلب بیشتری درباره محل قربانی انسانی به نام توفت Tophet، خواهیم گفت.

مکررترین جشن‌های فنیقی به افتخار آدونیس برپا می‌شد. شهروندان بیبلس و احتمالاً سایر شهرها، به مناسبت این حوادث به آفکار روی می‌آوردند و اگر اسناد بیشتری در دست بود، آن را به عنوان یکی از ویژگی‌های این شهرهای فنیقی به‌شمار می‌آوردیم. از یک منبع غیرمستقیم (شرح تثوکریتوس Theocritus درباره آدونیای Adoniae به معنای جشن‌های آدونیس در اسکندریه در سده دوم پیش از میلاد)، در می‌یابیم که این جشن، بیشتر جنبه سوگواری داشت و مراسم سوگواری خدایان و هدایا و ضیافت‌ها تکرار می‌شد.

تردید نیست که فنیقی‌ها به زندگی بعد از مرگ اعتقاد داشتند: گذشته از هدایای معمولی ویژه سوگواری، این موضوع با توجه به تابوت‌های مزین و مراحل مومیایی کردن به اثبات می‌رسد که آثاری از آن به دست آمده است. اما بالاتر از همه، بر فراز کتیبه‌ها، دعایی است که شخص متوفی را نیازارند و کسانی که به آرامگاه توهین می‌کنند مورد لعن خدایان قرار گیرند. احیرام می‌گوید:

«اگر پادشاهی در میان پادشاهان، یا حاکمی در میان حاکمان، یا فرمانده ارتشی به بیبلس حمله کند و سر این تابوت را بردارد، عصای فرمانروایی او خرد شود و تخت سلطنتش واژگون گردد.»

کتیبه‌های صیدون صریح‌تر هستند. تب نیت می‌گوید:

«هر کسی می‌خواهی باش، هر مردی که این تابوت را می‌یابد، سرپوش آن را بر ندارد و مرا نیازارد، زیرا با من پولی نیست، با من طلایی نیست و هیچ چیز که قابل غارت کردن باشد، جز خودم که در این تابوت آرمیده‌ام، نیست. سرپوش مرا نگشایید و مرا نیازارید، زیرا این کار به منزله تجاوز به عصمت آستارته است. اگر سرپوش مرا بگشایی و مرا نیازاری فرزندی برای تو در حیاتت زیر آفتاب نخواهد بود و مردگانت آسایش نخواهند

همچنین اشمونذر می‌گوید:

«هر کس که می‌خواهی باشی نه پادشاه نه فرد عادی نباید این تابوت را بگشاید و نه در جستجوی چیزی باشد، زیرا در آن هیچ نیست و صندوق را از تابوتم برندارد، مرا از این تابوت به تابوت دیگر نگذارد، حتی اگر کسانی این حرف را به تو بزنند تو به آنها گوش مکن، زیرا هیچ پادشاه یا بشری که سرپوش این تابوت را بگشاید، کسی که صندوق را از تابوت من بگیرد، کسی که مرا از تابوت جدا سازد، پس از مرگ یا در هر گوری دفن شود آسایش نخواهد داشت و هیچ فرزند و تخمه‌ای پس از او نخواهد بود و خدایان مقدس او را به دست پادشاه نیرومندی رها خواهد کرد که بر او حکومت کند و این پادشاه مردی را به قتل برساند که سرپوش تابوت مرا برداشته و یا این صندوق را بر گرفته است. و تخمه این پادشاه یا این مرد ریشه‌ای در پایین، یا میوه‌ای در بالا و هیچ نوع زندگی زیر آفتاب نخواهد داشت.»

در کتیبه‌ها، سخن از موجوداتی از جهان دیگر آمده است که آنها را «رفاعیم rephaim یا سایه‌ها» می‌نامند و هم اعتقاد به جهان دیگر و هم ارواحی که در آن ساکنند، تأیید می‌شود.

فصل چهارم

هنر

۱. مقدمه

ناحیه فنیقی در عصر سنگ، مواد بسیار کمی عرضه می‌دارد. بقایای بی‌شماری از عصر مفرغ، به ویژه پس از کاوش‌هایی در بیبلس و اوگاریت و همچنین اشیایی از ناحیه یونانی - رومی به‌دست آمده است، ولی یادمان‌های کمی از دوره استقلال فنیقی، که در این کتاب درباره آن بحث می‌شود، کشف شده است. مقداری از اطلاعاتی که تاکنون منتشر نشده، به‌وسیله کاوش‌های اخیر در بیبلس و صیدون (صیدا) عرضه شده است، در صورتی که کاوش‌های صورت‌آورنده کنون، اشیایی کهن‌تر از دوره رومی را آشکار ساخته است. از بعضی از نواحی کوچک‌تر، مانند تل سوقاس و امریت در شمال و آکزیو Akziv در جنوب، اشیای جالب توجهی به‌دست آمده است، در صورتی که، موریس شهاب Maurice chehab، در کاوش‌های اخیر در خربت سلم Kherbat selm، قرایه Qeraye و کلد Kalde، ظروفی از عصر آهن پیشین به‌دست آورده است و احتمالاً، اکتشافات بیشتری نیز صورت خواهد گرفت. همین نکته در مورد گورستانی که شهاب، نزدیک فرودگاه بیروت کشف کرده است، صدق می‌کند.

اگر چه مواد یافت شده از درون این ناحیه زیاد نیست، مواد بیشتری از خارج از آن به‌دست آمده است، و چنان که مشاهده خواهد شد، احتمال می‌رود که آن‌چه در سرزمین مجاور یافت شده از فنیقیان بوده است. اما عجب آن‌که غالباً، دلایلی قطعی درباره اصل و منشأ یافته‌ها وجود ندارد، و تردیدهای ایجاد شده، اگر در مورد تولید کلی اکتشافات قابل انطباق نباشد، در مورد بسیاری از کارها به‌طور جزئی قابل انطباق است.

مسأله اطلاعات غیرمستقیم به‌همان ترتیب پیچیده و عجیب است. اگر بقایایی کافی از معابد

فنیقی وجود نداشته باشد، معبد سلیمان در اورشلیم، که به وسیله کارگران فنیقی ساخته شد است، به طور مفصل در تورات توصیف شده و مورد بحث قرار گرفته است و معابد فنیقی می بایستی به یکدیگر شبیه بوده باشند. هر گاه نیز قصرها و یا حصارهای شهر وجود ندارد، تصاویر آشوری هر دو را نمایان می سازد. این تصاویر، اگر چه ساده هستند، ولی عناصر فراوانی از آن ها می توان استنتاج کرد. بنابراین، روی هم رفته، سهم اطلاعات غیرمستقیم قابل ملاحظه است. این مواد و مقایسه با آنچه که ناحیه فنیقی قبل از آن و پس از آن تولید کرد، همان مشکلات تاریخ و دین فنیقی ها را نشان می دهد. رابطه میان این هنر و هنر داخلی چیست. آیا ویژگی هایی وجود دارد و در صورت وجود، آن ها چه هستند؟

در ۱۸۹۵، دووگه de Vogue چنین نوشت که فنیقی ها هیچ ابتکاری نداشتند، و این عقیده غالباً تکرار شده است. در واقع، هنر فنیقی تا حد زیادی در هنر سوریه ای گنجانده شده است و در محل تلاقی نفوذهای مختلف از مصر گرفته تا بین النهرین و از اژه تا آناتولی قرار دارد. به سبب این اوضاع، و همچنین اوضاع سیاسی و اقتصادی، ظاهراً توجهی به هنر متعالی وجود نداشته است و هنرمندان ترکیبی از نفوذها را عرضه می داشتند و حال آن که، فاقد سنت مربوط به سبک بوده اند. گاهی شاهد کوشش های بی شماری برای برقراری سبکی ویژه هستیم، اما این جنبه، تکامل نمی یابد و در عصر مفرغ ظاهر می شود تا در دوره بعد.

با این فرض، در فنیقیه قبل از همه، درجه تأثیرات مختلف دیده می شود. همان گونه که به وسیله فرانکفورت Frankfort و سایر مؤلفان به اثبات رسیده است، معلوم می شود که نفوذ مصر بیش از نفوذ نقاط دیگر بوده است و ناشی از ارتباطات مستقیم از طریق دریا و روابط بازرگانی مداومی بوده است که، یکی از مقاصد اساسی تولیدات هنری را تشکیل می داد.

اگر این ارزیابی را به طور کلی به کار ببریم، باید آن را بر طبق نوع هنر تعدیل کنیم. این نظریه، مسلماً در مورد اشیای عاجی صدق می کند، ولی کم تر درباره علایم خطی حجاری شده، که در وهله اول در سنت بین النهرین وجود داشت به کار می رود، و در مورد نقشمایه های اژه ای، درباره ظروف به کار می رود و در مورد اشیای فلزی، که تحت تأثیر بین النهرین و آناتولی بودند، نیز صدق می کند.

پس از ملاحظه همه این جهات، می توان گفت که مسأله استقلال و ویژگی هنر فنیقی، پیچیده تر از آن است که به نظر می رسد و تأیید یا انکار اصالت آن کافی نیست. تردیدی وجود ندارد، که گونه های هنری و شمایل سازی تحت تأثیر مناطق مجاور قرار داشت، که می توان آن ها

را در صورت تمایل برشمرد، ولی نمی‌توان دانست چه انتخابات و عکس‌العمل‌هایی در مقابل این نفوذها وجود داشته است. نخستین مطلبی که باید در نظر گرفت این است که آثار فنیقی مربوط به عصر آهن، نشان دهنده ادامه فرهنگی است که پیش از این، از ویژگی‌های عصر مفرغ بوده است، فرهنگی که بر اثر ورود اسرایلیان و آرامی‌ها از لحاظ تاریخی قطع شده است. ضمن آن که جمعیت‌های جدید هیچ‌گونه سنت هنری ویژه با خود نیاوردند و به تدریج، سنت منطقه را اقتباس کردند، فنیقی‌ها آن سنت را حفظ کردند و ادامه دادند.

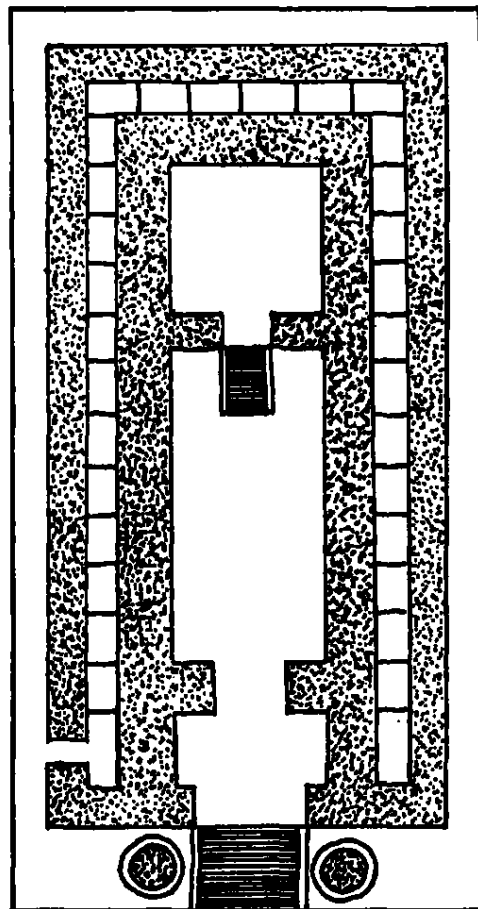
یک تداوم قابل ملاحظه، بر اثر دشواری تاریخ‌گذاری آثاری است که در لایه‌های باستان شناختی یافت می‌شود: مثلاً آیا اشیای کوچک مفرغی به عصر مفرغ متأخر تعلق دارد یا به عصر آهن پیشین. در مورد اشیای عاجی مسأله کمتری وجود دارد، زیرا سهولتی که بدان وسیله، بعضی گروه‌های هنری (به‌ویژه گروه‌های معروف به نمرود (Nimrud) را می‌توان تاریخ‌گذاری کرد، یک معیار گاه‌نگاری به‌دست می‌دهد. همچنین تکامل شمایل‌نگاری را می‌توان ردیابی کرد. این امر، ما را به خارج از ناحیه شهرهای فنیقی می‌برد؛ اما اگر اشیای عاجی از این شهرها وارد می‌شدند، و اشارات بسیاری هست که این امر صادق است (و نه تنها از اشیای عاجی)، بلکه از ظروف فلزی و خود معماری، همان‌گونه که تاریخ معبد سلیمان نشان می‌دهد، می‌توان نتیجه گرفت که تقریباً برخلاف نظریه عموم، که هر جا هنر فنیقی به هنر داخلی، به ویژه در آغاز عصر آهن شباهت دارد، این امر به سبب آن است که هر دو در واقع فنیقی هستند.

در این جا باید گفت که هنر فنیقی را می‌توان نیز بر طبق گونه‌های آن و به شکل‌های هنری طبقه‌بندی کرد. در هزاره اول، فنیقی‌ها بدون تردید، تولیدکنندگان بزرگی در خاورمیانه از لحاظ ساخت اشیای تزئینی مانند پلاک‌هایی از عاج، کاسه‌های فلزی، جواهرآلات و مهرها بودند. با توجه به این گونه‌ها، آثار فنیقی ویژگی خود را دارند، حتی اگر این امر به ماهیت خود هنر بستگی نداشته باشد.

ماهیت ذاتی آثار فنیقی را باید یکی پس از دیگری، مورد بررسی قرار داد، خواه برای تشخیص مستقل بودن و ویژگی‌های سبکی آن‌ها، و خواه برای پی‌گیری ظهور غیرقابل انکار تکامل‌های مردمی در کنار آثار سنتی صنعتگران. چنین بررسی، که تاکنون بیش از اشاراتی انجام نگرفته است، مسلماً سودبخش خواهد بود. با وجود این، بررسی انتخاب و تشخیص مراکز مختلف تولید نیز مفید است: نه بر اساس فرضیات، هر قدر این پژوهش لازم باشد، بلکه بر اساس برخی نمونه‌های مشخص، زیرا منابع کافی در دست نیست، که بر طبقه‌بندی کمک کند.

۲. معماری

کاملترین اطلاعات درباره معماری مذهبی، همانا توصیف معبد سلیمان از تورات است. این معبد در اسرائیل ساخته شد، ولی به وسیله هنرمندانی به طور آشکار فنیقی، توصیف شده است. در برابر معبد، حیاطی قرار داشت که مذبحی برای قربانی‌ها در آن بود و همچنین کاسه بزرگی که آن را «دریای مفرغ» می‌نامیدند و حاوی آبی برای تطهیر بود. در دو سوی در معبد، دو ستون نیز از مفرغ بر پا بود. بنا، دارای سه بخش بود که هر یک به دنبال دیگری قرار داشت: یک دهلیز مربع؛ یک اطاق مرکزی مستطیل با مذبحی زرین و میزی از چوب سرو آزاد برای تقدیم نان؛ سپس «مقدس مقدس‌ها»، که عبارت از اطاق مدور تاریکی بود، که از طریق دری به آن می‌رسیدند و این در، به وسیله پرده‌ای پوشیده بود که در این جا «کشتی میثاق» Ark of the covenant نگهداری می‌شد. چند قدم در مقابل مدخل و چند قدم دیگر در محل مقدس مقدسان باعث می‌شد که، سطح ساختمان از قسمت جلو به عقب بالا برود. در پیرامون این مکان مقدس اطاق‌هایی در سه طبقه وجود داشت. (تصویر ۱)



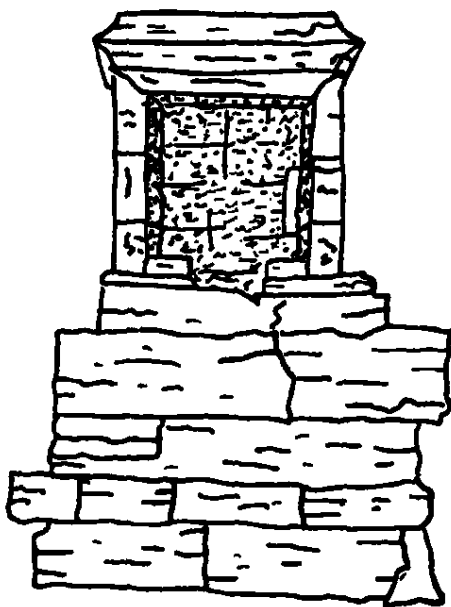
۱. نقشه معبد سلیمان

مقایسه‌ای میان اطلاعات عرضه شده در تورات، با شواهد باستان‌شناختی از معابد سوریه‌ای، به ویژه معبد قرن سیزدهم در حاصور Hazor و معبد قرن نهم در تل تاینات Tell Tainat نشان می‌دهد، که ساخت معبد سلیمان دارای همه ویژگی‌های این ناحیه است. این ویژگی‌ها، ظاهراً نزدیکتر به خصوصیات معبد سازی مصری است (با، جلو رفتن اطاق‌های مقدس به طرف داخل) تا خصوصیات بین‌النهرینی، و با تناوب حیاط‌ها و اطاق‌هایی که بر آنها مشرف بود. بنابراین، می‌توان نفوذ فراوان مصر را بر هنر فنیقی ردیابی کرد.

دو ستون یا دو ستون درون دیواری در مدخل معبد در اورشلیم، با گونه‌های نمازخانه‌ها از خاک رس در آغاز هزاره اول، تطابق دارد و در عبارتی از هرودوت به آن‌ها اشاره شده است. بنا به گفته او، معبد ملقارت در صور دارای ستون‌های مشابهی، یکی از طلا و دیگری از زمرد بود. در مورد سر ستون‌ها، کشف نمونه‌هایی در قبرس و در شهرهای مختلف اسرائیل (سامره)، مجدو Megiddo، حاصور، رامه زاحیل Ramat Rahel، مربوط به نمونه‌های پیش - ائولی Proto - Aeolic نشان می‌دهد که، این سر ستون‌ها ممکن است نیز از فنیقیه نشأت گرفته باشد (لوح ۶). اجزای ترکیب کننده اساسی این سر ستون‌ها، دو طومار در دو سوی یک مثلث است، اما عناصری دیگر از اصل و منشأ مصری، مانند نخل و ابوالهول و برگ‌های نیلوفر آبی، که گفته می‌شد وجود داشته بودند، علامت دیگری از شمایل نگاری صددردصد مصری است.

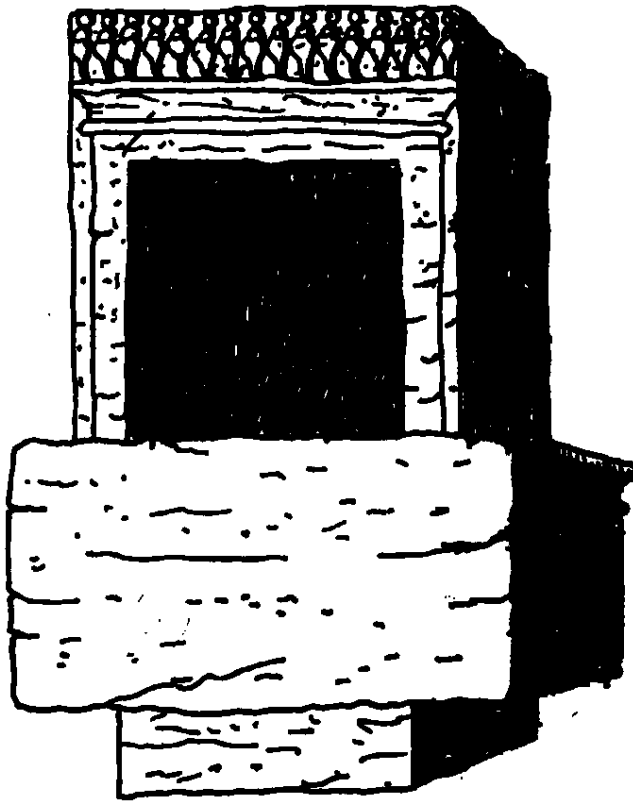
در تل سوقاس، صیدون و امریت و عین‌الحیة Ain El Hayat، بقایایی از ضریح‌های فنیقی وجود دارد. در سوقاس، کاوش‌های اخیر هیأت باستان‌شناسی دانمارکی، بقایای دو بنای ظاهراً مقدس را از دل خاک بیرون آوردند، که ساخت آن‌ها کاملاً روشن نیست. در صیدون ضریحی که وقف اشمون گردیده در کتیبه‌های بود عشتارت و یافت شده در خود ضریح، نخست به وسیله ماکریدی بی Macridy Bey و سپس کونتینو Contenou و دوناند Dunand، مورد حفاری قرار گرفت. این ضریح، در محلی به نام بستان‌الشیخ Bostan Eshsheikh واقع است که، در چهار کیلومتری شمال سعیده Saïda، در ساحل چپ مسیر نهراوالی Nahr El Awali قرار دارد. در پیرامون بقایا، محوطه‌ای است که در حدود ۵۷ متر عرض و ۳۷ متر طول دارد، و شامل لااقل دو مهتابی است که از بالای تپه به طرف رود متمایل می‌شود، و شاید پس از آن‌ها، مهتابی‌های متوالی در دره وجود داشته است. این محوطه را می‌توان حدود سده پنجم پیش از میلاد یا اندکی قبل از آن تاریخ گذاری کرد. گذشته از کتیبه‌های بود عشتارت، که برای ارجاع گاه‌نگاری نقطه عطفی به دست می‌دهد، در نزدیکی معبد، در میان بخش‌هایی از پیکره‌های یونانی بخشی از سر

ستون جانور دیس نوع هخامنشی پیدا شده است که دوره تسلط ایرانیان را نشان می دهد. تا آن جا که مربوط به نقشه و ساخت معماری است، معبد امریت که از سوی دونالد مورد کاوش قرار گرفته، در وضع بهتری است. این معبد، شامل محوطه ای است که حوض مقدسی را در بر می گرفت که ۴۸ متر طول و سی و هشت متر عرض داشت و آن را در آغاز، با آب پر می کردند. در سه سوی محوطه، رواقی با ستون های مستطیل قرار داشت. در مرکز، حوض محرابی مکعب شکل دیده می شد که، بخش قدیمی آن باز بود و احتمالاً حاوی شیء پرستشی بود، که آن را بر روی صفه ای بر پا کرده بودند که پنج متر مربع سطح داشت و بر فراز آن، قرنیزی به سبک مصری تعبیه شده بود. (تصویر ۲) در برابر محراب، نزدیک به اضلاع شرقی و غربی، پایه های دو ستون به دست آمده است، محراب امریت را به احتمال قوی می توان به سده پنجم پیش از میلاد نسبت داد.



۲. جا پیکره دیواری از امریت

گروه بناهای مقدس، که مورد شناسایی رناند در عین الحیاة قرار گرفته و در آغاز، شامل حوضی بوده با نقش گیاهان کوتاه در هر سو، و دو محراب متقابل از همان گونه امریت، متعلق به زمان متأخرتر، یکی از دو محراب، که به صورت خوبی یافت شده شباهت نزدیکی به محراب امریت داشت و تزیینات بالای ستون آن، به گونه مصری بود و یک ردیف نماد فرمانروایی Uraei، که روی آن یک قرص خورشید گذاشته بودند. (تصویر ۳)



۳. جا پیکره دیواری از عین الحیاة

بنابراین، می توان دید که همه جایگاه های مقدس فنیقی که کشف شده اند، هر قدر هم خراب و ناقص مانده باشند، حاوی یک محوطه وسیع مستحکمی هستند که محراب مقدس را در بر گرفته اند. یک نمونه از این گونه معبد، بر روی سکه ای از بیلس و متعلق به امپراتور ماکرینوس Macrinus (۲۱۷ - ۲۱۸ میلادی) دیده می شود، که ظاهراً معبدی را دوباره نشان می دهد، که چندین صد قرن قدمت داشته است (تصویر ۴). محراب شباهت زیادی به معبد آنتیس Antis دارد که در جلو آن یک سلسله پله واقع است و شامل یک محوطه مقدس است و دور آن یک ردیف ستون است و یک بتیل Betyl را در بر دارد. یک سفالینه از ایدالین Idalion و دو نقش معبد قبرس بر روی یک پلاک زرین و یک سکه به ترتیب، شباهت بیشتری به معبد امریت دارد. ساختمان را با استادی بسیار ساخته اند ولی ستون های جلو و شیء مورد پرستش، در مرکز باقی مانده است. نقشمایه های این محراب های کوچک، بر روی بسیاری از ستون های یادمانی و محراب های کوچ نشینان فنیقی در غرب تقلید شده است.



۴. سکه از ماکرینوس

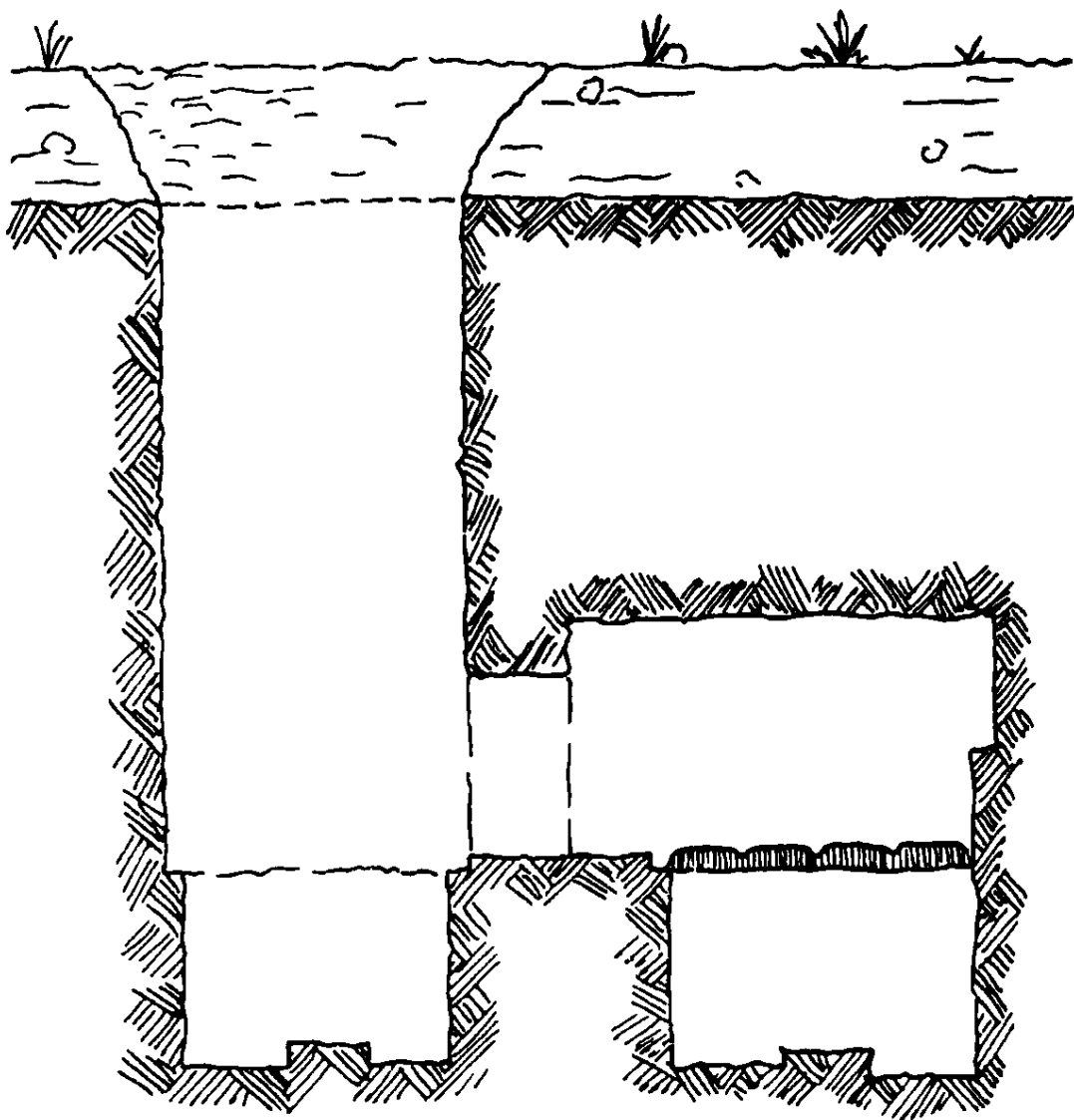
جایگاه‌های (مرتفع) که در تورات ذکر شده، نمونه دیگری از معبد به‌شمار می‌رفت، که تنها شامل سنگ‌های یادبودی و ستون‌های یادمانی در فضای باز بود که آن‌ها را معمولاً بر فراز «مرتفعاتی» می‌ساختند که در آن‌جا، خدایشان مورد پرستش قرار می‌گرفت. با توجه به ماهیت این «مرتفعات»، بقایای باستان‌شناختی ناچیز است، ولی جالب توجه، سنت ادبی است که مثلاً از آن می‌آموزیم که، هنگامی که امپراتور روم و سپاسیانوس Vespasian به کوه کرمل Carmel رفت تا با غیبگو مشورت کند، تنها محرابی را یافت که در فضای باز قرار داشت. سنگ‌های یادبود و ستون‌های یادمانی این معبد، شبیه آن‌هایی است که در بیبلس مربوط به عصر مفرغ، و در حاصور در عصر آهن، در بخش داخلی فلسطین است. همچنین نمونه‌های فراوان بی‌شماری

در غرب دیده می‌شود.

سرانجام، نوع دیگری از مکان‌های مقدسه و مذکور در تورات، اگر چه خارج از حوزه فنیقی و در مجاورت اورشلیم قرار دارد، توفت Tophet است، که در آن‌جا، کودکان را قربانی می‌کردند. در اینجا نیز اثری از این مکان‌های مقدس، که در واقع در فنیقیه قرار داشت، دیده نمی‌شود، اما تردیدی نیست که از آن‌ها وجود داشته است. هر گاه شواهد فراوانی را که بر اثر کاوش در کوچ‌نشینان غربی به دست آمده است، به شواهد توراتی بیفزاییم در کارتاژ، سوسه Sousse، موتیا Motya، نورا Nora، سن آنتیوکو S. Antico و مونته سیرای Monte. Sirai، ظروفی حاوی استخوان‌های خاکستر شده کودکان و گاهی پرنده‌گان یا جانوران کوچک دیگر، به جای بقایای انسانی در بقایای محوطه‌های وسیع، کشف شده است. البته اشاره تورات به «قربانی‌های مولوخ Sacrifices to Moloch» (ملوک) و ذکر یک توفت نزدیک اورشلیم، حاکی از وجود مراسم عمومی کنعانی است که، فنیقی‌ها آن‌ها را در عصر آهن ادامه می‌دادند.

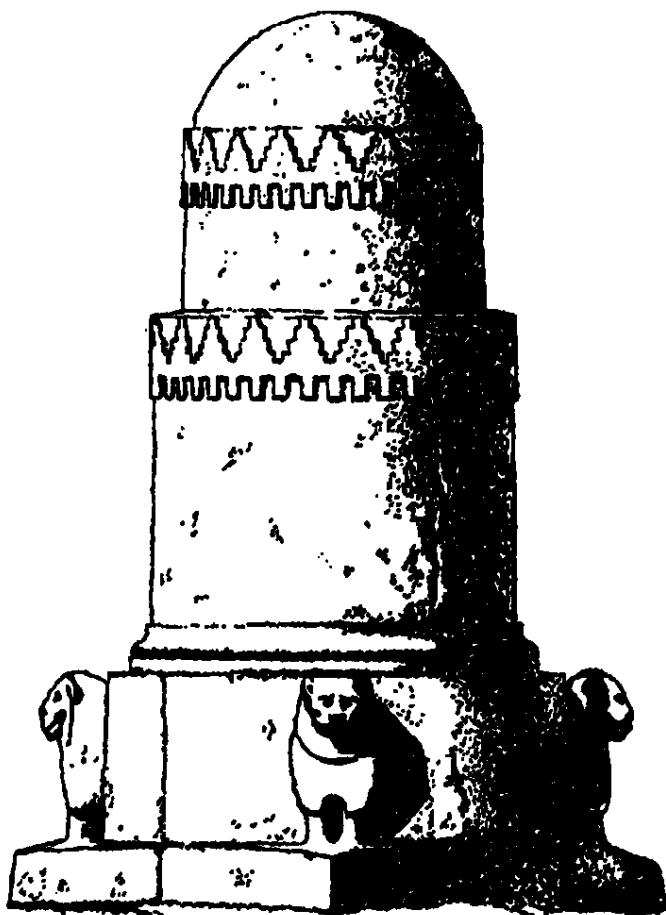
اما در مورد گورها، اسناد فراوانی درباره باستان‌شناختی اطاق‌های بزرگی وجود دارد که، آن‌ها را دل صخره‌ها کنده‌اند و از طریق یک راهرو یا دروموس Dromos، به آن‌ها می‌رسیدند. گورهای آکزیو Akziv، که توسط یک هیأت ایتالیایی - اسرائیلی مورد کاوش قرار گرفته‌اند، از این گونه هستند. در بیبلس، آرامگاه آحیرام شامل تابوت مشهور، دارای همان جنبه‌های اساسی است: استوانه راهرو و اطاق گور. در دوره ایرانیان، گورهای صیدون، به سوی دیوارهای عمودی استوانه گشوده می‌شد (تصویر ۵).

وجود گونه‌های مشابه در کارتاژ ثابت می‌کند، که این نوع تا چه اندازه معمول بوده است. گور، گاهی فقط عبارت از یک شکاف بود که آن را در صخره می‌کنند و روی آن، یک اطاق سنگی هم‌تراز با سطح زمین می‌ساختند، چنان‌که در گور اشموندر در صیدون، و در بسیاری از آرامگاه‌های قدیمی در کارتاژ دیده می‌شود. همچنین در دوره ایرانیان، امریت با گورهای زیرزمینی، دروموس (گذرگاه تشریفاتی) داشته است که بر روی آن‌ها، یادمان‌های مربوط به وفات مربوط به مغازیل Meghazils به چشم می‌خورد. این یادمان‌ها به شکل استوانه بوده و شیرهایی در قاعده آن‌ها قرار داشته و برجی بر فرازشان واقع بوده است (تصویر ۶).



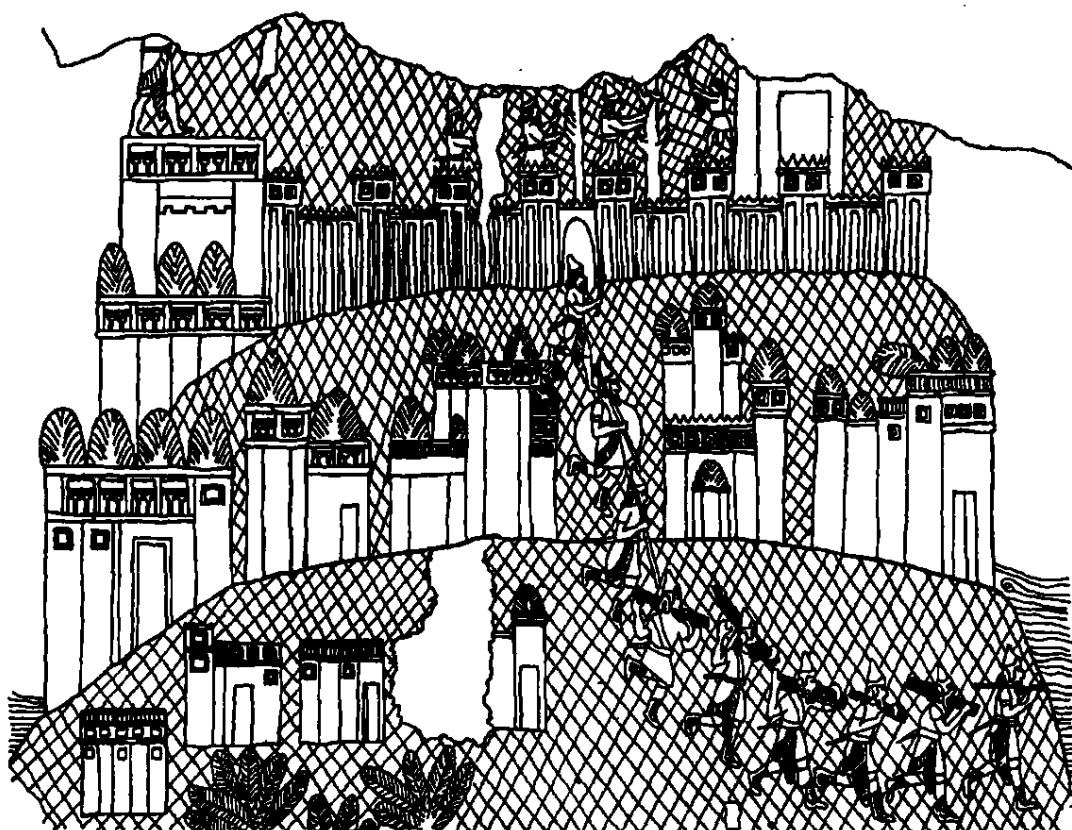
۵. گور استوانه‌ای از صیدا

یادمان دیگری شبیه مخروطی بوده که بخش فوقانی آن را می‌بردند و بر فرازش یک هرم پنج ضلعی می‌گذاشتند. نوع دیگر، قاعده‌ای چهار ضلعی داشته و بر فراز آن نیز هرمی قرار می‌دادند. تاریخ مغازیل‌ها مورد تردید است. یادمان اول ممکن است، اندکی بیشتر از دورهٔ ایرانیان باشد، و حال آن‌که دومین و سومین یادمان، حاکی از نفوذ یونانیان است. معادل غربی، مغازیل آرامگاه دوگا Dougga در تونس است. بالاخره، برخی از آرامگاه‌های فنیقی‌ها، احتمالاً به‌طور مستقیم در شیب‌های کوه‌های صخره‌ای همچون شمال آفریقا ساخته می‌شدند.



۶. مغازیل از امریت

بناهای شهرها از طریق تصاویر آشوری نمایانده شده‌اند، ولو آن که این تصویرها کلی و طراحی شده باشد. در پیرامون شهرها، برج و باروهایی می‌ساختند. نمونه‌ای از آن را می‌توان بر روی دروازه‌های مفرغی بالاوات از شلمنصر سوم (۸۵۹ - ۸۲۴)، مشاهده کرد. بعدها، در یادمان‌های بازمانده از سناخریب (۷۰۵ - ۶۸۱)، دیوارهای صور همراه با خانه‌هایی که به‌طور مصنوعی بر روی خود دیوارها، قرار داده‌اند، دوباره ظاهر می‌شود. دیوارها دارای برج و باروهای استادانه‌ای است و خانه‌ها دارای ستون‌های کوچکی در دو سوی درب قدیمی است، چنان که در معبد سلیمان دیده می‌شود. سایر یادمان‌های مربوط به دوره سناخریب، غارت شهری را نشان می‌دهد که ظاهراً یک شهر فنیقی است. در کنار دیوارها، خانه‌های دو طبقه در موقعیتی چشم‌گیر قرار دارند. بخش فوقانی این خانه‌ها باریک‌تر از بخش هم‌کف است (تصویر ۷).



۷. شهر فنیقی در نقش برجسته از سناخریب

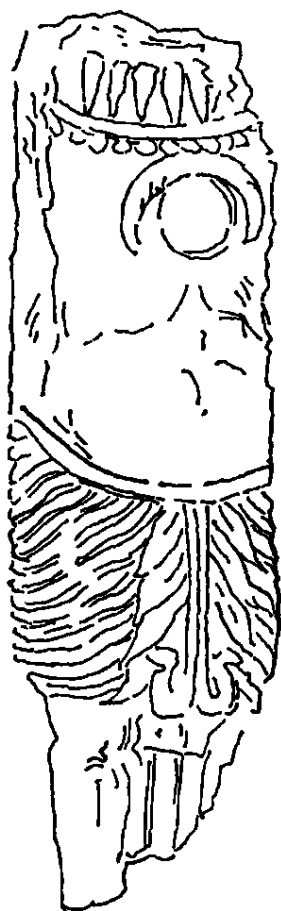
پنجره‌های طبقه بالا، با نرده‌هایی که به وسیله ستون‌های نخل مانند و کوچک نگهداری می‌شوند نیز، قابل توجه است. این پنجره‌ها شبیه به پنجره‌هایی است که روی اشیای عاجی می‌ساختند، و نمونه‌های واقعی آن در ۱۹۶۲ در رامه راحیل دیده شد. تصویر دیگری از دیوارهای فنیقی را بر روی سکه‌ای متعلق به سده چهارم قبل از میلاد می‌بینیم که در صیدون

یافت شد و برج و حصارهای شهر را نشان می‌دهد. بالاخره، شرح استرابون در دست است که خانه‌های صور و آرادوس طبقات بسیار داشتند و خانه‌های صور، بلندتر از خانه‌های رومی بودند و این نکته می‌رساند که خانه‌ها بیش از یک طبقه داشتند. تأیید این نکته را طبق معمول در غرب می‌یابیم که در آن‌جا، بر طبق گفته آپیان Apian، خانه‌های کارتاژ میان میدان عمومی و بورس Byrsa، کم‌تر از شش طبقه نبود.

مهندسان فنیقی در ساختن سد و پل، بی‌نهایت مهارت داشتند. آن‌ها، قطعات عظیم سنگ را به کار می‌بردند که، دارای همه ویژگی‌های صخره طبیعی بود. بقایای سدها در آرادوس، صیدون و صور (سد، صور به وسیله پوئیده بارد Poide bard) کشف شده‌است، و گواه کاملی بر این اقدامات مهندسی است. همچنین بندرگاه‌های مصنوعی وجود دارد که تاکنون تنها، در محل‌های کوچ‌نشینان در کارتاژ و موتیا یافت شده‌است. در این‌جا، چنان‌که خواهیم دید، ترعه‌ای لااقل به عرض هفت متر، به یک بارانداز مستطیل شکل منتهی می‌شده که ۳۷×۵۱ متر وسعت داشته است و کشتی‌های کوچک می‌توانستند به آن‌جا پناه ببرند.

۳. تندیس‌سازی

نیم تنه‌ای که در سارافاند Sarafand، سارپتای Sarepta، باستانی یافت شده یک قطعه بزرگ از مجسمه‌ای سنگی است که، ظاهراً، آن را، متعلق به همین دوره می‌دانند (تصویر ۸). این مجسمه را که می‌توان به سده ششم یا پنجم پیش از میلاد نسبت داد، بخش مرکزی نیم تنه مردی است که جامه‌ای بر تن دارد و کمربندی بر روی آن بسته و دامن او چین خورده است، و در بخش قدامی، به وسیله دو نماد فرمانروایی وسیع مزین شده‌است. آن‌چه از پاها باقی مانده، یک زانوی خوش ترکیب است. در قسمت فوقانی نیم تنه، گردنبند پهنی است که از اشیای مستطیل شکل ساخته شده‌است و بر فراز آویزه‌ای قرار دارد که، شامل یک هلال با دو گوشه رو به پایین و یک قرص خورشید است. این تندیس، ظاهراً، متعلق به پادشاه و حتی ممکن است خدایی بوده باشد. از امریت قطعات بی‌شماری به دست آمده است، ولی ظاهراً، به یک دوره متأخرتری بین سده چهارم و سوم تعلق دارد. بیشتر آن‌ها سرها و نیم تنه‌های مردانی است که ملبس به پوست شیر و ردهای چسبیده بر تن هستند. بالاخره، در مقیاس کوچک‌تر، قطعاتی از تندیس‌های کوچک سنگ‌های شنی که اخیراً در تل سوقاس یافت شده، که شامل سر و شانه‌های شیری متعلق به حدود سده ششم است.



۸. نیمه از سارافند Sarafend

در باره تندیس های مفرغی کوچک، شواهد بیشتری نسبت به تندیس های سنگی وجود دارد. هر چند شهرت آن ها کمتر از شهرت دوره پیش است. اما، اگر چه این قطعات دارای اصل و منشأ سوریه ای هستند، آن ها را نمی توان فنیقی دانست. یک تندیس کوچک زنانه با سر بند مدور کوتاه و یک گردنبند چسبان و گیسویی که تا پشت او می رسیده و دو گیسوی جنبی کوتاه و ردایی بلند، یا کمربند همراه با دو منگوله در جلو، که اکنون در موزه اشمولیان Ashmolean است و در حلب یافت شده است (لوح ۴۴) به سده هفتم یا هشتم تعلق دارد. همچنین از حلب، یک تندیس کوچک زنی از مفرغ در دست است که ملبس به یک دامن چین دار است و تاریخ آن را به طور فرضی سده نهم می دانند (لوح ۴۲). تندیس دیگر از زنی داریم که نشسته و ملبس به ردایی بلند است و از بعلبک به دست آمده و به سده نهم یا هشتم تعلق دارد (لوح ۴۵). تشخیص تندیس های

مفرغین از مردان این دوره، از تندیس‌های دوره پیشین، که تعداد آن‌ها به مراتب بیشتر است، دشوار است. یک نمونه احتمالی از سده نهم یا هشتم، عبارت از بت نشسته‌ای با کلاه کوتاه مخروطی است، که یک جام در دست دارد و بر تختی نشسته است که بر روی آن، دو شیر دیده می‌شود. روی هم‌رفته، طرز کار، بسیار ناشیانه است و جنبه‌های صورت به طور مبالغه آمیزی نشان داده شده و تقریباً بدشکل است و به نظر می‌رسد که تندیس‌ها یا حاکی از سلیقه مردم، یا احساس شدید است که آن‌ها را از تندیس‌های کلیشه‌ای متمایز می‌سازد. به علت همین امر است که تندیس‌های مفرغین مزبور ویژگی خاصی، حتی نسبت به سنت‌های محلی پیشین دارند.

اکنون باید به نقش‌های برجسته بر روی سنگ پردازیم. در آغاز، باید از یادمان کوچکی نام برد که به سبب پیشرفت‌های بعدی در هنر پونیک Punic حایز اهمیت بسیار است: یک جایپیکره دیواری از صیدون، که تکرار کوچکی از معبد امریت و بیشتر و تولیدات گسترده در کارتاژ و غرب به کار می‌رود (لوح ۲). قاعده آن، دارای روکوب مصری است و بر فراز آن، جایپیکره دیواری میان دو ستون ساده قرار دارد. در جایپیکره دیواری، دو جانور عجیب‌الخلقه قرار دارد که تختی را نگاه داشته‌اند. بر فراز جایپیکره دیواری، نعل درگاهی است مرکب از یک قرص خورشید بالدار عریض و بالای آن، ردیفی از نمادهای سلطنت (نقش مار)، وسیع به طور برجسته دیده می‌شود. جیرون Giron، که تصویر این اثر را انتشار داد، از جایپیکره‌های مشابه دیگری در صیدون یاد می‌کند، که بخش‌هایی از آن باقی مانده و ثابت می‌کند که گونه آن غریب نیست، آن را باید منسوب به دوره‌ای پیش از نفوذ هلنی (یونانی مآبی) بدانیم. سابقه دیگر یک گونه شناسی، که بعدها در غرب رایج شد، ستون یادمانی مستطیل شکل از برج الشمالی Esh.shomali، که تصویر آن را امیر شهاب انتشار داده است (لوح ۲۶). بر روی پایه طاقچه‌ای دارای دو بتیل است که به تدریج، اندکی باریک می‌شود و نعل درگاهی بر روی آن‌هاست با روکوب‌های مصری که در وسط آن‌ها، قرص خورشید و هلال ماه قرار دارد که، بر روی آن‌ها ردیفی از نمادهای سلطنت (نقش مار) دیده می‌شود. این را نیز باید به نفوذ پیش از دوره هلنی منسوب داشت.

قدیمی‌ترین سنگ بنای یادبود ظاهراً از امریت است که شخصی را ایستاده بر روی شیری نشان می‌دهد (لوح ۱۳). تصویر، دارای کلاهی است مشابه تاج سفید در مصر علیا با یک نماد سلطنت (نقش مار)، بر روی بخش قدامی کلاه و منگوله‌ای که از بالا به پایین آویخته است. خود تندیس، به دامنی به گونه مصریان ملبس است. بازوی راستش، که آن را بالا نگاه داشته، عصای کوچکی را به حرکت درمی‌آورد. با دست راست در طرف پایین بچه شیری را با پاهای عقبش

گرفته است. بر فراز تندیس، در انحنای ستونگ یادمانی، قرص خورشیدی است با بال‌های گشوده و متمایل به طرف پایین و یک هلال ماه که در بالا به هم می‌پیوندد. شیر در پایین نقش، بر روی سنگ‌های کوه راه می‌رود، که به شیوه آشوریان نشان داده شده است. این برجستگی، به ویژه جالب توجه است. ضمن آن که شمایل‌نگاری عصر مفرغ در اوگاریت، در ستون یادمانی خدای آذرخش ادامه دارد، به جای گاونر، شیری آورده‌اند و به جای آذرخش بچه شیری، که آن را با پاهای عقبش گرفته‌اند. این خود بیشتر از محیط آناتولی است در صورتی که، تأثیر در این ستون یادمانی، به مراتب بیشتر از هر یادمان دیگری است. تاریخ آن میان سده نهم و ششم است. ستون یادمانی جالب توجه دیگری که در ۱۹۶۴، به وسیله هیأت ایتالیایی - اسرائیلی در اکزیو Akziv کشف شده است (لوح ۲۲)، مربوط به دوره‌ای ناشناخته است، و قاب‌های متوالی نشان می‌دهد که یکی در داخل دیگری است و در مرکز آن، نقشی از بتی معروف به «بت بطری شکل» قرار دارد، که سابقاً در میان پونیکی‌ها معمول بوده است و ما را قادر می‌سازد که، گونه معمولی فنیقی از این نوع شمایل‌نگاری ویژه در غرب را شناسایی کنیم.

ستون یادمانی یهو میلک، متعلق به دوره ایرانیان است. در بالای کتیبه، تعمیرات انجام گرفته و همچنین زینت‌هایی را که از سوی شاه به معبد بپلس اعطا گردیده، ثبت شده است (لوح ۲۳). بخش فوقانی ستون یادمانی مانند همان قاب، در ستون یادمانی امریت ختم می‌شود به یک قرص خورشید با بال‌های گسترده، در پایین آن، شاه ایستاده است و یک جام کاسه مانند، به الهه‌ای تقدیم می‌کند که بر روی تخت نشسته است. پادشاه دارای یک کلاه استوانه‌ای شکل است که نمونه دوره ایرانیان به شمار می‌رود و ریش و مویی بلند دارد و دامنی که تا پایش می‌رسد، که روی آن قبایی پوشیده است. الهه، که بر روی یک تخت مکعب شکل با پشتی کوتاه نشسته، پای خود را روی چارپایه‌ای نهاده و نشانه‌ای از هاتور Hathoresque بر سر دارد، که مظهر قرص خورشید با دو شاخ بوده است و جامه بلند چسبان و عصایی دراز، مانند ساقه پایپروس در دست چپ گرفته و دست راست خود را بالا برده است. نفوذ مصر در این یادمان، حتی بیش از دوره قبل بوده است.

شمایل هاتور، که در ستون یادمانی یهو میلک یافت شده است، در بعضی قطعات که رونزوال Ronzevalle آن‌ها را به عصر هلنیستی نسبت می‌دهد، دوباره ظاهر می‌شود، ولی بر طبق گفته دوسود Dussoud، احتمال بیشتری دارد که متعلق به دوره ایرانی باشد. اولین قطعه، که در تیردیبیا TirDibba در ۱۹۱۳ یافت شده است، نیم تنه زنی، را با قرص خورشید و شاخ‌هایی بر

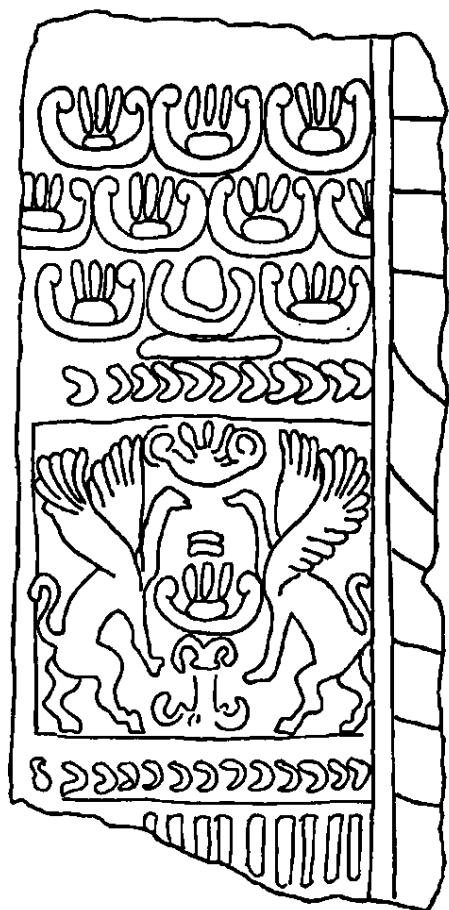
روی سرش نشان می‌دهد و نماد سلطنت (نقش مار) بر روی پیشانی دارد، و گیسوانش نوار مانند آویزان است و یک ساقه پایپروس در دست دارد. صورت تصویر به سمت راست است (لوح ۱۷). قطعه دیگری که بعدها در همان محل یافت شد، به این قطعه بسیار شباهت دارد، با این تفاوت که نقش به طرف چپ متمایل است. روزوال نیز نقش برجسته‌ای را با شکل زنی انتشار داد که جامه‌ای بلند بر تن دارد و به سوی چپ می‌نگرد و بر سر خود علامتی ندارد. تنها یک گل نیلوفر در دست گرفته است و به نظر می‌رسد که گونه‌ای دیگر از شمایل قبلی باشد. سرانجام، یک نقش زن بر روی تخت، که در دو سوی او شیرهایی قرار دارند و پشت سر او قطعه سنگ بلندی واقع است و تاج کوچک استوانه‌ای شکل بر سر دارد و یک نیلوفر و یک گل پایپروس به دست گرفته است (تصویر ۹). این نقش، به این سلسله نقوش برجسته پایان می‌دهد که به احتمال زیاد به همین دوره تعلق دارد.



۹. نقش برجسته از بیروت

نقوش برجسته دیگری بر روی سنگ، و اما نه بر روی ستون یادمانی، این نقش ویژه را به پایان می‌رساند: آن‌ها از این لحاظ جالب توجه هستند که چندین نقشمایه را در بر دارند که آن‌ها را، بر روی عاج و جام‌ها می‌بینیم. یک برجستگی بر روی مرمر سفید از آرادوس، که به سده هشتم - هفتم نسبت داده می‌شود، صفحه‌ای دارای تزیینات نخلی با حاشیه‌هایی دارای پیچ زیر و رو را نشان می‌دهد، که بر فراز یک جانور عجیب‌الخلقه بالدار قرار دارد، که بر پایه کوتاهی چمباتمه زده است (لوح ۷). توجه ویژه‌ای باید به نخل‌ها کرد، زیرا نظیر آن‌ها را بر روی یادمان‌های دیگر می‌توان دید. این نخل‌ها شامل دو هلالی جانبی است که به طرف مرکز متمایل می‌شوند، و در مرکز چهار عنصر عمودی قرار دارد. جانور افسانه‌ای، تاج دوگانه مصری بر سر دارد. پایه، دارای ابزارهای تزیینی و گاوهایی با سبک مصری است.

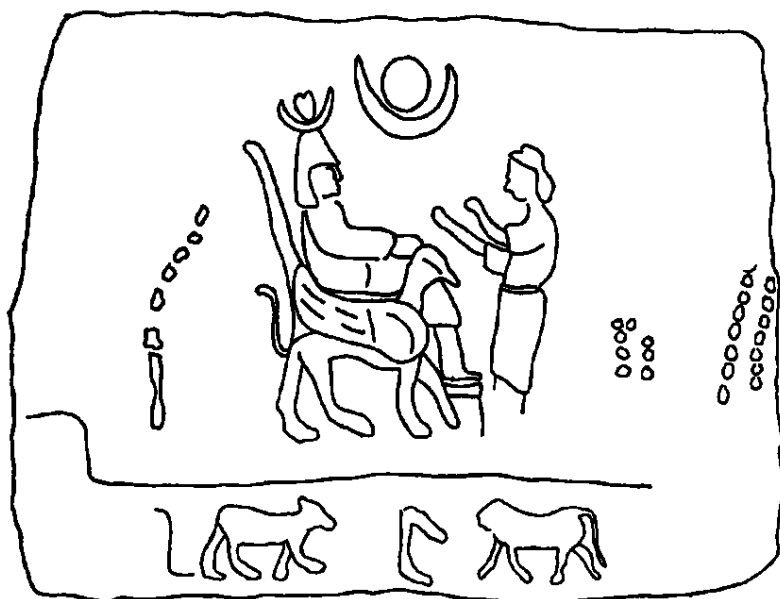
همان گونه که مشاهده شد، نخل‌ها در سایر برجستگی‌ها دیده می‌شود و یکی از آن‌ها که از موزه ژنو است گیاه مقدس را در بر دارد، که تقریباً از دو نخل ترکیب یافته و در دو سوی آن‌ها، دو شیر - دال بالدار در بخش مرکزی قرار دارند (تصویر ۱۰).



۱۰. نقش برجسته در موزه ژنو

نواری با تزئیناتی به شکل استخوان ماهی در بالا و پایین این قسمت قرار دارد و در بخش فوقانی، یک ردیف تخل دیده می‌شود. تنها بخش کوچکی از بخش تحتانی قابل رؤیت است. نقش برجسته دیگری از آرادوس همان صحنه را در زمینه مرکزی نشان می‌دهد. حاشیه تحتانی از میان رفته، در صورتی که حاشیه فوقانی دارای مرزی با پیچ‌های زیر و رو است. زمینه تحتانی نیز از میان رفته و زمینه فوقانی نخل‌ها را نشان می‌دهد. بالاخره، نخل‌هایی را بر روی حاشیه‌ای افقی در سمت راست قطعه‌ای از نقش برجسته‌ای از آدلون Adlun نزدیک صور می‌بینیم، که از آن تنها، سر ابوالهول باقی است و آن قسمتی از تختی بوده که بر روی آن الهه‌ای می‌نشسته است. زانوی این الهه دیده می‌شود و همچنین دستی که لوح منقوشی را در برابر نوعی بخور سوز در دست دارد (لوح ۱).

نقشمایه تخت، که در دو سوی آن ابوالهول‌هایی می‌باشد، بسیار کهن است. هر چند نمونه‌هایی که در فنیقیه یافت شده معمولاً به دوره متأخرتری از این عصر تعلق دارد. اما، تصویر جالبی از الهه‌ای می‌بینیم که بر روی تختی نشسته است (تصویر ۱۱).



۱۱. نقش برجسته از فی Fi

این تخت، از فی Fi در جنوب طرابلس به دست آمده و آن را بیشتر منسوب به دوره ایرانی می‌دانند تا عصر هلنیستی. دوسو Dussuad، رزنوال نیز آن را هلنیستی می‌شمارند. تخت دارای پشت بلندی است و در برابر آن، چارپایه کوچکی است که الهه پای خود را روی آن نهاده است و بر روی سر خود، قرص خورشید را میان شاخ‌های هاتور دارد و جامه‌ای بلند پوشیده که یک دست خود را بر روی آن نهاده است و دست دیگر را به سوی نقشی بالا برده که در مقابل او به حال نیایش ایستاده است. در بالای زمینه مرکزی، قرص خورشید بر روی هلال ماه واقع شده است. پایه، دارای تزیینات جالب توجهی است که مرکب از دو گاو متقابل در دو سوی گیاه مقدس است.

یک نمونه از نقوش برجسته مربوط به ناحیه فنیقیه و سرزمین‌های آن در فراسوی دریاها، اگر چه در خود این منطقه نشأت نگرفت، عبارت از نقش‌هایی است که بر روی تابوت‌های سنگی کنده شده است. قدیمی‌ترین نوع آن، احتمالاً عبارت از نقش تابوت احیرام است. این تابوت سنگی را می‌توان به سده سیزدهم یا دوازدهم نسبت داد، در صورتی که کتیبه به احتمال قوی از سده دهم است (لوح ۱۱). تابوت به صورت مستطیل است و بر روی تندیس‌های شیرهای چمباتمه زده‌ای قرار دارد، که بدن‌هایشان به صورت برجسته در بخش طولی است، در صورتی که، سرهای آن‌ها بیرون آمده‌اند. در هر سوی تابوت، نقشی را به صورت برجسته کنده‌اند و روی آن‌ها، یک قرنیز مداوم از غنچه‌ها و گل‌های نیلوفر قرار دارد که سرهای آن‌ها به طرف پایین است. در ضلع درازتر نقش، مناظری ردیفی می‌توان دید: منظره اصلی، پادشاهی، یا بنا بر عقیده بعضی‌ها خدایی را نشان می‌دهد که یک گل پژمرده نیلوفر در دست دارد و بر روی تخت معمولی نشسته و در دو سوی او ابوالهول‌های بالدار قرار دارند، که در برابر میزی نهاده شده به جهت جشن و به سوی آن میز و به سوی پادشاه، هفت نقش از پرستندگان و تقدیم‌کنندگان هدایا، پیش می‌روند. طرف دیگر ضلع مستطیل، پرستندگان و تقدیم‌کنندگان هدایا را می‌توان دید و در هر بخش از ضلع کوچک‌تر، چهار زن دیده می‌شود که بر سینه می‌کوبند یا موی خود را می‌کنند. سرپوش تابوت دارای دو سر شیر است که از بخش زیرین فراتر رفته است و بدن‌های شیرها در خط مرکزی سرپوش زیاد برجسته نیست و در دو جانب، دو نقش، گل‌های نیلوفر را در دست دارند. یکی از این گل‌ها تازه و دیگری پژمرده شده است. روی هم رفته، منظره تقدیم هدایا تشابهاتی قطعی با شمایل نگاری سوریه‌ای در هزاره دوم دارد، چنان که از یک تندیس عاجی مشهور از مجدو، معلوم می‌شود، ولی تصویرها و استفاده از تابوت، ابتکاری است.

پس از احیرام، تابوت‌های دیگر مربوط به سده پنجم یافت می‌شود، اگر این تاریخ را، تاریخ تابوت‌های تابنیت Tabnit و پسرش اشمونذر بدانیم (لوح ۸)، هر دو تابوت که ساخته شده از سنگ سیاه بازالت هستند، تماماً به سبک مصری است و احتمالاً آن‌ها را از مصر وارد کرده‌اند. تابوت تابنیت را دوباره به کار بردند، و هنوز خطوط هیروگلیفی با نام نخستین کسی که در آن دفن شده بود، دیده می‌شود. پس از این دو نمونه، گونه سومى به دست آمد که حاوی جسد زنی بود، ولی تابوت تکمیل نشده بود و شاید عمداً آن را خراب کرده‌اند.

میان سده‌های پنجم و چهارم، ساختن تابوت متداول شد. بیشتر آن‌ها از صیدون است، جایی که کاوش‌های جدید به تابوتهای پیشین افزوده است، ولی تابوت‌های دیگری از محل‌های دیگری، هم در شرق و هم در غرب، به دست آمده است. یک بررسی تحلیلی از این تابوت‌ها به وسیله کوکاهن Kukahn در پایه، نمونه‌هایی از صیدون به عمل آمده است و ما می‌توانیم، هم تأثیر اشکار مصری و هم نفوذ برتر یونان را در شکل سر و کلاه مشاهده کنیم. (تنها بخشی از بدن که می‌تواند نمایانگر نوع هنر باشد سر آن است). با توجه به تأثیر برتر نفوذ یونان، تابوت‌ها مورد بحث قرار نخواهد گرفت، ولی جالب توجه است که این تأثیر، لزوماً نتیجه پیروزی اسکندر کبیر نبوده، و مسلماً لااقل، صد دهه قبل از آن رخ داده بود.

۴. عاج‌ها

به دلایلی که پیش از این ذکر شد، مصنوعات فنیقی، بیشتر در صنایع کوچک به‌طور گسترده‌ای تکامل یافت. اما اصل و منشأ این مصنوعات، از طریق بررسی انتقادی اشیا معلوم می‌شود، زیرا تمام این مواد، تقریباً در خارج از ناحیه فنیقی کشف شده‌است. یک جنبه اساسی این «هنرهای کوچک»، کنده‌کاری روی عاج است. گروه‌های عمده از نواحی نمرود، سامره، زنجیرلی Zincirli، ارسلان تاش Arsalan Tash و خورس آباد Khorsabad است. اشیای دیگر، در ساموس Samos، کرت Crete و یالی سوس Ialisos و در اتروریا Etruria در گور برناردینی Bernardini در پراينسته Praeneste به دست آمده است. خود فنیقیه تنها چند نمونه‌ای از صیدون به دست داده است: اما بر روی بسیاری از عاج‌ها حروف فنیقی کنده‌اند که در برخی از موارد، حاکی از اصل و منشأ آن‌هاست.

به نظر موجه می‌رسد که گسترش این صنعت را در محل‌های مختلف سوریه - فلسطینی در ناحیه مدیترانه، با توسعه دریایی فنیقیان در تجارت اشیای زبستی که از ویژگی آن‌ها بود، مربوط

دانست. اما در داخل سوریه، وضع متفاوت است، زیرا در آنجا، اشیای عاجی ظاهراً، یا به صورت غنایم جنگی یا خراج وارد می‌شده، یا صنعتگران فنیقی که در دربارها استخدام می‌شدند، آن‌ها را می‌ساختند.

مصنوعات عاجی در ناحیه فنیقیه و سوریه - فلسطین، چند سده‌ای قبل از آغاز عصر فنیقی نشأت گرفت. اشیای کنده‌کاری شده عاجی در عصر مفرغ متأخر و به عبارت دیگر، از سده شانزدهم در آلالاخ Alalakh، اوگاریت Ugarit، بیبلوس Byblos، مجدو، لاکیش Lakish و نواحی دیگر یافت شد. اما این گونه مصنوعات، در آغاز عصر فنیقی به وجود آمد و بنابراین، هم‌زمان با عصر آهن بود، در زمانی که تولید این مصنوعات از سده نهم تا هفتم متداول شد.

اشیای عاجی در ابتدا برای مقاصد زینتی به کار می‌رفت، زیرا از آن‌ها برای تزئین اشیای مقدس یا سلطنتی مانند محراب، بخورسوز، تخت، چارپایه، بستر، میز، و سایر اسباب و اثاثیه استفاده می‌شد. اشارات مربوط به معبد سلیمان و خانه عاجی در تورات، حاکی از آن است که از عاج، برای آراستن دیوارهای معبد‌ها و مقبره‌های سلطنتی استفاده می‌کردند، اما در این باره، گواهی قطعی در دست نیست.

جامع‌ترین و دقیق‌ترین بررسی اشیای عاجی به وسیله بارنت Barnet انجام گرفت. بر اساس یافته‌های فراوانی از نمرود، وی گروهی را تشخیص داده است که بنا به ادعای او، دارای اصل و منشأ فنیقی است و با گروه دیگر فرق دارد و علت آن هم سبک‌های آن‌هاست، که وی آن‌ها را دارای اصل و منشأ سوریه‌ای و به عبارت دیگر، از شهرهای آرامی در داخل به‌شمار می‌آورد. گروه دیگری از مصنوعات عاجی را تحت تأثیر و الهام آشوریان می‌داند، هر چند در واقع، به وسیله هنرمندان آشوری ساخته نشده‌اند.

با توجه به دقت بررسی بارنت، ما نظریه او را در مورد مواد به اختصار شرح می‌دهیم و سپس به مشاهدات کلی می‌پردازیم. عاج‌های نمرود به دو گروه تقسیم می‌شدند که به اسم کاشفان آن‌ها نامیده شده‌است: «گروه لایارد» از قصر شمال غربی و «گروه نیلوفر» از قصر جنوب شرقی.

گروه لایارد در واقع فنیقی به‌شمار می‌آید. قصر شمال غربی، که این گروه از آنجا به‌دست آمده است، به امر آشور بانیپال دوم (۸۸۳ - ۸۵۹ پیش از میلاد)، ساخته شده‌است، ولی اشیایی را که در بر دارد متعلق به دوره سارگون دوم (۷۲۱ - ۷۰۵) است. البته این نکته بدان مفهوم نیست که اشیای عاجی در این دوره ساخته شده باشد، بلکه سارگون دوم بود که آن‌ها را به آشور آورد. بارنت برای تعیین زمان دقیق به یک کتیبه هیروگلیفی بر روی شاخ متوسل شد که کلمه

«iwbne»، بر آن نقش شده است و عقیده داشت که این نام، همان یائو - بی - عدی la'u-bi'di یعنی نام پادشاه حماة Hama است که او را سارگون در نبرد قرقر qarqar شکست داد. در این نبرد، لاقل اکثر اشیای آن گروه در آغاز از اسباب و اثاثه‌ای بوده که برای این پادشاه ساختند و سارگون آن‌ها را به عنوان غنیمت جنگی با خود برد. پس، گروه لایارد به پایان سده هشتم پیش از میلاد تعلق دارد. منشأ آن‌ها از حماة Hama، با کشف دو متاع از عاج در ۱۹۶۱، به اثبات رسید. یکی دارای نام حماة و دیگری دارای نام لعاش Laash، یعنی نام دومین شهر کشور بود. گذشته از این، در ۱۹۶۲ بخشهایی از صدفی با نام اورخی لینا Urkhilina پادشاه بزرگ، به خط هیروگلیفی هیتیایی به دست آمد (اورخی لینا، پادشاه حماة بود و در ۸۵۰ قبل از میلاد، از شلمنصر سوم شکست خورد). بالاخره، قطعاتی از عاج از کارگاهی به دست آمده است که، هیأت اعزامی دانمارکی، آن را به حماة نسبت می‌دهد.

خود اشیای عاجی بیشتر شامل پلاک‌های مستطیل شکل و با برجستگی‌های کم و زیاد است، اما برجستگی‌های مشبک کاری شده و مدور نیز وجود دارد. اشیا عبارتند از: دو کودک که یک گیاه پاپیروس را می‌بندند؛ یک کودک، ساقه نیلوفری را در یک دست دارد و دست دیگر را به عنوان تهنیت بالا برده است (لوح ۸۰)؛ دو الهه بالدار، که یک گل نیلوفر را در دو سوی نقشی از هوروس Horus در دست گرفته‌اند (هوروس بر روی گل نیلوفر نشسته است)؛ در دو سوی گیاه مقدس، شیر - دال‌هایی وجود دارد که ممکن است در میان شاخه‌ها نیز باشند؛ ستون و ابوالهول‌هایی از جد Jed؛ ابوالهول‌های بالدار در حال حرکت (لوح ۸۱)؛ گاری که به گوساله خود شیر می‌دهد و سر خود را به عقب برگردانده است؛ زنی در کنار پنجره (لوح ۷۹)؛ دو شکل نشسته در جناح یک قاب کتیبه (لوح ۸۲)؛ یک گوزن یا آهو که آب می‌آشامد و یا چرا می‌کند؛ شیری که راه می‌رود؛ شیری که مرد سیاه پوستی را در دشت پاپیروس می‌بلعد.

بی‌درنگ به چشم می‌خورد که این گروه از اشیای عاجی تحت تأثیر هنر مصریان است. در بعضی موارد، ارزش‌های دینی نقشمایه‌ها حفظ شده و در برخی دیگر، به سبک فنیقی درآمده یا برای مقاصد تزئینی تکامل یافته است. نقشمایه «زن در کنار پنجره»، جای ویژه خود را دارد. بارنت، اصل و منشأ آن را بررسی کرد و تصویر زن را متعلق به آستارته - آفرودیت - Astarte Aphrodite دانست، که مربوط به افسانه‌ای است شامل یک خدای مذکر از گونه آدونیس و مظهر اهدای بکارت از لحاظ دینی است. بنابراین در این جا، با نقشمایه ای مواجه هستیم که متکی بر سنت دینی محلی است و تا دوره کهن در مراسم، پرستش آفرودیت ادامه داشت. این

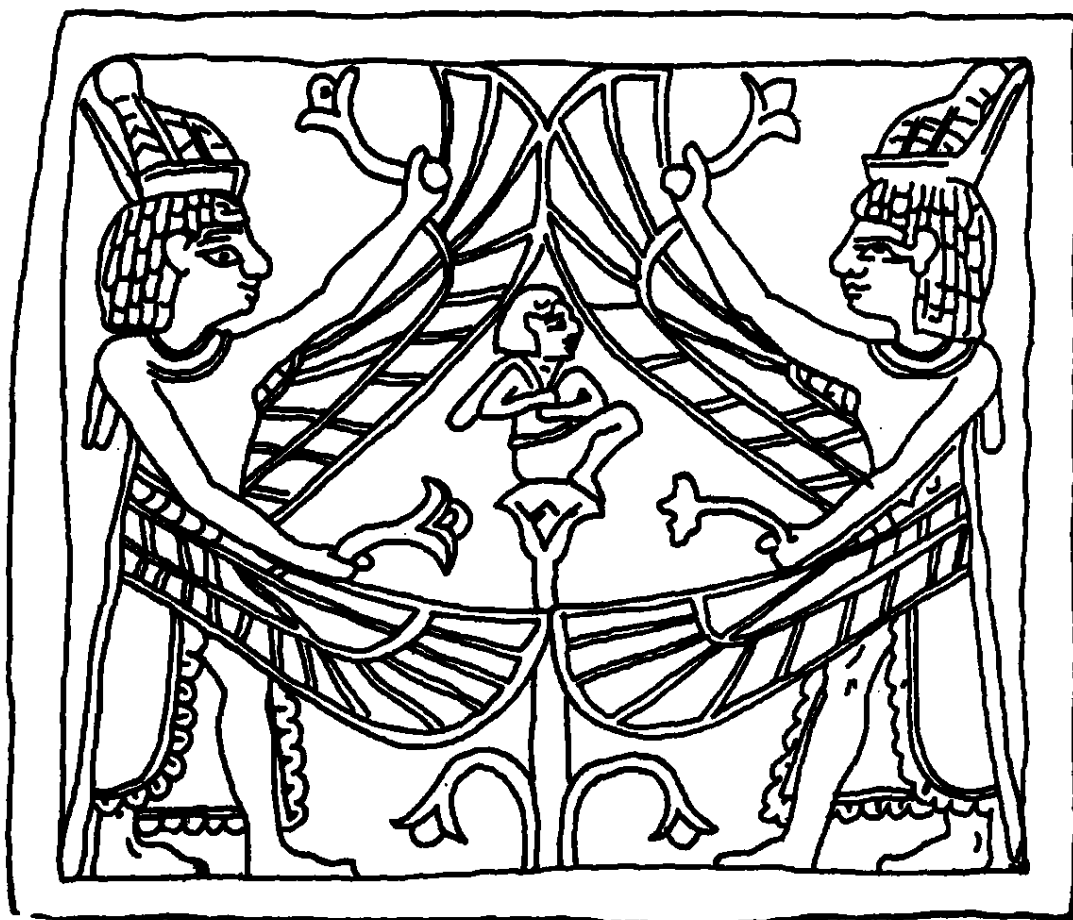
مراسم با یاد آفرودیت یا ونوس در سالامیس Salamis در قبرس بر پا می‌شد. همهٔ اشیای عاجی قصر شمال غربی از نوعی نیستند که بارنت آن‌ها را «دارای سبک فنیقی» بدانند. یک گروه، به‌طور واضح، به‌وسیلهٔ نقشمایه‌های بین‌النهرینی مشخص می‌شود: شکل‌های متقابل در جامه‌های کاملاً آشوری، که گاهی در کنار یک قرص خورشید بالدار قرار دارد و همچنین جانوران متقابل در برابر یک آذین گل‌سرخ، یا یک درخت نقش‌برداری شده. متقاعد کننده‌ترین تصویر این خدا، بر روی ستون یادمانی در سوسه Sousse است: این خدا دارای شکلی انسانی و تاجی بلند و جامه‌ای دراز و ریش است. وی بر روی تختی نشسته که در دو سوی آن، ابوالهول‌های بالدار قرار دارند. نیزه‌ای در دست دارد و دست دیگر را به علامت برکت دادن به سوی مؤمنی دراز می‌کند. روی هم رفته، این تصویر را می‌توان به‌طور نمونه فنیقی دانست.

تشابهات گوناگونی میان این گروه و گونه‌های مختلف قطعاتی که از منطقه حماة بوده وجود دارد. جزئیات دیگر را می‌توان از کتیبه‌ای «برای ملکیرام Malkiram»، که بر روی عاج کنده شده‌است، به‌دست آورد. اگر، بنا بر فرض بارنت، این شخص همان ملکیرام تورات اهل ادم Edom باشد، که از سناخریب شکست خورد، تاریخ این گروه، به سدهٔ هشتم باز می‌گردد. همچنین باید متذکر شد که بنا به گفتهٔ مالوان Mallowan، قصر جنوب شرقی نمرد پس از مرگ سارگون، ویران شد. فرض بارنت این است که اشیای عاجی در حماة، که مرکزی بزرگ برای این گونه صنعت بود، جهت ملکیرام پادشاه ادم ساخته شد. شاید آن اشیا به عنوان غنیمت به توسط سارگون در طی غارت حماة در ۷۲۰، به تصرف در آمد، قبل از آن که به پادشاه ادم داده شود. بالاخره، هم گروه لایارد Layard و هم گروه لوفتوس، شاید در یک زمان به سوریه آورده و اصل آن‌ها از حماة بوده باشد، هر چند مکتب‌ها و سبک‌های متفاوتی را نشان می‌دهند.

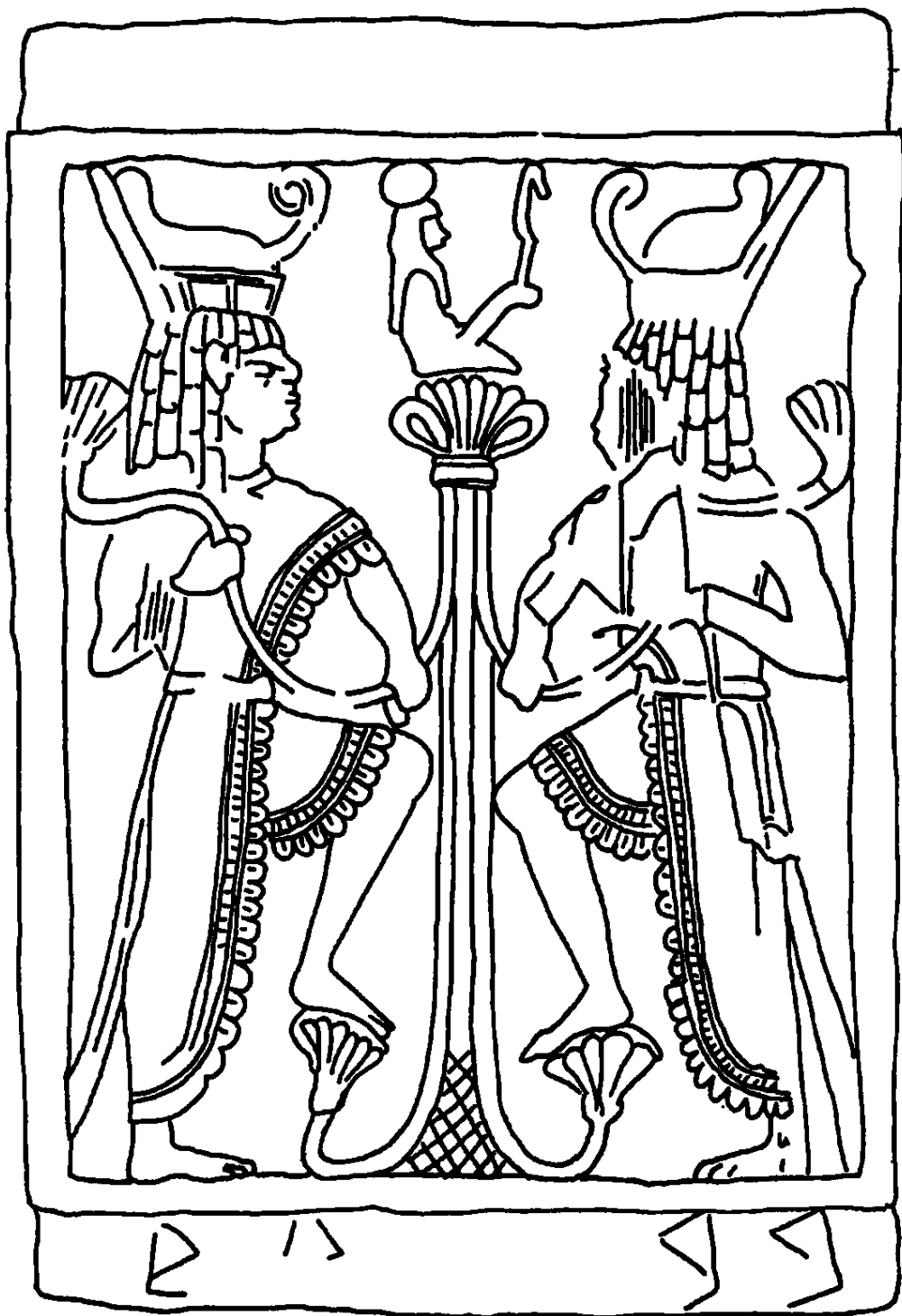
بیشتر اشیای عاجی لوفتوس، قطعات کوچکی از جعبه‌ها، فنجان‌ها، ظرف‌ها، شانه‌ها و اشیای مسطحی شبیه گروه لایارد است. در مورد موضوعات اشیا، بارنت از یک طرف، میان قطعاتی که دارای ویژگی‌های معدود مصری هستند، یا اصلاً این خصوصیت‌ها را ندارند و تقریباً دارای ساخت مشخص سوریه‌ای هستند و از طرف دیگر، قطعاتی که در آن‌ها بعضی ویژگی‌های مصری را نشان می‌دهد، که یا به‌وسیله صنعت‌گران فنیقی ساخته شدند، یا هنرمندان سوریه‌ای آن‌ها را از روی اشیای فنیقی تقلید کردند، فرق می‌گذارد. موضوعات اشیا عبارتند از: مردانی که با شیرها یا ابوالهول‌ها می‌جنگند، مبارزهٔ واقعی یا خیالی جانورانی مانند (شیر، گاو و شیر-دال).

مناظر از جلو مربوط به الهه‌های هریان یا ملبس، که گاهی گل‌ها یا شیرها را در دست می‌گیرند؛ حرکت‌های دسته‌جمعی؛ ابوالهول‌هایی که راه می‌روند و در برابر درخت مقدس قرار دارند؛ تزیینات شاخ و برگ، یا تزیینات گل و بوته‌دار.

بنا بر بررسی بارنت، اشیای عاجی این گروه، هم از لحاظ شمایل نگاری و هم از نظر سبک، به سنت هنری داخل سوریه پیوستگی دارند. به عنوان نمونه، می‌توان تعبیر لایارد و لوفتوس را از ابوالهول، به وسیله درخت مقدس مقایسه کرد: عمل متفاوت گروه لوفتوس، که شباهت زیادی به نقشمایه‌های سوریه‌ای بر روی آثار دیگر دارد، کاملاً به چشم می‌خورد. بالاخره، بارنت، گروه لوفتوس را به همان اندازه سوریه‌ای می‌داند که گروه لایارد فنیقی و دارای سنت‌های هنری بسیار متفاوتی هستند.



۱۲. عاج همراه با تصاویری با بالهای گسترده از ارسلان تاش



۱۳. نقش جوانانی بر روی عاج که دسته‌ای از پایپروس را به هم می‌بندند از ارسلان تاش

گروه‌بندی بارنت از اشیای عاجی، بر اساس نمونه‌هایی از نمرود به وسیله نمونه‌های دیگری از خاور میانه و ناحیه مدیترانه تأیید می‌شود. در این جا، از بررسی اشیای عاجی یافت شده از ارسلان تاش آغاز می‌کنیم، که یک گروه نسبتاً متجانس شبیه گروه لایارد را تشکیل می‌دهد و بنابراین، به عنوان گردآوری مدارک بیشتری از محصولاتی که به طور فرضی مستقیماً از فنیقیه بوده است، درخور بررسی است. اما در مورد تاریخ‌ها، یکی از این عاج‌ها دارای نوشته‌ای بدین مضمون است «سرور ما حزائیل our lord Hazael»، که احتمالاً، پادشاه دمشق بوده است و ما او را، هم از روی تورات و هم از روی منابع آشوری زمان شلمنصر سوم (۸۵۸ - ۸۲۴ پیش از میلاد)، می‌شناسیم. بنابراین، صنعت‌گران فنیقی، این اشیای عاجی را برای پادشاه دمشق در حدود اواسط سده نهم ساخته‌اند، پس اشیای عاجی، یا به عنوان بخشی از خراج بار - حد - Bar Hadad سوم پسر حزائیل، برای اداد - نیراری Adad - nirari (۸۰۹ - ۷۸۲ پیش از میلاد) به آشور برده شده‌اند، یا بخشی از غنیمتی بوده‌اند که آن‌ها را تیگلت پیلسر سوم در غارت شهر دمشق در ۷۳۲ پیش از میلاد به دست آورده بود. این فرضیه دوم با این واقعیت تأیید می‌شود که، ارسلان تاش (خدا تو Khadatu) مسلماً، در زمان تیگلت پیلسر سوم اقامت‌گاه آشوریان بود و مسلم است که قبل از این تاریخ، چنین نبوده است.

اشیای عاجی ارسلان تاش، موضوعات جدیدی را نشان می‌دهد: دو شکل، که ظاهراً زن هستند با بال‌های گسترده و تاج مرکب مصر علیا و مصر سفلی و در کنار یک هوروس Horus کوچک بر روی گل نیلوفر؛ تصویر دو زن با بال‌های گسترده در دو سوی گیاهی از گونه پیچک (تصویر ۱۲)؛ دو کودک با یک تاج دوگانه، که یک گیاه پاپیروس را در هم می‌پیچند و دارای شکل الهه کوچک مآت Maat است (تصویر ۱۳)؛ دو قوچ متقابل در دو سوی گیاه مقدس با پیچک‌ها (تصویر ۱۴)؛ ابوالهول‌های بالدار که در حرکت هستند یا نشسته‌اند و صورت آن‌ها از جلو نمایان است؛ حرکت‌های دسته جمعی تقدیم کنندگان هدایا، که می‌بایستی بخشی از یک قرنیز را با عناصر نمادین تشکیل داده باشند؛ زنی در کنار پنجره؛ آهوئی که سر خود را برای آشامیدن پایین می‌آورد (لوح ۸۶)؛ گاوی که به گوساله شیر می‌دهد و سر خود را به سوی او چرخانده است (لوح ۸۷)؛ قرنیزهایی با تزیین برگ نخل (لوح ۲۳) و با غنچه و گل‌های نیلوفر و غنچه‌ها و گل‌های پاپیروس به هم بافته. گذشته از این، دو قاب‌بند تزیینی، که تأثیر شدید سوری را نشان می‌دهد، یکی با منظره قدیمی از شکلی ریش‌دار است، که دست‌های خود را روی شکم به هم قلاب کرده است و یک ردای بلند و ساقه دو گیاه، که در هر دو سو به هم پیوسته است، نیز به

چشم می خورد، و قاب بند تزینی دیگر، شکل ریش داری را با موهای مجعد و دامنی کوتاه نشان می دهد که بر روی پایه ای با حاشیه ای تزینی و گاو است.



۱۴. نقش قوچ های متقابل بر روی عاج از ارسلان تاش

گذشته از مسأله حاشیه که در دو تصویر بالا دیده می شود، که به هر صورت نسبتاً نزدیک به شمایل نگاری مصریان از آسیای هاست، الهام اساسی مصری در اشیای عاجی ارسلان تاش و نیز، تشابه شدید آن ها به گروه فنیقی نمرود آشکار است. همچنین جالب توجه است که پادشاه دمشق از صنعت گران فنیقی برای این کالا استمداد کرده باشد.

همین مطلب در مورد پادشاهان اسرائیل صدق می کند. در سامره، مجموعه دیگری از اشیای عاجی در ویرانه های اقامتگاه های عمری Omri (۸۷۹ - ۸۶۹ پیش از میلاد) و اخاب Ahab (۸۵۰ - ۸۶۹ پیش از میلاد)، است. درباره تاریخ ها بحث هایی صورت گرفته است، بعضی ها آن را به سده نهم و برخی به سده هشتم نسبت می دهند. فرضیه اول از طریق تشابهات قابل توجهی با گروه ارسلان تاش تأیید می شود که از سده نهم است و همچنین به وسیله ویژگی های کتیبه ای در رابطه با حروفی که بر روی برخی قطعات کنده اند، و اشاره تورات به «خانه عاج» متعلق به شاه اخاب.

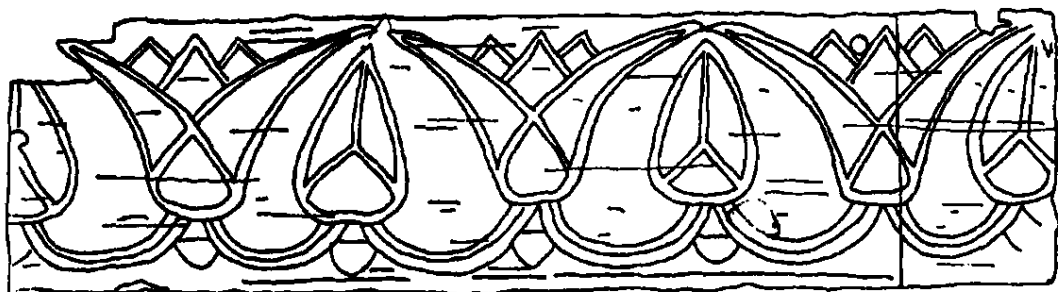
از نقطه نظر گونه‌شناسی، در این جا نیز مانند گروه لایارد قطعاتی کم و بیش برجسته و مشبک کاری، و قطعات مدور را می‌یابیم. نقشمایه‌ها عبارتند از: هوروس بر روی گل نیلوفر (لوح ۸۵)؛ تصویر دو زن بالدار با قرص خورشید روی سرشان با گل‌های نیلوفر در دست‌هایشان که در کنار ستون‌هایی از جد Jed ایستاده‌اند (لوح ۸۴)؛ ابوالهول‌هایی به سبک مصری در حال حرکت (لوح ۷۸)؛ قوچ‌های متقابل بالدار در کنار گیاه مقدس با پیچک؛ مناظری از جانوران در حال جنگیدن (تصویر ۱۵)؛ گوزن یا خرگوشی بر روی دو پا ایستاده؛ قرنیزی از غنچه‌ها و گل‌های نیلوفر، آذین‌های نخلی بر روی هم قرار گرفته، گل‌های پهن نخل با برگ‌های خمیده که در قاعده پهن‌تر می‌شوند. (تصویر ۱۶) آذین‌های گل‌سرخ و نقش‌های به هم بافته، و سایر طرح‌های هندسی؛ نقش زن در کنار پنجره نادر است، ولی وجود دارد.



۱۵. نقش حیوانات در حال نبرد بر روی عاج از سامره

روی هم رفته، شمایل نگاری در اشیای عاجی سامره به نظر می‌رسد که کاملاً از مصر الهام گرفته است، مانند گروه لایارد از نمرود و اشیای عاجی از ارسلان تاش. این سه گروه متعددترین و دارای بهترین کیفیت است، ولی برای تکمیل این بررسی، باید از اشیای عاجی خورس آباد نام برده شود، که دارای ویژگی فنیقی و از اقامت‌گاه سارگون دوم (۷۲۱ - ۷۰۵ پیش از میلاد)، به دست آمده است. نقشمایه زن در کنار پنجره متداول است، همراه با تصویرهای زنان در کنار گیاه مقدس و ابوالهول‌هایی که راه می‌روند و صورت آن‌ها از روبرو نشان داده شده است (تصویر

تزییناتی از ساقه و گل های نیلوفر. همچنین باید چند شیء عاجی را از آشور ذکر کرد که گوزن یا خرگوشی را نشان می دهد که سر خود را برای خوردن یا نوشیدن پایین آورده است. از طرف دیگر، تاریخ عاج های زنجیرلی به سده نهم یا هشتم بازمی گردد و سبک شکل ها معمولاً به گروهی که سوری تصور می شود، شباهت بیشتری دارد؛ شاید همین موضوع را بتوان درباره اشیاى عاجی تل حلف Tell Halaf یادآوری کرد، که در آنجا گردآوری منابع نادر نیست.



۱۶. قرنیزهایی با غنچه ها و گل های نیلوفر آبی بر روی عاج از سامره

از طرف دیگر، تقسیم اشیاى عاجی به گروه ها و تعیین یک سلسله اشیاى عاجی فنیقی، در مقابل یک دسته اشیاى عاجی سوری، بسیار موجه است. تأثیر مصر در گروه فنیقی غالب است و این امر، هم به انتخاب موضوع و هم به سبک مربوط است. گذشته از این، در عاج های فنیقی طرح های خطی یا طولی ترجیح دارد، برخلاف ماهیت آشکار مربوط به سنت سوری. بالاخره، در اشیاى عاجی فنیقی توجه شدید به جنبه تزیینی به چشم می خورد، که گاهی منجر به موضوعات متضاد می شود و زمانی، موضوع اصلی از یاد برده می شود. اما در این باره، زیاد اغراق شده است: حتماً اگر بعضی مفاهیم تکامل یافته، یا تغییر پیدا کرده است، احتمال نمی رود که چنین عواملی مانند ابوالهول یا هوروس، تمام ارزش مذهبی خود را از دست داده باشد.

همچنین درست است اگر بگوییم، گاهی تقسیم هنر به مکاتب مختلف ممکن است مورد تردید باشد. اگر پیشرفت کلی تاریخ و فرهنگ سوری - فلسطینی را در ناحیه فنیقیه مورد بررسی قرار دهیم، خواهیم دید که منطقه فنیقیه مرکز تولیدات هنری است. بنابراین، این موضوع باقی می ماند که آیا تخصیص مکتب ها در داخل سوریه، هر قدر هم تحت تأثیر سنت های این ناحیه مانده باشد، غالباً تکامل ثانوی مرکز تولید، که در ناحیه ساحلی مانده است، نیست.



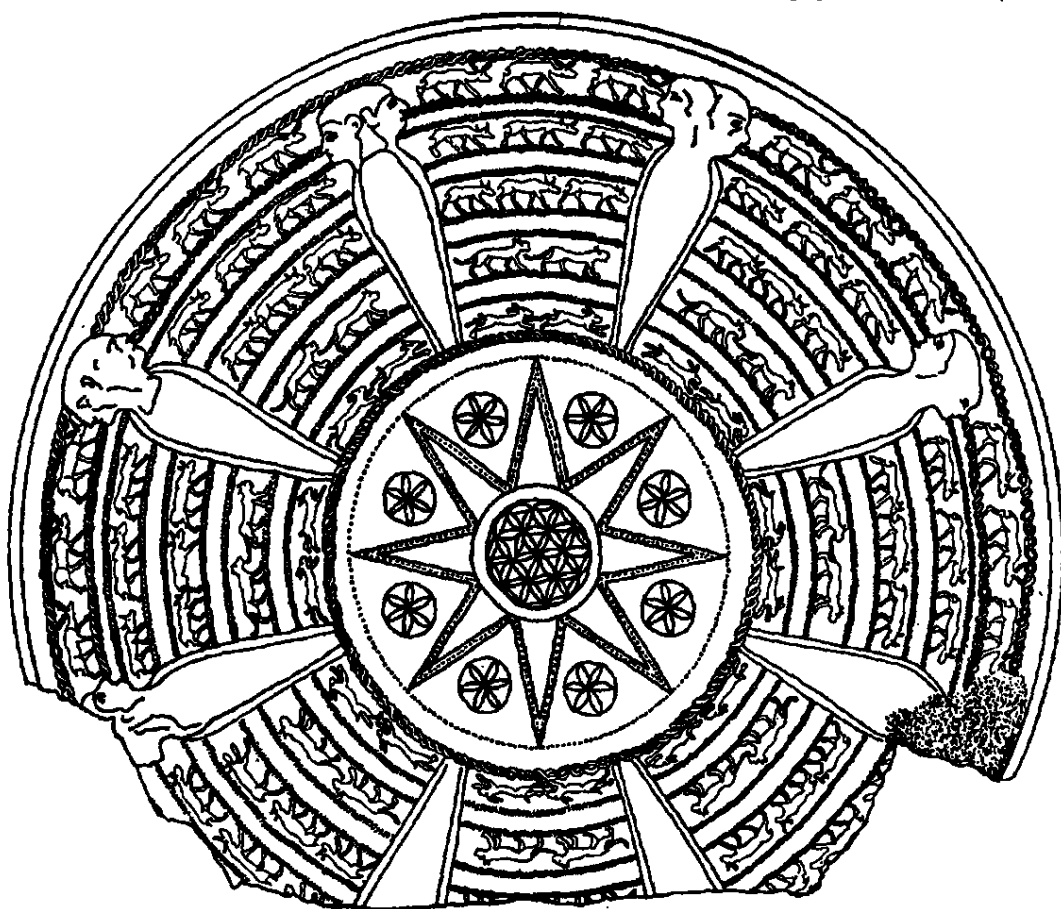
۱۷. ابوالهول بر روی عاج از خورس آباد

محصول «کوچک‌تر» دیگری که در قرن‌هایی ظاهر شد که ضمن آن‌ها فعالیت فنیقی‌ها گسترش یافت، ولی نه در خود فنیقیه (و در این مورد استثنا وجود ندارد)، عبارت از ظروف فلزی آرایش یافته از مفرغ و طلا و نقره است. ظروف، سنتی را ادامه می‌دهد که در اوگاریت نشأت گرفته‌اند که بدون تردید، ویژگی‌های عصر آهن را نشان می‌دهد. در این مورد، به اشیای عاجی تشابه دارد، زیرا موضوعات متفاوتی را به هم پیوند می‌دهد. ظروف از آشور (نمرود)، قبرس، یونان و آتن، دلفی، المپیا، کرت و ایتالیا (پراینسته Praeneste، سروتری Cerveteri، سالرنو Salerno) به دست آمده است. تاریخ آن‌ها را می‌توان بین سده‌های هشتم و هفتم پیش از میلاد تعیین کرد. در همهٔ جام‌ها، یک تقارب تزینی از عناصر شمایل‌نگاری مصری، عمدتاً بین‌النهرینی و اژه‌ای، دیده می‌شود. با در نظر گرفتن فقدان یافته‌ها در فنیقیه، تأیید شده است که مکان اصلی محصولات، قبرس بوده است. اما وجود نوشته‌های فنیقی را نیز باید در نظر داشت، که یکی از آن‌ها (بر روی ظرف گور برناردینی Bernardini در پراینسته)، شناخته شده است. در صورتی که برخی دیگر، توسط بارنت، که اخیراً بررسی جامعی از این موضوع را دنبال می‌کند، شناخته شده است. وجود قطعی نقشمایه‌های مصری نیز نشان می‌دهد که فنیقیه و نه قبرس، مرکز تولیدات بوده است. البته این موضوع این واقعیت را نفی نمی‌کند که برخی از ظروف در واقع در قبرس ساخته شده‌اند و باید به خاطر داشت که برخی از ظروف یافت شده در ایتالیا با سبک فنیقی فرق دارد، و برای بسیاری از آثار هنری با سبک شرقی، تاریخ و محل ساخت را نمی‌توان به‌طور دقیق تعیین کرد.

بررسی خود را با بشقاب‌های دارای آذین‌های ترنجی نمرود آغاز می‌کنیم و باید خاطر نشان ساخت که آن‌ها از قصر شمال غربی بود، جایی که اشیای عاجی از آن‌جا و توسط لایارد کشف شد. این قصر، حاوی اشیایی بود که به زمان سارگون دوم نسبت داده می‌شود و دورهٔ بشقاب‌های دارای آذین ترنجی نباید خیلی بعد باشد، و بنابراین احتمالاً، از سدهٔ هشتم هستند. در بشقاب‌ها، بعضی ویژگی‌های کلی را می‌توان تعیین کرد. وجود یک ترنج مرکزی؛ تزین‌کاری نوارهای هم مرکز؛ نقشمایه‌های هندسی در کنار نقشمایه‌های انسانی و جانوری در بخش تقسیم‌کننده حاشیه‌ها و همچنین در خود نوارها. در این‌جا از بشقاب‌های ساده‌تر می‌گذریم و به بشقاب‌های پرنقش و نگارتر می‌پردازیم. در این‌جا، یک بشقاب با ترنج وسیعی دیده می‌شود که شامل یک ترنج مرکزی و یک مدار سه‌گانه، از حلقه‌های به هم پیوسته است، که در داخل آن نقطه‌هایی قرار

دارد: در این بشقاب، ترنج، ظاهراً بخش اصلی (لوح ۱۰۹) است. روی هم رفته، لبه‌های بشقاب‌های ساده‌تر، شامل چندین عنصر هندسی یا عناصر گل مانند است مثل: نخل، غنچه، گل پایپروس یا حیواناتی مانند ابوالهول‌های بالدار، حیوانات تخیلی، گوزن نر و ماده، و سوسک مصری. در چهار گوش‌های افریز، نقش چهار سوسک بالدار مصری، آذین‌های گل سرخی، چشم‌های هوروس و اشکال کروی شکل دیده می‌شود.

در این جا می‌توانیم فنجانی را مشاهده کنیم که دارای یک ترنج مرکزی است که بر اثر آذین‌های گل‌سرخ‌ی داخلی بی‌شمار تشکیل شده‌است و از نوع آراسته فنجان‌هاست؛ در پیرامون آن، ستاره بزرگی است که افریزهای سه گوشه‌ای را تشکیل می‌دهد و هر یک دارای یک آذین گل‌سرخ‌ی است؛ سطح باقی مانده فنجان، شامل یک دسته افریزهای متحد‌المركز باریک، با یک سلسله جانور است؛ و به وسیله شعاع‌هایی تشکیل یافته که از طریق شکل‌های دو چهره‌ای منفرد تقسیم شده‌است (تصویر ۱۸).



۱۸. بشقاب مفرغی با ترنج و قرنیزهای متحد‌المركز از نمرود

در انواع پر زر و زیورتر، بشقاب‌هایی با تزیینات هندسی در نقطه مرکزی و در حاشیه خارجی یا تا حدی حاشیه بیرونی پهن‌تر وجود دارد که تصاویری از جانور و آدمیان، به طرز استادانه‌ای در آن ساخته شده‌است. نمونه‌ها از این قرار است: کاسه‌ای با حاشیه‌ای خارجی، که قوچ‌های متقابل را در دو سوی درخت مقدس نشان می‌دهد، (لوح ۵۰)؛ ظرفی با حاشیه‌ای مرکزی که پرندگان بزرگ شکاری متقابل را نشان می‌دهد که خرگوشی خوابیده را می‌بلعند؛ ظرفی با حاشیه‌ای بیرونی با جاپیکره دیواری، که دو شیر - دال بالدار را با یک تاج دوگانه مصری نشان می‌دهد، در برابر صفت باریکی که دارای تصویر یک سوسک مصری بالدار است؛ ظرفی با حاشیه مرکزی که افرادی را مشغول نیزه زدن به شیری نشان می‌دهد؛ ظرفی با حاشیه خارجی که شیری را نشان می‌دهد و تیراندازی در اربه او را شکار می‌کند و شیر به عقب می‌نگرد (نقشمایه‌ای که بنا بر قول برستد Breasted، از مصر نشأت گرفته و از طریق فنیقیه به آشور منتقل شد).

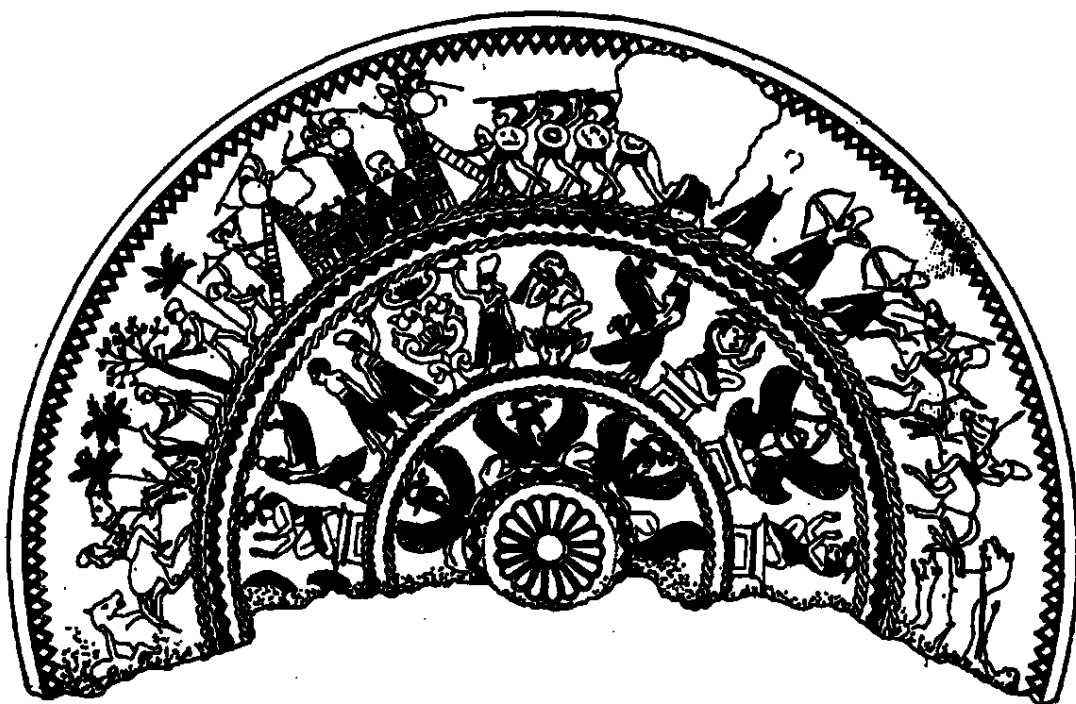
طرح شکل‌های آدمی در ترنج مرکزی در ظرفی به چشم می‌خورد، با دو حاشیه متحدالمركز همراه با تصاویر جانوران و آدمیان؛ ترنج، منظره‌ای را نشان می‌دهد که در آثار سوری و آناتولیایی به چشم می‌خورد: دو تصویر متقابل، که نقشی مرکزی را به وسیله بازوهایش می‌گیرند و بر سرش می‌کوبند. ظرف جالب توجه دیگری از لحاظ گونه‌شناسی، انتقال به نمونه‌هایی را نشان می‌دهد با سطح آذین شده بدون ترنج، یا یک ترنج ناقص. در مرکز، چهار چهره زن وجود دارد، به انضمام یک نقشمایه عدسی شکل، که پیرامون آن طرح‌هایی از کوه‌ها کشیده شده‌است. در بخش خارجی، اما بدون هیچ‌گونه حاشیه تقسیم‌کننده مدور، یک سلسله نقوش که احتمالا آسمانی و مقدس هستند وجود دارد (لوح ۱۱۰).

سرانجام، به ظروفی می‌رسیم با سطوحی بسیار آراسته و بدون ترنج یا یک ترنج ناقص. در این‌جا ظرفی داریم با یک شکل بیضوی و عدسی مانند در مرکز، که در پیرامون آن برجستگی‌هایی ستاره شکل است، و در گودی‌های آن، نقوشی از بز و درخت با برجستگی کمتری دیده می‌شود (لوح ۵۱). ظرف دیگر، بدون قسمت مرکزی کاملاً از شیر - دالها و شیرهایی تشکیل یافته است که در یکدیگر رفته و مشغول مبارزه هستند.

در این‌جا به ظروف قبرسی می‌پردازیم که گرشتاد Gjerstad از آن، بررسی دقیقی به عمل آورده و آن‌ها را به گروه‌ها و دوره‌های مختلفی تقسیم بندی کرده است. ظرف‌هایی که گرشتاد آن‌ها را قبرسی - فنیقی می‌داند، به سه گروه تقسیم شده‌اند: اول (۸۰۰ - ۷۰۰ پیش از میلاد)؛

دوم (۷۰۰ - ۶۰۰)؛ سوم (۶۰۰ - ۵۵۰). احتمال دارد این ظروف، که دارای ویژگی‌ها و تکامل‌های مستقلی هستند، به هنرمندان فنیقی در قبرس نسبت داده شوند، نه به واردات از شهرهای فنیقی.

به نخستین دوره قبرسی - فنیقی، یک ظرف سیمین از آماتوس Amathus تعلق دارد که دارای یک ترنج کوچک در مرکز است و به وسیله سه حاشیه از تزیینات متحدالمرکز محاصره شده است (تصویر ۱۹). از این‌ها، حاشیه اول، مرکب از یک سلسله ابوالهول با بالهای گسترده است، که قرص خورشید را حمل می‌کند و بر روی سر خود، تاج دوگانه مصری دارد. حاشیه دوم دارای شکل‌های خدایان مصری و یک سوسک مصری بالدار بر روی قریانگاه‌هایی از گونه مصری است، و دارای تصویر هوروس بر روی گل نیلوفر است و یک نخل نقشپردازی شده، که از آن، دو تصویر فنیقی یا چیزی به گونه آسیایی مشغول چیدن گل هستند.



۱۹. بشقاب مفرغی از گروه اول قبرسی - فنیقی

حاشیه سوم، جنگجویان نوع آشوری را نشان می‌دهد که به شهری برج و بارودار از طرف راست حمله می‌کنند و در دست چپ، شکل‌هایی از گونه مصری با نردبان از دیوارها بالا می‌روند و جمعی دیگر، درختان را با تبرهایی از گونه اژه‌ای قطع می‌کنند. این ظرف، نمونه‌ای عالی از تقارن نقشمایه‌های بسیار متنوع است که با تزئینات بیشتری بر روی ظرف تا بر روی عاج دیده می‌شود. در گروه قبرسی - فنیقی، سه ظرف وجود دارد که دو تای از آنها در مجموعه سسنولا Cesnola و دیگری در لوور Louvre است. ظرف شماره ۴۵۵۴ در مجموعه سسنولا، تنها ظرفی است با یک مرکز که به وسیله یک نقشمایه دارای اصل و منشأ آشوری مزین شده است، اگر نگوییم که از هزاره دوم باقی مانده و اصل آن آشوری بوده است (تصویر ۲۰).



۲۰. بشقاب مفرغی از گروه دوم قبرسی - فنیقی



۲۱. بشقاب مفرغی از گروه سوم قبرسی - فنیقی

ظرف دیگر، جنی را نشان می‌دهد با چهار بال گسترده که به شیری که روی دو پای عقب خود ایستاده، نیزه می‌زند. از دو حاشیه‌ای که به وسیله یک نوار به هم بافته تشکیل شده‌است، نوار داخلی گاو، ابوالهول و اسبانی را در حال حرکت و همچنین یک نفر تیرانداز را در میان درختان کوچک نشان می‌دهد؛ حاشیه خارجی دارای نقشمایه‌های کنار همی است که در آن، شیر - دالهای بر دو پا ایستاده و بزهای کنار درختان مقدس و فرعون را مشغول کشتن دشمنان و یک قهرمان را مشغول نیزه زدن به شیر - دال می‌توان دید. ظرف دیگر در مجموعه سسنولا (شماره ۴۵۵۶)، به صورت قطعات شکسته است، ولی حاشیه‌های متعددی را با مناظر جنگ نشان می‌دهد، در صورتی که در بخش مرکزی، قتل عام دشمنان را به وسیله فرعون می‌توان دید. سومین ظرف از گروه دوم قبرسی - فنیقی، که از ایدالین Idalion یافت شده و اکنون در لوور قرار دارد و دارای

یک بخش مرکزی وسیع است با حاشیه هندسی، شامل یک سلسله آذین‌های گلسرخي کوچک، با شش گلبرگ که در پیرامون آن‌ها، دو حاشیه باریک با نقشمایه‌های گل و بوته دار است. گروه سوم از ظرف‌های قبرسی - فنیقی شامل دو نمونه است، یکی با تصاویر جانوران در وسط و بر روی حاشیه‌های متحدالمركز و دیگری دارای نقش فرعون در مركز است، در حال کشتن دشمنان خود. همچنین یک حاشیه مرکزی مشاهده می‌شود با تعدادی از شیر - دالها و ابوالهول‌هایی که بر سر مردی که دراز کشیده، پنجه می‌زند. یک حاشیه خارجی نیز وجود دارد با مناظر مکرری از جنگ قهرمانان با شیرها یا شیر - دالها (تصویر ۲۱). به منظور درک مختصری از ظروف، خارج از خاور نزدیک و قبرس، باید ظرفی از المپیا را بررسی کنیم که یک ستاره هشت پر در مركز با آذین‌های گلسرخي شش پره در فضاهاى خالی را نشان می‌دهد (تصویر ۲۲).



۲۲. بشقاب مفرغی از اولیمپیا

یک حاشیه باریک به هم بافته شده در کنار حاشیه مدور وسیعی است که به بخش‌های مستقلی تقسیم شده است. چهار بخش متقابل، خدایانی را نشان می‌دهد که بر روی سر آن‌ها، قرص‌های خورشید بالدار دیده می‌شود. دو تا از آن الهه‌ها با لباس و دو تایی دیگر برهنه هستند. بخش دیگر، یکی منظره ضیافت را نشان می‌دهد و دو بخش بعدی، شامل منظره‌ای از رامشگران و کشتن یک ابوالهول به ترتیب است. اکنون به اتوریا Etruria می‌رویم. در این جا، دو ظرف سیمین از گور برناردینی در پرایسته مربوط به اواخر قرن هفتم به‌ویژه، بسیار جالب توجه است. یکی که تقریباً مصری است در مرکز، نقشمایه آشنایی از فرعون دیده می‌شود که دشمنان خود را می‌کشد و در پیرامون آن دو، قایق به‌چشم می‌خورد، که خدایان و سوسک‌های بالدار مصری را حمل می‌کنند. شکل‌های دیگر در میان برگ‌های نیلوفر بین قایق‌ها قرار دارد، در بالا و پایین حاشیه، خطوطی به تقلید از هیروگلیفی نوشته شده که فاقد معنی است، در صورتی که به خط فنیقی کتیبه‌ای است که نام مالک یعنی اشمونذر بن اشتو Eshmunasr ben Ashto را ذکر می‌کند (تصویر ۲۳).



۲۳. بشقاب مفرغی از پرایسته، به سبک مصری

دو طرف دیگر، در ترنج مرکزی جنگجویان مصری و یک اسیر آسیایی را نشان می‌دهد. حاشیه داخلی دارای یک سلسله اسب و پرنده است و حاشیه بیرونی، جنگجویان ظاهراً آشوری و اربابهایی در صحنه‌های جنگ و زندگی روستایی را نشان می‌دهد و بر فراز آن‌ها، قرص خورشید بالدار مصری دیده می‌شود.

این نمونه‌ها، مثال‌های خوبی از اهمیت اساسی ظروف در تاریخ هنر فنیقی است: در آن‌ها، حداکثر تقلید از نقشمایه‌های شمایل‌نگاری، اقتباس از مناطق مجاور و همچنین زینت کاری این نقشمایه‌ها و حداکثر گسترش نقشمایه‌ها در جهان پیرامون مدیترانه را می‌توان دید. تا اندازه‌ای استقلال هنرمندانه، که به نظر ممتاز و ابتکاری می‌آید، ملازم این تنوع ترکیبات است. نفوذ مصری به چشم می‌خورد. اما گرایشی نیز به سوی تزین و همچنین گردآوری موضوعات سوری و نهایتاً آشوری وجود دارد. جالب توجه آن که این نوع محصول، برخلاف سایر محصولات، در جهان پونیک واقع در غرب گسترش نداشت.

۶. هنر حکاکی و کنده‌کاری

هنر جواهر تراشی فنیقی، شامل مهرهایی به شکل سوسک مصری، یا به ندرت شبیه آن است که، در بخش تحتانی آن بریدگی قالب مهر است. این واقعیت، که بعضی از مهرهای استوانه‌ای دارای نام‌های فنیقی است، گواه اصل و منشأ فنیقی خود مهرها نیست: شمایل‌نگاری ظاهراً سوری یا ایرانی، حاکی از اصل و منشأ بین‌النهرینی و ایرانی است و حال آن‌که افزودن نام، فقط نشانه ثانوی مالکیت است. وجود اثر مهر بر روی مهر استوانه‌ای شکل، از مشخصات عصر سنگ در سوریه و فلسطین پس از گسترش الفباست. با ابداع الفبا، به جای گل رس از پاپیروس برای نوشتن استفاده شد، به طوری که استوانه‌ای را که بر روی گل می‌مالیدند، از رواج افتاد و جای آن را سوسک، از گونه مصری گرفت. این سوسک‌ها از طرف دیگر، نه تنها به عنوان مهر به کار می‌رفت، بلکه به عنوان حلقه و بخش‌هایی از گردنبند از آن استفاده‌ها می‌شد و همیشه دارای ارزش سحرآمیز بود که تا اندازه‌ای، نشان می‌دهد که چرا از آن در شمایل‌نگاری استفاده می‌کردند. تداول مهر در عصر سنگ، سراسر ناحیه سوریه - فلسطین را فراگرفت و به عبارت دیگر، نمونه‌های بی‌شماری از این محصولات، هم در نواحی فنیقی و هم در مناطق اسرائیلی و آرامی یافت می‌شود. بنابراین، مسأله، بر سر تشخیص کالاهای واقعاً فنیقی و نشان دادن تشابه میان آن‌ها و دیگر کالاهاست. هنگامی که درک می‌کنیم که نمونه‌های کالاهای از شهرهای باستانی فنیقی

نادر هستند، ملاحظه می‌شود که مسأله، به آسانی قابل حل نیست، هر چند کتیبه‌ها بسیار کم‌کننده هستند، نام‌های خدایان به احتمال قوی، نشانه‌ای از اصل و منشأ مالک آن است. گذشته از این، در این باره و همچنین در مورد هنرهای کوچک، شمایل نگاری در وضع کلی در مراکز تولید هنری نقش مهمی بازی می‌کند.



۲۴. مهر فنیقی با ابوالهول در حال رفتن

درباره شمایل نگاری مهرها، بررسی جامعی که از سوی گالینگ Gallin صورت گرفته است، ما را قادر می‌سازد که نقشمایه‌های زیر را تشخیص دهیم: یک ابوالهول بالدار در حال حرکت (تصویر ۲۴)؛ شیرهای متقابل که روی پایه ستون‌ها چمباتمه زده‌اند؛ بزهایی که در حال دویدن هستند (تصویر ۲۵)؛ نوعی بز که به بزغاله خود شیر می‌دهد؛ عقابی با چهار بال گسترده؛ خدایی که با چهار بال گسترده راه می‌رود و برتۀ انار در دست دارد؛ منظره‌ای دارای خدایانی با سر جانور؛ تصویری با تاجی بلند و عصایی در مقابل بخورسوز؛ شخصی که با تاج دوگانه و لنگی که به کمر بسته است و در یک دست چوبی با شکل هلال در یک سو و دست دیگر را به علامت خوشامد یا تبرک بالا برده است (تصویر ۲۶). این موضوعات اساسی معمولاً، همراه با قرص خورشید بالدار است و همچنین قرص خورشید یا هلال ماه و نقش تاج دوگانه مصری که فضای خالی را پر می‌کند.

۲۵. مهر فنیقی با بزى در حال دویدن



۲۶. مهر فنیقی با شخصی در حال حرکت

علاوه بر نقشمایه‌های شمایل نگاری مهرها که دارای نوشته است، شمایل دیگری بر روی مهر می‌توان دید که هیچ‌گونه نوشته‌ای ندارد. همچنین نمونه‌هایی مربوط به آن در زیر مشاهده می‌شود: سوسک چهار باله؛ هوروس کوچک و یک ستون از جد Jed که در دو سوی آن، تصویرهایی با جامه‌های سوری به چشم می‌خورد؛ یک منظره از خدایی به نام بس bes؛ نقش شخصی که زانو زده و چهار بال گسترده دارد؛ دو ابوالهول بالدار که در دو بخش یک گیاه مقدس چمباتمه زده‌اند؛ ایزیس، Isis که هوروس را در حال نشسته شیر می‌دهد؛ خدایی با سر قوچ زیر قرص خورشید و تاج دوگانه مصری؛ دو شیر- دال بالدار بر روی دو پای خود در دو سوی گیاه مقدس با پیچک‌هایی چند. ضمن آن که همه این موضوعات، نتایج تأثیر مصر است، بعضی از مهرها، احتمالاً از ناحیه ایران و منسوب به فنیقیه است؛ آن‌ها خدای ریش‌داری را بر روی تخت نشان می‌دهند که گاهی از دو سوی او، ابوالهول‌هایی در مقابل یک بخورسوز دیده می‌شود. اخیراً اظهار عقیده شده است که این مهرها، که تعدادی از آن‌ها در غرب به دست آمده، دارای تصویر خدای ملقارت است.

گذشته از این آخرین مورد، نفوذ برتر مصر در موضوعاتی که روی عاج‌ها و ظروف فنیقی یافت می‌شود، در سنت شمایل نگاری آشکار است. بنابراین، معقول به نظر می‌رسد که فرض کنیم که مرکز این کالا بیشتر در شهرهای فنیقی بوده و این مهرها که در شهرهای اسرائیلی و آرامی پیدا شده، دارای اصل و منشأ فنیقی و ابتکار صنعت‌گران مهاجر فنیقی بوده است، اگر نگوییم تقلیدهایی از آثار آنان، به توسط هنرمندان در داخل این سرزمین‌ها صورت نگرفته باشد.

۷. سایر هنرهای کوچک

ملاحظات مشابهی را درباره زینت آلاتی که گاه‌گاه در فنیقیه، قبرس، کارتاژ، ساردنیا، اتروریا و اسپانیا یافت می‌شود، بر طبق نوع متفاوت کالا، می‌توان به کار برد. در این مورد، گردنبند، دستبند، گوشواره، هر نوع سنجاق و مدالیون بیشتر از طلا با تزیینات محدب‌کاری یا گورکاری در دست است (لوح ۹۹). موضوعات به کار رفته عبارت از نقش زن برهنه، که مظهر باروری است؛ جانورانی مانند سوسک بالدار و سرهای ابوالهول‌ها و شیرها و بزها و پرندگان؛ طرح گل و بوته به‌ویژه از نخل و طرح‌های هندسی در آن‌ها و مانند همیشه، نفوذ شمایل نگاری مصری غالب است.

یک صنعت خاص فنیقی عبارت از شیشه‌گری بود. اگر چه نباید تصور شود که بنا به گفته

بعضی از نویسندگان باستانی، فنیقی‌ها در واقع این کالا را اختراع کردند، ولی می‌توان گفت که آن را اشاعه دادند. گذشته از شیشه‌های مات که در مصر به کار می‌رفت، آن‌ها نوع شفاف و غالباً رنگارنگ را که دارای ارزش ویژه‌ای بود، اشاعه دادند. تمجید پلینی Pliny از شیشه‌های صیدونی موجه است: ظروف و بطری‌ها و قمقمه‌ها به مقدار زیاد در گورها به دست آمده است و بعداً در دوره رومی، تعداد زیادی از آن‌ها را به غرب صادر کردند.

نخستین سکه‌ها در ناحیه ایرانی ضرب شده بود. کهن‌ترین سکه‌ها ظاهراً در صور به کار می‌رفت و قدمت آن‌ها، به اواسط سده پنجم می‌رسید. در یک سو، شکل دولفین (سگ آبی) در میان امواج و یک صدف مورکس Murex را می‌بینیم و در سوی دیگر، شکل جفدی به چشم می‌خورد. میان پایان سده پنجم و چهارم، سکه‌های دیگری در صور، متداول بوده و همچنین از آرادوس و صیدون و بیلس سکه‌هایی به دست آمده و ایضاً از صور سکه‌ای موجود است با نقش جغد در یک سو، و یک دولفین و صدف مورکس یا ملقارت با کمان و سوار بر اسب در سوی دیگر (تصویر ۲۷).



۲۷. سکه از صور

در آرادوس تصویر خدایی با دم ماهی بر روی سکه (تصویر ۲۸)، یا مردی ریش‌دار دیده می‌شود و بر پشت سکه، یک کشتی بادبانی یا اسب دریایی بر روی امواج. در صیدون، گونه‌ها متنوع‌تر است: بر روی سکه، یک کشتی در مقابل قلعه یا یک کشتی بر روی امواج است، یا حتی سر مرد ریش‌داری که کلاهی دارد؛ پشت سکه، پادشاه ایران سوار بر اسب با میرآخور خود و مردی که ممکن است پادشاه صیدون و یا حتی پادشاه ایران باشد، که پیاده به دنبال او می‌آید و تیری به طرف شیر رها می‌کند یا او را به قتل می‌رساند. بالاخره در بیلس، یک کشتی یا اسب دریایی را بر روی سکه و کرکس یا شیری را بر پشت سکه می‌بینیم که به گاو نری حمله می‌کند. ضرب سکه اگر چه منحصر به فرد بوده، فعالیتی متأخر است و در عصر هلنیستی به‌طور قابل ملاحظه‌ای تکامل یافت.



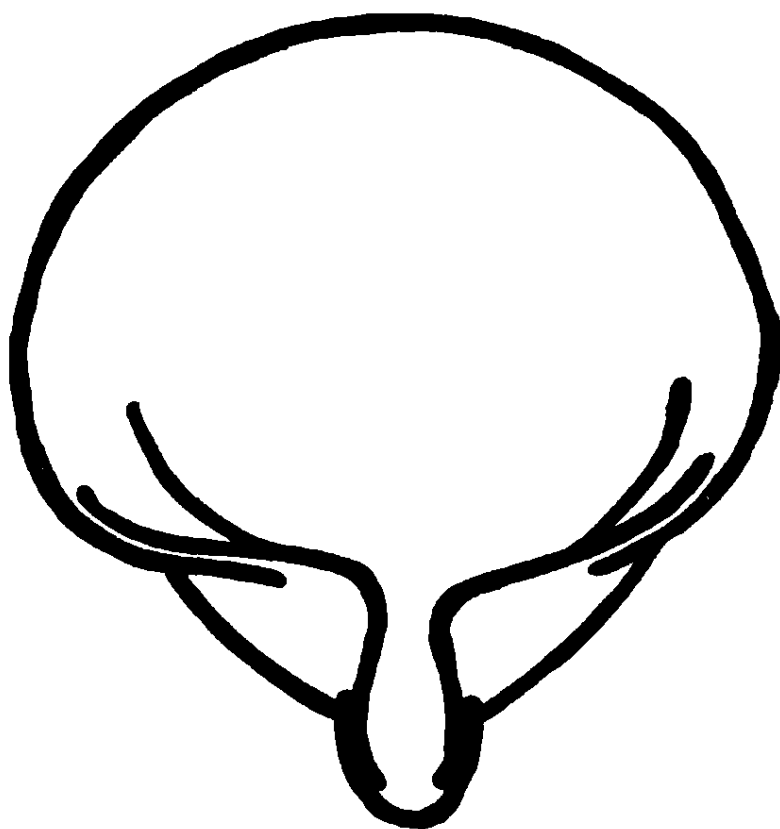
۲۸. سکه از آرادوس

اکنون به سفالینه‌ها می‌رسیم. تعداد زیادی اشیای کوچک سفالی از گورها به دست آمده که در میان آن‌ها شکل‌های زنان به ویژه قابل توجه است (مانند تصویر آکزیو از زنی که کودک خود را تا چانه خود بالا آورده است (لوح ۷۱). کونتینو، گروهی از تندیس‌های سفالینی را در صیدون یافت که بیشتر آن‌ها سر مرد بودند. در میان آن‌ها کلاه گیس‌های مصری و ریش‌هایی به شکل ریش اوزیریس و کلاه‌های نوکدار به سبک سوری، قابل توجهند. بعضی از حرز و تعویذها یافت شده در گورها نیز، از سفال و گاهی از خمیر شیشه است و آن‌ها تماماً، از گونه مصری است (با تندیسکی به شکل سر سگ و یافت شده در اکزیو مقایسه شود).

گروه جالب توجهی از سفالینه‌های مکشوف در خرابی Kherayeb در ۱۹۴۶، که مورد بررسی قرار گرفته بیشتر شامل تندیسک‌هایی از عصر هلنیستی است. تعداد کمی که در آن‌ها، نفوذ مصری بیشتر به چشم می‌خورد، مربوط به دوره‌ای قدیمی‌تر است. آن‌ها شامل این اشیاء هستند: افرادی که کلاه‌های به سبک مصری بر سر دارند، تندیس‌های هارپوکراتس Harpocrates، بس Bes و آپیس Apis. از طرف دیگر، در برخی موارد، نفوذ ایرانی به چشم می‌خورد، چنان‌که با توجه به بعضی از صورت‌های ریش‌دار با کلاه‌های ویژه معلوم می‌شود.

اما در مورد ظروف، نوعی سفالینه قرمز سوخته وجود دارد، که در محل‌های بسیاری در ساحل مانند اکزیو، بت پلت Beth Peleth، دور Dor و حتی، الرتابه Er Retabeh (در دلتای مصر) به وفور دیده می‌شود. از این‌ها سه نوع عمده وجود دارد: کوزه با دهانه‌ای به شکل قارچ، کوزه با دهانه‌ای به شکل شبدر، گردن دراز و کوزه دو مخروطی. قدیمی‌ترین نمونه این سه گونه

مربوط به سده‌های نهم – هشتم پیش از میلاد می‌شود، هر چند شکل‌ها هم‌چنان در سده هفتم و در برخی مناطق، تا سده ششم یا پنجم متداول بود. شکل‌ها معمولاً از نوع شفاف هستند، چنان که مثلاً در جنبه برگ مانند لب‌های قارچی شکل و حلقه در نیمه راه گردن می‌توان دید. همراه با این نوع سفالینه‌های ظریف، از مکان‌های فنیقی نیز بدل چینی‌های بدون لعاب برای استفاده معمول به دست آمده است مانند بشقاب‌هایی با خطوط منحنی و نواری در اطراف حاشیه لبه. همچنین چراغ‌های مخصوصی به صورت‌های نعلبکی‌های باز و دارای یک نوک (تصویر ۲۹)؛ کوزه‌های دو دسته بیضی شکل، با شانه‌های مربع و ظروفی با یک دسته.



۲۹. چراغ فنیقی با یک نوک

فصل پنجم

اقتصاد و تجارت

۱. اقتصاد

درباره اقتصاد شهرهای فنیقی اطلاعات مستقیم اندکی در دست است، اما با کمک مطالب غیرمستقیم و شواهد باستان‌شناختی، سعی خواهد شد ماهیت ویژه جامعه فنیقی را که، به وسیله محیط آن مشخص شده است، به عنوان مقدمه‌ای برای درک بعضی از پیشرفت‌های فرهنگی و تاریخی بعدی، که ویژه آن است، شناسایی کنیم.

تردیدی نیست که، فنیقی‌ها آن مقدار از اراضی کوچک محدود و قابل کشتیرانی را که در اختیار داشتند مورد بهره‌برداری قرار می‌دادند، اما حتی تا دامنه‌های کوه‌های لبنان به کشت و زرع می‌پرداختند و برای آبیاری از نهرها استفاده می‌کردند. زمین‌هایی که امکان آبرسی به آن‌ها وجود داشت، مردم را قادر می‌ساخت که غلات را به عمل آورند، ولی اراضی صخره‌ای را برای نهال کاری اختصاص می‌دادند.

نظام کشت و زرع غلات، به ویژه گندم، تا همین اواخر برقرار بوده است. در سنگ‌های یادمانی پونیک، خیش بسیار ساده‌ای دیده می‌شود که بنا به گفته ماگرو Mago، به وسیله گاو کشیده می‌شد و شباهت زیادی به خیش‌های مردم شمال آفریقا و سوریه داشت. بنابراین، به نظر می‌رسد که خیش‌های فنیقی‌ها مشابه آن بود. چرخ‌های سنگی، که به وضع نسبتاً خوبی یافت شده است، می‌بایستی برای خرد کردن به کار رفته باشد.

معمول‌ترین درختان، عبارت از تاک و درختان زیتون، انگور و نخل بود. بعضی سنگ‌های بزرگ، که درون آن‌ها را سوراخ کرده بودند و در فنیقیه به دست آمده است، شاید برای گرفتن

روغن زیتون و فشردن انگور به کار می‌رفته است و احتمال دارد که، روش‌های پرورش تاک، که ماگو و کولوملا Columella در غرب، آن را توصیف کرده‌اند، از خاستگاه خود آن نظام‌ها به غرب وارد شده باشد. درخت دیگری که در کارتاژ بسیار معمول به‌شمار می‌رفت انار بود که احتمالاً، آن نیز از فنیقیه وارد شده بود.

آب آشامیدنی در شهرهای فنیقی و بیشتر از همه در جزیره‌ها، از طریق انبارهای وسیعی به‌دست می‌آمد که، باران را در خود جای می‌داد. باستان‌شناسان بقایای آن‌ها را از دل خاک بیرون آوردند و استرابون شرح جالبی از روشی به‌دست می‌دهد که بدان وسیله، ساکنان آرادوس از چشمه‌ای که در کنار دریا در فوران بود، استفاده می‌کردند. آن‌ها، ظاهراً قیفی از سرب وارد چشمه می‌ساختند که به لوله‌ای چرمی متصل بود و آب را به‌طور مستقیم به جزیره می‌آورد.

مهم‌ترین عامل در اقتصاد فنیقیه، بهره‌برداری از جنگل‌های سرو و کاج بود که برای سرزمین‌های مجاور چوب گرانبهایی تهیه می‌کرد. منابع مصری از این تجارت از آغاز تاریخ خود، به ویژه با بیبلس یاد می‌کنند. در دوره‌ای که مورد توجه ماست، هم تورات و هم منابع بین‌النهرینی، اطلاعاتی در اختیار ما می‌گذارند که در فصل مربوط به تاریخ در این کتاب یاد شده است. گذشته از این، در یک نقش برجسته از سارگون دوم، تصاویر کشتی‌هایی دیده می‌شود که الوار بزرگ چوب را حمل می‌کنند. تجارت با مصر البته از طریق دریا انجام می‌گرفت در صورتی که، در مورد بین‌النهرین، از کاروان‌هایی استفاده می‌شد که تا فرات پیش می‌رفتند و سپس تنه‌های درختان را در طول رودخانه با خود حمل می‌کردند. نکته جالب توجهی از این وسیله نقلیه در شرحی از نبوکدنصر به چشم می‌خورد که یک لشکرکشی را که در «لبنان کوه پر از درخت سرو و جنگل سبز با هوایی عطراگین» صورت گرفت، توصیف می‌کند:

«با کمک نبو Nabu و مردوک Marduk سروران خودم، سربازان را برای یک لشکرکشی در لبنان مجهز ساختم. دشمن را از بالا و پایین راندم و سعادت را برای مرکز زمین آوردم. جمعیت‌های پراکنده را گرد آوردم و آن‌ها را به خانه خود بازگرداندم. آنچه را که هیچ پادشاهی قبل از من نکرده بود، انجام دادم: کوه‌های بلند را شکافتم، قطعات سنگ را از کوه‌ها جدا کردم، راه‌هایی گشودم، جاده‌هایی برای انتقال درختان سرو آماده ساختم. بر روی تریه آراختو Arakhtu، سروهای بلند را که گویی نی‌های رودخانه بودند، به شنا درآوردیم. درختانی که بلند و تنومند و در کمال زیبایی و صلابت بودند و محصول

گرانیه‌های لبنان به‌شمار می‌آمدند، نزد مردوک پادشاه آوردند.»

فنیقی‌ها از سنگ نیز استفاده می‌کردند. رسم ایجاد گور در صخره‌ها، دلیل استفاده آن‌ها از سنگ است، و برای ساختن دیوارهای شهرها قطعات بزرگ سنگ را از معادن برمی‌گرفتند. در بسیاری از موارد، روش ساختن بنا با قطعات ناهموار سنگ احتمالاً زودتر از زمان استفاده از قطعات هموار و مربع سنگ متداول بود، هر چند این فن را، نمی‌توان دلیل قاطعی دانست. تابوت‌های سنگی نشانه‌ای دیگر از قابلیت استفاده از سنگ است.

صنعت عمده فنیقی‌ها، پارچه‌بافی بود. هومر در چندین مورد، به جامه‌های رنگارنگ صیدونیان اشاره کرده است و آسیایی‌هایی که بر روی یادمان‌های مصری نقش شده‌اند نیز، جامه‌های رنگین بر تن دارند. فنیقی‌ها به سبب رنگ کردن پارچه‌های خود، با صدفی که در دریا نزدیک ساحل فنیقیه به وفور یافت می‌شد، شهرت داشتند ولی، صدف‌های مزبور بر اثر بهره‌برداری بسیار از آن‌ها، به تدریج ناپدید شدند. از صدف مرده، مایعی ترشح می‌شد که وقتی آن را بر روی پارچه سفید می‌ریختند آن را به رنگ بنفش در می‌آورد و این همان رنگ ارغوانی است که با نام فنیقی‌ها مربوط شده است. بنا به قلت مایع رنگی و مدت قرار گرفتن آن در آفتاب، رنگ پارچه از صورتی به بنفش تیره تغییر می‌کرد. علاوه بر شواهد ادبی فراوان، گواه صنعت رنگرزی فنیقی‌ها بقایای صدف‌هایی است که نزدیک صور و صیدون یافت شده است. در جنوب صیدون، تپه‌ای نزدیک به دریاست که تماماً از لایه‌های صدف به ضخامت چندین متر تشکیل شده است؛ احتمالاً، ظروفی که صدف در آن‌ها قرار داشت تا صدف‌ها بپوسند و مایع خود را پس بدهند، در فاصله‌ای نسبتاً دور از شهر قرار داده می‌شدند تا بوی زننده آن‌ها، به مشام نرسد. بقایای صدف‌ها نیز در غرب، یافت شده است و این امر، گسترش این صنعت را در میان کوچ‌نشینان نشان می‌دهد.

شیشه‌سازی نیز صنعت مهم دیگر شهرهای فنیقی‌ها پس از سده هفتم پیش از میلاد بوده است. چنان‌که ملاحظه شد، ادعای پلینی را نمی‌توان پذیرفت که فنیقی‌ها این صنعت را اختراع کردند، زیرا بدون تردید، مدتی پیش از آن زمان در مصر وجود داشته است. اما این نکته درست است که فنیقی‌ها آن را تکامل بخشیدند، زیرا آن‌ها از شیشه‌های شفاف استفاده می‌کردند در صورتی که، شیشه‌های مصریان مات بود. تنها در سده اول پیش از میلاد بود که اختراع دیگری یعنی ساختن اشیای شیشه‌ای، از طریق دمیدن و پف کردن در خمیر شیشه متداول شد.

فلزکاری و عاج سازی، که در فصل مربوط به هنر به آن اشاره شد، حاکی از بازرگانی گسترده‌ای است: مس از قبرس، نقره و طلا از حبشه و شاید از آناتولی، عاج از هندوستان یا پونت punt به دست می‌آمد، هر چند، معادن مس و آهن در وادی عربیه Wadi Araba، که سلیمان از آن به‌وفور استفاده می‌کرد، وجود داشت. همه این‌ها، اهمیت راه دریای سرخ را نشان می‌دهد، که از آن‌جا، دسترسی به ساحل آفریقا و هندوستان میسر می‌شد. بنابراین، یک تصویر عمومی روشن از فعالیت اقتصادی در دست است که متکی بر بهره‌برداری از منابع محلی و کالاهایی بود که آن‌ها را می‌توانستند از سرزمین‌های دوردست در کشتی بگذارند و بار دیگر، از طریق راه‌های دریایی حمل کنند.

۲. تجارت

تجارت فنیقی‌ها احتمالا به بهترین وجه، به وسیله پیامبران عبرانی توصیف شده است که شهرهای فنیقی را محکوم و عظمت گذشته آن‌ها را با ویرانی آینده آن‌ها مقایسه می‌کردند. در مورد سیدون و به ویژه صور، پیشگویی‌های اشعیا و ارمیا و کامل تر از همه، حزقیال را در دست داریم:

«و به صور بگو ای که نزد مدخل دریا ساکنی و برای جزیره‌های بسیار تاجر طوایف می‌باشی. خداوند یهوه چنین می‌گوید. ای صور تو گفته‌ای که من کمال زیبایی هستم. حدود تو در وسط دریا است و بنایانت زیبایی ترا کامل ساخته‌اند. همه تخته‌هایت را از صنوبر سنیر ساختند و سرو آزاد لبنان را گرفتند تا دکل‌ها برای تو بسازند. پاروهایت را از بلوط‌های باشان ساختند و نشمنهایت را از شمشاد جزایر کتیم که به عاج منبسط شده بود ترتیب دادند. کتان مطرز مصری بادبان تو بود تا برای تو علمی بشود. و شراع تو از آسمانجونی و ارغوان از جزایر الیسه بود. اهل سیدون و ارواد پاروزن تو بودند و حکمای تو ای صور که در تو بودند ناخدایان تو بودند. مشایخ جبیل و حکمایش در تو بوده قلافان تو بودند تمامی کشتی‌های دریا و ملاحان آن‌ها در تو بودند تا برای تو تجارت نمایند. فارس و لود و فوط در افواجت مردان جنگی تو بودند سپرها و خودها بر تو آویزان کرده ایشان ترا زینت دادند. بنی ارواد با سپاهیان بر حصارهایت از هر طرف و جمادیان بر برجهایت بودند و سپرهای خود را بر حصارهایت از هر طرف آویزان کرده

ایشان زیبایی تراکامل ساختند. ترشیش به فراوانی هر قسم اموال سوداگران تو بودند. نقره و آهن و روی و سرب به عوض بضاعت تو می دادند. یاوان و توبال و ماشک سوداگران تو بودند. جانهای مردمان و آلات مس به عوض متاع تو می دادند. اهل خاندان تو جرعه اسبان و سواران و قاطران به عوض بضاعت تو می دادند. بنی ددان سوداگران تو و جزایر بسیار بازرگانان دست تو بودند. شاخهای عاج و آبوس را با تو معاوضت می کردند. بهرمان و ارغوان و پارچه های قلابدوزی و کتان نازک و مرجان و لعل به عوض بضاعت تو می دادند. یهودا و زمین اسرائیل سوداگران تو بودند گندم منیت و حلوا و عسل و روغن و بلسان به عوض متاع تو می دادند. دمشق به فراوانی صنایع تو و کثرت هر قسم اموال با شراب حلبون و پشم سفید با تو سودا می کردند. ودان و یاوان ریسمان به عوض بضاعت تو می دادند. آهن مصنوع و سلیخه و قصب الذریره از متاع های تو بود. ددان با زین پوش های نفیس به جهت سواری سوداگران تو بودند. عرب و همه سروران قیدار بازرگانان دست بودند. با بره ها و قوچ ها و بزها با تو داد و ستد می کردند. تجار شبا و رعمه سوداگران تو بودند. بهترین همه ادویه جات و هرگونه سنگ گرانها و طلا به عوض بضاعت تو می دادند. حران و کنه و عدن و تجار شبا و اشور و کلمد سوداگران تو بودند. اینان با نفایس و ردهای آسمانجونی و قلابدوزی و صندوق های پر از رخت های فاخر ساخته شده از چوب سرو آزاد و بسته شده با ریسمان ها در بازارهای تو سوداگران تو بودند. کشتی های ترشیش قافله های متاع تو بودند پس در وسط دریا توانگر و بسیار معزز گردیدی.»

این پیشگویی از اهمیت فراوانی برخوردار است، زیرا به تفصیل فعالیت بازرگانی یک شهر فنیقی را توصیف می کند. درباره هویت محل های ذکر شده و کیفیت دقیق کالاها، تا اندازه ای تردید وجود دارد، ولی تصویر کلی بسیار جالب و گیراست و ثروت و کثرت باورنکردنی تجارت صور را نشان می دهد.

در بخش اول این عبارت، تصویر تمثیلی صور به عنوان شهری بزرگ حاکی از کالاهایی است که در این شهر معامله می شد، با ذکر مصالحی که برای کشتی به کار می رفت و مردمی که به عنوان ملاح استخدام می شدند. چوب حاکی از کوه حرمون Hermon است (که قله آن سنیر Senir نامیده می شد)، کوه لبنان، باشان Bashan (شمال شرقی دریاچه طبریه Tiberias) و

قبرس (کیتیم Chittim، از نام مستعمرهٔ فنیقی موسوم به کیتیون Kition). کنف از مصر است، رنگ ارغوانی و بنفش همچنین از قبرس می‌آمد (الیشش Elishash یا الاشیا Alashia نام این جزیره است که در هزارهٔ دوم از آن به کرات یاد می‌شود)، اشاره به ساکنان صیدون، آرادوس و بیبلس در میان ملاحان، حاکی از همکاری نزدیک میان شهرهای فنیقی است و تا اندازه‌ای، تفوق صور را بر سایر شهرها می‌رساند. اما در مورد لشکر، بعضی‌ها عقیده دارند که پارس، که در تورات آمده باید یک اشتباه تاریخی باشد و به جای آن باید کوش Kush بخوانیم (با تغییر در متن امکان دارد). لود Lud شاید لیدیه نباشد، اما یک نفر اهل فوط شاید در هر صورت آفریقایی باشد، فوط Phut، ظاهراً اشاره به نوبه است.

در بخش دوم عبارت، شرح روابط بازرگانی با ذکری از ترشیش آغاز می‌شود، که احتمالاً به معنای اسپانیاست و گفته شده است که فلزاتی مانند نقره، آهن، قلع و سرب از آن‌جا می‌آمد. سپس به آناتولی می‌پردازیم، یاوان Javan، ایونیه است و توبال Tubal، شمال کیلیکیا، مشک Meshech، فروگیا Phrygia (فریجیه) تجرمة Togarmah جنوب ارمنستان است. از این مناطق، سه منطقهٔ اول فلزات (برنج و برده) صادر می‌کرد در صورتی که منطقهٔ چهارم، اسب و قاطر تهیه می‌دید. اکنون به عربستان می‌رسیم با ددان Dedan و جزایر بسیار: این قسمت، عاج و آبنوس تهیه می‌کرد (شاید گذرگاهی از هندوستان بود: در واقع ددان نظم جغرافیایی روایت را می‌گسلد و عربستان بعداً ذکر می‌شود، اما تغییر به رودس Rhodes، که از لحاظ جغرافیایی امکان دارد، با محصولات ذکر شده نامتناسب است). پس از آن، سخن از منطقهٔ سوریه – فلسطین به میان می‌آید: سوریه پارچه و سنگ‌های گرانها تهیه می‌کند، یهودیه و اسراییل محصولات کشاورزی و عطریات، و دمشق شراب و پشم صادر می‌کند. دان Dan و یاوان، ما را به آناتولی باز می‌گرداند: دان، حاکی از دانونس Danunas در مرکز کیلیکیا است و حال آن که یاوان را، پیش از این می‌شناختیم و هر دو منطقه در این‌جا، به‌عنوان تولیدکنندگان آهن معرفی می‌شوند. چون به عربستان باز می‌گردیم از ددان به سبب زین‌های چرمی آن، قیدار Kedar به جهت گوسفندان آن و شبا Sheba و رعمه Raamah، به سبب عطریات و سنگ‌های گرانها یاد می‌شود. بالاخره، بین‌النهرین جامه مليله‌دوزی و طناب به فنیقیه صادر می‌کند.

این تصویر گیرا، شاید از لحاظ برخی جزئیات دقیق نباشد و این امر، بیشتر به سبب سوء تفاهات و اشتباهات در آوانویسی متن ولی روی هم رفته، معتبر است. در تکمیل آن،

روایاتی از سایر پیامبران مانند اشعیا در دست است که دربارهٔ بازرگانی ماورای بحار در صیدون، در مورد فروش غلات مصر سخن می‌گوید، همچنین واقعیات تاریخی را دربارهٔ ناوگان حیرام در دست داریم که طلا، سنگ‌های گرانبها، و چوب منطقهٔ اوفیر (احتمالاً جنوب عربستان) را با خود می‌آورد در صورتی که، از ترشیش چوب، نقره، عاج، میمون و طاووس وارد می‌کرد. فنیقی‌ها با کشتی‌هایی به تجارت می‌پرداختند که آشوری‌ها آن‌ها را توصیف کردند. دو نمونهٔ عمده از کشتی وجود داشت که هر دو را بر روی نقوش برجستهٔ آشوری از نینوا می‌توان دید. این نقوش، فرار لولی Luli را از صور نشان می‌دهد. نوع اول که صرفاً در جنگ به کار می‌رفت، دارای پشتهٔ محدب و آلتی برای شکستن پهلوی کشتی دشمن بود. زیر عرشهٔ کشتی، دو جا، جهت پارو وجود داشت که سپرهای جنگجویان را بر روی آن می‌آویختند. دکل بر فراز کشتی برافراشته می‌شد. نوع دوم، که احتمالاً برای تجارت بود، و همچنین از سوی سربازان حفاظت می‌شد، دارای جلو و عقبی محدب بود. ملوانان بر روی دو سکو از کف کشتی می‌نشستند، ولی دکلی وجود نداشت. گونهٔ سوم از کشتی نیز وجود داشته که کوچکتر بوده و تصویر آن بر روی دروازهٔ مفرغی بالاوات Balawat و بر روی نقوش برجستهٔ سارگون دوم در خورس آباد Khorsabad، مصور شده است، با پشتهٔ محدب و سینه‌ای به شکل سر اسب. در این‌جا فقط یک محل برای پاروها وجود دارد و از جنگجویان و سپرهای آن‌ها خبری نیست. از شکل این کشتی‌ها معلوم می‌شود که کار آن‌ها عمدتاً، تجارت بوده و برای حمل کالای درجه دوم به کار می‌رفته است و در خور حفاظت نظامی نبوده است.

به علت عدم قطب نما، کشتیرانی تحت هدایت دب اصغر صورت می‌گرفت، که یونانی‌ها آن را «فنیقی» می‌نامیدند. کشتی‌ها تا مسافت زیادی از ساحل دور نمی‌شدند: فنیقی‌ها، همان‌گونه همان‌گونه که در فصل مربوط به بسط قدرت آن‌ها در مدیترانه مشاهده خواهد شد، احتمالاً، مراحل به خشکی رسیدن خود را به اندازهٔ یک سفر دریایی تعیین می‌کردند، تا بتوانند شب‌هنگام بر روی خشکی به سر برند. با وجود این، از مقصدهای بسیار دور نیز وحشت نداشتند و از جزایری در دریای باز، به عنوان لنگرگاه استفاده‌های مخصوص می‌کردند.

بنا به گفتهٔ هرودوت، دورترین سفری که ملوانان فنیقی به عهده گرفتند دور زدن قارهٔ آفریقا بود، که بنا به دستور فرعون نخو Necho در حدود ۶۰۰ پیش از میلاد، انجام گرفت. می‌گویند این سفر سه سال طول کشید و ملوانان از دریای سرخ به طرف غرب حرکت کردند. این واقعیت

که ضمن عبور از لیبی، خورشید در طرف غرب آن‌ها بود، عاملی مثبت در صحت این قول به‌شمار می‌رود. دو سفر دیگر نیز از کارتاژ صورت گرفت: یکی در حدود ۴۵۰ به‌وسیله هیمیلکو Himilco، که از جنوب اسپانیا به جزایر بریتانیا رفت و دیگری، در حدود ۴۲۵ به‌وسیله هانو Hanno، که به نظر می‌رسد از طریق ستون‌های هرکول (جبل طارق) به خلیج گینه سفر کرده باشد. این سفرهای دریایی که نه از فنیقیه، بلکه از کارتاژ (قرطاجنه) صورت گرفت، ادامه طبیعی یک هنر کشتیرانی است که فنیقی‌ها در آن استاد بودند.

فنیقی‌ها در طی سفرهای دریایی خود، ظاهراً گاهی متوسل به دزدی دریایی می‌شدند و در ربودن پسران و کودکانی تخصص داشتند، که آن‌ها را به عنوان غلام و کنیز در سایر کشورها به فروش می‌رساندند. بدین ترتیب، در اودیسه Odyssey ائومتوس Eumeus می‌گوید که «فنیقی‌ها مردانی که به سبب کشتی‌های خود و به افراد طماع و شرور شهرت دارند و اشیای بی‌بهای فراوانی را با کشتی‌های سیاه خود می‌آوردند.» هنگامی که او کودک بود به کشورش وارد شدند. آن‌ها با پرستار فنیقی قصر، ترتیبی دادند که هم پرستار و هم کودک را بربایند تا آن‌ها را به بردگی بفروشند. همچنین در اودیسه، اولیس Ulysses، می‌گوید که یک نفر فنیقی به بهانه ارسال کالا تا لیبی او را به سرزمین خود برد، ولی در واقع برای آن بود که، وی را به عنوان برده بفروشد. گواهی بیشتر به‌وسیله هرودوت اقامه شده است: یو Io، دختر ایناکوس Inacus، به‌وسیله فنیقی‌ها ربوده شد و او را به مصر بردند. کاهنه‌های اهل تب Thebes را در مصر می‌ربودند و به لیبی می‌فرستادند. اما روی هم رفته، فعالیت‌های مربوط به دزدی دریایی می‌بایستی نسبتاً محدود بوده باشد، در غیر این صورت، روابط تجاری را که فنیقی‌ها به آن اهمیت فراوان می‌دادند به مخاطره می‌انداخت. همچنین میان دزدی دریایی و تجارت منظم برده، که قانونی بود، باید فرق قایل شد و آن را بخشی از فعالیت تجارتی معمول دانست.

فصل ششم

خط و زبان

۱. خط

یکی از بزرگ‌ترین و اگر نگوییم مهم‌ترین افتخار فنیقیان، گسترش الفبا در منطقه دریای مدیترانه بود. تردیدی نیست که فنیقی‌ها الفبا را به یونانیان آموختند و این که، فنیقی‌ها و یونانیان عامل گسترش آن در غرب بودند.

اگرچه این مسأله مسلم است، و به فنیقی‌ها سهمی عظیم در تاریخ تمدن اعطا می‌کند، اصل و منشأ این الفبا کاملاً مسلم نیست. این که فنیقی‌ها الفبا را اشاعه داده باشند، الزاماً بدان معنا نیست که آن را ابداع کرده باشند، و ماهیت و محدودیت‌های سهم فنیقی‌ها، باید جدا از اصل و منشأ خط الفبایی بررسی شود.

در روزگار باستان، مردم چنین می‌پنداشتند که فنیقی‌ها الفبا را ابداع کرده‌اند. اما برخی از نویسندگان، بیشتر درباره اشاعه الفبا می‌گویند تا درباره ابداع آن. بنابراین، در عبارتی از هرودوت که بسیار مشهور است چنین می‌خوانیم که: «این فنیقی‌ها که با کدموس Cadmus آمده‌اند ... جزو انواع دیگر دانش‌ها، الفبا را به هلاس Hellas (یونان) آوردند که تاکنون به عقیده من نزد یونانیان ناشناخته بوده است.»

دیودوروس سیکولوس Diodorus Siculus می‌گوید: "در پاسخ به کسانی که می‌گویند «سوری‌ها کاشفان الفبا بودند، و فنیقی‌ها آن را از سوری‌ها آموختند و سپس آن را به یونان انتقال دادند ...» بعضی‌ها از طرف دیگر می‌گویند که «فنیقی‌ها نخستین قومی نبودند که این کشف را به عمل آوردند، بلکه آن‌ها تنها شکل حروف را تغییر دادند.»

حتی مؤلفان یونانی، غالباً از دیگر مبتکران الفبا نام می‌برند. پلینی، که از یک سوادعا می‌کند

کتابخانه حروف، کار مهم فنیقی‌ها بوده است، در جایی دیگر، اصل و منشأ حروف را در بین النهرین می‌داند. تاکیتوس Tacitus (تاسیت) عقیده دارد که الفبا، اصل و منشأ مصری دارد و می‌افزاید که فنیقی‌ها، قبل از آن که آن را به دیگران انتقال دهند، آن اعتبار را کسب کردند. بنابراین، دلایل و شواهد باستانی به هیچ وجه همگون نیست و وقوفی از مسأله مورد بحث را نشان می‌دهد.

ضمن آن که عقیده نویسندگان باستان درباره اصل و منشأ الفبا، از لحاظ سند و مدرک قابل اعتناست، نیازی به پرداختن به عقاید تازه‌تر نیست. مدافعان اصل بین‌النهرینی الفبا، کم‌تر از مدافعان اصل و منشأ مصری آن است، که معمولاً، به سبب کتیبه‌های پارینه - سینایی - Paleo Sinaitic است. کوشش‌های فراوانی به عمل آمده است که این کتیبه‌های مورخ ۱۸۰۰ یا ۱۵۰۰ پیش از میلاد را، با معیارهای الفبایی کشف کنند (آلبرایت Albright، واندن براندن vanden Branden)، ولی نتایج هنوز نامعلوم است. حل این معما در کتیبه‌های جعلی - هیروگلیفی Pseudo - hieroglyphic بیپس است، که به هزاره دوم نسبت داده می‌شود، ولی علی‌رغم کوشش‌های دهورمه Dhorme برای کشف آن‌ها، تعبیراتی که می‌شود، مشکوک است. برخی کتیبه‌های کوچک معروف به پیش - کنعانی Proto - Cananaitic که بیشتر در فلسطین به دست آمده (بیت شمش Bet Shemesh، لاکیش Lakish، جازر Gezer، تل العجول Tell El Ajjul و مانند آن‌ها)، به حدود نیمه هزاره دوم نسبت داده می‌شود نیز مورد بررسی قرار گرفته‌اند، ولی آن‌ها نیز قابل خواندن نبوده‌اند. بالاخره، کشف یک خط کاملاً الفبایی در اوگاریت، لااقل مربوط به سده چهاردهم مسأله را عقب‌تر می‌برد و آن را پیچیده می‌سازد، زیرا خط دارای علائم میخی است.

جستجو برای اصل و منشأ الفبا را نمی‌توان به سادگی، با جستجو برای نوع خطی که الفبا بر آن متکی بود، یکسان دانست. الفبای اوگاریتی، حاکی از آن است که خط آن از خط میخی الهام گرفته، ولی این نکته بدان معنا نیست که الفبا از بین‌النهرین آمده باشد. جایی که در حقیقت، به هیچ صورت، در آنجا الفبا وجود نداشت. از طرف دیگر، اصل آکروفونیک Acrophonic در مصر، امکان به کار بردن یک علامت برای ارزش صامت آغازین آن به تنهایی، حاکی از آن است که اندیشه الفبایی دارای اصل و منشأ مصری است، ولی از ارزش واقعاً انقلابی این ابتکار نمی‌کاهد.

اگر اصل و منشأ مصری به نظر محتمل بیاید، خط‌های سینایی، جعلی هیروگلیفی و پیش -

کنعانی، نخستین کوشش‌هایی خواهد بود که در جهت اصل و منشأ الفبا انجام گرفت. این نکته لااقل در مورد خط‌های سینیایی و پیش - کنعانی صادق است، زیرا خط جعلی هیروگلیفی، به اندازه‌ای علامت دارد که آن را باید هجایی دانست. از طرف دیگر، هنگامی که بکوشیم عبور از شکل‌های سینیایی و پیش - کنعانی را به شکل‌های فنیقی ردیابی کنیم، بی‌درنگ می‌بینیم که علایم، بسیار متفاوتند (و گاهی در مراحل نخستین بیشتر تغییر می‌کنند تا در مراحل بعدی). هر گاه طی سده‌های تاریخ خود، الفبای فنیقی، اساساً بدون تغییر مانده باشد، چرا باید چنان تغییر اساسی در مرحله آغازین خود داشته باشد.

امکان دیگری وجود دارد: کوشش‌های قبلی هر چه بوده باشد، الفبا ممکن است با تمام ویژگیهای خود در اوگاریت در حدود سده پانزدهم تا چهاردهم ابداع شده باشد. الفبای فنیقی، که نمونه‌های آن بر روی نوشته‌هایی بر نوک پیکان‌های مربوط به سده دوازدهم دیده می‌شود، می‌بایستی متکی بر الفبای اوگاریتی بوده و شکل علامات را تغییر داده آن را ساده کرده باشند (که خود کار مهمی به‌شمار می‌رود). اگر این فرضیه درست باشد، اعتبار ابداع الفبا بدان گونه، از اوگاریت خواهد بود، ولی از سوی دیگر، فنیقی‌ها به سبب ابداع شکل‌های الفبایی که آن را ساده کردند و اصل و مبدأ خط امروز است و همچنین به جهت اشاعه آن در نواحی مدیترانه، این اعتبار را به‌دست می‌آورند.

پیوستگی میان الفبای فنیقی و اوگاریتی در سال‌های اخیر، با توجه به واقعیات تازه‌ای تأیید شده است. کشف یک کتاب مربوط به املاهای اوگاریتی، فهرست حروف الفبا به ترتیب که به آن‌ها اطلاق شده بود نشان داده است که، این نظم روی هم‌رفته، با نظم الفبای فنیقی، که از بعضی مزامیر تورات می‌دانیم، تطابق دارد. گذشته از این، تغییرات در نظم و ترتیب، مطابق با تغییرات صوتی است که در طی قرون و اعصار پدید آمده است و حذف برخی از علایم در الفبای فنیقی، حاکی از تکامل است، مانند حذف بعضی از همخوان‌های ربطی. در این جا باید یک نکته دیگر ذکر شود: ساده کردن الفبا از سی حرف به بیست و دو حرف، چنان که از متون منتشر نشده بر می‌آید که، فاقد علایم حروف صداداری است که بعداً حذف شده است. بنابراین، الفبای اوگاریتی، مقدمه الفبای شهرهای فنیقی بوده و یا نخستین مرحله، در تشکیل اصل الفبایی یا نخستین گام روشن سازی آن است. شواهد قدیمی‌تر هنوز نامعلوم است.

از اصل مسئله الفبا، به مسئله اصل علایم فنیقی می‌پردازیم. این عقیده شایع است که نام‌های علایم، با مفاهیمی که معمولاً به‌وسیله خود علایم تولید می‌شوند، مطابقت دارد: *aleph* الف

مطابق با گاو نر است. ب beth مطابق بیت (خانه) و دلت daleth، با در مطابقت دارد. اما این فرضیه هر قدر هم شایع باشد، مشکوک است، هم از این لحاظ که در بعضی نواحی شباهت رسمی ندارد، به علت این که، بعضی علایم، نام‌هایی دارند که با هیچ شیئی تطابق ندارد، بنابراین باید تصور کرد که نام‌های حروف، پس از اختراع خود نام‌ها پیش آمد و برای به خاطر سپردن، متداول شد. امکان دارد که برخی از پیوستگی‌های رسمی در انتخاب نام‌ها وجود داشت، ولی به نظر نمی‌رسد که این نکته به طور کلی، قابل انطباق باشد. اصل و منشأ خود شکل‌ها از طرف دیگر، شاید ناشی از ابداع باشد. ابداعی که شامل پیوستگی‌هایی است. اما این پیوستگی‌ها اگر وجود داشته باشد، همگون نیستند و ممکن است شامل علایم مصری یا سینیایی، جعلی – هیروگلیفی و کرتی Cretan باشد.

در نتیجه، اصل الفبایی، مسلماً پیش از دوره فنیقی‌ها ابداع شد، و پس از ابداع اصل الفبایی، ابداع دیگری پیش آمد، یعنی ابداع علایم ساده و راحتی که در سراسر مدیترانه شایع شد. ابداع دوم به نظر می‌رسد که مسلماً کار فنیقی‌ها بوده و حتی به نظر می‌رسد که، یکی از مشخصاتی است که آغاز عصر آن‌ها را نشان می‌دهد. اما از سوی دیگر، نمی‌توانیم مطلب قاطعی دربارهٔ محلی بگوییم که علایم جدید برای نخستین بار از آن‌جا آمده است. این سنت طولانی، که اصل و منشأ الفبا را به بیبلس نسبت می‌دهد، قطعاً امکان دارد و ابتکار شکل‌هایی که اکنون می‌شناسیم ممکن است در این شهر روی داده باشد.

اکنون به تکامل الفبا در ناحیهٔ سوریه – فلسطین می‌پردازیم و باید بگوییم که بر طبق همهٔ شواهد، شکل‌های دیگری که در این ناحیه یافت شده است، به یک منبع، یعنی فنیقی، باز می‌گردد. قدیمی‌ترین کتیبه‌های عبری، گرایش خطی عمده‌ای از فنیقی را نشان نمی‌دهد، و بسیار جالب توجه است که ببینیم قدیمی‌ترین کتیبه موجود عبری «تقویم جازر Gezer»، مربوط به سدهٔ دهم، مستقیماً مشابه شکل‌های خطی کتیبهٔ فنیقی احیرام است و شبیه نوع فلسطینی بر روی نوک پیکان‌ها نیست. این نکته می‌رساند که این گونه‌ها عبارت از اشتباهات ثانوی است، که با تفوق مرکز اشاعه یعنی بیبلس محو شده‌اند. تا آن‌جا که مربوط به خط آرامی است، قدیمی‌ترین کتیبه‌ها بسیار کمیاب است، این گونه‌ها، یک منبع یا شعبهٔ مستقل یا تطابقات غیرکاملی میان علایم و حروف صدادار را نشان نمی‌دهد و بعضی از تطابق‌های ناقص میان علایم و حروف بی‌صدا، تداوم یک نظام خطی موجود، یعنی خط فنیقی را، به اثبات می‌رساند (در آرامی باستان، دندانی‌های پیش – سامی Proto - Semitic، هنوز از لحاظ آواشناختی

مستقل بودند، هر چند به نظر می‌رسد که در خط نوع فنیقی چنین نباشد).

۲. زبان

زبان کتیبه‌های فنیقی بدون تردید، با دیگر زبان‌های سامی ناحیه سوریه - فلسطین، هم در گذشته و هم در زمان حال، پیوستگی نزدیکی دارد، و همان‌گونه که تاریخ و فرهنگ فنیقی از هم متمایز است، زبان فنیقی‌ها نیز مسلماً به لهجه‌هایی تقسیم می‌شود. اما علی‌رغم این نکته، می‌توان گفت که زبان فنیقی استقلال و فردیتی دارد، که به دانش ما در مورد مردم به‌طور کلی می‌افزاید.

بررسی‌های اخیر، عقاید را درباره تاریخ سامی‌های شمال غربی کاملاً تغییر داده است، و اگر چه وضع زبانی عصر مفرغ میانه و متأخر (که عمدتاً در آموری، اوگاریتی و لغات دشوار تل‌العمارنه)، مرتبط است و آن را نمی‌توان با زبان‌های عصر آهن هم طبقه دانست، زبان‌های عصر آهن (عمدتاً فنیقی، عبرانی و آرامی)، به‌طور جالب توجهی مستقل هستند. از ابداعات منشعب تدریجی و تشکیل خط‌های شاخص مستقل ناشی می‌شود. این تصویر زبانی جدید، ظهور مستقل فرهنگ فنیقی را، پس از عصر آهن تأیید می‌کند.

اکنون به بررسی مفصل‌تری از ماهیت و ویژگی این زبان فنیقی، به‌عنوان یک زبان مستقل می‌پردازیم. در مرحله اول، این پدیده تدریجی است و نه فوری. کتیبه‌های پیشین از بیبلس، عناصر باستانی بی‌شماری را با خود دارند، که بعدها از میان می‌روند و خط‌های شاخصی را عرضه می‌دارند، که هنوز در مورد تقسیم به زبان‌های فنیقی، عبرانی و آرامی نمی‌توان از آن استفاده کرد. بنابراین، در کتیبه احیرام یا کتیبه‌های عبرانی از جازر، هیچ حرف تعریفی وجود ندارد، در صورتی که در فنیقی متأخر موجود است. ستاک فعل با وند «t» در کتیبه احیرام در موآبی Moabitic دیده می‌شود ولی نه بعد از آن. پسوندهای ضمیری بیبلس (سوم شخص مفرد مذکر h- و جمع آن hm-) در عبری و صورت‌های پیشین آرامی، همدوش دارد در صورتی که، در فنیقی متأخر تغییر می‌یابد (y، -nm) ضمائر اشاره و موصولی بیبلس (z، zn) در آرامی دارای همدوش است در صورتی که، با صورت‌های فنیقی متأخر فرق دارد. پدیده‌های مشابهی نیز در تکامل بعدی زبان‌ها یافت می‌شود، ولی مطابق با ناحیه، گسترش کم‌تری یافته است.

در وهله دوم، زبان فنیقی، همان‌گونه که در هزاره اول وجود داشت، دارای گونه‌های گویشی است. گذشته از گونه‌های بیبلس به‌طور کلی، و کتیبه احیرام به ویژه، نمونه‌های پراکنده دیگری در

قبرس، قره تپه، و اور Ur وجود دارد، بدون آن که از تکامل زبان پونیکی یاد شود. در این مورد، باید بر محدودیت اطلاعات خود تأکید ورزیم، به ویژه تا جایی که زبان فنیقی به سرزمین فنیقیه مربوط است. اما با توجه به این واقعیت، که در بسیاری از موارد، گونه‌ها مربوط به مراحل مختلف تکامل و فقط عناصر کهن یا مربوط به پراکندگی از لحاظ جغرافیایی است، احساس کلی این است که فنیقی، زبانی است که به طرزی خارق‌العاده، زبانی منسجم است. بنابراین، به طور کلی اسناد، تقسیم منطقه‌ای و همچنین استقلال اساسی آن را تأیید می‌کند.

در مورد سامی سوریه - فلسطین Syro - Palestinian در هزاره دوم، فنیقی، هم از تداوم و هم از تکامل بسیاری برخوردار است. تداوم هم به وسیله عناصر کهن، که در نقاط دیگر تکامل می‌یابد (مانند ضمیر سوم شخص جمع مذکر hmt، ضمیر نامعین mnm، پسوند مؤنث -t، طرح‌های اسمی تکامل نیافته qutl, qitl, qatl)، و هم در ابداعات مشتق شده از صورت‌هایی است که در هزاره دوم یافت می‌شود. تکامل شدید بر اثر میزان ابداعات نشان داده می‌شود (مراحل بحرانی صامت‌ها، حذف صرف اسم، پیدا شدن حرف تعریف، کاهش ستاک‌های فعل، ترتیب معناشناسی زمان‌های کامل و ناقص و مانند آن). نتیجه این پدیده‌ها، یک زبان کاملاً تکامل یافته‌ای در مقایسه با زبان پیشین است، که از آن ظاهراً منشعب شده است و تمایز زبانی فنیقی کاملاً روشن می‌شود.

قربانیت با سایر زبان‌های هزاره اول قابل توجه است و تکامل کاملاً همدوشی را می‌رساند، به ویژه تا آنجا که به زبان عبری مربوط است. بسیاری از بدعت‌گذاری‌های فنیقی با عبری اشتراک دارد با دو اختلاف. حفظ عناصر کهن در یک زبان و نه در دیگری (مثلاً صورت‌های کهن فنیقی پیش از این ذکر شده است) و بدعت‌گذاری‌های متباین (مثلاً پسوند ضمیری فنیقی در سوم شخص مفرد -y یعنی ستاک فعلی سببی -y، تغییر از a به o حتی در مورد a ثانوی، جذب و تحلیل در فعل‌هایی که در آن‌ها n ریشه سوم است). ارزیابی کلی زبان فنیقی، وابسته به ماهیت واقعی زبان عبری است. هرگاه زبان فنیقی در محل اتخاذ می‌شد، این خود نشانه دیگری از ناحیه فنیقی، به عنوان یک منطقه تداوم فرهنگ عصر پیشین بود، که شاید مورد قبول جمعیت‌هایی قرار گرفته باشد، که وارد آن منطقه شدند. مقایسه میان زبان‌های فنیقی و عبری در واقع استقلال متقابل را نشان نمی‌دهد، بلکه پیوستگی تکامل مشابه را آشکار می‌سازد. این تکامل مشابه، که نیز در ناحیه اسرائیل صورت گرفت، هیچ اختلاف عمده‌ای ایجاد نکرد.

فصل هفتم

توسعه فنیقی‌ها

۱. مسأله

سنوات کوچ‌نشینی فنیقیان مسأله‌ای را به وجود می‌آورد که دانشمندان طی چندین دهه کوشیده‌اند آن را حل کنند. این کوچ‌نشینی در چه زمانی آغاز شد؟ در وهله اول، این خود مسأله سنوات است، اما در ورای سنوات، تعدادی سؤالات پیچیده تاریخی وجود دارد، که نهایتاً، سراسر تاریخ پیشین مدیترانه را در بر می‌گیرد.

بنا بر قول مؤلفان باستانی، کوچ‌نشینی فنیقی‌ها در پیرامون مدیترانه، پیش از کوچ‌نشینی یونانیان بود، و با توجه به مساکن اولیه، تاریخ آن به پایان سده دوازدهم باز می‌گردد. تأسیس کادیز Kadiz به سال ۱۱۱۰، و تأسیس اوتیکا Utica، به سال ۱۱۰۱ باز می‌گردد، و اگر گفته‌های پلینی را باور کنیم، زمان کوچ‌نشینی لیکسوس Lixus در ساحل اقیانوس اطلس، در بخش مراکش، پیش‌تر انجام گرفت. دیودوروس Diodorus نیز، کوچ‌نشینی فنیقی‌ها را در آفریقا قبل از بنیان‌گذاری کادیز ذکر می‌کند.

بنا به گفته‌ی توسیدید Thucydides، فنیقی‌ها نیز پیش از یونانی‌ها به سیسیل رفتند، بنابراین، پراکندگی فنیقی‌ها در غرب، پس از ورود «اقوام دریا» پیش‌آمد و قبل از یونانیانی بود که بنا به گواهی همه نویسندگان، از سده هشتم آن‌جا بودند. این امر، موجب منازعات طولانی میان فنیقیان و یونانیان بر سر تسلط بر راه‌های دریایی گردید.

در قرن گذشته، اکتشافات باستان‌شناختی و ادبی درباره فنیقی‌ها ظاهراً، این فرضیه را تأیید

می‌کرد و حتی، بعضی از نویسندگان را بر آن داشت که در سهم فنیقی‌ها در تاریخ تمدن مبالغه کنند. اما بعد، عکس‌العمل شدیدی بر ضد این گرایش آغاز شد و بلوخ Beloch، نخستین و بزرگ‌ترین مفسر نظریه مزبور، سنت باستانی را مورد انتقاد شدید قرار داد و سرانجام، نتیجه گرفت که، توسعه فنیقی‌ها در مدیترانه، پیش از سده هشتم صورت نگرفت و بنابراین، آن‌ها با یونانیان به رقابت می‌پرداختند و سنوات سنتی برای تأسیس نه تنها کادیز و اوتیکا، بلکه کارتاژ (سال ۸۱۴) از لحاظ تاریخی ارزشی نمی‌تواند داشته باشد. بزرگ‌ترین حامیان فرضیه بلوخ، عبارت از باستان‌شناسان دهه‌های بعد بودند. فقدان هر دلیل باستان‌شناختی، که قبل از سده هشتم ممکن بود «پونیک» (قرطاجنه) نامیده شود، مورد تأکید قرار گرفت.

در این اواخر، در مورد این نظریه اختلافاتی به وجود آمده است، حتی باستان‌شناسان، پراکندگی فنیقی‌ها را در مدیترانه به دوره‌ای پیش‌تر نسبت می‌دهند. آنان ادعا می‌کنند که فقدان شواهد، دلیل قانع‌کننده‌ای نیست و به اطلاعات موجود در یافته‌های باستان‌شناختی و به کتیبه‌هایی که تاکنون مورد غفلت قرار گرفته است، اشاره می‌کنند.

۲. باستان‌شناسی

از نقطه نظر گردآوری اسناد باستان‌شناختی، مطالبی مربوط به قرطاجنه در دست نیست، که آن را به‌طور قطع به قبل از قرن هشتم پیش از میلاد نسبت دهیم، ولی این نکته چه چیزی را ثابت می‌کند؟

پیش از این گفته شد که دلایل متکی بر فقدان شواهد، نسبتاً ضعیف است و این مطلب با کشف یک تندیس کوچک مفرغی در دریا، در کنار سلینونته Selinunte، که تصویر آن به‌وسیله، کیاپسی Chiappisi در ۱۹۶۱ انتشار یافت، به اثبات می‌رسد. این تندیس، مربوط به الهه‌ای در حال حرکت و از نوعی بود که در فنیقیه رواج داشت. تا آن‌جا که می‌توان از هنر فنیقی قیاس کرد، تندیس مزبور را می‌توان به پایان هزاره دوم قبل از میلاد نسبت داد. البته می‌توان ادعا کرد که این تندیس مفرغی نه به توسط فنیقی‌ها، بلکه به‌وسیله اقوام دیگر آورده شد. حتی بعضی از دانشمندان ابراز عقیده کرده‌اند که آن را بازرگانان میسنی Mycenaean (موکنایی) آورده‌اند، اما این فرض لازم نیست و دلیلی ندارد که این تندیس فنیقی را به عبور کشتی‌های فنیقی نسبت

ندهیم.

گذشته از این، یافته‌های باستان‌شناختی همیشه قابل اطمینان نیست. تا آن‌جا که به ظروف سفالین کورنتی Corinthian در کارتاژ مربوط است، این ادعا، که آن‌ها را به پایان سده هفتم نسبت دهیم و وابستگی آن‌ها را به نخستین لایه‌های ارضی تانیت Tanit بدانیم، ظاهراً تاریخ سستی تأسیس این شهر را نادیده گرفته‌ایم. اما دونالد هاردن Donald Harden، کاوشگر این مکان مقدس از همان آغاز نشان داد که، ظروف مزبور تنها از لایه دوم ارضی و نه از لایه اول بوده است، به طوری که آن را به هیچ وجه نمی‌توان یک معیار باستان‌شناختی دانست. مثال دیگر عبارت از سفالینه‌های قرمز رنگی است که در موگادور Mogador یافت شد، که بیشتر به قطعات قدیمی تری از کارتاژ شباهت داشت. سینتاس Cintas، که آن را احتمالاً از سده هفتم نمی‌دانست ادعا می‌کرد که نه از کارتاژ، بلکه از قبرس یا فنیقیه بود و می‌بایستی به سده چهارم نسبت داده شود. اما بعضی از ظروف یونانی، که بعداً با قطعات مورد بحث یافت شد، بدون تردید، مربوط به سده هفتم بود و بدین ترتیب، تاریخ قدیمی تر دقیق و حتمی است.

اما ملاحظات آنکه تاکنون به عمل آمد اگر نگوییم مجزا، کلی هستند. برای داوری درباره ارزش واقعی آن‌ها، باید اطلاعات ادبی و تاریخی چندی نیز بر آن بیفزاییم و بالاتر از همه، به یک بررسی کلی دست زنیم: آغاز گردآوری اسناد باستان‌شناختی لزوماً، دلیل بر آغاز کوچ‌نشینی فنیقی‌ها نیست، بلکه آغاز کوچ‌نشینی‌هایی ثابت و نسبتاً تکامل یافته است. در نخستین مراحل کوچ‌نشینی، فنیقی‌ها احتمالاً به تأسیس محل‌هایی برای پیاده شدن در خشکی اکتفا می‌کردند و گاه‌گاه گروه‌های کوچکی از کوچ‌نشینان را اسکان می‌دادند. این کوچ‌نشینان، به ساده‌ترین وضع می‌زیستند و هیچ بنا یا اثری که برای پژوهش باستان‌شناختی ارزشمند باشد از خود به جای نگذاشته‌اند. بنابراین، کاملاً طبیعی است انتظار داشته باشیم که باستان‌شناختی، تحکیم مستعمرات را نشان دهد تا نخستین بنیانگذاری آن‌ها را، و میان این دو مرحله، ممکن است چندین دهه، و اگر نگوییم چندین سده، وجود داشته است.

۳. کتیبه‌شناسی

بعد از باستان‌شناسی، نوبت به کتیبه‌شناسی می‌رسد. مسلم است که الفبای فنیقی دیرتر از

سده هشتم به دست یونانیان نرسید. اما چنین پدیده‌ای مسلماً آنی و فوری نبود، بلکه ممکن است پایان یک مرحله پراکندگی و مربوط به جنبه تجارتي و فرهنگی بوده باشد. به عبارت دیگر، اگر بگوییم غرب، الفبا را دیرتر از سده هشتم از فنیقیه اقتباس نکرد، احتمال دارد که روابط با جهان فنیقی تا مدتی پیش از آن برقرار بوده است. در این جا نیز پدیده‌ای که با آن مواجهیم عبارت از پایان قضیه است تا آغاز یک مرحله طولانی اشاعه فرهنگی.

با پرداختن مستقیم به متون فنیقی، یک کتیبه گوری از قبرس، بنا بر تمام شواهد و دلایل، به سده نهم قبل از میلاد نسبت داده می‌شود. نسبت دادن کتیبه‌ای از نورا Nora در ساردنیا، به همان سده کم‌تر مطمئن، ولی هنوز محتمل است. پس اگر فنیقی‌ها این گواه را در چنان تاریخ پیشینی از خود بر جای گذاشته باشند، معقول است تصور کنیم که ورود آن‌ها به جزایر شرق و غرب، باید زودتر صورت گرفته باشد. کتیبه نورا از این بابت به ویژه قابل توجه است، زیرا حاکی از تکامل کوچ‌نشین‌های فنیقی در ساردنیا است، که در سده نهم به اندازه کافی پیشرفت کرده بودند که از خود، کتیبه‌ای باقی بگذارند که مسلماً حاکی از پیاده شدن فنیقی‌ها بر روی جزیره نبوده است.

۴. تاریخ

اکنون به منابع تاریخی می‌پردازیم و نکته‌ای را از قول آلبرایت Albright نقل می‌کنیم: چرا همه نویسندگان باستان گفته‌اند که فنیقی‌ها پیش از یونانیان در مدیترانه به فعالیت پرداختند، اگر این تقدم با واقعیت منطبق نبوده است؟ البته نویسندگان باستان ممکن است مطالب خود را بر اساس اطلاعات غیردقیق نگاشته باشند، ولی چون مطالب خود را خیلی نزدیک به آن زمان نوشته‌اند، به نظر راست نما نمی‌آید.

گذشته از این، در روزگار سلیمان در تورات، سخن از ناوگان بازرگانی صور به میان می‌آورد که قادر بود به سفرهای طولانی و دشوار بپردازد. تورات به ویژه از یک «ناوگان ترشیش» یاد می‌کند و به احتمال قوی، ترشیش با جنوب اسپانیا یکسان بوده است. اما کاملاً امکان دارد که در این مورد، آن عبارت به مفهوم «ناوگان اقیانوس پیما» باشد. ولی این اشاره در هر صورت وجود دارد و چون دلیلی در دست نیست که درستی منابع تورات را در این باره مورد تردید قرار دهیم،

احتمال می‌رود که دریانوردان فنیقی در سدهٔ دهم، به غرب نفوذ کرده و ظاهراً از مراکز بی‌شمار پیاده شدن به خشکی استفاده کرده باشند.

در وقایع سالانهٔ صور نیز آگاهی‌هایی دربارهٔ حیرام پادشاه آمده است، که معاصر سلیمان و پیشرو امور متهوران دریایی بود، که از آن‌ها در تورات یاد شده است. آن‌ها شامل شرحی بسیار جالب توجه است. بر طبق مطالب وقایع سالانه، حیرام گروهی را بر ضد کوچ‌نشینی که از پرداخت خراج امتناع کرده بود، ارسال داشت. بر طبق همان منبع، نام آن اهالی می‌بایستی «اوتیکایی‌ها Uticans» باشد و در این باره، بنیان‌گذاری اوتیکا در سدهٔ دهم و روابط نزدیک میان کوچ‌نشینان و خاستگاه آن‌ها تأیید می‌شود. اما همان‌گونه که پیش از این ذکر شد، احتمال دارد که در این مورد، به روابط نزدیک ترکیتئون Kition (قبرس) اشاره شده باشد.

در هر صورت، منابع تاریخی حاکی از آن است که کوچ‌نشینی فنیقیان باید قبل از سدهٔ دهم آغاز شده باشد. اما علاوه بر این منابع، خود اوضاع و احوال، به این تاریخ‌گذاری کمک می‌کند. اقوام میسنی (موکنایی) تا حدود ۱۲۰۰، بر راه‌های مدیترانه مسلط بودند. در این زمان، هجوم «اقوام دریا»، بحرانی کلی در شرق مدیترانه پدید آورد که در نتیجهٔ آن، قدرت میسنی‌ها کاهش یافت و فنیقی‌ها موفق بیرون آمدند. سه سده، یعنی یازدهم و دهم و نهم مسلماً گذشت، قبل از آن که یونانیان گسترش یابند. طبیعی است که مسأله توسعهٔ نفوذ فنیقیان از این نهضت تاریخی سود ببرد و اساساً، به وسیلهٔ آن تسهیل شود، در صورتی که دشوار است تصور کنیم عدم فعالیت تجاری متمادی، بر اثر رقابت شدید فنیقی‌ها و یونانیان، پیش آمده باشد.

بالاخره، مطالبی که از سنت‌های باستانی باقی مانده است، به توسط منتقدان دورهٔ اخیر دوباره ارزیابی شده است. اما اگرچه ممکن است شاید، مطالبی غیردقیق یا سوء تفاهماتی باشند، احتمالاً می‌توان نتیجه گرفت که توسعهٔ نفوذ فنیقی‌ها در مدیترانه در حدود ۱۱۰۰ پیش از میلاد، یا شاید پیش‌تر آغاز شده باشد. این مطلب، با یک طرح تاریخی، که تاریخ واقعی شهرهای فنیقی را پس از هجوم اقوام دریا قرار می‌دهد، سازگاری دارد. بنابراین، می‌توانیم کوچ‌نشینی در ماورای بحار را واقعاً قبل از این دوره، به عنوان یک عامل مشخص‌کنندهٔ تمدن فنیقی، غیرممکن بدانیم.

۵. گاه‌شناسی

نتایج تاریخی گسترش نفوذ فنیقی‌ها در فصول باقی مانده این کتاب را می‌توان با تجزیه و تحلیل، مستند ساخت. اما، در این جا می‌توانیم تصویری از گاه‌شناسی کلی به دست دهیم، و باید به خاطر داشت که فنیقی‌ها، نه تنها در محل‌هایی ساکن شدند که سرانجام منتج به کوچ نشینی گردید، بلکه گروه‌های کوچکی به ساختن مراکز تجاری در مناطقی پرداختند، که از لحاظ نژادی و سیاسی متفاوت بود، و یا در آن‌جا، به عنوان جوامع کوچک باقی ماندند، یا در میان جمعیت بومی مستحیل گشتند.

با توجه به منطقه واقع در شمال و جنوب منطقه واقعی فنیقیه، کتیبه‌های زنجیرلی Zincirli و قره‌تپه، در بخش شمالی در سده‌های نهم و هشتم به ترتیب، گسترش زبان و فرهنگ فنیقی را تا جنوب آناتولی نشان می‌دهد. اما این خود لزوماً، توسعه مستعمراتی نبود. همین مطلب را می‌توان درباره ظروف نمونه‌ای فنیقی مربوط به سده‌های نهم و هشتم ابراز داشت، که در چندین محل در جنوب فلسطین مانند بیت بلت Beth Beleth و رگیش Regeish، کشف شده است. شاید این مطلب اشاره به استفاده از محل‌های ورود به خشکی در راه مصر را در بر داشته باشد، ولی حاکی از کوچ نشینی نیست.

در قبرس، مستعمرات فنیقی احتمالاً، از هزاره دوم و مسلماً از آغاز نخستین هزاره وجود داشت. پیش از این، کتیبه مربوط به سده نهم و همچنین شرحی توسط الیسا Elissa از سده نهم، و لولی Luli (سده هشتم) به دست داده شد. شهر عمده فنیقیه ممکن است کیتیون باشد که در مجاورت آن، کتیبه‌های بی‌شماری یافت شده است. در این جا میرز Myres، کوچ نشینی را کشف کرد که ممکن است مطابق با قرتی هدشتی Qartihadashti از منابع آشوری باشد، که پادشاهش به سارگون دوم در ۷۰۹ - ۷۰۸، خراج می‌پرداخت. گول‌گوی Golgoi، ایدالیون Idalion، تاماسوس Tamassos، ماریون Marion و لاپه‌توس Lapethos احتمالاً، سایر مراکز فنیقی در قبرس بوده‌اند.

در مجمع الجزایر اژه، آشکار است که فنیقی‌ها در رودس، در دو شهر عمده کامیروس Camiros و یالیسوس Ialysos ساکن شدند. بنا به سنت یونانیان، این امر تحت رهبری شخصی به نام فالاس Phalas، در حدود زمان جنگ ترووا (۱۱۹۰) روی داد، و در نتیجه، فنیقی‌ها

به وسیله یونانیان یا کاریایی ها Carians رانده شدند. همچنین بنا به گفته یونانیان، می دانیم که شهرهای فنیقی در سایر جزایر اژه (تاسوس Thasos، کوترا Kythera، ملوس Melos، ترا Thera و کرت Crete (ایتانوس Itanos) تأسیس شده بود.

در سواحل آفریقا، پایگاه های فرود به خشکی احتمالاً در مصر وجود داشت و هرودوت به محله ای از شهر ممفیس Memphis، به نام «دشت صوری» اشاره می کند و می افزاید که پرستشگاهی وقف آستارته (آفرودیت بیگانه) در زمان ورود هلن، پس از جنگ ترووا، در آنجا ساخته شده بود. بخش آخر این داستان احتمالاً، افسانه ای است، ولی این افسانه، مربوط به اصل و منشأ آن محل و نه موجودیت آن است. گذشته از این، ظروف قرمز فنیقی در الرتابه Er Retabeh و سایر مکان ها در دلتای نیل یافت شده است، و احتمالاً حاکی از محلات شهر یا پایگاه های ورود به خشکی است. روی هم رفته، کوچ نشین ها در مناطقی پیشرفت کردند که از لحاظ سیاسی ضعیف بودند و حال آن که، در کشورهای نیرومند و متمرکزی مانند مصر، نفوذ فنیقی ها هرگز به پایه اشغال یا استقلال نمی رسید.

با پیشروی بیشتر در طول سواحل آفریقایی مدیترانه، قدیمی ترین کوچ نشین از لحاظ سنتی، اوتیکا است. ولهئیوس پاترکولوس Velleius Paterculus می گوید که، ناوگان فنیقی که بر دریاها مسلط بود، شهر کادیز را در حدود هشتاد سال پس از سقوط ترووا و اوتیکا را مدت کوتاهی بعد، بنا نهاد. وی از آنجا که سقوط ترووا را در حدود ۱۱۹۰ پیش از میلاد می داند، به نظر می رسد که کادیز در ۱۱۱۰ و اوتیکا در حدود ۱۱۰۰ بنیان نهاده شدند. پلینی، گفته ولهئیوس پاترکولوس را تأیید می کند و می گوید، تیرهای چوب سرو آزاد در معبد آپولو در اوتیکا ۱۱۷۸ سال قدمت داشت. وی از آنجا که در سنه ۷۷ میلادی مطالب خود را می نوشت، این امر، تأسیس اوتیکا را، ۱۱۰۱ نشان می دهد. بالاخره، یک متن جعلی قبل از ارسطو از چند مورخ فنیقی یاد می کند که بنا به گفته آنان، اوتیکا ۲۸۷ سال قبل از کارتاژ تأسیس شد و این امر، تاریخ تأسیس اوتیکا را ۱۱۰۱ و کارتاژ را ۸۱۴ تعیین می کند. در کارتاژ همان طور که گفته شد، یافته های باستان شناختی، اندکی متأخرتر است، ولی به طور افراطی چنین نیست. سایر کوچ نشینان فنیقی در شمال آفریقا عبارتند از: اوزا Auza (که شناخته نشده) و در تاریخ حوادث صور آمده است، که اوزا به وسیله ایتوبعل در سده نهم تأسیس گردید. لپتیس ماگنا Leptis

Magna، که بنا بر ادعای سالوست Sallust، کوچ‌نشینی از پناهندگان صیدون بوده و دیگران آن را به اهالی صور نسبت می‌دهند، به هیپو Hippo، که سالوست آن را به فنیقی‌ها منسوب می‌داند و هادرومتوم Hadrumetum (سوسه Sousse)، که به اهالی صور نسبت داده می‌شود. البته نمی‌توان دربارهٔ هیچ‌یک از اقوام مطمئن بود، زیرا پایه و اساس آن‌ها در واقع کارتاژی است. مسأله این جاست که کارتاژ به سرعت به قدرت رسید و شروع به تأسیس کوچ‌نشین از طرف خود کرد، و این حرکت، معروف به حرکت ثانوی، همیشه از حرکت اصلی فنیقی‌ها قابل تشخیص نیست. سایر کوچ‌نشین‌های کارتاژی در شمال آفریقا عبارتند از اوآ Oea، سابراتا Sabratha، آکولا Acholla، تاپ‌سوس Thapsus، لپتیس پاروا Leptis Parva، هرماکون Hermacon (دماغه بن)، فیلیپ‌ویل Philippeville، قسطنطین Constantine، چولو Chullu، جیدجلی Djidjelli، تپاسا Tipasa، گورایا Gouraya، ملیلا Melilla، امسا Emsa، سیدی عبدسلام Sidi Abdselam و تمودا Tamouda.

گفته شد که در جزایر مدیترانه، تندیس مفرغی ملقارت، که در این دریا نزدیک سلینونته Selinunte یافت شده است، ممکن است حاکی از حضور فنیقی‌ها در سیسیل از پایان هزارهٔ دوم باشد، و ادعای توسیدید Thucydides، مبنی بر آن است که فنیقی‌ها در این جزیره قبل از یونانیان بودند و بعداً در برابر آنان به مناطق غربی دوردست عقب‌نشینی کردند. در هر صورت، اقامتگاه موتیا Motya، به هشتاد و هفتمین سده باز می‌گردد و به دنبال آن، پالرمو Palermo و سولونتو Solunto تشکیل یافت. دونالد هاردن، بر تشابهاتی میان ظروف اولیهٔ موتیا و ظروف کارتاژ تأکید می‌ورزد و نتیجه می‌گیرد که کارتاژ در ایجاد این زیستگاه، سهم عمده‌ای داشته است. از جزایر جنوب، سیسیل، مالتا، مسلماً یک پایگاه فنیقی بود و بنا بر اطلاعات باستان‌شناختی، آن را می‌توان به سدهٔ هشتم نسبت داد. گوزو Gozo، پانته‌لریا Pantelleria و لامپه دوسا Lampedusa در همان زمان یا اندکی بعد، اشغال شد.

دربارهٔ ساردنیا، گفته شد که کتیبهٔ نورا، حاکی از حضور فنیقی‌ها بر روی این جزیره در اوایل سدهٔ نهم است. سایر شهرهای باستانی عبارت بودند از کاگلیاری Cagliari، بوتیا Bythia، سن آنتیوکو S. Antico (سولکیس Sulcis)، کارلوفورته Carloforte و تاروس Tharros بودند. کاوش‌های اخیر به وسیلهٔ پسکه Pesce و باره‌کا Barreca، مساکن پیش - کارتاژی را در این

محل‌های اخیر آشکار ساخته و حضور فنیقی‌ها را در کارلوفورته، که در کتیبه‌ای تحت عنوان «جزیره هوکس Hawks» ذکر شده است، تأیید می‌کند. از جزایر بالئار Balearie، دیودوروس سیکولوس Diodorus Siculus تأسیس ایبیزا Ibiza را به ۳ - ۶۵۴ نسبت می‌دهد و آن را به کارتاژی‌ها منسوب می‌دارد و هیچ نشان باستان‌شناختی از تاریخ قدیمی‌تر در دست نیست. نام پورت ماهون Port Mahon در مینورکا Minorca، نیز حاکی از تأسیس آن به‌دست کارتاژی‌هاست.

در آن سوی ستون‌های هرکول،^۱ کوچ‌نشینان فنیقی یا کارتاژی عبارت بودند از طنجه، لیکسوس Lixus و موگادور Mogador. درباره لیکسوس، حدیثی در دست است که آن را به پلینی نسبت می‌دهند و بر طبق آن، زیارتگاه محلی هراکلس - ملقارت، پیش از زیارتگاهی بود که در کادیز وجود داشت. اگر این مطلب درست باشد، لیکسوس قدیمی‌ترین مستعمره فنیقی خواهد بود که شناخته شده است. مواد باستان‌شناختی از مستعمرات مراکشی، و ظرف‌ها به ویژه، به سده هفتم قبل از میلاد باز می‌گردد. این دوره، درباره این که اقامتگاه‌ها کارتاژی بودند تردیدی بر جای می‌گذارد، مگر این که فرضیه تأسیس آنان به وسیله کوچ‌نشینان پیشین در اسپانیا به اثبات برسد.

بالاخره، بحث انگیزترین نکته درباره کوچ‌نشینان فنیقی مربوط به اسپانیاست. کوچ‌نشین کادیز بر طبق روایات، به پایان سده دوازدهم باز می‌گردد. مواد به‌دست آمده از آن، به مراتب متأخرتر از سده پنجم است و بقایای پیشین محل‌های دیگر، که احتمالاً به سده هشتم نسبت داده می‌شود، هنوز به مراتب دورتر از تاریخ سنتی است. ترشیش (تارتسوس)، احتمالاً در شمال کادیز و در سرچشمه کوادی الکبیر قرار داشت. بعضی‌ها آن را احتمالاً در محل آستاره‌گیا می‌دانند. یکسان دانستن ترشیش با تارتسوس، ما را بر آن می‌دارد که زیستگاه فنیقی‌ها را در اسپانیا به سده نهم و اگر نه به تاریخ سنتی، نسبت دهیم. دلیل دیگری برای نسبت دادن پیش‌تر اطلاعات باستان‌شناختی به وسیله هیأت مازار Mazar در اسپانیا در ۱۹۵۷ به‌دست آمد ولی، نتایج آن هنوز منتشر نشده است. مازار عقیده دارد که آثار باستان‌شناختی از فنیقی‌ها در اسپانیا

۱- جبل طارق .م.

Magna که بنا بر ادعای سالوست Sallust، کوچ‌نشینی از پناهندگان صیدون بوده و دیگران آن را به اهالی صور نسبت می‌دهند، به هیپو Hippo، که سالوست آن را به فنیقی‌ها منسوب می‌داند و هادرومتوم Hadrumetum (سوسه Sousse)، که به اهالی صور نسبت داده می‌شود. البته نمی‌توان دربارهٔ هیچ‌یک از اقوام مطمئن بود، زیرا پایه و اساس آن‌ها در واقع کارتاژی است. مسأله این جاست که کارتاژ به سرعت به قدرت رسید و شروع به تأسیس کوچ‌نشین از طرف خود کرد، و این حرکت، معروف به حرکت ثانوی، همیشه از حرکت اصلی فنیقی‌ها قابل تشخیص نیست. سایر کوچ‌نشین‌های کارتاژی در شمال آفریقا عبارتند از اوآ Oea، سابراتا Sabratha، آکولا Acholla، تاپ‌سوس Thapsus، لپتیس پاروا Leptis Parva، هرماکون Hermacon (دماغه بن)، فیلیپ‌ویل Philippeville، قسطنطین Constantine، چولو Chullu، جیدجلی Djidjelli، تپاسا Tipasa، گورایا Gouraya، ملیلا Melilla، امسا Emsa، سیدی عبدسلام Sidi Abdselam و تمودا Tamouda.

گفته شد که در جزایر مدیترانه، تندیس مفرغی ملقارت، که در این دریا نزدیک سلینونته Selinunte یافت شده است، ممکن است حاکی از حضور فنیقی‌ها در سیسیل از پایان هزارهٔ دوم باشد، و ادعای توسیدید Thucydides، مبنی بر آن است که فنیقی‌ها در این جزیره قبل از یونانیان بودند و بعداً در برابر آنان به مناطق غربی دوردست عقب‌نشینی کردند. در هر صورت، اقامتگاه موتیا Motya، به هشتاد و هفتمین سده باز می‌گردد و به دنبال آن، پالرمو Palermo و سولونتو Solunto تشکیل یافت. دونالد هاردن، بر تشابهاتی میان ظروف اولیهٔ موتیا و ظروف کارتاژ تأکید می‌ورزد و نتیجه می‌گیرد که کارتاژ در ایجاد این زیستگاه، سهم عمده‌ای داشته است. از جزایر جنوب، سیسیل، مالتا، مسلماً یک پایگاه فنیقی بود و بنا بر اطلاعات باستان‌شناختی، آن را می‌توان به سدهٔ هشتم نسبت داد. گوزو GOZO، پانتلریا Pantelleria و لامپه دوسا Lampedusa، در همان زمان یا اندکی بعد، اشغال شد.

دربارهٔ ساردنیا، گفته شد که کتیبهٔ نورا، حاکی از حضور فنیقی‌ها بر روی این جزیره در اوایل سدهٔ نهم است. سایر شهرهای باستانی عبارت بودند از کاگلیاری Cagliari، بوتیا Bythia، سن آنتیوکو S. Antico (سولکیس Sulcis)، کارلوفورته Carloforte و تاروس Tharros بودند. کاوش‌های اخیر به وسیلهٔ پسکه Pesce و باره‌کا Barreca، مساکن پیش - کارتاژی را در این

محل‌های اخیر آشکار ساخته و حضور فنیقی‌ها را در کارلوفرته، که در کتیبه‌ای تحت عنوان «جزیره هوکس Hawks» ذکر شده است، تأیید می‌کند. از جزایر بالئار Balearie، دیودوروس سیکولوس Diodorus Siculus تأسیس ایبیزا Ibiza را به ۳ - ۶۵۴ نسبت می‌دهد و آن را به کارتاژی‌ها منسوب می‌دارد و هیچ نشان باستان‌شناختی از تاریخ قدیمی‌تر در دست نیست. نام پورت ماهون Port Mahon در مینورکا Minorca، نیز حاکی از تأسیس آن به دست کارتاژی‌هاست.

در آن سوی ستون‌های هرکول،^۱ کوچ‌نشینان فنیقی یا کارتاژی عبارت بودند از طنجه، لیکسوس Lixus و موگادور Mogador. درباره لیکسوس، حدیثی در دست است که آن را به پلینی نسبت می‌دهند و بر طبق آن، زیارتگاه محلی هراکلس - ملقارت، پیش از زیارتگاهی بود که در کادیز وجود داشت. اگر این مطلب درست باشد، لیکسوس قدیمی‌ترین مستعمره فنیقی خواهد بود که شناخته شده است. مواد باستان‌شناختی از مستعمرات مراکشی، و ظرف‌ها به ویژه، به سده هفتم قبل از میلاد باز می‌گردد. این دوره، درباره این که اقامتگاه‌ها کارتاژی بودند تردیدی بر جای می‌گذارد، مگر این که فرضیه تأسیس آنان به وسیله کوچ‌نشینان پیشین در اسپانیا به اثبات برسد.

بالاخره، بحث انگیزترین نکته درباره کوچ‌نشینان فنیقی مربوط به اسپانیاست. کوچ‌نشین کادیز بر طبق روایات، به پایان سده دوازدهم باز می‌گردد. مواد به دست آمده از آن، به مراتب متأخرتر از سده پنجم است و بقایای پیشین محل‌های دیگر، که احتمالاً به سده هشتم نسبت داده می‌شود، هنوز به مراتب دورتر از تاریخ سنتی است. ترشیش (تارتسوس)، احتمالاً در شمال کادیز و در سرچشمه کوادی الکبیر قرار داشت. بعضی‌ها آن را احتمالاً در محل آستاره‌گیا می‌دانند. یکسان دانستن ترشیش با تارتسوس، ما را بر آن می‌دارد که زیستگاه فنیقی‌ها را در اسپانیا به سده نهم و اگر نه به تاریخ سنتی، نسبت دهیم. دلیل دیگری برای نسبت دادن پیش‌تر اطلاعات باستان‌شناختی به وسیله هیأت مازار Mazar در اسپانیا در ۱۹۵۷ به دست آمد ولی، نتایج آن هنوز منتشر نشده است. مازار عقیده دارد که آثار باستان‌شناختی از فنیقی‌ها در اسپانیا

۱- جبل طارق - م.

۶. روش‌ها

سینتاس Cintas، در چند فصل عالی از کتابش درباره کارتاژی‌های مراکش، روش‌های پراکندگی کارتاژی‌های پونیک‌ی نژاد را چنین توصیف کرده است: «باید همه کاوش‌هایی را که نتایج آن‌ها کاملاً فرضی است، به دور بریزیم. همچنین کاوشگری را که با چکمه‌های بلند خود در سواحل مراکش از دماغه اسپارتل Spartel تا پلاژ بلانش^۱ Plage - blanche را، به دنبال گنجینه‌های کارتاژی در ساحل می‌گردد، نادیده بگیریم. هنگامی که بررسی خود را آغاز کردم از خود می‌پرسیدم، حفاری را باید از کجا آغاز کنم. من فقط بعضی اصول باستان‌شناختی علمی را به کار بردم. در آغاز، محل‌هایی را که نویسندگان باستانی به‌طور فرضی اشاره می‌کردند، نادیده گرفتم و در روستا و ساحل به دنبال چشم‌انداز می‌گشتم، که نوع ویژه‌ای از چشم‌انداز یعنی (چشم‌انداز پونیک‌ی) بود. مقداری (فضولات) پونیک‌ی هم بر روی ساحل مراکش و هم در داخل آن وجود دارد، و ما می‌توانیم در نظر بیاوریم، اگر درباره ضرورت‌هایی بیندیشیم، که زندگی ساده کارتاژی‌ها را تنظیم می‌کرد، ما را از اصل اساسی تکامل آن‌ها آگاه می‌سازد.»

در واقع، یک نوع چشم‌انداز پونیک‌ی (فنیقی) وجود دارد. کافی است درباره اوضاع زندگی فنیقی‌ها و دریانوردی، که وسیله توسعه مستعمراتی آن‌ها بود، بیندیشیم. می‌دانیم که آنان پرتگاه‌ها و جزایر کوچک مجاور ساحل را به علت امکان فرود آمدن به خشکی و پهلو گرفتن کشتی‌های خود، ترجیح می‌دادند. اما همچنین آن‌ها به مناطق پشت ساحل، هر چند هم محدود بود، برای زیستن و همچنین لا اقل، به یک چشمه آب در دسترس خود نیاز داشتند. آن‌ها نیازی به آب عمیق برای لنگر انداختن کشتی‌های کوچک خود نداشتند، آب کم عمق برای پهلو گرفتن مطمئن‌تر بود. گذشته از این، توجهی که فنیقی‌ها به مردگان خود می‌کردند، آنان را بر آن می‌داشت که در جستجوی جاهایی با تپه‌های صخره‌ای باشند، تا بتوانند گورهای استوانه‌ای خود را در آن حفر کنند. از آن‌جا که تخته سنگ‌هایی را پیوسته برای پوشاندن گورها از صخره‌ها

۱- ساحل سفید - م.

می‌کنند، معادن سنگ برای ناظر دقیق این منظره‌ها هنوز مشهود است.

بالا تر از همه، کشتی‌های باستانی می‌بایستی شب هنگام لنگر بیندازند و سفر خود را به هنگام روز از سر گیرند. از این رو، فاصله یک لنگرگاه تا لنگرگاه دیگر را برای تعیین محل پایگاه‌های فرود آمدن به خشکی، که برای ما هنوز ناشناخته است، می‌توانیم به کار بریم. این عملی است که سینتاس با موفقیت فراوان، همچون در تپاسا Tipasa، انجام داد.

با توجه به توسعه عالی فنیکی‌ها و کارتاژی‌ها، جایگاه‌های داخلی همیشه ارزش ثانوی داشتند و معمولاً بر روی بلندی‌های قابل دفاعی بودند که، نقاط ساحلی را حفظ می‌کردند و محل‌های نزدیک به اراضی پشت ساحل را نگاه می‌داشتند. در این جا نیز آب، مسأله اساسی بود و کنستانتین در الجزیره و مونته سیرای در ساردنیا، نمونه‌های خوبی از این نقشه‌برداری هستند. اطلاعات ما درباره پایگاه‌های فرود آمدن به خشکی و وسایلی که بدان ترتیب، تجارت انجام می‌گرفت، عمدتاً به کارتاژی‌ها اشاره دارد ولی می‌توان فرض کرد که نخستین دریانوردان فنیکی، به همان ترتیب عمل می‌کردند. هرودوت می‌نویسد:

«آنان به آن‌جا می‌آیند و کالای خود را خالی می‌کنند، سپس آن را به‌طور منظم کنار ساحل می‌گذارند و بر روی کشتی‌های خود می‌روند و آتشی پرود روشن می‌کنند. مردم آن سرزمین، دود را می‌بینند و به سوی دریا می‌آیند و برای دریافت کالا، طلا را بر جای می‌گذارند و از کنار کالاها دور می‌شوند. سپس کارتاژی‌ها از کشتی فرود می‌آیند و طلا را بررسی می‌کنند، اگر برای کالای آن‌ها قیمت مناسبی بود، آن را برمی‌دارند و به راه خود می‌روند، وگرنه دوباره سوار کشتی می‌شوند و منتظر می‌مانند و مردم باز می‌گردند و به مقدار طلا می‌افزایند، تا آن‌که ملوانان راضی شوند. در این‌جا، هیچ‌یک از دو طرف (گفته می‌شود)، که دیگری را نمی‌فریبد. کارتاژی‌ها به طلا دست نمی‌زنند، تا معادل ارزش کالای خودشان بشود و مردم نیز تا زمانی که ملوانان طلا را برنداشته‌اند به کالا دست نمی‌زنند.»

گسترش نفوذ فنیکی‌ها و سپس کارتاژی‌ها بیشتر از لحاظ تجارت بود و قصد تصرف سرزمینی را نداشتند و نیازمند به جایگاه‌های ثابتی نبودند و مهاجرت دسته جمعی مردم را خواهان نبودند. البته این بدان معنا نیست که جایگاه‌های ثابت و مهاجرت و همچنین تصرف

اراضی صورت نمی‌گرفت، ولی این امور، به‌هیچ‌وجه وابسته به پدیدهٔ توسعه نبود و ممکن بود اصلاً روی ندهد، یا بعدها به وقوع بپیوندد.

فصل هشتم

فنیقی‌ها در قبرس

۱. تاریخ

تنها کوچ‌نشین فنیقی در شرق، که به‌طور ویژه‌ای تکامل یافت، قبرس بود و با توجه به اصل و منشأ آن، به کوچ‌نشین‌های غربی شباهت داشت. اما قبرس، نزدیک به سرزمین اصلی فنیقی‌ها بود، و تبادل میان آن‌ها به اندازه‌ای رواج داشت که همیشه آسان نیست، میان اصل و منشأ فنیقی یا قبرسی، به‌ویژه در زمینه هنری، تشخیصی قایل شویم.

برای حضور فنیقی‌ها در قبرس، با توجه به اشارات شاعرانه یا اسطوره‌ای، نمی‌توان اهمیتی قایل شد، به‌ویژه از آن‌جا که این اشارات، مربوط به یک دوره بعد از آن‌ها هستند. اما بدون تردید، اشارات مزبور حاکی از حضور فنیقی‌ها در آن جزیره است. اسکندر اهل افه سوس Ephesus (افز)، درباره لاپه توس Lapethos می‌گوید: «آن‌ها از بلوس کیتیون Belos Kition و لاپه توس زیبا بودند.» — بلوس، تعبیر یونانیان از نام فنیقی بعل و کیتیون نام بزرگترین کوچ‌نشین این جزیره بوده است. ویرژیل Virgil از زبان دیدو Dido، می‌گوید که پدرش بلوس Belus، بر قبرس حکومت می‌کرد زمانی که، تئوکر Teucer پسر تلامون Telamon، پادشاه سالامیس Salamis، که از سرزمین خود رانده شده بود، به جستجوی سرزمین‌های تازه‌ای برآمد و از بلوس استمداد کرد. تئوکر می‌بایستی بی‌درنگ، پس از سقوط ترووا وارد شده باشد و او نیز گفته می‌شود، بنیانگذار سالامیس در قبرس بوده است، که مرز میان ناحیه نفوذی یونانیان و فنیقیان بوده است.

پیش از این، به شک و تردیدی که مربوط به شرح ژوزفوس درباره حیرام پادشاه صور بود، اشاره کردیم. این پادشاه، در سده دهم پیش از میلاد، شورش ساکنان یک کوچ‌نشین را فرو نشاندد.

اما، هر قدر آن شورش را با اوتیکا Utica وابسته بدانیم به مراتب، احتمال دارد که این شورش در کیتیون، وسیع‌ترین کوچ نشین فنیقی در قبرس اتفاق افتاد. برای این فرضیه، دلایل تاریخی و مدون در دست است: دشوار است تصور کنیم که لشکری برای تنبیه مردم در سدهٔ دهم به اوتیکا فرستاده شده باشد، به ویژه آن که، کوچ‌نشین‌های غربی بیشتر به مراکز تجاری شباهت داشتند، تا سرزمین‌های متصرفی که مجبور به پرداخت حراج بودند. از سوی دیگر، می‌توان تصور کرد که هیأتی به سرعت، به ساحل قبرسی فرستاده شده باشد به ویژه از آن‌جا که کیتیون بعدها، برتری سیاسی فنیقیه را به رسمیت شناخته باشد.

دربارهٔ کوچ‌نشینی فنیقی‌ها در قبرس، اطلاعات واقعی‌تری از باستان‌شناختی به دست می‌آوریم. بر اثر کاوش‌های انجام یافته، توسط هیأت سوئدی در کیتیون، شهر عمدهٔ فنیقی در این جزیره، شهری از دل خاک بیرون آمده است که تاریخ آن، به سدهٔ یازدهم قبل از میلاد باز می‌گردد. گرشتاد Gjerstad، به‌طور مسلم می‌گوید که، کوچ‌نشینی فنیقی‌ها نمی‌تواند پیش از سدهٔ هشتم صورت گرفته باشد. اما در واقع، به نظر می‌رسد که میان لایه‌های پیش‌تر، که بنا بر ادعای گرشتاد قبل از فنیقی‌ها بوده و لایه‌های سدهٔ هشتم، که همگی آن را به دورهٔ فنیقی نسبت می‌دهند، ظاهراً تقسیمات مشخصی وجود ندارد. هیچ علامت ویران شدن شهر یا تغییر اساسی در ظروف دیده نمی‌شود. بنابراین، احتمال می‌رود که این شهر، به وسیلهٔ نخستین فنیقی‌هایی که در آن جزیره اقامت کردند، ساخته شد. به‌ویژه از آن‌جا که، حضور اقوامی در قبرس از ساحل آسیایی احتمالاً، پیش‌تر از استقلال دولت - شهرهای فنیقی صورت گرفته است. از اواسط عصر مفرغ و اواخر آن، تماس‌های میان دو منطقه بسیار بود (چنان که این موضوع از یافته‌های اوگاریت استنباط می‌شود).

بالاخره، مقداری اطلاعات مربوط به کتیبه نویسی دربارهٔ کوچ‌نشینی فنیقی‌ها در قبرس در دست داریم. یک نوشته روی قبر، که اصل و منشأ آن معلوم نیست، ولی احتمالاً از کیتیون بوده است، دارای مشخصات خطی ای است که نشان می‌دهد مربوط به سدهٔ نهم پیش از میلاد است. بنابراین، به انضمام کتیبهٔ نورا در ساردنیا، حاکی از آغاز توسعهٔ کوچ‌نشینی فنیقی یا لاقلاً حضور فنیقی‌هاست. گواه بیشتر کتیبه نویسی فنیقی‌ها در قبرس، مربوط به نیمهٔ دوم سدهٔ هشتم است. شاه حیرام دوم از صور، که به تیگلت پیلسر سوم پادشاه آشور (۷۴۵ - ۷۲۷ قبل از میلاد)، خراج می‌پرداخت در یک کتیبهٔ فنیقی از موتی سینوآس Mouti Sinoas ذکر شده است که در آن، حاکم شهر قرت هدشت Qart Hadasht، خود را خدمتگزار حیرام پادشاه صیدونیان می‌داند. این

کتیبه به‌ویژه جالب توجه است، زیرا دلیل کوچ‌نشینی مردم صور در قبرس است، یا در هر صورت، حاکی از یک دولت قبرس کوچک است، که تابع صور بوده است. چنان که خواهیم دید، محتمل‌ترین همانندی برای قرت هداشت، کیتیون است.

اگر بگوییم کیتیون بدون تردید، مهم‌ترین شهر فنیقی در قبرس باشد، مسلماً تنها کوچ‌نشین نبود. کتیبه‌شناسی و نام‌شناسی به شهرهای دیگری مانند گول‌گوی Golgoi، ایدالیون Idalion، تاماسوس Tamassos، ماریون Marion و لاپه‌توس Lapethos اشاره می‌کند. هیچ واقعه تاریخی با این شهرها در ارتباط نیست، اما می‌دانیم که استقلال کوچ‌نشینان فنیقی به‌طور کلی، پس از پایان سده هشتم، یا دقیق‌تر، پس از سلطنت سارگون دوم (۷۲۱ - ۷۰۵ پیش از میلاد)، از میان رفت. این پادشاه پس از فتح قبرس، شرحی درباره خراجی که به‌وسیله مردم قبرس به او پرداخت می‌شود، از خود بر جای نهاده و یک ستون یادمانی سیاه در کیتیون به افتخار او بر پا گشت. البته انقیاد امیران محلی، که منابع آشوری مربوط به این دوره پس از سارگون دوم، از آن یاد می‌کنند نشان می‌دهد که، این امیران تا اندازه‌ای استقلال خود را حفظ کرده بودند و همین نکته درباره منطقه فنیقی و ناحیه سوریه - فلسطین به‌طور کلی، صدق می‌کند. اما می‌توان فرض کرد که پس از عصر سارگون، شهرهای قبرس از آشور انتظار کمک داشتند و نه از فنیقیه. این نکته از لحاظ تاریخی حایز اهمیت ویژه‌ای است، زیرا تغییری اساسی را در سیاست مدیترانه‌ای نشان می‌دهد که در نتیجه آن، فنیقی‌ها تنها فرمانروایان راه‌های تجاری نبودند، بلکه تحت حمایت دولت‌های بزرگ‌تر خاور نزدیک قرار داشتند.

در زمان سناخریب Sennacherib (۷۰۵ - ۶۸۱ پیش از میلاد)، اتحادیه‌ای از سوریه‌ای‌ها بر ضد آشور تشکیل یافت و یکی از شرکت‌کنندگان آن، لولی Luli (الولایوس Elulaeus)، پادشاه صور و منطقه مجاور بود. وی در ۷۰۱ یا ۷۰۰ شکست خورد و به قبرس گریخت و در آن‌جا درگذشت. پس اگر قبرس به‌عنوان پناهگاهی به کار رفته باشد، میان صور و قبرس ظاهراً روابطی وجود داشته است.

اسرحدون Asarhaddon (۶۸۰ - ۶۶۹ پیش از میلاد)، فهرستی از پادشاهان تابع خود بر جای نهاده است که، بعضی از نام‌های پادشاهان قبرس را در بر دارد. جالب توجه آن که بعضی از این پادشاهان، دارای نام‌های یونانی بودند. محل‌هایی که به‌هیچ‌وجه شناخته نشدند، شامل ایدالیون Idalion، خوتروس Chytros، پافوس Paphos، کوریون Kurion، تاماسوس Tamassos و لدرا Ledra است. وجود قرت - هداشت، یا باید با کیتیون یا با آماتوس

Amathus، یکسان شناخته شود که در این جا نامی از آن‌ها نیست، در این مورد، نام فنیقی ظاهراً به کیتیون دلالت دارد، که کوچ‌نشین عمده فنیقی بوده و نه به آماتوس.

اشاره بیشتر به پادشاهان قبرس، یعنی رعایای آشور در زمان آشور بانپیال (۶۶۸ - ۶۲۶)، به عمل آمده است. آن‌ها شامل افرادی مانند داماسو Damasu، پادشاه کوریون Kurion، آدمسو Admesu شاه تاماسوس، داموسو Damusu از قرت - هشت و اونا ساگوسو Unasagusu، از لدرا بوده است. سپس، لا اقل تا جایی که به کوچ‌نشین‌های فنیقی مربوط است، تا سال ۴۴۹، اطلاعی در دست نیست، یعنی تا زمانی که ایرانیان این جزیره را تصرف کردند. سپس تعدادی از شهرها با سلسله‌های فنیقی نسبتاً مستقل به وجود آمد، که مسلماً ایرانی‌ها از آن‌ها در مقابل یونانی‌ها حمایت می‌کردند. تعداد بسیاری کتیبه فنیقی، میان اواسط سده پنجم و سده سوم - دوم پیش از میلاد، وجود دارد که ما را قادر می‌سازد، برخی حوادث و نام‌های پادشاهان این سلسله‌ها را بازسازی کنیم.

پادشاهی با نامی از گونه فنیقی به اسم بعل میلک Baalmilk، در کیتیون در حدود ۴۵۰ پیش از میلاد، سلطنت می‌کرد. نام فرزندش اوزبعل Ozbaal، که ایدالیون را تحت فرمان خود درآورد نیز، فنیقی است. جانشین او به نام بعل میلک دوم، این قلمرو را گسترش داد. سلسله مزبور در حدود ۴۱۰ منقرض شد، ولی سلسله جدیدی در ۳۷۲ به وسیله میلک یاتون Milkyaton، پسر بعل رام Baalram، به وجود آمد. جانشین ملک یاتون، که بر ایدالیون نیز حکومت می‌راند، پوما یاتون Pumayyaton بود (۳۶۱)، که از او در کتیبه‌ای با عنوان «پادشاه کیتیون، ایدالیون و تاماسوس» یاد شده است و او نیز تسلط سلسله خود را ادامه داد. بنا بر عبارتی از آتنائوس Athenaeus، پادشاه آماتوس، توماسوس را به پوما یاتون فروخت. دولت پوما یاتون تا ۳۱۲ ادامه یافت، و در این هنگام، بطلمیوس اول او را اعدام و سرزمینش را ضمیمه قلمرو خود ساخت و بدان وسیله، به خودمختاری سلسله فنیقی پایان داد.

بعضی از سکه‌های لاپه‌توس، اطلاعاتی درباره پادشاه این شهر به دست می‌دهد. در آغاز سده پنجم، نام پادشاهی موسوم به دمونیکوس Demonikos، به حروف فنیقی به چشم می‌خورد، در آغاز سده چهارم، همان نام با همان حروف یافت می‌شود. بعدها، در نیمه دوم سده چهارم، کتیبه‌ای از شاهی به نام بَرک شمش Barakshemesh نام می‌برد. بنابراین، در این جا، هم نام و هم زبان، فنیقی است. برک شمش، فرزند دمونیکوس Demonikos نامیده می‌شود و او، یا دومین عضو سلسله‌ای بود که ذکر شد، یا جانشین او بود. غلبه بطلمیوس، استقلال دولت - شهرها را از

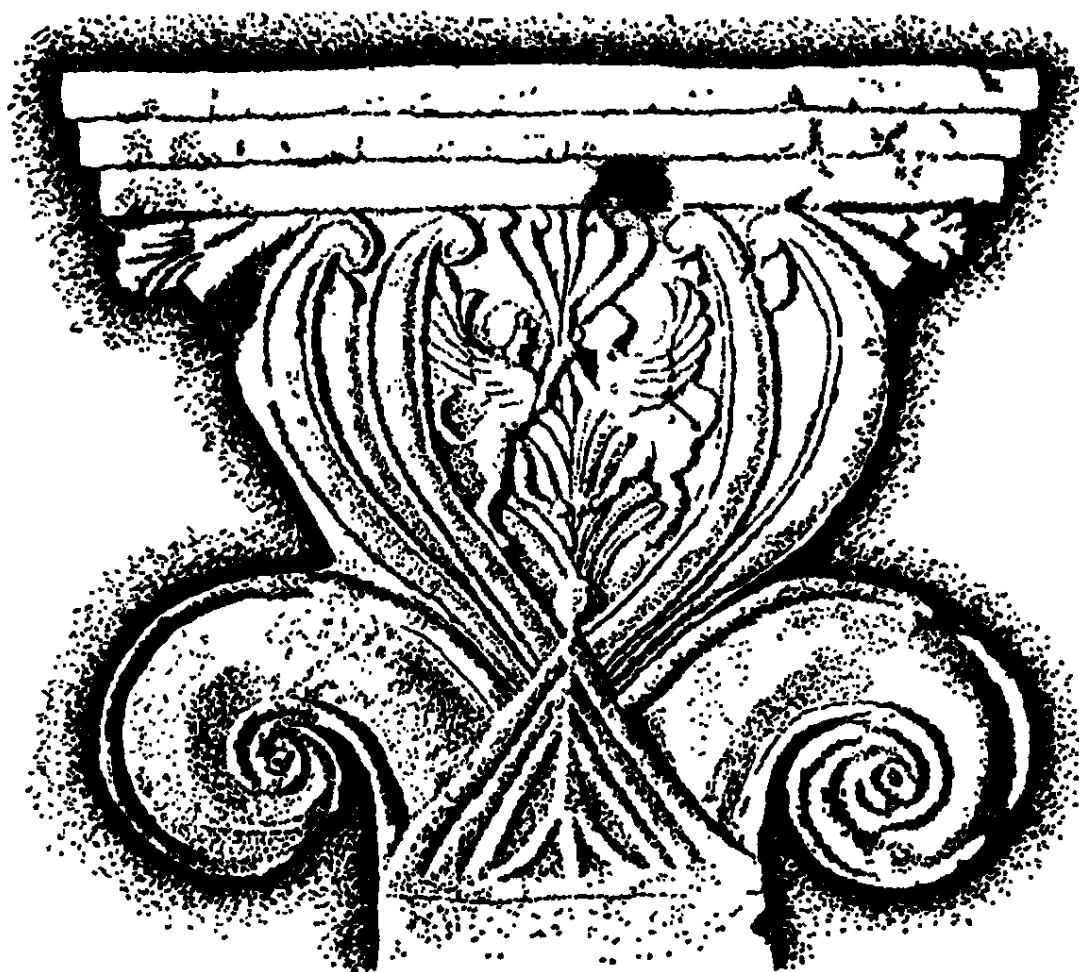
میان نبرد، چنان که این موضوع از ادوار محلی در کیتیون (۳۱۱) و لاپه توس (۳۰۴) معلوم می‌شود. کتیبه‌هایی که حاکی از این دوره‌هاست، تا مدت قابل ملاحظه‌ای ادامه می‌یابد و پابندگی زبان فنیقی را لااقل در زمینه ادبی به اثبات می‌رساند.

۲. باستان‌شناسی

با توجه به موقعیت جغرافیایی جزیره، فرهنگ قبرسی به نظر می‌رسد که از چندین منبع هم‌سویه ناشی می‌شود. نخست، یک عنصر بومی وجود دارد؛ سپس عنصر یونانی، که به صورت اولیه موکنایی (میسنی) خود گسترده است و به‌طور مداوم، بر اثر عواملی در هزاره اول، تجدید می‌شود؛ بالاخره، عامل فنیقی است که در کتیبه‌هاست، که آن را می‌توان در یک سلسله مصنوعات هنری، که به ندرت از سایر عناصر تشکیل دهنده به دور است، ردیابی کرد.

روی هم رفته، جزء ترکیب دهنده یونانی به‌طور کلی، و جزء ترکیب کننده موکنایی (میسنی)، به‌طور ویژه، در قبرس بیشتر به چشم می‌خورد. سهم فنیقی و یا به عبارت دیگر، سهم‌های آسیایی غیرقابل انکار است، اگرچه تاکنون هیچ‌گونه کاوشی جهت روشن ساختن مرحله پیشین فنیقی صورت نگرفته است. تا آن‌جا که می‌توان دآوری کرد، سرستون‌های پیش - اتولی - Proto Aeolic، سبک‌های ظروف و تندیس‌ها همگی حاکی از وجود مصنوعات هم‌سویه در این جزیره و در ساحل آسیایی است.

ضمن آن‌که فرهنگ فنیقی در قبرس، حاکی از تداوم عواملی است که خاص سرزمین اصلی، یعنی فنیقیه به‌شمار می‌آید، باید دانست که بعضی از ویژگی‌های کوچ‌نشینان غربی، از لحاظ اصل و منشأ، قبرسی هستند. بنابراین، بعضی نقشه‌های معابد در ساردنیا، و برخی جزئیات معماری، مانند سرستون با طومارهای سرستونی و بالشتکی‌های سرستون Echinus را در دست داریم، که مرکب از عناصر افقی و نقشما به‌های شمایل نگاری مانند مردی است، که ریشی انبوه و متمایل به جلو دارد. این تماس‌های ویژه، میان قبرس و کوچ‌نشین‌های غربی، مربوط به اطلاعات باستان‌شناختی نیست، بلکه به مطالب مذهبی نیز کشیده می‌شود. بنابراین، در اسم خاص پادشاه پومایاتون، یک عامل ترکیب کننده عبارت از نام آسمانی پومای Pumay است که در نام‌شناسی قبرسی و در دین ساردنیایی، که کتیبه نورا Nora دلیل آن است، دوباره به چشم می‌خورد. بنابراین، در این‌جا تماس‌های ویژه‌ای دیده می‌شود که نشان می‌دهد قبرس، سهم مهمی در چارچوب پراکندگی فنیقی‌ها داشته است.



۳۰. سرستون از گل‌گوی

در قبرس، هیچ اثر مهندسی، که آن را اساساً فنیقی بتوان دانست وجود ندارد. اما در زمینه آرایش معماری، در قبرس، بقایای مهمی از سرستون‌های پیش - اثولی، باقی مانده است، که به گونه سوریه - فلسطینی شباهت دارد، ولی از لحاظ قدمت، اندکی متأخرتر است. نمونه‌ای عالی از گول‌گوی Golgoi، که آن را به سده ششم می‌توان نسبت داد و طومار سرستونی را در دو سوی مثلثی با چندین حاشیه قیطانی نشان می‌دهد که در آن، دو نماد، که بعدها در کارتاژ تکامل یافت، دوباره ظاهر می‌شود: یعنی قرص و هلال ماه (لوح ۳). سرستون گول‌گوی، بسیار استادانه ساخته شده است. بالای طومارهای سرستونی و مثلثی، تزیینات برگ نخل مانند پیچ‌دار وجود دارد، که گل‌های نیلوفر و سپس بالشتکی‌های سه‌گانه را در بر می‌گیرد. سرستون دیگری از گول‌گوی، استادانه‌تر ساخته شده است، که این بار تنها، یک بخش ستون یادمانی به صورت برجسته است و به سده پنجم نسبت داده می‌شود: تزیینات برگ نخلی بر فراز طومار سرستونی و مثلثی شکل، بالا می‌روند و دو ابوالهول کوچک بالدار را در دو سوی یک گیاه در بر گرفته

است. در این جا نیز، بالشتکی های سرستون سه گانه بر فراز ستون وجود دارد (تصویر ۳۰).
بالاخره، یک سرستون هاتور مانند Hathoresque از کیتیون وجود دارد که تاریخ آن، بین پایان سده ششم و آغاز سده پنجم است و یک جاپیکره دیواری مصری شده از گونه ای است که بعداً، جزو ویژگی های ستون های یادمانی کارتاژی شد و در این جا نیز سابقه ای ارزشمند به دست می دهد. اگرچه هیچ بنای مذهبی فنیقی در قبرس به دست نیامده است، الگوی کوچکی از یک معبد از سفال در دست است که بیست و یک سانتی متر ارتفاع دارد و در ایدالیون یافت شده و تاریخ آن، بین سده هشتم – هفتم پیش از میلاد است. بر روی نما، دو ستون نیلوفر شکل کوچک، در دو سوی مدخل قرار گرفته که، پرنده ای با سر آدمی وجود دارد که به جلو خم شده است؛ در طرف های دیگر، سرهایی از پنجره بیرون آمده است. این الگو، ما را به یاد پرستشگاه امریت Amrit می اندازد و پیش از نقشمایه های ستون های یادمانی کارتاژی بوده است.

هنر تجسمی قبرسی بسیار جالب توجه است. صدها تندیس سفالی زن، با جنبه های خشن و بدنی استوانه ای شکل با قاعده پهن (لوح ۱۰۵)، در پرستشگاه کرملاگا Karmelarga، نزدیک کیتیون و نقاط دیگر یافت شده است. این تندیس ها مربوط به مصنوعات گسترده سوریه – فلسطین هستند و همچنین یکی از ویژه ترین محصولات جهان پیش – پونیکی است. چنان که در رابطه با بوتیا Bythia در ساردنیا خواهیم دید. همچنین بعضی تندیس های جالب توجه از مردان وجود دارد: کاهنی ملبس به ردایی دراز و کلاهی نوکدار، که حیوان کوچکی را برای قربانی در دست دارد. این تندیس، از معبد آیا ایرینی Ayia Irini به دست آمده و تاریخ آن، میان پایان سده هفتم و آغاز سده ششم است (تصویر ۳۱)؛ گونه و تندیس سازی، به طور ویژه ای فنیقی است و دوباره در جهان پونیکی ظاهر می شود.

ظروف فلزی از تولیدات عمده قبرسی – فنیقی بوده است. از آن جا که، پیش از این درباره آن ها در رابطه با تولیدات کلی فنیقی، که به آن ها تعلق دارند سخن گفته ایم، در این جا تنها می گویم که نقشمایه های مصری، بین النهرینی و اژه ای، به خاطر مقاصد تزیینی محض، با یکدیگر تلاقی می کنند. ظروف قبرسی، که آن ها را گروشتاد به سه گروه کوچکتر تقسیم کرده است (گروه اول: ۸۰۰ - ۷۰۰ پیش از میلاد؛ گروه دوم: ۷۰۰ - ۶۰۰ پیش از میلاد؛ گروه سوم: ۶۰۰ - ۵۵۰ پیش از میلاد)، احتمالاً به صنعت گران فنیقی نسبت داده می شود، که در قبرس کار می کردند و وارداتی نبودند. ولی این فرضیه را باید غیرمحتمل دانست که همه این مصنوعات، در قبرس نشأت گرفتند تا در فنیقیه.



۳۱. تندیس سفالی از آثیاایرینی

مقدار زیادی آثار فلزی که در قبرس ساخته می‌شد به‌طور واضح، حاکی از تأثیرات فنیقی و آسیایی است. یک نمونه، عبارت از یک دوات مفرغی یا بخورسوز مفرغی است (لوح ۱۰۸)، که با صفحات مشبک، یک مرد چنگ نواز و مردی را با دو ماهی و مرد دیگری با یک فنجان و دو طاقه پارچه و مرد سومی را با یک عصا نشان می‌دهد. آن‌ها را می‌توان به اواخر هزاره دوم و به کوریون Kurion نسبت داد.

بالاخره، ظروف سفالین قبرسی دارای شکل‌هایی با اصل و منشأ فنیقی است به‌ویژه، کوزه‌هایی با دهانه‌های قارچ‌مانند، که معمولاً گشاد هستند و حلقه‌ای در وسط‌گردن دارند. این نمونه‌ها مربوط به سده نهم و هشتم تا سده پنجم هستند. در عصری متأخر، طرحی محلی مرکب از خطوط و حلقه‌های کوچک ظاهر می‌شود. چراغ‌هایی با یک دهانه نوک‌مانند، شبیه‌گونه فنیقی جالب توجه است و حال آن‌که، چراغ‌هایی با دو دهانه در کارتاژ و غرب متداول بوده است. اما نفوذ یونانی و سنت محلی، تولیدات قبرسی را از سبک فنیقی متمایز می‌سازد.

گواه وجود ادیان فنیقی در قبرس، از طریق کتیبه‌ها و نام‌ها معلوم می‌شود. بدین ترتیب، چندین الهه آشنا را می‌یابیم: آستارته Astarte، ملقارت Melqart، اشمون Eshmun، رشف Resheph. کتیبه‌ای از سده هفتم با عنوان آشنای «بعل لبنان Baal of Lebanon»، وقف بعل شده است. گذشته از این، نام این خدا در اسامی خاص مانند بعلی یاتون Baalyaton، آذر بعل Azerbaal و مانند آن‌ها به چشم می‌خورد. جالب توجه آن‌که، این نام‌ها، پیش از نام‌هایی بود که در سراسر جهان پونیک گسترده شد. یک خدای پیش - فنیقی Pre - Phoenician، که در قبرس وجود داشت، و مورد پرستش فنیقی‌ها بود مانند پوماي Pumay (که کلمه یونانی پیگمالیون Pygmalion، از آن‌جا ناشی شده است) و شبیه خدای فنیقی آدونیس - اشمون Adonis - Eshmun بود. در این‌جا، ساسم Sasm را داریم، که در نام‌های متداول در ماریون Marion، لاپه‌توس، کیتیون و تاماسوس یافت می‌شده است. میکال Mikal، که غالباً نامش با رشف به صورت (رشف - میکال) دیده می‌شد نیز جالب توجه است: تطابق یونانی آن با آپولو آمیکلائیوس Apollo Amiklaios، احتمالاً منعکس کننده هم صدای شکل سامی آن است. رشف و میکال به احتمال قوی، دارای اصل و منشأ متفاوتی بودند. اولی، همانند آپولو و دومی همسان هراکلس بود. گذشته از این، رشف، تنها در حالت مرکب با میکال دیده نمی‌شود: دو کتیبه دو زیانه از سده چهارم به ترتیب وقف رشف - لیت Reshef - lyt (آپولو هلایتاس Heleitas و رشف - لهیتس Lhyts (آپولو آلاشیوتاس Alashiotas) شده‌اند. اولی احتمالاً، نام جایگاه هلوس Helos قبرس و دومی، آلاسیا Alasia یا قبرس را نشان می‌دهد. به عبارت دیگر، آن‌ها جرح و تعدیل‌هایی قبرسی از صورت یونانی هستند و نه برعکس. در دوره‌ای متأخرتر، خدایان مصری مانند اوزیریس و هوروس در قبرس، مانند سایر محل‌های فنیقی - کارتاژی ظاهر می‌شوند و ما، به هم پیوستگی‌هایی مانند اشمون - ملقارت را می‌بینیم که به نظر می‌رسد، نتیجه ترکیبات بعدی باشند و بنابراین، آن‌ها را می‌توان از گونه رشف - میکال، متفاوت دانست. در پایان، دین فنیقی در قبرس ظاهراً عناصر اصلی خود را حفظ کرده است، ولی نیز برخی از خدایان محلی را با خدایان خود وفق داده، بالاتر از همه، فنیقی‌ها را برانگیخته است که خدایان قبرسی را، با توجه به تشابهات آن‌ها به خود، تعبیر کنند. در این‌جا نفوذ قبرسی بود که به فنیقیه سرایت کرد و نه برعکس.

فنیقی‌ها و کارتاژی‌ها در آفریقا

فصل نهم

تاریخ

۱. مقدمه

در واقع، برای تاریخ پیشروی فنیقی‌ها در آفریقا یا کارتاژ، هیچ منبع مستقیمی در دست نیست. در این که چنین منابعی وجود داشته و بعضی از نویسندگان باستانی، که آثار آن‌ها باقی مانده، از آن‌ها استفاده کرده‌اند مسلماً تردیدی نیست، و این موضوع به وسیله کتیبه هانو Hanno، که در پریپلوس Priplus ثبت شده، ثابت گردیده است. اما این منابع، معمولاً به مفهوم واقعی کلمه، تاریخی نیستند. از کوچ‌نشینان فنیقی در شمال آفریقا و بالاتر از همه در کارتاژ، کتیبه‌هایی به دست آمده است، ولی این کتیبه‌ها به دین و مراسم اشاره دارد و خدایان و سنت‌ها را توصیف می‌کند و هیچ‌گونه اطلاع مناسبی، درباره فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی به دست نمی‌دهد.

بنابراین، آگاهی ما از تاریخ فنیقیه و کارتاژ در شمال آفریقا، متکی بر منابع غیرمستقیم است. گذشته از این، درباره این موضوع، از همان محیط جغرافیایی منابعی به دست نیامده است، برخلاف آن‌چه که از فنیقی‌ها در شرق حاصل شده است و هیچ‌گونه تاریخ‌نگاری، که نظیر تاریخ‌نویسی اسرائیلیان اهالی بین‌النهرین باشد، در دست نیست. از طرف دیگر، اسناد باستانی در غرب، مفصل‌تر است و علت آن هم اهمیت قاطع کارتاژ در امور مدیترانه بوده است.

نویسندگان یونانی و لاتینی عمدتاً، توجه خود را به جنگ‌های میان کارتاژ و سیراکوس Syracuse و بعدها، میان کارتاژ و روم معطوف داشتند. در این جا، شرح‌ها جامع و مفصل‌اند و اندکی پس از آن حوادث، نوشته شده‌اند. در مورد بقیه تاریخ کارتاژ، اطلاعات ما پراکنده است و نظرات ارسطو درباره قانون اساسی کارتاژ، شرح پولیبیوس Polybius، درباره شورش مزدوران،

ترجمه یونانی از کتیبه هانو، فهرست متصرفات کارتاژ در اواسط سده چهارم، که به وسیله اسکولاکس دروغین Pseudo - Skylax آورده شده است، نمونه هایی از اسناد پراکنده و نامنظم و پر از خلأ و غالباً دشوار، برای گردآوری به شمار می آیند.

اطلاعاتی که تاریخ نویسان یونانی و لاتینی درباره کارتاژی ها به دست می دهند، ظاهراً تحت تأثیر منابع مختلف قرار داشت. در مورد چنین دشمنان سرسختی، خصومتی ذاتی موجود بود و نویسندگان طبعاً، سعی می کردند شرحی اهانت آمیز درباره آنان به دست دهند و آن ها را به بی رحمی و خیانت متهم کنند. اما هانیبال Hannibal، یک مورد استثنایی است. شاید به منظور توجیه شکست های سختی که بر رومیان وارد کرد، تاریخ نویسان، از اخلاق و مهارت او تمجید می کنند و به همان ترتیب، تصویری اغراق آمیز از قدرت کارتاژ در دست است. اعدادی که در مورد قدرت ارتش و ناوگان و همچنین، جمعیت کارتاژ و ثروت آن شهر و دامنه قدرت آن در دست داریم، گاهی ظاهراً مبالغه آمیز است.

بنابراین، تصویری که برای ما از کوچ نشینی فنیقی ها و کارتاژی ها در شمال آفریقا و امور کارتاژ باقی می ماند، بر اثر ماهیت غیرمستقیم و ناقص بودن اسناد نادرست است. از سوی دیگر، وفور اطلاعاتی که نویسندگان باستان به دست می دهند چنان است که، درباره این بخش از جهان فنیقی - کارتاژی، اطلاعات بیشتری داریم، تا درباره بخش های دیگر.

۲. تأسیس کارتاژ

منابع باستانی، در نسبت دادن تأسیس کارتاژ به ۸۱۴ - ۸۱۳ پیش از میلاد، با یکدیگر توافق دارند. اما در آغاز، باید این مسأله را بررسی کنیم که آیا شهر مزبور، از یک اقامتگاه فنیقی پیشین تکامل یافت، یا از یک بنیاد اصلی.

مطلبی منسوب به فیلیستوس Philistus، از یونانیان سیراکوس Syracuse، مربوط به سده چهارم در دست است که بر طبق آن، کارتاژ به وسیله دو نفر از اهالی صور، به نام های آزوروس Azoros (یا، زوروس Zoros) و کارخه دون Karchedon، اندکی پیش از جنگ ترووا تأسیس شد. نامحتمل بودن این روایت، که به وسیله ائوکسودوس Euxodus اهل کنیدوس Cenidus و آپیان Appian تکرار شده است، به تنهایی از دو نام آشکار می شود: زوروس به طور واضح، تحریف کلمه صور است و کارخه دون تحریف کلمه کارتاژ. درست است که کارتاژ به معنی «شهر

جدید» را به علت تأسیس اقامتگاه یا شهر تازه چنین می‌توان نامید، اما بیشتر احتمال دارد که کلمه «جدید» مربوط به خاستگاه اصلی باشد، ولی امکان دارد که فنیقی‌ها شهر را در محلی بنا نهادند که با آن آشنا بودند.

هرگاه به حوادث سال ۸۱۴-۸۱۳ پیش از میلاد بپردازیم، شرح‌های کافی و یک‌نواختی از منابع باستانی در دست است که از تیمایوس Timaeus، آغاز و به‌وسیله ژوستن Justin، به تفصیل شرح داده شده است و سپس نویسندگان بی‌شمار دیگری، آن‌ها را با جزئیات تکرار کرده‌اند.

بنا بر گفته ژوستن، بنیان‌گذاران کارتاژ از صور آمده بودند. در این‌جا الیسا Elissa، خواهر پادشاه پیگمالیون، با عم خود آخاریاس Acharbas، کاهن ملقارت، که مردی ثروتمند بود ازدواج کرد. پیگمالیون، آخاریاس را به قتل رساند و الیسا همراه با گروهی از شهروندانی که نسبت به عمویش وفادار بودند، پس از آن که مراسم خدا ملقارت (هرکول) به جای آورد، در نهان به قبرس گریخت. در قبرس، کاهن اعظم آستارته (جونو Juno)، به او پیوست با این شرط که، در زمینی که در آن اقامت خواهند کرد، کهانت در خانواده آستارته موروثی بماند. هشتاد دختر نیز برای روسپی‌گری مذهبی همراه آنان رفتند، تا تداوم دین فنیقی را تأمین کنند.

دریانوردان، به‌طور مستقیم به سوی محلی پیش رفتند که در آن‌جا قرار بود، کارتاژ را تأسیس کنند. به منظور به‌دست آوردن قطعه زمین بزرگی، الیسا به نیرنگی متوسل شد که عبارت بود از خرید قطعه زمین به اندازه‌ای که آن را، بافته یک پوست گاو در بر بگیرد. سپس پوست را به تسمه‌های بسیار باریکی تقسیم کرد و آن‌ها را در بافته در اطراف تپه‌ای که بر فراز دماغه کارتاژ بود، پیچاند.^۱ در این‌جا، ظاهراً برای شهری که بر بلندی نهاده شده باشد در یونانی کلمه بورسا byrsa، وجود دارد که از لغات فنیقی برای آکروپولیس Acropolis، یعنی «شهر بلند» اقتباس شده و در یونانی به معنای «پوست گاو» است.

از کوچ‌نشینان، پذیرایی گرمی به عمل آمد و فرستادگانی از اوتیکا با هدایای فراوانی برای هم‌میهنان خود وارد شدند. اما هیاریاس Hiarbas، پادشاه آن محل، که به تبعید شدگان اجازه داد در سرزمینش مقیم شوند، دلباخته الیسا شد و به یکی از بزرگان آن شهر گفت که اگر الیسا با او

۱- حسن صباح همین نیرنگ را در مورد قلعه‌ای به کار برد. (نگاه کنید به تاریخ ایران - عباس اقبال) - م.

ازدواج نکند وی به آن‌ها اعلان جنگ خواهد داد. ایسا، که می‌خواست نسبت به خاطره شوهر خود وفادار بماند، آتشی برافروخت و خود را در آن افکند. سپس اتباعش به او جنبه‌ی خدایی بخشیدند و مراسم مربوط به او را، تا زمان نابودی کارتاژ به دست مردم، ادامه دادند. باید به خاطر داشت که در سنت‌ها، نام ایسا همراه با نام دیدو Dido آمده و بعد، جانشین آن شده است. ویرژیل Virgil، بعدها بر اساس این قصه در کتاب آیناد Aeneid، داستانی پرداخت.

بنا به گفته دیونوسوس اهل هالی کارناس Hicarnassus، تیمایوس تاریخ سنتی تأسیس کارتاژ را سی و هشت سال قبل از نخستین المپیاد در ۸۱۴ پیش از میلاد می‌داند. وله‌ئیوس پاترکولوس Velleius Poterculus، سال تاریخ کارتاژ را ۶۶۷ سال می‌داند و در این صورت، تأسیس آن را در سال ۸۱۳ پیش از میلاد به حساب می‌آورد. نویسندگان دیگر، این تاریخ را تأیید می‌کنند، و ما می‌توانیم تا آن‌جا که سنت تاریخی اجازه می‌دهد، آن را دقیق بدانیم.

اگرچه شرح نویسندگان باستانی تا اندازه‌ای دارای عناصر افسانه‌ای است، آن بدگمانی کلی، که مدت‌ها ملازم آن بوده است، به نظر موجه نمی‌آید. با توجه به این‌که، هیچ گواه باستان‌شناختی از وجود کارتاژ، قبل از اواسط سده هشتم در دست نیست، جریان انتقادآمیزی که پیش از این به آن اشاره شد، تمام شرح سنتی را رد می‌کند. اما امروزه می‌بینیم که تاریخ ظروف اولیه - ظروف مربوط به نخستین لایه حومه تانیت Tanit - به حدود ۸۰۰ پیش از میلاد، باز می‌گردد (هاردن Harden). می‌دانیم که میان پیاده شدن نخستین ساکنان و تولید آثار هنری، که مقدر بود قرن‌ها باقی بماند، چندین نسل گذشت.

اگر اصل و منشأ سنتی کارتاژ را با نظری وسیع‌تر و مثبت‌تر بررسی کنیم، خواهیم دید که عناصری با اصل و منشأ مسلم یونانی (مانند نام بورس)، همراه با عناصر دیگری است، که حاکی از آشنایی با محیط فنیقی است. مانند نام‌های پیگمالیون (پومایاتون Pumayyaton) و ایسا (الیشا Elisha)؛ اشاره به مراسم هرکول (ملقارت) در صورت؛ مراسم پرستش جونو (آستارته) و روسپی‌گری مقدس در قبرس و همچنین کهنات موروثی؛ و آگاهی بر قدرت اصل و منشأ فنیقی شهر اوتیکا.

یک تأیید جالب توجه این سنت نیز به وسیله ژوزفوس به دست داده می‌شود. در یکی از قطعات مربوط به سالنامه‌های صور که از آن نام می‌برد، گفته شده است که شخصی به نام پیگمالیون در صور سلطنت می‌کرد و در سال هفتم سلطنت او، خواهرش به لیبی گریخت و شهر

کارتاژ را بنیان نهاد. البته ژوزفوس تاریخ دقیق را ذکر نمی‌کند، ولی دوره پیگمالیون در حدود پایان سده نهم است و به هیچ وجه متناقض با تاریخ سنتی نیست.

اصل و منشأ صوری Tyre کارتاز، به وسیله سفیرانی که آن شهر در طی قرون و اعصار به صورتی فرستاده است، تأیید می‌شود. این سفیران، پیوسته هدایایی برای پرستشگاه هرکول (ملقارت) می‌بردند، و اگر درست باشد که این هدایا، یک دهم عواید دولت بوده است (همان‌گونه که دیودوروس سیکولوس Diodorus Siculus ادعا می‌کند)، خود آن هدایا را می‌توان نوعی باج و خراج دانست. دیودوروس می‌نویسد که بعدها هدایای مذکور کاهش داده شد ولی در لحظات خطر، کارتازی‌ها خدای صور را به یاد می‌آوردند و با مبالغ گزاف پول و خراج برای ادای احترام به او به صور می‌رفتند.

اکنون به مساحت اشغال شده می‌پردازیم. موقعیت جغرافیایی و حفاظت آن در مقابل بادهای و یافته‌های باستان‌شناختی، حاکی از آن است که کارتاز بایستی نزدیک لوکرام Lekram در جنوب آکروپولیس بورسا قرار داشته باشد. اگر داستان پوست گاو، نتیجه اسطوره‌شناسی بعدی باشد، هنوز به نظر می‌رسد که تسلط بر ناحیه تپه‌ای، نخستین هدف کوچ‌نشینان بوده است، که می‌فهمیدند چنین محلی برای لنگر انداختن مناسب است.

از مدت‌ها پیش گفته شده است که، نام واقعی این شهر ممکن است از لحاظ تاریخی حاکی از قصد سوق‌الجیشی مؤسسان آن بوده باشد. قرت هداشت به معنای «شهر جدید» است، ولی نیز معنای پایتخت جدید از آن استفاده می‌شود و بنابراین، وجود قصد سیاسی مشخصی را همراه با تأسیس آن آشکار می‌سازد. در واقع لازم بود که، پایگاهی برای گسترش فعالیت فنیقی‌ها در غرب تأسیس شود که از مدت‌ها پیش، فراسوی منطقه واقعی کارتاز تکامل یافته بود. این که نقشه مزبور در جایی جامه عمل بپوشد که دریانوردان فنیقی با آن آشنا بودند، موجه به نظر می‌آید. ولی تفوقی که کارتاز به زودی بر هر کوچ‌نشین فنیقی بدان دست یافت، مسلماً بعد از ۸۱۴-۸۱۳ بود و احتمالاً، ناشی از اوضاع غریبش بینی شده نبود، بلکه به قصدی حساب شده انجام گرفت. از این فرضیات نیز احتمالاً می‌توان فهمید که چرا کوچ‌نشینان خود را، به پایگاه نزدیک اوتیکا محدود نکردند. در واقع، موقعیت کارتاز، هم از لحاظ خود و هم از نظر امکانات توسعه به درون قاره، استثنایی بود. کارتاز، که مانند دماغه بلند عظیمی میان دو مردابی قرار داشت که، برای دفاع از دو سوی آن بسیار مناسب بود به قاره آفریقا از طریق برزخی وصل می‌شد و دفاع از

آن آسان بود. وسعت بسیار اراضی قابل کشت بر روی دماغه بلند باعث می شد که سراسر آن ناحیه، مجزا بماند و به آسانی قابل دفاع باشد.

بالاخره، کاملاً امکان دارد که قصه حزن‌انگیز الیسا، گذشته از بعضی عناصر مسلم افسانه‌ای، دارای جنبه‌هایی از حقیقت و در نتیجه حوادث تاریخی باشد. بنابراین، می توان تاریخ ۸۱۴ - ۸۱۳ پیش از میلاد را، برای تأسیس کارتاژ دقیق دانست و نیز می توان فرض کرد که، کارتاژ به وسیله کوچ‌نشینانی از صور تأسیس شد، با هدف احداث شهری که در غرب فنیقیه حایز اهمیت فراوان باشد.

۳. تشکیل امپراتوری

درباره تاریخ پیشین کارتاژ و در واقع، تا تأسیس کوچ‌نشینان در ایبیزا (Ibiza) ۶۵۴ - ۶۵۳ پیش از میلاد)، مطلقاً اطلاعی در دست نیست. اما موقعیت تاریخی نشان می دهد که کارتاژ، به صورت شهر عمده فنیقی در غرب درآمد و تسلط خود را بر سایر کوچ‌نشینان برقرار ساخت. انگیزه اصلی به هم پیوستگی نقاط پراکنده فنیقی در غرب، تحت حمایت کارتاژ، ناشی از نفوذ یونانیان به ناحیه مدیترانه بوده است. پس از سده هشتم، این نفوذ، با شدت بیشتری ادامه یافت و منجر به رقابت و خطری جدی برای کوچ‌نشینان فنیقی گردید. درست است که افراد تازه وارد در محل‌هایی متمرکز می شدند که در آنجا، مقاومت کمی دیده می شد: آن‌ها هیچ گروه فنیقی در جنوب ایتالیا، کرس Corsica و گل Gaul نیافتند و جرأت نکردند فراتر از ساحل آفریقایی میان استراتیس Stratis و تنگه‌های جبل طارق بروند، جایی که کوچ‌نشینان فنیقی مطمئن‌ترین قلمرو خود را در اختیار داشتند. اما (بنا بر گفته توسیدید (Thucydides)، بر اثر درگیری‌ها در سیسیل، فنیقی‌ها مجبور شدند به منتهی‌الیه شمال غربی آن جزیره، عقب‌نشینی کنند و این موضوع ثابت می کند که توافق دوستانه یا تقسیم محل نفوذ آن‌ها کار آسانی نبود. یونانیان تنها خطر نبودند. ماهیت کوچ‌نشینان فنیقی، که عبارت از مراکز تجاری دریایی بود با یکدیگر فاصله‌ای عمده داشتند، آنان را در معرض حملات جمعیت بومی قرار می داد و این حملات، به ویژه هنگامی تشدید می شد، که کوچ‌نشینان از خود علائم ضعف نشان می دادند، یا هیچ‌گونه وسیله انتقام‌جویی نداشتند. بدین لحاظ، این خود دلیل دیگری برای اتحاد با شهر بزرگی بود که طبعاً در نیرومندترین کوچ‌نشین به وجود آمد.

به این ملاحظات، که حاکی از ایجاد روابط میان کارتاژ و دیگر کوچ‌نشینان فنیقی در غرب بود، می‌توان انحطاط صور و فنیقیه شرقی را افزود. انحطاط، کند بود و مراحل متناوبی داشت و باوجود این، واقعی بود و چنان بود که امکان کمک رساندن مؤثر به غرب دور را کاهش می‌داد. این نکته از آن لحاظ بیشتر صحیح است که توسعه یونانیان، خطوط ارتباطی را قطع می‌کرد. این که کوچ‌نشینان فنیقی، برتری کارتاژ را با کمال میل قبول کرده و بی‌درنگ تفوق آن را پذیرفته باشند، مسأله دیگری است. اما، اطلاعات تاریخی و باستان‌شناختی ما، به اندازه‌ای دقیق نیست که بحران‌ها و اختلافات میان مراحل فنیقی و کارتاژی کوچ‌نشینان را نشان دهد: برعکس، دقیقاً، همین دشواری تشخیص میان این دو مرحله است که یکی از پیچیده‌ترین مسائل تاریخی را تشکیل می‌دهد.

همان‌گونه که گفتیم، نخستین اشاره به فعالیت کارتاژ مربوط به تأسیس کوچ‌نشین ایبیزا در بالئار است. دیودوروس سیکولوس، تأسیس این کوچ‌نشین را ۱۶۰ سال بعد از تأسیس کارتاژ در ۶۵۴ - ۶۵۳ پیش از میلاد می‌داند. با ساختن ایبیزا، کارتاژ در راه ساردنیا به اسپانیا بندری برای خود به دست آورد. ما از حدود استیلای کارتاژ بر بالئارها اطلاعی نداریم، ولی جالب توجه آن که پورت ماهون Port Mahon، در مینورکا Minorca نامی دارد که ظاهراً کارتاژی است (ماگون Magon).

احتمالاً، در این زمان بود که کارتاژی‌ها نیز در ساردنیا و سیسیل ساکن شدند و لاقلاً، روابط خود را با کوچ‌نشینان فنیقی محلی استحکام بخشیدند. حوادث دو دهه بعد، حاکی از اقامت کارتاژی‌ها در این دو جزیره است. بنابراین، می‌توان گفت که توسعه کارتاژ در مدیترانه و بیرون آوردن تدریجی اختیار از دست صور به عنوان رهبر کوچ‌نشینان، و همچنین مؤسس یا اشغالگر جدید خود کوچ‌نشینان، طی سده هفتم پیش از میلاد صورت گرفت.

بنا بر گفته توسیدید، کارتاژی‌ها به عبث کوشیدند که جلو تأسیس ماریس را به وسیله فوکایی‌ها Phocaeans بگیرند و در یک نبرد دریایی در حدود ۶۰۰ پیش از میلاد، شکست خوردند. معلوم نیست که این واقعه دقیقاً در کجا روی داده ولی مسلماً ضربه‌ای شدید برای کارتاژ بود، زیرا یونانیان را قادر ساخت به یک نقطه مهم از لحاظ دریانوردی در مدیترانه دست یابند، که عبارت از دسترسی به دره رن Rhone بود. همچنین آغاز اتحاد نزدیک و روزافزون میان کارتاژی‌ها و اتروسکی‌ها، به منظور قصد مشترک مخالفت با توطئه یونانیان بود. مالمخوس

Malchus، سردار کارتاژی، در حدود ۵۵۰، در جنگی برضد یونانیان در سیسیل پیروز شد و بنا به گفته ژوستن، بخشی از این جزیره را به تصرف در آورد: واضح به نظر می‌رسد که وی از آن لحاظ دخالت کرد تا از کوچ نشینان فنیقی در منتهی‌الیه غربی این جزیره، حمایت کند. سپس مالخوس به ساردنیا رفت، ولی از جمعیت محلی به سختی شکست خورد.

ژوستن به گفته خود ادامه داده می‌گوید که، مالخوس همراه با بقایای لشکرش در نتیجه این شکست، از کارتاژ اخراج شد و برضد کارتاژ شوریده، آن را به محاصره گرفت و سرانجام، موفق به تسخیر آن شد. اما مدتی بعد، متهم به استبداد گردید و به قتل رسید. پس از او، ماگون مؤسس سلسله ماگونی‌ها بر سر کار آمد که تا سه نسل در کارتاژ حکومت راندند و اقدامات متهورانه‌ای، به منظور تکامل قدرت شهر انجام دادند. مشهورترین اعضای این خانواده عبارت بودند از هامیلکار Hamilcar و هاسدروبال Hasdrubal دو پسر ماگون.

اتحاد میان کارتاژی‌ها و اتروسکی‌ها منجر به شکست فوکایی‌ها در ۵۳۵ پیش از میلاد شد. فوکاها با استفاده از آلالیا Alalia در کرس به عنوان پایگاه، به زیان تجارت در مدیترانه به دزدی دریایی می‌پرداختند. کارتاژی‌ها و اتروسکی‌ها در نبرد دریایی آلالیا با آن‌ها مواجه شدند و آنان را شکستی سخت دادند. این واقعه، دارای اهمیت فراوان بود، زیرا مانع از پیشرفت یونانی‌ها در کرس و ساردنیا شد. در نتیجه چند عهدنامه، مناطق نفوذی اتروسکی‌ها و کارتاژی‌ها تعیین شد: ایتالیا از آلپ تا کامپانیا Campania به اتروسک‌ها و ناحیه عظیمی که شامل منطقه اشغال یونانی‌ها در جنوب شرقی بود، به کارتاژی‌ها تعلق گرفت. مواد اتروسکی یافت شده در کارتاژ، گواه روابط نزدیک این دو قوم در زمینه فرهنگی و سیاسی است، همچنان که گواه این روابط و دوام آن‌ها در دوره بعد، از طریق کتیبه‌ای پونیک، که در سن سورا S. Severa (پورگی Pyrgi باستانی)، در ژوئیه ۱۹۶۴ کشف شده است، به اثبات می‌رسد. این کتیبه، که به حدود ۵۰۰ پیش از میلاد نسبت داده می‌شود، و همراه دو متن بسیار مشابه اتروسکی است، دارای ستایشی است که از سوی تفاری Thepharie اهل ولیاناس Velianas، یا ولیوناس Veliunas امیر کایره Caere (سروتری Serveteri)، در زیارتگاه پورگی، خطاب به بانو آستارته به عمل آمده است. در این جا باید به اتحادی توجه کنیم که میان اتروسکی‌ها و کارتاژی‌ها بسته شد و در سطح مدیترانه‌ای دارای اهمیت فراوان بود: این اتحاد، روابط ضد یونانی را که در غرب به وسیله ملت‌های شرق، تحت رهبری دولت هخامنشی تشکیل یافته بود، استحکام بخشید. تصادفی

نیست که روابط میان کارتاژ و فنیقیه در این دوره به ویژه، فعال باشد. هنگامی که کمبوجیه پس از تسخیر مصر، در صدد اعزام قوایی بر ضد کارتاژ برآمد، فنیقی‌ها حاضر به مشارکت نشدند، همچنین مسلم است که سفیرانی گاه‌گاه از کارتاژ به صور می‌رفتند، نه تنها هدایایی برای زیارتگاه ملقارت می‌بردند، بلکه دربارهٔ مبارزهٔ مشترک علیه یونانیان با یکدیگر به بحث می‌پرداختند.

حوادث مربوط به قوایی که دوریائیوس Doriaeus، برادر پادشاه اسپارت، نخست به آفریقا و سپس به سیسیل رهبری کرد، بخشی از این مبارزه، بر ضد یونانیان بود. در اواخر سدهٔ ششم، در تاریخی که تعیین آن دشوار است، دوریائیوس در محلی در آفریقا میان دو سورتِه Syrtis، در هجده کیلومتری جنوب شرقی لپتیس Leptis پیاده شد. کارتاژی‌ها با کمک بومیان، سه سال صرف طرد او کردند. وی به پلوپونز مراجعت کرد، اما به زودی به غرب و این بار به سیسیل بازگشت، و در آن‌جا، نزدیک کوه اریکس Eryx شهری را بنا نهاد که آن را، هراکلیا Heracleia (هراقلیه) نامید. کارتاژی‌ها و اهالی الیمی Elymi او را شکست دادند و هراکلیا را ویران ساختند. نخستین علامت بحران در اتحاد ضد یونانی در غرب، عبارت از زوال دولت اتروسکی و شورش بر ضد تارکوئین‌ها Tarquins در ۵۱۷، به انضمام روی کار آمدن روم، به‌عنوان یک جمهوری مستقل بود. در ۵۰۹، روم عهدنامه‌های با کارتاژ بست و حدود نفوذ خود و کارتاژ را معین کرد. متن این عهدنامه که پولیبیوس آن را آورده است، از آن لحاظ جالب توجه است که قدرت کارتاژ را در غرب مدیترانه نشان می‌دهد.

«میان رومیان و متفقین آن‌ها و کارتاژی‌ها و متفقین آن‌ها بر این شرایط، قواعد دوستی استوار می‌شود: رومی‌ها و متفقین آن‌ها نباید با کشتی‌های بزرگ خود از (برزخ زیبا) فواتر بروند مگر آن‌که، بر اثر طوفان یا حملهٔ دشمن مجبور شوند. هر کس که مجبور شود فواتر از این حدبرود، خرید یا انجام دادن هر کاری غیر از آنچه که برای تعمیر کشتی یا برای قربانی نیاز باشد ممنوع است، و ظرف پنج روز باید بازگردد... اگر یکی از رومی‌ها وارد استان کارتاژی‌ها در سیسیل شود از مزایای مشابهی برخوردار خواهد شد. کارتاژی‌ها نباید هیچ آسیبی به اهالی آردیا Ardea، آنتیوم Antium، لورنتیوم Lurentium، سیرکه‌یی circeii، تراسینا Terracina، یا هر شهر دیگری از لاتینی‌های تابع روم برسانند. دربارهٔ لاتینی‌هایی که تابع روم نیستند، کارتاژی‌ها باید دست از شهرهای آن‌ها باز دارند و اگر هر شهری را به تصرف درآوردند، باید آن را بدون

رومی‌ها پس بدهند. آن‌ها در سرزمین لاتینی‌ها نباید هیچ قلعه‌ای بنا کنند و اگر به‌طور مسلح وارد شوند نباید شبی را در آن‌جا بگذرانند.»

در این ضمن، نزدیک بود نبرد قاطع میان ایرانیان و یونانیان واقع شود. پدیده‌ای که دارای اهمیت فراوان بود و تلاش موفقیت‌آمیز یونانیان را، برای شکستن حلقه محاصره و تحکیم برتری خود بر بخش اعظم ناحیه مدیترانه، نشان می‌دهد. حتی نویسندگان باستانی، به پیوستگی میان نبرد سالامیس Salamis، که در آن‌جا ناوگان ایرانی، و به ویژه کشتی‌های فنیقی شکست خوردند و نبرد هیمرا Himera، که در آن‌جا کارتاژی‌ها بر ضد پایگاه یونانیان در سیسیل با ناکامی مواجه شدند، اشاره می‌کند.

این خود در آن زمان، تصادفی نبود. یکی از تاریخ‌نویسان یونانی به نام افوروس Ephorus، می‌گوید که نمایندگان ایرانی و فنیقی، اندکی پیش از جنگ به کارتاژ رفتند و از آن دولت خواستند نیرومندترین ناوگان کارتاژی را به سیسیل بفرستند و یونانیان را شکست دهند و سپس عازم پلوپونز شوند. تقاضایی که کارتاژی‌ها با آن موافقت کردند. دیودوروس می‌گوید که خشیارشا، نمایندگانی به کارتاژ فرستاد تا یک حرکت دوگانه را ترتیب دهد. بدین معنا که موافقت کرد به یونان حمله کند، و در این ضمن، کارتاژی‌ها به مقابله یونانیان در سیسیل و ایتالیا بشتابند و برای این منظور، عهدنامه‌ای به امضا رسید.

در هر صورت، وضع سیسیل مستلزم دخالت کارتاژ بود. گلون Gelon، فرمانروای مستبد سیراکوس، دولتی نیرومند در شرق سیسیل بنیان نهاده و با ترون Theron، فرمانروای مستبد اگریگنتوم Agrigentum، پادشاه دولت نیرومند دیگری عهد مودت بسته بود. در عوض، ترون، هیمرا را به تصرف درآورده و تریلوس Terillus، متفق کارتاژ را بیرون رانده بود. بنابراین، گذشته از اهانت به دولت متفق خود، کارتاژ خود را مواجه با کشور یونان می‌دید، که از حالت تجزیه بیرون آمده و اتحاد خود را باز می‌یافت و به تدریج متجاوز می‌شد، کارتاژ چاره‌ای جز دخالت نداشت.

هامیلکار، پسر ماگون، لشکرکشی را به عهده گرفت و با ناوگانی عظیم از کارتاژ به حرکت درآمد. علی‌رغم طوفانی که کشتی‌های حامل اسب و ارابه را در هم شکست، کارتاژی‌ها در پالرمو به خشکی پیاده و از آن‌جا عازم هیمرا شدند. در نبردی که روی داد، ترون و گلون به پیروزی دست یافتند. هامیلکار در صحنه نبرد به قتل رسید و سربازانش کشته یا اسیر و کشتی‌هایش به

آتش کشیده شدند. سال ۴۸۰ برای پیروزی یونانیان در مدیترانه، هم در شرق و هم در غرب، سالی قاطع بود.

اگرچه شرایط صلح چنانکه باید سخت نبود، قدرت تعرض کارتاژ در سیسیل به طور موقت متوقف شد. متصرفات یونانیان در سیسیل ابقا شد، شاید از آن لحاظ که گلون نمی خواست متفق نیرومندی در آگریگنتوم وجود داشته باشد.

۴. کوچ نشینان

پیش از آن که توجه خود را به مواجهه میان کارتاژی ها و یونانی ها در سیسیل معطوف داریم، باید اندکی درنگ کنیم و موقعیت کارتاژ را در آفریقا مدنظر قرار دهیم و تجمع مساکن کارتاژی را به جای فنیقی بررسی کنیم، که حاکی از نیروی رو به رشد کارتاژ بود. هر چند این رشد در سطحی تجاری تا سیاسی به شمار می آمد. درباره نظارت واقعی، که کارتاژ برای مساکن اعمال می کرد، بعداً مطالبی خواهیم گفت و در این جا، فقط از آن ها فهرست وار نام می بریم. دلیل ما در وهله اول، باستان شناختی است، و آثار باقی مانده بیشتر مربوط به شهرهایی است که تاریخ آن ها را معمولاً از روی ظروف می توان تعیین کرد. البته تنها لازم است که نگاهی به نقشه بیفکنیم تا ببینیم که مساکن مزبور از سیاست سنتی فنیقی ها، در مورد پایگاه های دریایی نزدیک به یکدیگر پیروی می کردند.

اگر از شرق به غرب برویم، نخستین مسکن عمده عبارت از لپتیس ماگنا *Leptis Magna* بوده است، که در آن جا، گورستانی مربوط به سده سوم - دوم شناسایی شده و نیز گروه مهمی از تندیس های مسلماً کارتاژی و احتمالاً از عصر هلنیستی، از دل خاک بیرون آورده شده است. سپس اوآ *Oea*، (ترابلس امروزی)، بوده که در آن جا، گورستانی مربوط به سده سوم - دوم در ۱۹۵۷ کشف شد، که شامل اطاقک هایی کنده شده در دل صخره بوده است. در این جا، در مجاورت بوستا *Bou setta*، گروه عظیمی از کوزه های دو دسته، با ظروفی به سبک پونیک، مانند کادوسه ها^۱ *Caduceus* و نماد تانیت *Tanit* تشخیص داده شده است. در سابراتا

۱- کادوسه: چوبی که دو بال بر فراز آن بود و دو مار به هم پیچیده در اطراف آن چوب قرار داشت. این، علامت صلح و تجارت بود - م.

Sabrata، سومین شهر عمده ترابلس، یک گورستان عمده پونیکی به وسیله دی ویتا Di Vita از ۱۹۶۲ - ۱۹۶۴، بر اثر حفاری کشف شد. در صورتی که، گورهای دیگری متعلق به سده سوم پیش از میلاد، که قبلاً به وسیله بارتوچینی Bartoccini، مورد کاوش قرار گرفته بود، قطعاتی از گردنبند با خمیر شیشه و نقوشی به سبک مصری از هارپوکراتس Harpocrates، آپیس، سرهای کوچکی از سیاه پوستان، خوشه‌هایی از گندم و دسته‌هایی از کبوتر و مانند آن‌ها به دست داده است. از سابراتا نیز تندیس‌های کوچکی از سنگ، منسوب به عصر پونیکی - هلنیستی در دست است.

در ناحیه‌ای جغرافیایی از آن‌چه اکنون تونس در آن‌جا قرار دارد، نخستین شهر عمده کارتاژی، آخولا Acholla بود. بر طبق روایت، به وسیله فنیقی‌های مالتا تأسیس شده بود. در این‌جا یک توفت^۱ Tophet، که نویسندگان باستانی از آن چندین بار نام برده‌اند، در راس دیماسه Ras Dimasseh واقع بوده و یک گورستان پونیکی از سده چهارم، که بعدها به دست رومی‌ها افتاده نیز مورد کاوش قرار گرفته است. شهری پونیکی که نام باستانی آن را نمی‌دانیم. اشیای درون‌گور حاکی از آن است که متعلق به سده پنجم بود و شامل تندیس کوچک گلین از الهه‌ای عریان با تاج بوده است. آنچه اکنون از لپتیس Leptis صغیر (اکنون لامتا Lamta)، باقی است، گورهای عمودی با تابوت‌های چوبی است. هادرومتوم Hadrumetum، که اکنون سوسه Sousee نام دارد، به مراتب جالب‌تر است. اما این شهر، پس از سده ششم رونق یافت و دارای توفتی است با ستون‌های یادمانی گوری بسیار مهم. در آن‌جا نیز گورستانی است که بخش قدیمی آن، در شهر کنونی واقع است. یک شهر پونیکی دیگر در کرکوان Kerkouane، در دماغه جدید بون Bon، حایز اهمیت کم‌تری نیست. کاوش‌های انجام گرفته به وسیله سیتتاس، که باستان‌شناسان تونس، به‌طور گسترده‌ای آن را دنبال کرده‌اند، بخش‌هایی را آشکار ساخت که به سده چهارم و سوم پیش از میلاد نسبت داده می‌شود، با کف اطاق‌ها و دیوارها و دستگاه‌های بهداشتی که به خوبی حفظ شده است. در مجاورت آن، منطقه جبل ملذا Mlezza است که در آن‌جا، گورهای فراوانی با جواهرات، تعویذها، قطعات مختلف ظروف و بقایای نقاشی‌ها به دست آمده است.

۱- در تورات دره‌ای نزدیک اورشلیم بوده که در آن‌جا کودکان را برای مولوخ (ملوک) قربانی می‌کردند و به محلی اطلاق می‌شود که شبیه جهنم باشد - م.

هرگاه به سوی غرب ادامه دهیم، اوتیکا را می‌بینیم که از لحاظ سنتی، قدیمی‌ترین کوچ‌نشین در شمال آفریقا بوده است. سیتاس دو گور متعلق به سده‌های هشتم و چهارم پیش از میلاد را به‌دست آورده است، که پر از اشیای نذری شامل حلقه، تعویذ، و ظروف چند رنگی و اشیایی به شکل سوسک مصری بوده است.

درباره هیپو آکرا Hippo Acra (بیزرتا Bizerta)، هیپورگیوس Hippo Regius (بن Bone) و فیلیپ ویل Philippe Ville (نیز از مساکن پونیک)، که ما را به سرزمین کنونی الجزیره می‌رساند، اطلاع زیادی در دست نیست. سیرتا Cirta (کنستانتین)، بیشتر شناخته شده است و خاستگاه تعداد زیادی ستون‌های یادمانی است که تاریخ آن‌ها، پیش‌تر از سده سوم نیست، ولی عناصر آشکاری از یک سنت کهن‌تری را با خود دارد. گورستان چولو Chullu، قدیمی‌تر از سده سوم نیست، در صورتی که درباره ایگیل گیلی Igilgili (جید جلی Djidjelli) تردیدهایی وجود دارد. این محل، که به‌وسیله آستروک Astruc، مورد کاوش قرار گرفته است، گورهایی دارد که از سده سوم پیش‌تر نمی‌رود. درباره ایکوسیوم Icosium (الجزیره)، با توجه به وسعت عظیم شهر، اطلاع کمی در دست است. اما سکه‌های بی‌شمار، مربوط به دوره پونیک با نام یکسم Yksem، مرحله قبل از رومی این محل را به اثبات می‌رساند. در تیپاسا، گورها نشانه غلبه پونیک‌هاست. قدیمی‌ترین گورها که تاریخ آن‌ها لااقل به سده پنجم باز می‌گردد، عبارت از اتاقک‌هایی هستند که در صخره نزدیک دریا کنده شده‌اند؛ گورهای دیگر، نزدیک سطح صخره هستند، به‌طوری که، دیوارهای جنبی بیرون آمده و آن‌ها را در برگرفته است. جنبه پونیک تا دوره رومی‌ها به‌وسیله یادمان‌هایی با علامت تائیت تأیید می‌شود. با رفتن بیشتر به سوی غرب، به ایول Iol (چرچل Cherchl) می‌رسیم، که در آن‌جا بقایای پراکنده، حاکی از دوره متأخر پونیک است و گونوگو Gunugu (گورایا Gouraya)، که در آن‌جا گورستانی متعلق به سده دوم - سوم، تعداد زیادی تخم شترمرغ به‌دست داده، که آن‌ها را به رنگ‌های قرمز و سیاه، بر زمینه سفید با نقشمایه‌های هندسی و گیاهی رنگ کرده بودند؛ آندالوسس Andalouses، محلی که ناحیه مسکونی و گورستان بوده و از آن‌جا ظرفی متعلق به سده چهارم به‌دست آمده است؛ جزیره رخگون Rochgoun، که در آن‌جا، ویلیلموت Vuillemot، بیش از صد گور و عمدتاً کوره‌های جسد‌سوزی، با ظروف نذری، چراغ، سلاح، جواهر، تعویذ از دل خاک بیرون آورد و همه آن‌ها به سده‌های هفتم تا ششم باز می‌گردد و به سبب روابط ویژه با جزیره موتیا Motya، قابل توجه هستند؛ مرسامدخ Mersa Madakh، در چهل کیلومتری غرب اوران Oran، با

دیوارها و تعداد زیادی ظروف، که احتمالاً مربوط به سده هفتم تا ششم است.

پس از آن که به سوی سرزمین کنونی مراکش، نخستین شهر پونیک پیدایش رفتیم، روسادیر (ملیلا Melilla) را می‌یابیم که از گورستانی واقع در آنجا، گورهای ساده‌ای کشف شده، که روی آن را ردیف‌هایی از کوزه‌های دو دسته پوشانده بودند. ویژگی خارق‌العاده‌ای که نظیر آن را در اولبیا Olbia، در ساردنیا (همچنین در زمان مشابهی میان سده سوم و اول پیش از میلاد)، می‌بینیم. اندکی دورتر به سوی غرب، امسا Emsa وجود دارد که در آنجا، بقایای دیوارها و اتاق‌های خانه‌ها با ظروفی متعلق به سده سوم و دوم به دست آمده است. سپس نوبت سیدی عبد السلام Sidi Abdselem، که لایه‌هایی بر روی هم، از اقامتگاهی به دست داده است که با بررسی ظروف، آن‌ها را می‌توان به سده‌های پنجم تا اول قبل از میلاد منسوب دانست. در تمودا Tamuda، بیشتر به سبب خدمات تارادل Tarradell، ویرانه‌های شهری عظیم، با دیوار و میدان و کوچه و خانه‌های بی‌شمار از دل خاک بیرون آمده است. اما تاریخ این جایگاه، متأخر و میان سده دوم پیش از میلاد و سده اول میلادی است. در طنجه، اکتشافات پون سیک Ponsich، به اطلاعات ما که سابقاً محدود به دوره رومی بود، افزوده است و به ویژه سکه‌هایی با نام شهر به حروف فنیقی یعنی ing جالب توجه هستند.

با ادامه ملاحظات خود در سرزمین مراکش، در ساحل اقیانوس اطلس، لیکسوس Lixus (ارزیلا Arzila) را داریم، که مهم‌ترین شهر قبل از روم در مراکش بوده است. اگرچه پیش از این گفتیم که منابع مختلف چه اطلاعاتی درباره این جایگاه را در اختیار ما می‌گذارد، در این جا باید بگویم که کاوش‌های تحت رهبری تارادل، یک مرکز شهرنشینی با وسعت زیاد و لااقل مربوط به سده هفتم تا ششم، با بقایای دیوارهای یک پرستشگاه، دو گورستان عظیم، کتیبه‌ها و سکه و ظرف‌ها را آشکار ساخته است. میان لیکسوس و موگادور، چند اثر پونیک همچون در مولی بوسل‌هام Mulley Buselham به دست آمده است، ولی شهر مهم دیگر موگادور بوده، جایی که ظروف سرخ رنگ، حاکی از اصل و منشأ این جایگاه در سده هفتم - ششم بوده است.

سرانجام، یک نکته احتیاط آمیز وجود دارد. تاکنون درباره مسکن کارتاژی‌ها سخن گفته‌ایم، اما البته میان عناصر فنیقی و کارتاژی، حداقل مشخصی نیست. به طور کلی، برتری کارتاژی، حاکی از جانشینی آن، نسبت به خاستگاه اصلی خود در امر کوچ‌نشینی در غرب را نشان می‌دهد، اما یافته‌های تصادفی، حاکی از یک اصل و منشأ شرقی یا در هر صورت، تماسی با جهان فنیقی است. بنابراین، اگر قدرت کارتاژ کاهش نیافته باشد، لزوماً از میان نرفته است.

نقوش برجسته



۱. بخشی از یک نقش برجسته از آدلون Adlun



۲. جایگزینی دیواری از سیدون (سیدا)



۳. سرستون مربوط به دوره پیش - انولی از گل‌گوی



۴. جایگزینی گوری از مارسالا Marsala



۵. نقش برجسته از سنگ سیاه از تاروس



۶. سرستون پیش - انولی از رمه راحیل



۷. نقش برجسته از آرادوس

سنگ مرمری، ارتفاع ۱۰۰ سانتی‌متر، عرض ۵۰ سانتی‌متر، وزن ۱۰ کیلوگرم

تابوت‌ها



۸. تابوت اشموندر از صیدا



۹. تابوتی که زنی بالدار را نشان می‌دهد از کار تاتار



۱۰. تابوتی آدمی شکل از پیزوکانیتا



۱۱. تابوت احیرام از بیلپس Pizzo Cannita



ستون‌های یادمانی



۱۳. ستون یادمانی از امریت ۱۴. ستون یادمانی با بنیل ستون مانند، از کارتاژ





۱۵. ستون یادمانی با مستطیل کنده کاری شده از موتیا



۱۶. بخشی از یک ستون یادمانی که مرد عربانی را نشان می دهد از موتیا



۱۶ ۱۷

۱۷. بخشی از یک ستون یادمانی از تیر دیا



۱۸. ستون یادمانی با «علامت تانیت» از گنساتین
 ۱۹. ستون یادمانی با نقشمایه‌هایی از گل و ستاره از کارتاژ



۲۰. نقشمایه‌ای مرکب از بطری و بت بر روی یک ستون یادمانی یافت شده در نورا



۲۱. ستون یادمانی که زن و کودکی را از مونته سیرای نشان می‌دهد.

۲۲. ستون یادمانی از آکزیو



۲۳. ستون یادمانی از یهومیلک





۲۴. ستون یادمانی با بتیل‌ها و ستون‌هایی از سوسه

۲۵. ستون یادمانی از غرقه



۲۶. ستون یادمانی از شمالی

۲۷. تصویر یک متوفی بر روی ستون یادمانی از گارتاژ



۲۸. ستون یادمانی با بتیل‌ها با کادوستوس‌ها (عصاها) از سوسه

۲۹. ستونی با نقش یک مرد، سولگیس





۳۰. تزیینی مرکب از بطری و بت بر روی یک ستون یادمانی از کارتاژ



۳۱. تندیس زنی نشسته بر تخت، احتمالاً از پیروکانیتا



۳۲. تندیس از سنگ سیاه، از مارکالاگونیس Maracalagonis



۳۳. نیمتنه سنگی از تاس سیلگ
۳۴. تندیس سنگی از مولتسمیرای

۳۵. تندیس مردی از موتیا



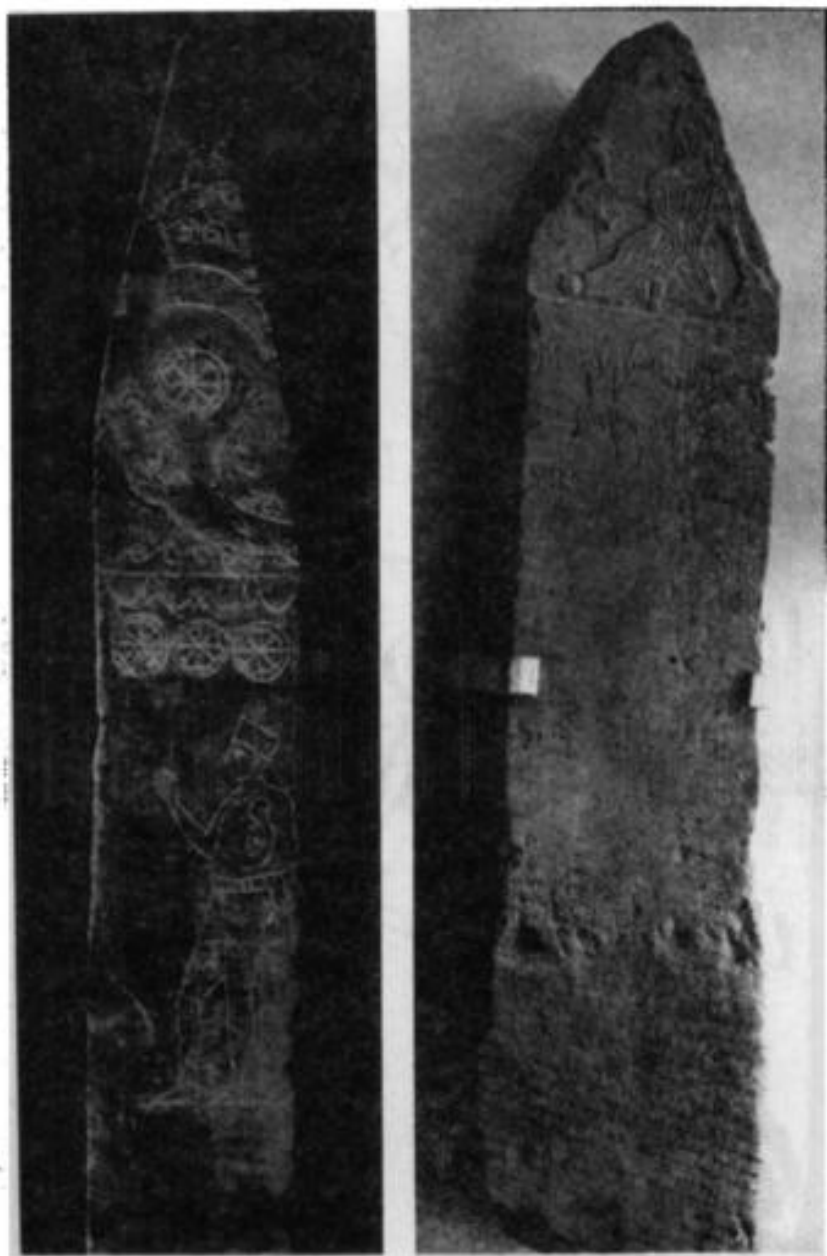
دین و خدایان



۳۶. تندیس الهه‌ای نشسته از مرمر سفید از گالرا Galera



۳۷. ستون یادمانی با علامت تائیت و دیگر نمادها



۳۸. ستون یادمانی که کاهنی را نشان می‌دهد از کارتاز
 ۳۹. ستون یادمانی که پرستنده‌ای را نشان می‌دهد، از کارتاز



۴۰. سر یک شیطان از سنگ از مورتھسیرای
۴۱. ستون یادمانی که زنی را نشان می‌دهد از مورتھسیرای

تندیس های کوچک مفرغی



۴۲. تندیس کوچک مفرغین زنی، از حلب

۴۳. تندیس کوچک مفرغین مردی از حمص Homs



۴۴. تندیس کوچک مفرغین زنی از حلب

۴۵. تندیس کوچک مفرغین زنی از بعلبک



۴۶. تندیس مفرغین از لورا



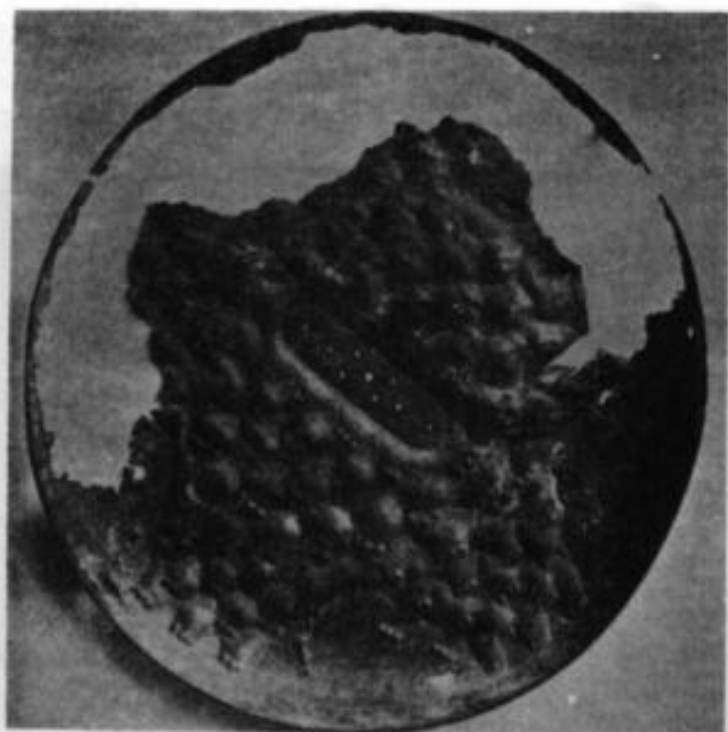
۴۷. تندیس مفرغین از قادنش



۴۸. تندیس مفرغین یافت شده از دریا نزدیک سلینوته



۴۹. ستون یادمانی که قوچی را نشان می‌دهد از سولکیس



۵۰. ظرف مفرغین که قوچ‌های متقابل را در دو سوی درختی نشان می‌دهد، از نمرود
۵۱. ظرف مفرغین که منظره‌ای از خرگوش‌ها را همراه با درختان و کوه‌ها نشان می‌دهد



۵۲. ابوالهول از سنگ خارا، از کاغلیاری Caghari

۵۳. ظرفی به شکل مرغابی از کار تاتار



۵۴. گروهی مرکب از یک شیر و یک گاو نر از آلرا Alesia



۵۵. ستون یادمانی که خرگوش را نشان می‌دهد از کارتاژ



۵۶. شیری از سنگ سیاه از تاروس

شکل‌ها و سردیس‌های تزئینی



۵۷. تندیس کوچک سفالین از ایبیزا



۵۹. سردیس تزیینی سفالین زن از تار



۵۸. سردیس تزیینی سفالین زن از ایبیزا

۶۱. سردیس تزیینی سفالین زنی به سبک یونانی



۶۰. سردیس تزیینی سفالین زن از موتیا





۶۳. سردیس تزئینی سفالین مردی از مونتسمیرای



۶۲. سردیس تزئینی سفالین زنی به سبک مصری از کارناژ



۶۴. پلاکی از سفال که زنی را نشان می‌دهد از کارتار
۶۵. تندیس کوچک زنی با یک قرص از کارتار



۶۶. ظرفی از سفال به شکل انسان از ایبیرا



۶۷. تندیس کوچک سفالین از نورا



۶۸. تندیس کوچک سفالین ایسلا پلانا Isla Plana
۶۹. تندیس کوچک مرد از کارتاز



۷۱. تندیس سفالین از آلکزریو

نقاب‌های سفالین



۷۲. نقاب سفالین از گروه ۱، کارتاز

۷۳. نقاب سفالین از گروه ۲، کارتازک



۷۴. نقاب سفالین از گروه ۳، کارتاز



۷۵. نقاب سفالین از گروه ۴، کارتاژ

۷۶. نقاب سفالین از موتیا



۷۷. نقاب سفالین از موتیا

۷۸. نقاب سفالین از موتیا



۷۸. ابوالهول بالدار، کنده کاری از سامره



۷۹. کنده کاری بر روی عاج، که زنی را در پنجره نشان می دهد، از نمرود

۸۰. عاج، از نمرود، جوانی با شاخه نیلوفر آبی

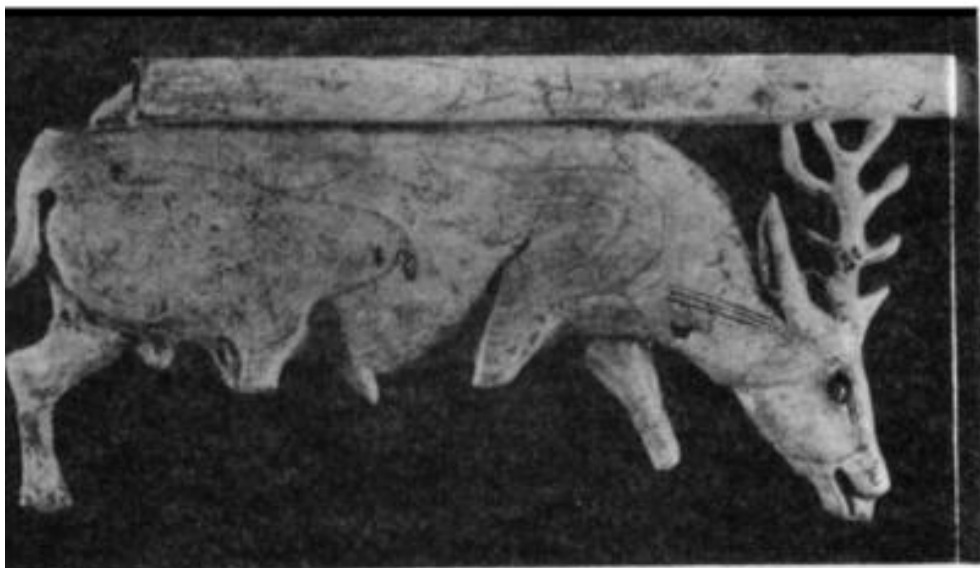
۸۱. ابوالهول بالدار، از نمرود



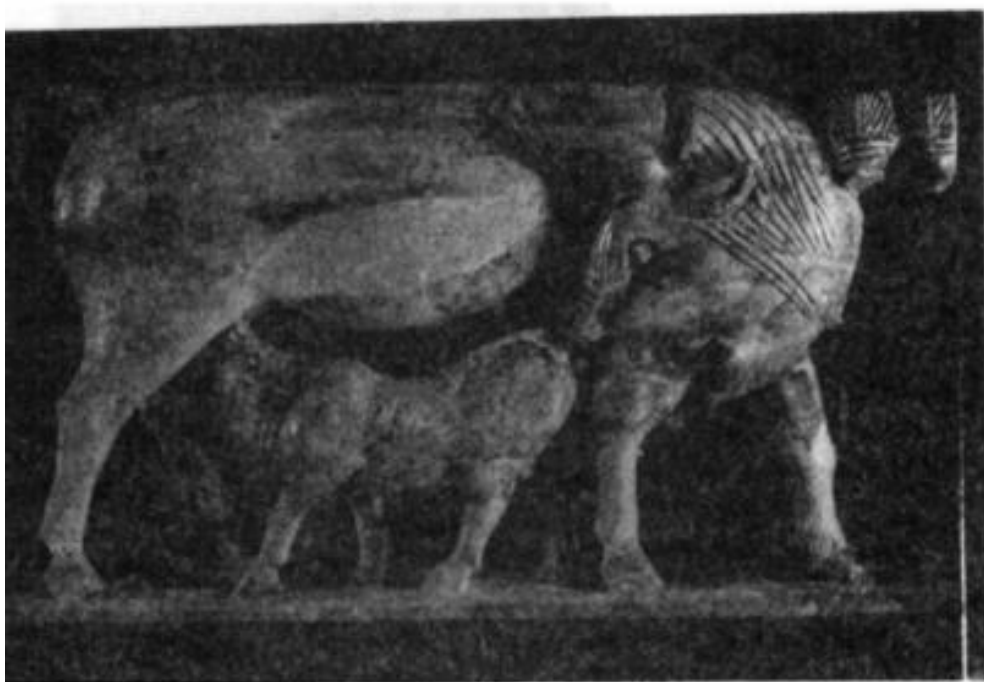
۸۲. عاج، از نمرود، که نقشها و قاب را نشان می دهد
۸۳. عاج با نقوش به سبک آشوری، از نمرود



۸۴. عاج از سامره، با تصاویری که نفوذ مصری را نشان می‌دهد.
۸۵. هوروس بر روی گل نیلوفر آبی، کننده کاری بر روی عاج از سامره



۸۶. عاج که نقش یک گوزن را نشان می‌دهد، از ارسلان تاش



۸۷. گاو در حال شیر دادن، بر روی عاج از ارسلان تاش



سر حکاکمی شده از عاج، از موزه سیرای



۸۹. قرینیز از نخلهای کوچک، عاج کنده شده از ارسلان تاش

جواهرات و تعویدها



۹۰. سوسکی از خمیر شیشه از کارتاز



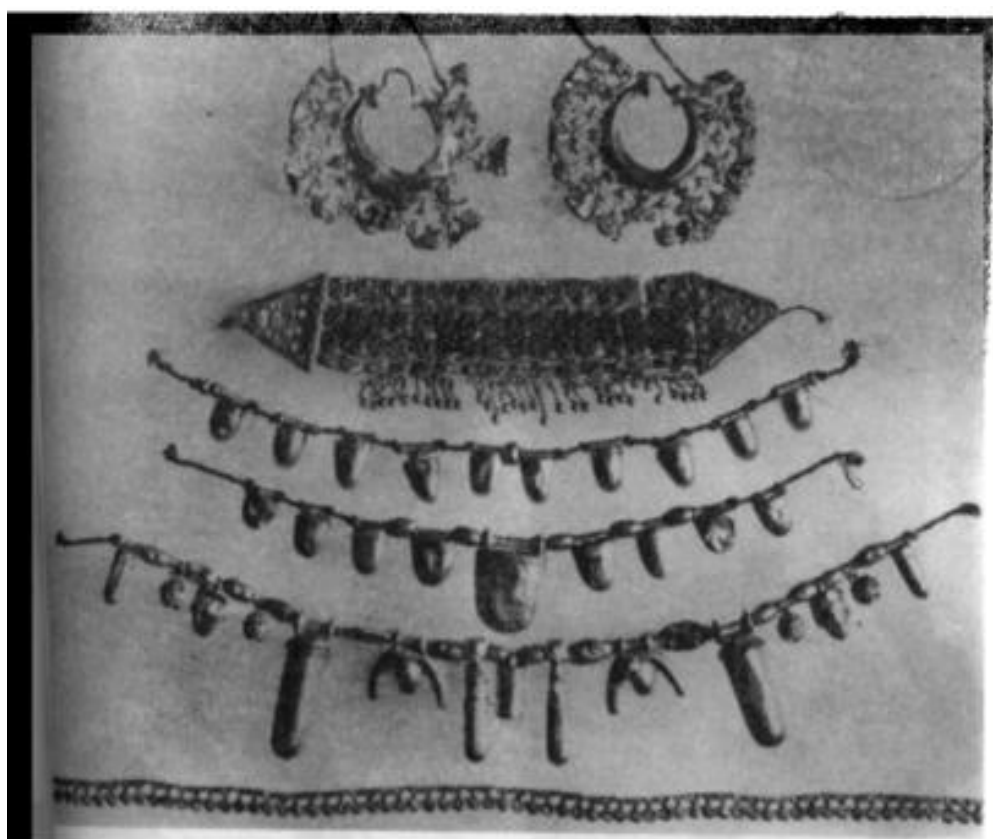
۹۱. آویز به صورت نقاب از خمیر شیشه از کارتاز



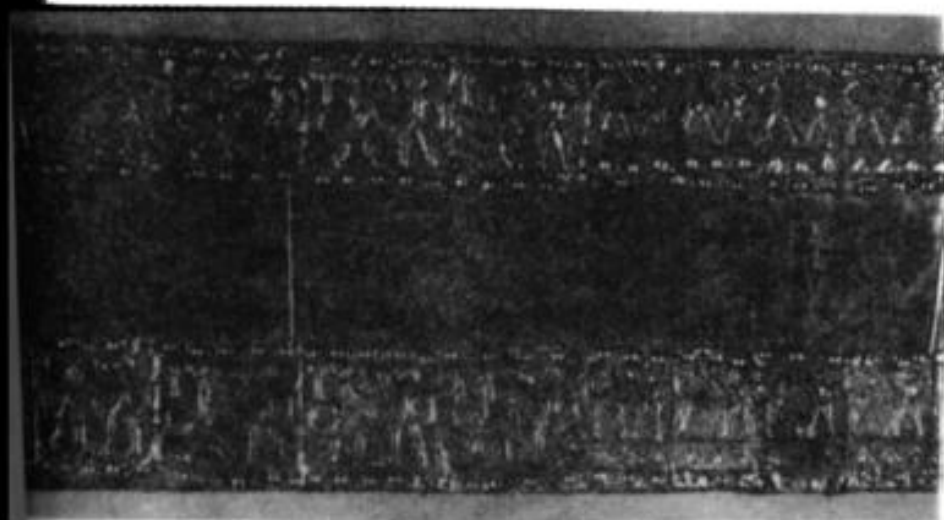
۹۲. دستبند زرین از تاروس



۹۳. جواهرات از کارناژ



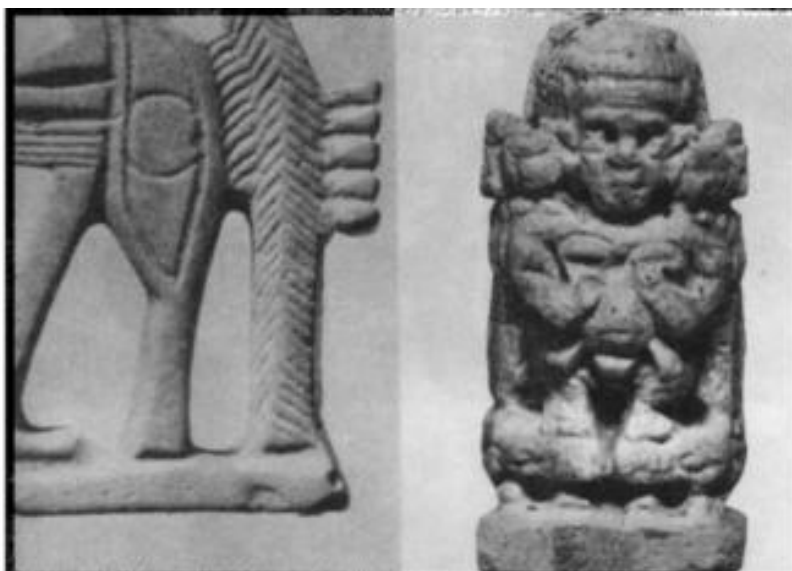
۹۴. تاج زرین، گردنبند و گوشواره‌ها از آلی‌سدا Aliseda



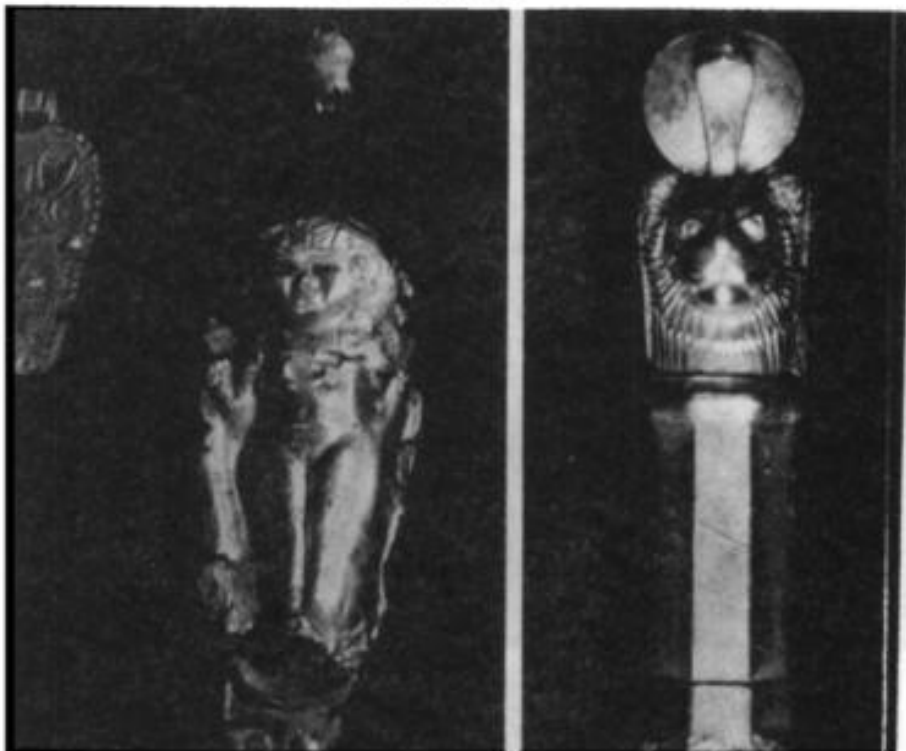
۹۵. کمر بند زرین با نقش برجسته از آلی‌سدا



۹۶. گردنبند از خمیر شیشه از ایبیرا



۹۷. تعویذ از خمیر شیشه با چشم اوجات از کارتاژ
 ۹۸. تعویذی از خمیر شیشه با پناه - پاته خوس، از کارتاژ
 ۹۹. آویزهای زرین فنیقی در موزه لودر
 ۱۰۰. صندوقچه زرین تعویذ، از کارتاژ





۱۰۱. روی سکه زرین از کارتاژ

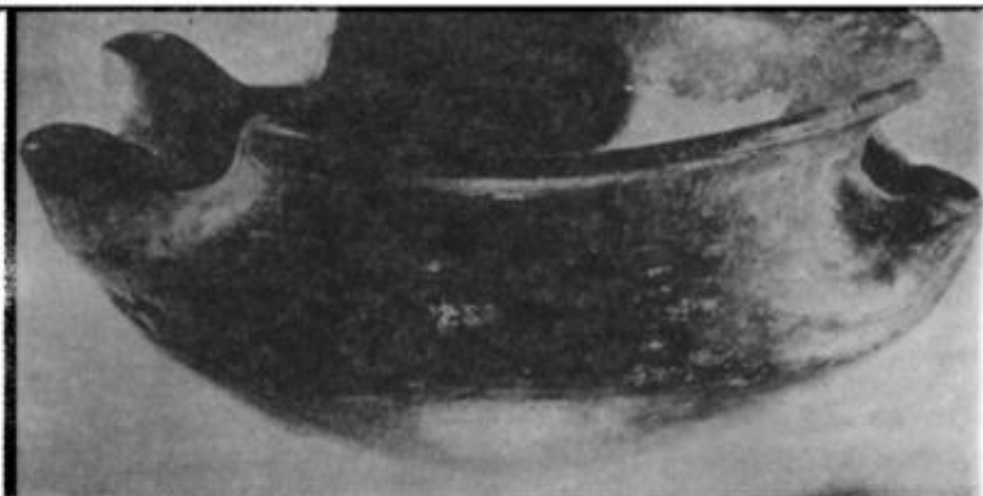
۱۰۲. پشت سکه زرین از کارتاژ



۱۰۴. عطردان از کارتاز



۱۰۵. ظرف از گل به شکل آدمی از قبرس

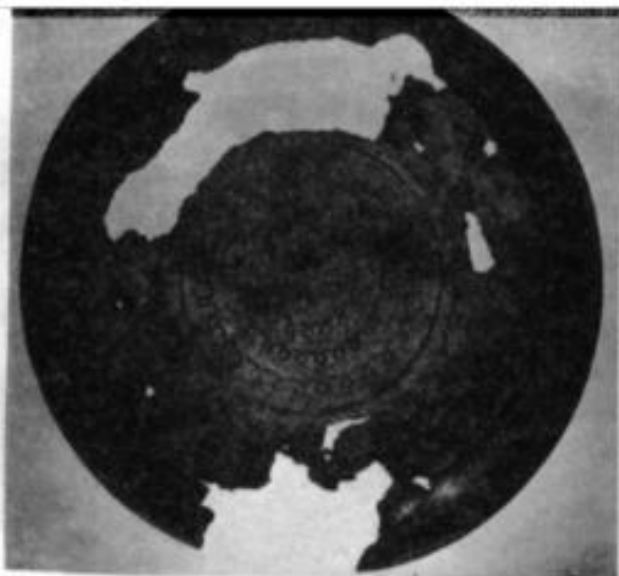


۱۰۶. چراغ با دو نوک از کارتاژ



۱۰۷. بخشی از یک کوزه از تاس سیلگ

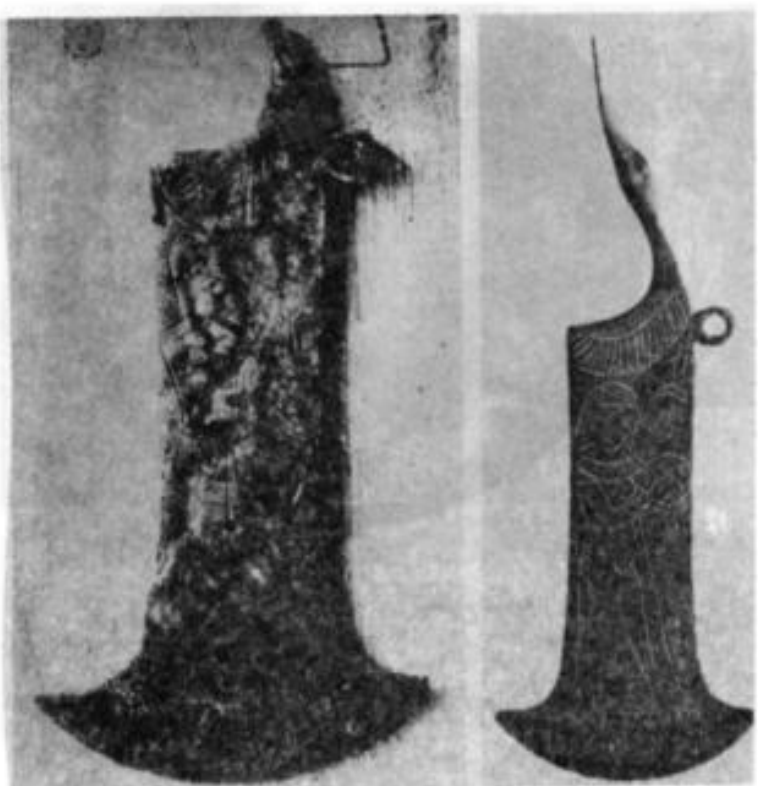
۱۰۸. بخوردان مفرغین از گوریوم Gurium



۱۰۹. ظرف مفرغین با طرح هندسی از نمرود



۱۱۰. ظرف مفرغین با نقش آدمی و طرح کوهها از نمرود



۱۱۱. بخشی از یک تخم رنگ شده شتر مرغ از کار تارو

۱۱۲. تیغه مفرغین از کار تارو

۱۱۳. تیغه مفرغین از ایبورا

۵. کارتاژی‌ها و یونانی‌ها در سیسیل

شکست در هیمرا، نقشهٔ اساسی اتحادی را بر ضد یونانیان از بین برد که، کارتاژ مبتکر آن بود، اما متصرفات مدیترانهٔ غربی و تسلط بر این ناحیه، در دست کارتاژی‌ها باقی ماند و عکس‌العمل شدیدی از بروز بحران جلوگیری کرد. در آغاز، کارتاژ اعضای عمدهٔ خانوادهٔ ماگونی Magonid، هانو و گیسگو Gisgo را تبعید نمود و بنابراین، ساختار حکومتی را تغییر داد، که طی سه نسل، کارتاژ را از طریق جنگ‌های تقریباً متوالی رهبری کرده بود. گذشته از این، مجلسی مرکب از صد نفر به‌عنوان حکومت اولیگارشیک تشکیل شد که هدف آن، حمایت از دولت در مقابل قدرت شخصی مطلق بود. شاید نیز در این زمان بود که القاب و احتمالات وظایف، از پادشاهان به قضات انتقال یافت و نتیجهٔ این عمل، کاهش طول مدت تصدی مقام بود. خلاصه آن که، نظام حکومتی تغییر یافت که موجب یک نظریهٔ جدید سیاسی شد.

تغییرات سیاسی همراه اصلاحاتی مذهبی بود که در کتیبه‌های کارتاژی به روشنی نشان داده شده است. ضمن آن که تعدادی از این کتیبه‌های دیرین، تنها حاکی از وجود یک خدا یعنی بعل است، کتیبه‌های بی‌شمار دورهٔ بعد، تانیت (باصفت «چهرهٔ بعل») و بعل هامون را معرفی می‌کنند.

بالاخره، در زمینهٔ باستان‌شناختی، کاهش سریع مواد وارداتی یونانی را می‌بینیم. علامتی که نشان می‌دهد که دولت کارتاژ از هرگونه داد و ستد با یونانیان چشم پوشی کرده بود. یونانیان، این شهر را از مواد اولیه در مبادله با کالاهای تجملی محروم ساخته بودند.

روی هم رفته، تغییرات سیاسی، اصلاحات مذهبی، و تکامل تجاری حاکی از علاقهٔ آشکاری به منظور بریدن از جهان یونانی است. طبعاً این امر، موجب بحران فرهنگی شد، ولی نیز یک استقلال فرهنگی مشخص‌تر و بنابراین، یک امکان بیشتر نجات یافتن از نفوذ یونانی را در پی داشت، و باید خاطر نشان ساخت که در شرق فنیقیه اتفاق نیفتاد.

انگیزهٔ تحکیم روابط، فراسوی سرزمین ملی و توسعهٔ آن، به‌همان ترتیب نیرومند بود. در سدهٔ پنجم بود که مسافرت‌هایی طولانی به آن سوی ستون‌های هرکول (جبل طارق) انجام گرفت. هیمیلکو از کرانه‌های اسپانیا و فرانسه تا کرنوال به‌سوی شمال رفت، و ظاهراً هدف او، دست یافتن به محصولات مانند قلع بود که از طریق خشکی، به آن دسترسی امکان پذیر نبود، زیرا یونانیان با تصرف مارس، همهٔ تماس‌ها را قطع کرده بودند. هانو، همان‌گونه که در یک گونهٔ یونانی از یک متن پونیک، در پرستشگاه بعل هامون در کارتاژ گفته شده است، در پیرامون

ساحل آفریقا به گشت و گذار پرداخت و احتمالاً به خلیج گینه رسید و بدان وسیله، دسترسی به تولیدات تجارتنی ارزشمند در این منطقه را تأمین کرد.

ظاهراً هدف از این سیاست، به دست آوردن پایگاه‌های مستحکم - هم نظامی و هم اقتصادی - برای تجدید اجتناب ناپذیر مبارزه بر ضد یونانیان بود. این مبارزه در ۴۰۹ هنگامی آغاز شد که سگستا Segesta، که مورد تهدید سلینونته قرار گرفته بود، از کارتاژ مدد خواست و کارتاژ لشکری را تحت فرماندهی هانیپال به سیسیل فرستاد. هانیپال از فرزندان هامیلکار بود که در نبرد هیمرا کشته شد. این نکته به نوعی بر وحدت مقدس، میان احزاب کارتاژی بر ضد دشمن مشترک دلالت دارد، یا این که نشان می‌دهد ماگونی‌ها، علی‌رغم دلایل مخالف، هم‌چنان در حکومت شهر، نفوذ قابل توجهی داشتند. این لشکرکشی کاملاً موفقیت آمیز بود: سلینونته و هیمرا ویران و سه هزار اسیر جنگی، در جایی که هامیلکار به قتل رسیده بود، قربانی شدند. اندکی بعد، در ۴۰۶، لشکر تازه‌ای از کارتاژی‌ها مجدداً به رهبری هانیپال و هیمیلکو، فرزند هانو، به آگریگنتوم حمله برد و آن را شکست داد و پس از محاصره طولانی ویران کرد. هانیپال از طاعون درگذشت، ولی هیمیلکو به ماجراجویی ادامه داد و گلا Gela را بلافاصله ویران کرد. سراسر سیسیل، که در دست یونانیان بود، اکنون مورد تهدید قرار گرفت.

یونانیان به رهبری دیونوسیوس اهل سیراکوس، عکس‌العمل نشان دادند. وی که پس از سقوط آگریگنتوم به عنوان فرمانده انتخاب شده بود، عهدنامه نامساعد صلحی را با کارتاژ به امضا رساند، تا بتواند موقعیت خود را تحکیم بخشد (۴۰۵). سپس دست به حمله زد و بعد از پیروزی‌های مکرر، موتیا را تسخیر کرد و آن را به باد غارت داد (۳۹۸). سپس جنگ به طور نامتساوی ادامه یافت: ناوگان پونیکی تحت رهبری هیمیلکو به مداخله پرداخت و دیونوسیوس، در یک نبرد دریایی نزدیک کاتانیا Catania، شکست خورد و در سیراکوس به محاصره افتاد، ولی به سبب طاعونی که میان لشکر کارتاژ بروز کرد، موفق به فرار شد (۳۹۶). مبارزات دیگری که در سال ۳۹۳ و ۳۹۲ درگرفت، به عهدنامه‌ای انجامید که بر طبق گفته دیودوروس منجر به اعاده اوضاع موجود در سال ۴۰۵ شد. مبارزات بعدی، از سال ۳۸۲ تا زمان دیونوسیوس (۳۶۷)، مرز را به رود هالیکوس Halycus رسانید و در حدود یک قرن، وضع به همین منوال بود و تسلط کارتاژ را تقریباً بر یک سوم سیسیل برقرار ساخت.

تا مدتی طولانی، تاریخ کارتاژ را تنها به علت نبردهای با یونانیان در سیسیل می‌شناسیم. اما این خود کیفیتی واقعی است که از طریق منابع موزد استفاده ما تعیین شده است و نباید تصور

شود که کارتاژ تکامل سیاسی دیگری نداشته است. عهدنامه دوم با روم در ۳۴۸، به ویژه از این بابت، جالب توجه است. این متن که آن را پولیبیوس آورده است، نشان می‌دهد که تسلط کارتاژ به‌طور قابل ملاحظه‌ای در شمال آفریقا و اسپانیا گسترش یافته بود:

«میان رومیان و متفقین آن‌ها و کارتاژی‌ها، اهالی صور و مردم اوتیکا و متحدین مربوطه آن‌ها، دوستی بر اساس شرایط زیر استوار خواهد بود. رومی‌ها نباید در کنار (برزخ زیبا) و ماستیای Mastia تارسثوم Tarseum به غارت بپردازند یا تجارت کنند یا شهری بسازند. هرگاه کارتاژی‌ها شهری را در لاتیوم Latium به تصرف درآورند، که تابع مردم نباشد، می‌توانند اشیای قیمتی و مردان را برای خود نگاه دارند، ولی از شهر چشم‌پوشند. اگر جمعی از کارتاژی‌ها افرادی را اسیر کنند که رومی‌ها با آنان عهدنامه صلح بسته‌اند، ولی تابع مردم نیستند، نباید آن‌ها را به بندرگاه‌های روم بیاورند، اما اگر شخصی آورده شود و یکی از رومی‌ها او را بگیرد، می‌تواند او را آزاد سازد. رومی‌ها حق ندارند چنین کنند. اگر یک نفر رومی، آب و آذوقه از جایی بگیرد که تحت تسلط کارتاژ باشد، از این آب و آذوقه نباید برای ضرر رساندن به هیچ‌یک از افراد قومی که کارتاژی‌ها با آن‌ها عهدنامه صلح و دوستی بسته‌اند، استفاده کند. کارتاژی‌ها حق ندارند چنین کنند. و اگر هر یک از دو طرف چنین کند، شخص زیان دیده نباید به‌طور خصوصی انتقام بگیرد و اگر چنین کند، خطای او عمدی خواهد بود. هیچ فرد رومی نباید در ساردنیا و لیبی به تجارت بپردازد یا شهری را بنا نهد و در محلی متعلق به ساردنیا و لیبی، بیش از آنچه برای گرفتن آذوقه یا تعمیر کشتی خود وقت لازم داشته باشد، نمی‌تواند توقف کند. اگر بر اثر خرابی به آن‌جا رانده شود، باید ظرف پنج روز از آن محل، عزیمت کند. در استان کارتاژی سیسیل و در کارتاژ می‌تواند هر کاری را که برای یک شهروند لازم است، انجام دهد و هر چیزی را که می‌خواهد بفروشد. یک فرد کارتاژی در روم می‌تواند نیز چنین کند.»

مخاصمات میان کارتاژی‌ها و یونانی‌ها در زمان تیمولئون Timoleon، اهل کورنت، که دموکراسی را به سیراکوس بازگردانید، از سر گرفته شد. حملات کارتاژی‌ها، وی را بر آن داشت که به شدت عکس‌العمل نشان دهد و در ۳۴۰، در کنار رود کری‌میسوس Crimisus، به پیروزی عظیم دست یافت. در سال بعد، عهدنامه صلحی تنظیم شد، که در رود هیمرا و هالیکوس Halycus را، به‌عنوان خطوط مرزی تعیین کرد و در وضع کلی

تغییری به وجود نیاورد.

در ۳۳۲، اسکندر مقدونی صور را پس از محاصره‌ای طولانی به تصرف درآورد و ضربه‌ای مهلک بر قدرت فنیقی‌ها در شرق وارد آورد. می‌گویند، وی سفیری کارتاژی در آن شهر یافت که جانش را بخشید. اما درباره نقشه‌هایش در مورد آینده، احتمالاً نیز امیدوار بود متصرفات خود را تا آفریقا ادامه دهد: بنا به گفته بعضی مورخان، در هنگام مرگ او سندی یافت شد که حاوی نقشه‌هایی برای ساختن ناوگان بزرگی به منظور تسخیر کارتاژ و سواحل آفریقا تا ستون‌های هرکول (جبل طارق) بود. بنا به روایت دیگری، کارتاژی‌ها، که درباره مقاصد مقدونی‌ها نگران بودند، شخصی به نام هامیلکار را استخدام کردند، که خود را مورد اعتماد او قرار دهد و نقشه‌هایش را کشف کند. ظاهراً هامیلکار، اطلاعات فراوانی را منتقل ساخت، اما در بازگشت به کارتاژ، او را متهم به خیانت کردند و به قتل رساندند. با وجود این روایات دقیق، کارتاژی‌ها می‌بایستی نسبت به آینده خود بیمناک شده باشند و همچنین مسلم است که مرگ ناگهانی اسکندر به همه این نقشه‌ها پایان داد.

اما کارتاژ به‌زودی با خطر غیرمنتظر دیگری مواجه شد. آگاتوکلس، فرمانروای مستبد و جدید سیراکوس، حکومت خود را تحت حمایت کارتاژی‌ها آغاز کرد، ولی بعد، بر ضد آن‌ها شورید و در ۳۱۰، در شهر خود محاصره شد و شکست خورد. اما در این زمان، نقشه‌ای بی‌نهایت جسورانه را به انجام رساند، که عبارت از حمله به آفریقا بود. وی با قریب چهارده هزار نفر با شصت کشتی جنگی در نهانی عزیمت کرد و با اجتناب از درگیری با ناوگان کارتاژی، نزدیک دماغه بن به ساحل پیاده شد و کشتی‌های خود را آتش زد. وی با عزمی جزم عازم کارتاژ شد.

این ضربه، کاملاً نامنتظر بود. مهاجمان نه بر اثر استحکامات و پادگان‌ها، بلکه به واسطه دشت‌های آباد و تاکستان‌ها از حرکت باز ماندند. دیودوروس در این باره می‌نویسد:

«سرزمینی که از آن‌جا می‌بایستی بگذرند به باغ‌ها و کشتزارهای بسیاری تقسیم شده بود، زیرا جویبارها را در مجراهای کوچکی به جریان انداخته و هر بخشی را آبیاری کرده بودند. هم‌چنین خانه‌های ییلاقی فراوانی وجود داشت که به طرزی مجلل ساخته و دیوارهای آن گچ‌بری شده بود، که حاکی از ثروت مردمی بود که آن‌ها را در اختیار داشتند.

بناهای روستایی پر از اشیایی بود که برای لذت و شادی آماده شده بود، زیرا مردم در یک دوره طولانی صلح و آرامش انواع و اقسام محصولات را ذخیره کرده بودند، بخشی از زمین از تاک و درختان زیتون، و بخشی دیگر با انواع و اقسام درختان انبوه میوه پوشیده شده بود. در هر سو، گله‌های گاو و گوسفند در دشت و چمن‌زارها و دسته‌هایی از اسب در چمن‌زارهای مجاور مشغول چرا بودند. به‌طور کلی، پیشرفتی چندگانه در این منطقه به چشم می‌خورد، زیرا کارتاژی‌های مشهور، املاک خصوصی خود را در آن‌جا قرار داده و با ثروت خود، آن منطقه را برای لذت خویش زیبا ساخته بودند.

آگاتوکلس، پس از غارت شهرهای مگالوپولیس (که هویت آن معلوم نیست) و تونس، در مجاورت کارتاژ اردو زد. در این‌جا در میان هرج و مرج و نگرانی، لشکری به سرعت آماده و بر ضد مهاجم فرستاده شد، که به سختی شکست خورد. این امر، منجر به وضعی غیرعادی شد، بدین معنی که دو دشمن هر کدام، یکی از شهرهای دیگری را در محاصره داشت. ضمن آن که هامیلکار به عبث می‌کوشید سیراکوس را تسخیر کند، آگاتوکلس منطقه متصرفی خود را به ناحیه‌ای در شرق کارتاژ توسعه می‌داد و برای اتحاد با جانشینان اسکندر در مصر، نقشه‌جاء طلبانه‌ای را طرح می‌کرد.

نقشه به قرار زیر طرح شد. در ۳۲۲، بطلمیوس لاگوس Lagus، فرمانروای مصر، افلاس Ophellas، عضو سابق مستحفظان اسکندر را به‌عنوان شهرهای یونانی در سیرنائیک به کار گماشت. آگاتوکلس به افلاس پیشنهاد کرد عهدنامه‌ای بر ضد کارتاژی‌ها ببندند. افلاس بر شما آفریقا و آگاتوکلس بر سیسیل مستولی شد. از این رو، افلاس با ده هزار نفر از کورنه (سیرنه) به سوی اردوگاه آگاتوکلس شتافت، اما به زودی میان این دو متفق، منازعه‌ای در گرفت و آگاتوکلس، افلاس را با خیانت به قتل رساند و لشکر او را به خود اختصاص داد.

در این ضمن، کارتاژ گرفتار یک بحران داخلی بود. بومیلکار برای نیل به قدرت مطلق می‌کوشید، ولی در اوج موفقیت به قتل رسید. آگاتوکلس از این موقعیت استفاده کرد و اوتیکا و هیپو آکرا Hippo acra و بعداً بیزرتا را به تصرف درآورد. در این‌جا، وی شروع به ساختن ناوگانی کرد و در عین حال، با سپاهی کوچک به منظور آزاد ساختن سیراکوس به سوی سیسیل شتافت. فقدان او مصیبتی به بار آورد. کارتاژی‌ها حمله کردند و قوای او را شکست دادند و بیشتر متفقین سابق خود را دوباره طرفدار خویش ساختند. آگاتوکلس به سرعت به آفریقا بازگشت و به عبث کوشید وضع را تغییر دهد. اما به سیسیل گریخت و سربازانش با کارتاژی‌ها مصالحه کردند.

اندکی بعد در ۳۰۵، عهدنامه‌ای با آگاتوکلس به مخاصمه پایان داد: کارتاژ همه متصرفات خود را در آفریقا و سیسیل تا مرز رود هالیکوس Halycus نگاه داشت، در صورتی که آگاتوکلس، در قبال سرزمین‌های از دست رفته خود، مبلغی پول به عنوان غرامت رسمی دریافت داشت.

بنابراین، کارتاژ، یکی از خطرناک‌ترین ادوار تاریخی خود را با اعتدال و دانایی از سر گذراند. در این واقعه، که برای نخستین بار دشمنان کارتاژ به آفریقا کشانده شدند، دولت کارتاژ اهمیت حیاتی سرزمین آفریقا را به خوبی تشخیص داد، تا زمانی که، آگاتوکلس بر روی خاک آفریقا باقی بود، حتی در دشوارترین مواقع، عهدنامه‌ای با او بسته نشد و این خود، به علت سیاست امپریالیستی نبود، که به مفهوم واقعی کلمه هرگز از طرف کارتاژ اعمال نشد، بلکه به علت شناخت اصیل اهمیت قاطع سرزمین محدود میهن آن‌ها بود. اقدام جسورانه آگاتوکلس هر چند ناموفق بود، روشی را نشان داد که کارتاژی‌ها بدان وسیله می‌توانستند شکست بخورند. روشی که بعدها آتیلیوس رگولوس Atilius Regulus و سی پپو Scipio، آن را دنبال کردند.

روی هم رفته، مسیر حوادث در سده‌های پنجم و چهارم، اظهار استقلال کارتاژ را، هم نسبت به خاستگاه اصلی خود و هم از جهان یونانی و در تشکیل دولتی خودمختار با سیاستی مشخص، نشان داد. این سیاست، بنا بر سنت فنیقی، در هدف اساساً تجاری خود بود. ولی نیز مراحل تازه‌ای و مرکز ثقل جدیدی داشت. همان‌گونه که دیدیم، کارتاژ دارای مقاصد امپریالیستی نبود و این امر بعدها، هنگامی که با دولتی مانند روم مواجه شد، موجب اضمحلال و فروپاشی آن شد. اما این واقعیت باقی است که برای نخستین بار، کارتاژ، آفریقا را در خط مقدم تاریخ مدیترانه آورد و برای یونانیان در غرب تعبیر، و مظهر مقاومت به‌شمار آمد.

۶. کارتاژی‌ها و رومی‌ها

پیکارد Picard، زیرکانه خاطرنشان می‌سازد که علی‌رغم جنگ‌های بی‌شمار در سده چهارم، کارتاژ، همچنان که با توجه به بقایای باستان شناختی به خوبی ثابت می‌شود، در وضعی مرفعی قرار داشت. در توجیه این موقعیت، باید به خاطر داشته باشیم که تنها به استثنای هجوم آگاتوکلس، کارتاژی‌ها، توانسته بودند همه جنگ‌های خود را در خارج به پایان برسانند. موقعیت مزبور، به وسیله تاریخ‌نویسان باستانی و به‌ویژه به توسط روایت دیودوروس درباره منطقه‌ای تأیید می‌شود، که لشکر آگاتوکلس از طریق آن پیشروی کرد. اگرچه سرزمین‌های دیگری ویران شد، اما کارتاژی‌ها بودند که از غنایم آن‌ها بهره‌مند شدند، و استفاده از مزدوران، که بعدها موجب

بحران شد، در آن زمان، جمعیت را از کاهش یافتن نجات داد و همه متعهدات نظامی را به یک مسئله اقتصادی محض مبدل ساخت.

اما در پایان سده چهارم، نشان ویژه کارتاژ نه تنها ترقی آن، بلکه گسترش فرهنگ یونانی و بلکه هلنیستی بود، که پس از دوره انزوای نسبی و استقلال در حیات هنری و اجتماعی دوباره ظاهر شد. مرگ اسکندر، موقعیت کاملاً تازه‌ای در ناحیه مدیترانه ایجاد کرد: به خطر حمله‌ای در غرب خاتمه داد و تقسیم امپراتوری او، به انضمام نزاع داخلی ناشی از آن، هرگونه تهدیدی در مورد اشغال نظامی کارتاژ را برطرف ساخت.

در مصر، بطلمیوس لاگوس *Lagus*، دولتی تشکیل داده بود که از یک سو، تا فنیقیه و از سوی دیگر، تا سیرنائیکا *Cyrenaica*، امتداد داشت. کارتاژ ذی حق بود که با این دولت متفق شود که تجارت در ساحل آفریقایی مدیترانه را بدون هیچ‌گونه فشار سیاسی، تنظیم و بدان وسیله، پیوستگی میان شرق و غرب را تأمین می‌کرد. این موقعیت، در تصویر حیات فرهنگی و اجتماعی، که به وسیله سنن ادبی و باستان شناختی به دست داده می‌شود، به چشم می‌خورد.

از سوی دیگر، مسائل سیاسی در غرب در این زمان، تغییر شکل می‌داد: قدرت روم به تدریج افزایش می‌یافت و بنابراین، با روم و نه دیگر با یونان بود که نیروی قاطع، تکوین می‌یافت. اما انحطاط کارتاژ نیز دارای علت‌های دیگری بود که محلی به شمار می‌رفت، ولی نامربوط نبود. این علل، عمدتاً عبارت بودند از قدرت یافتن مزدوران و استقلال تدریجی اقوام، که منجر به تشکیل دولت‌های مستقل آفریقایی و اتحاد آنان با دشمن بزرگ کارتاژ بود.

در این جا، شرح مفصلی درباره کشمکش میان کارتاژ و روم به دست نخواهیم داد. دو عهدنامه اول میان این دو شهر، پیش از این ذکر شد. عهدنامه سوم، که پیمان‌های پیشین را تجدید می‌نمود در ۳۰۶ و عهدنامه چهارم در ۲۷۹ - ۲۷۸، منعقد گردید که مواد پیشین را تأیید می‌کرد. مطالب دیگری مربوط به کمک متقابل در دفاع بر ضد دشمن مشترک، یعنی پیرهوس *Pyrrhus*، پادشاه ایروس *Epirus*، به آن‌ها اضافه شد. این شخص، در ۲۷۸ با لشکری نیرومند در سیسیل، به خشکی پیاده شد و به سرعت، سراسر آن جزیره را، به جز لی‌لیباوم *Lilybaeum*، تسخیر کرد. این خود، آخرین مرحله از مداخله یونانیان در سیسیل بود، ولی دیری نپایید. در ۲۷۶ قوایی مرکب از کارتاژی‌ها و رومی‌ها و همچنین فروپاشی اتحادیه‌های منعقد شده، پیرهوس را مجبور به ترک سیسیل کرد.

عزیمت پیرهوس، کارتاژ را در مواجهه با روم تنها نهاد. مراحل عمده کشمکش از این قرار

است: نخستین جنگ پونیک^۱ ۲۶۴ - ۲۴۱، با عهدنامه‌ای پایان یافت که سیسیل را از کارتاژ باز گرفت و پرداخت طولانی و سنگین غرامات را بر کارتاژ تحمیل کرد. پس از این شکست، بحرانی در آفریقا به وجود آمد: اهالی لیبی با کارتاژ مخالف بودند، و اوتیکا و سایر شهرها می‌خواستند خود را از انقیاد کارتاژ رها سازند و بالاخره، کارتاژ (احتمالاً به علت وضع اقتصادی ناشی از پرداخت غرامات سنگین به روم)، دادن مواجب به مزدوران را متوقف ساخت. جنگی خونین در گرفت که در نتیجه آن، روم توانست در عوض بی‌طرفی خود، ساردنیا و مبلغ گزافی پول به‌دست آورد (۲۳۸).

تا این زمان، تنها راهی که بر روی کارتاژ برای توسعه گشوده بود، اسپانیا بود. اسپانیا بر اثر اقدامات یک خانواده، یعنی خانواده بارکی‌ها *Barcids* بود، که در این ضمن، تقریباً قدرت کامل را در اسپانیا به‌دست آورده بودند، مقامی امن داشت. بی‌درنگ پس از پایان جنگ مزدوران، هامیلکار بارکا با پسرش هانیبال به اسپانیا رفت (۲۳۷). در سال ۲۲۹ دامادش هاسدروبال *Hasdrubal*، جانشین او شد. این شخص، کارتاژنه *Cartagena* (قرطاجنه) را در اسپانیا در ۲۲۸ بنیان نهاد و در ۲۲۶، عهدنامه‌ای با روم بست که در آن، رود ابرو *Ebro*، مناطق تحت نفوذ آن‌ها را به دو بخش تقسیم می‌کرد. این خود، آخرین اقدام مستعمراتی کارتاژ بود که واقعاً، به منزله یک پدیده فتح و پیروزی و تشکیل نوعی امپرنشین وابسته به خانواده بارکی‌ها بود.

هاسدروبال در ۲۲۱ به قتل رسید. جانشین او هانیبال بود که دومین جنگ پونیک (۲۱۸ - ۲۰۲) را در ساگونتو *Sagunto*، در ۲۱۸ آغاز کرد. همان‌گونه که می‌دانیم، این جنگ، منجر به جدی‌ترین خطری شد که تا آن هنگام روم را تهدید کرده بود. همچنین برای پیشرفت رومیان در خاک آفریقا با کمک نومیدی‌ها *Nomidians*، به رهبری ماسی‌نیسا *Massinissa*، دشواری‌هایی پدید می‌آورد. این بار نیز شرایط صلح سنگین بود: پس از نابودی ناوگان کارتاژ، این دولت می‌بایستی غرامات سنگینی بپردازد و بالاتر از همه، تعهد کند که بدون موافقت روم به جنگ نپردازد. بدین ترتیب، کارتاژ در معرض تحریکات ماسی‌نیسا قرار گرفت و هنگامی که از خود عکس‌العمل نشان داد (۱۵۰)، روم به دخالت پرداخت و در سومین جنگ پونیک (۱۴۹ - ۱۴۶)، روم دخالت کرد و کارتاژ را ویران ساخت.

۱- جنگهای میان روم و کارتاژ را پونیک می‌نامند، زیرا پونیک به معنی فنیقی است - م.

سرزمین کارتاژ به صورت یک استان رومی درآمد، ولی میراث کارتاژ از لحاظ زبان، دین و فرهنگ تا قرن‌ها باقی ماند. در توجیه این پدیده باید گفت که اگرچه رومی‌ها، کارتاژ و متفقین او را از بین بردند، سایر شهرهای پونیک و آفریقایی را که با روم همکاری کرده بودند، نابود نساختند. بدین طریق، به هفت شهر کارتاژی عنوان شهرهای آزاد داده شد و به صورت متفقین رسمی امپراتور روم درآمدند، ولی دولت نومیدی، در نتیجه سقوط رقیب سابق خود، ترقی کرد و به عبارت دیگر، تخریب کارتاژ، یک واقعه نظامی و سیاسی بود، که با پایان یافتن فرهنگ پونیک برخورد نکردند.

بنابراین، چنین اتفاق افتاد که طبقات حاکمه مورد حمایت روم در آفریقا، به ظاهر به زبان لاتینی سخن می‌گفتند. مردم به‌طور کلی، همچنان به زبان پونیک تکلم می‌کردند. اما در مورد دین، روم، فقط قربانی کردن افراد را ممنوع ساخت و حتی این محدودیت در مکان‌های مقدس در پیرامون پونیک رعایت نمی‌شد. از جهات دیگر، مراسم مذهبی پونیک، تا مدت‌ها به‌وسیله فرقه کاهنان و انجمن‌های مؤمنان در حول و حوش پرستشگاه‌ها انجام گرفت.

دولت نومیدی دارای پدیده دیگری است. بعد از آن که رقیبش کارتاژ شکست خورد، به نظر می‌رسید که آن دولت، در صدد است صاحب میراث فرهنگی آن گردد. درباره پسران ماسی‌نیا، گزارش جالب توجهی در دست است مربوط به این‌که، چگونه آن‌ها به گردآوری کتاب‌هایی می‌پرداختند که در کارتاژ باقی مانده بود، و یکی از فرزندان آن‌ها به نام هیم سپال Hiempsal آثار مهمی در این باره نوشت. همچنین آثار دینی پونیک در سرزمین نومیدی‌ها، به‌ویژه بقایای باستان‌شناختی توفت از سیرتا Cirta (کنستانتین پایتخت نومیدیا Nomidia) و بالاتر از همه، ستون‌های یادمانی، جالب توجه است. البته دین پونیک این دوره متأخر، تکامل، اقتباس‌ها، و هم‌گرایی‌های خود را داشت. چنان‌که از این طریق، ستون‌های یادمانی غره Ghorfa، که در پرستشگاهی در مرکز تونس یاد شده است، به اثبات می‌رسد.

سکوت دولت نومیدیا، آغاز انحطاط فرهنگ پونیک را نشان می‌دهد. هنگامی که سزار، نومیدیا را به روم ضمیمه و کارتاژ را به کمک مهاجران رومی بازسازی کرد، فرایند رومی شدن به سرعت تکامل یافت و این خود، نه به سبب کوشش دولت روم، بلکه به علت از بین رفتن مرکز مستقل مقاومت بود. در سده دوم میلادی، کتیبه‌های فنیقی از میان رفت، در صورتی که زبان، بنا به قول اگوستین مقدس St Augustine، و بر طبق کتیبه‌های موسوم به «لاتینی - لیبیایی» تا چند قرن دیگر، باقی ماند. دین پونیک نیز از میان رفت و جای آن را دین رومی گرفت

و در واقع، چنان در دین رومی مستحیل شد، که همه جنبه‌های ویژه خود را از دست داد و بدین ترتیب، به تدریج ولی به طور مسلم، تمدن کارتاژ به پایان رسید.

۷. نظام سیاسی

نظام دولت - شهری، که از ویژگی تشکیلات سیاسی فنیقی در شرق بود، همچنان در غرب ادامه یافت یا لااقل، آثار خود را در آن جا بر جای نهاد. همان گونه که خاطر نشان شد، کارتاژ حتی در اوج قدرت خود، هرگز به صورت یک قدرت امپراتوری به مفهوم واقعی کلمه نبود. پیوستگی سایر کوچ نشین های فنیقی در غرب، به کارتاژ و در واقع، وابستگی آن ها به کارتاژ به علت قدرت کارتاژ بود، نه سیاست ضمیمه ساختن و تسلط مستقیم. شهروندان کوچ نشین های مختلف کنار مدیترانه، هرگز کارتاژی به شمار نمی آمدند؛ کوچ نشینان (سیسیل، ایبیزا، کادیز Cadiz)، سکه های خود را ضرب می کردند؛ دولت آن ها، تا جایی که می دانیم، خودمختار بود. سوفت هایی در مالت، تاروس Tharros و کادیز ذکر شده است و یک کتیبه مالتی از یک نظام دولتی سوفت ها - سنا، مردم - از هر جهت، شبیه نظام دولتی کارتاژی، نام می برد، البته کارتاژ حامی شهرهای کوچک بود که به هنگام لزوم، از آن استمداد می کردند.

برطبق نظام ویژه دولت - شهر در شرق، هر مرکز شهری در غرب، بر یک منطقه کوچک مجاور حکومت می راند. کارتاژ از این قاعده مستثنی نبود، ولو آن که به سبب توسعه قدرت آن، سرزمین مورد نظر تا سده پنجم، تا اندازه ای به داخل آفریقا گسترش یافته بود. اما در درون این منطقه، که بدین ترتیب توسعه یافته بود، شهرهایی مانند اوتیکا و هادرومتوم Hadrumetum، استقلال خود را حفظ کردند.

اگرچه گسترش نواحی مجاور چنان نبود که جنبه شهری دولت کارتاژ را تغییر دهد، اما با توجه به حاصلخیزی خاک، اقتصاد آن را توسعه بخشید. ضمن آن که مردم شهر بیشتر دارای اصل و منشأ فنیقی بودند، جمعیت کشور بیشتر بومی بود، ولی بردگانی از اصل و منشأ گوناگون با آن، پیوند خورده بودند.

تا آن جا که به دولت مربوط است، از قرائن چنین بر می آید که در نخستین مرحله تاریخ کارتاژ، پادشاه وجود داشته است چنان که، در شرق فنیقیه مرسوم بود. گذشته از لقب باسیلئوس Basileus، که یونانی ها به رهبران کارتاژی دادند و با آن ها در سیسیل تماس داشتند، مالخوس Malchus که ژوستن از او نام برده، ممکن است با توجه به نامش، پادشاه بوده باشد. اما

سرگذشت او از سوی دیگر، نشان می‌دهد که دولتی خودکامه بر سر کار نبود. وی هنگامی که به زادگاه خود بازگشت، با سنا اختلاف پیدا کرد و با ناکامی مواجه شد. بنابراین، به نظر می‌رسد که در نیمه سده ششم، دو عامل اساسی در ساختار سیاسی کارتاژ وجود داشته است: شاه و سنا. قدرت ماگونی‌ها، که پس از مالخوس تا سه نسل بر سر کار آمدند، احتمالاً حاکی از ادامه نظام سلطنتی است. ماگونی‌ها مسلماً بر ارتش‌هایی فرمان می‌راندند و گاهی به آن‌ها با لقب سلطنتی اشاره می‌شود. از سوی دیگر، عکس‌العمل بر ضد این خانواده، در اواسط سده پنجم، از لحاظ تکامل نظام حکومتی در کارتاژ، دارای اهمیت ویژه‌ای است، چنان که در عبارتی مشهور از ژوستن می‌خوانیم:

«اما سرانجام، از آن‌جا که چنان گروه بی‌شماری از فرماندهان برای آزادی کشور خطرناک بود، زیرا خود همه چیز را اداره می‌کردند و تصمیم می‌گرفتند، صد نفر قاضی از سنا انتخاب شد که از سرداران بخواهند در بازگشت از جنگ، اقدامات خود را شرح دهند، تا بدین وسیله، آن‌ها بتوانند فرماندهی خود را در جنگ در ارتباط با مقام دادگستری و قوانین داخل کشور اعمال کنند.»

بنابراین، تبعید خانواده ماگونی، همراه با جرح و تعدیل مجدد قدرت سلطنتی بود. احتمالاً، در این زمان بود که لقب سوفت تغییر، و وظایف به‌طور موقت، کاهش یافت. گذشته از این، سنا یک هیأت دولتی سوم، تحت عنوان دادگاه یک‌صد نفری تشکیل داد، که هدف آن، نظارت بر قدرت سلطنتی بود. شاید خود سنا بعدها بر اثر این حکومت اولیه‌گاری (چند نفره)، قدرت خود را از دست داد، همان‌گونه که پیکارد Picard، خاطر نشان ساخته است.

ارسطو، که در سده چهارم می‌نوشت، نظام دولتی مستقری را در کارتاژ توصیف می‌کند که شامل دو کارمند عالی‌رتبه (پادشاه یا سوفت، که شاید هر سال انتخاب می‌شدند)، یک مجلس سنا با ۳۰۰ عضو، یک مجلس محدود به ۱۰۴ نفر عضو، که احتمالاً مطابق با صد نفری که پیش از این گفته شد و یک مجمع عمومی از مردم بود. این نظام، اساساً تا سقوط کارتاژ، بدون تغییر باقی ماند. خواه خانواده بارکی‌ها برتری خانواده‌ای را تجدید می‌کردند، که مانند ماگونی‌ها قدرت خود را مرهون ارتش می‌دانستند، یا به‌طور مستقل از سوفت‌ها عمل می‌کردند و سنا را در موقعیتی قرار می‌دادند که تصمیمات را به تصویب برسانند، به‌جای آن‌که تصمیمات مزبور را بگیرند، ساختار سیاسی دولت به همان صورت باقی ماند. حتی در سده دوم، هنگامی که پولیبیوس مطالب خود را می‌نوشت، سه بخش اساسی قضات، سنا و مجمع عمومی بر جای

ماند.

با پرداختن به ماهیت ذاتی هیأت‌های مختلف حکومت، «لقب پادشاه» شامل یک موقعیت اجرایی، طی بیش از مدتی بود که از سده ششم یا پنجم یا سده دوم پیش از میلاد، ادامه یافت. لقب «سوفت»، که در کتاب‌های مختلف لاتینی دیده می‌شود، به‌طور روشن با کلمه فنیقی شوفتیم Sophetim، مطابقت دارد و به‌وسیله کتیبه‌های کارتاژی تأیید می‌شود که در آن‌جا، عالی‌مقام‌ترین شهروندان را نشان می‌دهد. این اصطلاح به معنای «قاضی» است و احتمالاً، در مورد قضات معمولی نیز به کار می‌رفت؛ اما مفهوم «رأس دولت»، از مشخصه آن دوگانگی وظایف و مقایسه‌ای است که به‌وسیله خود نویسندگان باستانی، با کنسول‌های رومی به عمل آمده است. مدت تصدی این مقام مسلماً در سده سوم – دوم یکسال بود و در دوره‌های پیش، شاید طولانی‌تر نبود. رسیدن به این مقام، به سبب اصل و نسب نبود، بلکه همان‌گونه که ارسطو اظهار می‌دارد، مربوط به انتخاب، بر پایه ثروت و شایستگی بود. هیأت انتخاب‌کننده احتمالاً، مجمع عمومی بود و احتمال دارد که انتخاب مجدد ممکن بوده باشد.

وظیفه شاه، احضار سنا و ریاست بر آن، و تقدیم تصمیماتی به آن بود. همچنین وظیفه داشت که، مجمع مردم را تشکیل دهد و شاید می‌توانست تا اندازه‌ای وظایف قضایی را عهده‌دار شود، که درباره آن اطلاعی در دست نیست، یا فرماندهی ارتش را بر عهده بگیرد، هر چند این وظیفه غالباً به رهبران نظامی ارجاع می‌شد، درباره وظایف دینی او، اطلاعی نداریم.

بنا به گفته ارسطو، سنا دارای هیأت‌هایی مرکب از پنج عضو، پنتارکی‌ها Pentarchies بود که احتمالاً، به مسائل مختلف رسیدگی می‌کردند و به منزله کمیته‌های دایم بودند. اما، این موضوع فرض است، زیرا در هیچ منبعی از آن یاد نشده است، می‌دانیم که پنتارکی‌ها اعضای مجلس صد نفره را انتخاب می‌کردند. در این‌که سناتورها چگونه انتخاب می‌شدند، چیزی نمی‌دانیم. ارسطو می‌گوید که پنتارکی‌ها، برای مدت طولانی‌تری بر سر کار بودند و این موضوع می‌رساند که قدرت آن‌ها مادام‌العمر نبود، حتی اگر انتخاب مجدد امکان داشت و کاملاً احتمال دارد که سناتورها از اعضای ثروتمندترین و متنفذترین خانواده‌ها بودند. در کارتاژ مانند صور، شاید قدرت در دست اشراف تجارت پیشه بود، هر چند اطلاع مستقیمی در این باره نداریم. از طرف دیگر، سنا، می‌بایستی در همه قضایای سیاسی و اداری مهم مورد مشورت قرار گیرد. از منابع چنین بر می‌آید که بیش از همه، وظیفه سنا تصمیم‌گیری درباره جنگ و صلح بود؛ همچنین سفیران را به حضور می‌پذیرفت یا سفیرانی اعزام می‌داشت، فهرست مزدوران و بردگان

را تهیه می‌کرد و عملیات جنگی را ارزیابی می‌نمود. در مورد مسائل داخلی، سنا در وهله اول، ضامن امنیت دولت در برابر جاه‌طلبی‌های شخصی بود؛ درباره امور اداری و خزانه دولت، قانون وضع و بر آن، نظارت می‌کرد. در پایان، وظیفه سنا نظارت بر همه فعالیت‌های دولتی بود و بدون تردید، قدرت اصلی کارتاژ را تشکیل می‌داد. درباره ترکیب مجمع عمومی چیزی نمی‌دانیم. بردگان و خارجی‌ها مسلماً در آن عضویت نداشتند و ممکن است شامل شهروندان مسن کارتاژی با درآمد خصوصی بوده باشد. مجمع عمومی می‌بایستی سرداران و همچنین سوفت‌ها را انتخاب کند و بنا بر گفته ارسطو، می‌بایستی درباره اختلافات میان شاهان و سنا مورد مشورت قرار گیرد. هر چند در قضایای دیگر با مجمع مزبور نیز مشورت می‌شد. بنابراین، دارای امتیازات فراوان، ولی در وهله اول، امتیازات مشورتی بود.

روی هم رفته، نظام سیاسی کارتاژ، کاملاً وابسته به سنت فنیقی بود. می‌توان دید که احتمالاً طبقه بازرگانان ثروتمند قدرت را در سنا و در مجلس کوچک‌تر، یعنی دادگاه یک‌صد نفری، در دست داشتند. این خود عمدتاً، یک نظام اشرافی و اولیگارشی بود، که پس از حوادث بسیار بر سر کار باقی ماند. در حقیقت، نظام سیاسی کارتاژی، با نظام سیاسی یونانیان (حکومت سه‌گانه آتن)، یا نظام سیاسی رومیان کنسولی سنا، مجامع عمومی، فرق زیادی نداشت. بنابراین، تشکیلات آن‌ها، عبارت از تقارن میراث فنیقی و ویژگی‌های محیطی بود که فنیقی‌ها با آن‌ها در غرب تماس حاصل کردند. اگرچه دلیل اشتقاق مستقیمی در دست نیست، محال است مواردی مانند مقام سوفت‌ها را ملاحظه نکنیم: این مقام بدون تردید، دارای اصل و منشأ فنیقی (همچنین از لحاظ اسمی) بود، و جنبه‌ای دوگانه داشت که عبارت بود از خود شخص و نیز طول یک سال تصدی او به مقام کنسولی روم.

یک مقام جالب توجه سازمان دولت کارتاژ، که به‌طور آشکار تأثیر فنیقی را می‌رساند، استفاده از مزدوران بود. ماهیت فوق‌العاده تجاری سیاست کارتاژ چنان بود که حتی اقدامات نظامی، از نیاز اقتصادی ناشی می‌شد و نهایتاً بیشتر دفاعی بود تا تعرضی. از آن‌جا که کارتاژی‌ها قصد ایجاد امپراتوری وسیعی را نداشتند، مایل نبودند به کاهش جمعیت شهری بر اثر جنگ تن در دهند، اگر جنگ، بخشی از داد و ستد بود، پیمان‌کاران خود را داشت. گذشته از این، معاف ساختن عوام از خدمت نظام، وسیله‌ای برای جاودان ساختن حکومت طبقات مرفه و ارضا یا لاقول، بی‌ضرر ساختن طبقات کارگر بود. یک ارتش مزدور نیز از نقطه نظر کارایی نظامی مزایای بسیار نیز داشت، به اندازه‌ای که یونانیان به زودی از کارتاژی‌ها تقلید کردند. اما گذشته از خطری

احتمالی که جنگجویان غیرنظامی برای دولت داشتند، این واقعیت، که ارتش همیشه می‌توانست با اتباع لیبیایی عهدنامه‌هایی منعقد کند، خطری بسیار جدی و یکی از علل عمده سقوط کارتاژ بود.

اکنون به قدرتی می‌رسیم که کارتاژ در خارج از محدوده‌های این شهر اعمال می‌کرد. کارتاژ، بر کوچ‌نشینان فنیقی در غرب، در زمانی که وجود داشتند و کوچ‌نشینان تازه‌ای را تأسیس کردند، تسلط داشت. ولی هرگز آن‌ها را به خود ملحق نساخت و به فکر اداره مستقیم آن‌ها برنیامد. در همه جا، حکومت‌های محلی وجود داشت؛ سکه‌های مستقلی ضرب می‌شد؛ تابعیت فردی باقی بود. احتمالاً در میان کوچ‌نشینان، نوعی سلسله مراتب دیده می‌شد: اوتیکا و شاید کادیز به صورت متفقین رسمی باقی ماندند، و حتی همان عنوان مسلماً به تمام کوچ‌نشینان اطلاق نمی‌شد. از سوی دیگر، به نظر می‌رسد که کارتاژ بر خودمختاری آن‌ها، محدودیت‌هایی تحمیل می‌کرد: کارتاژ نمی‌توانست شاهد اتحادیه‌ای میان کوچ‌نشینان باشد؛ آن دولت، می‌بایستی به همه سیاست خارجی پرداخته و هرگونه ارتش محلی را، جز برای نیازهای فوری ممنوع ساخته باشد و شاید پادگان‌هایی در اختیار آن‌ها می‌گذاشته و خود، دفاع کوچ‌نشینان را بر عهده می‌گرفته است. شاید هم مأمورانی برای رسیدگی به درآمدها در شهرهای مختلف داشت و بر هرگونه داد و ستد نظارت می‌کرد. تنها در بعضی موارد، کارتاژ از این حد فراتر می‌رفت: عده‌ای از آفریقایی‌ها را به ساردنیا می‌فرستاد، که علامت مشهور کوچ‌نشینی مستقیم بود و احتمالاً هدف از آن، بهره‌برداری از منابع کشاورزی و کانی بود. بین دو جنگ اول و دوم پونیک، خانواده‌بارکی‌ها متصرفات پونیک را در اسپانیا به صورت استانی در آوردند که در صورت نیاز، سربازانی فراهم می‌ساخت و مالیات می‌پرداخت.

آنچه می‌بایست موقعیتی موقتی در اسپانیا و مربوط به مواد تاریخی و سیاست بارکی‌ها بوده باشد، ظاهراً در شمال آفریقا، یعنی در سرزمین پیرامون کارتاژ ثابت بوده است. روابط میان کوچ‌نشینان شمال آفریقا و کارتاژ بسیار نزدیک بود. حتی اگر مسئله وحدت مستعمراتی در میان نبوده باشد. از نوشته دیودوروس سیکولوس می‌فهمیم که اهالی لیبیایی – فنیقی، یا ساکنان شهرهای کنار دریا، که به وسیله فنیقی‌ها یا کارتاژی‌ها در آفریقا تأسیس شد، همان حقوق کارتاژی‌ها را در مورد ازدواج داشتند. در مقدمه عهدنامه هانیبال با فیلیپ مقدونی، پولیبیوس، بعد از کارتاژی‌ها «همه کسانی را ذکر می‌کند که تحت تسلط کارتاژ از قوانین مشابهی برخوردار بودند.» مفهوم این مطلب آن است که لیبیایی – فنیقی‌ها، از همان حقوق کارتاژی‌ها استفاده

می‌کردند. همچنین احتمال دارد که یک خودمختاری از لحاظ اداره شهرهای شمال آفریقا وجود داشت. هر چند، مانع از سربازگیری اجباری و تحمیل مالیات نمی‌شد و این دو امر غالباً، موجب بروز نارضایتی می‌گردید، چنان که از شورش‌هایی که در لیبی بر پا می‌شد، می‌توان دانست. اما این‌گونه شورش‌ها به‌ندرت روی می‌داد و می‌توان گفت که شهرهای شمال آفریقا، در ایجاد تسلط کارتاژ، مؤثر بودند.

بالاخره تردیدی نیست که کارتاژ، شالوده دولت عظیمی را پایه‌گذاری کرد و اصل خودمختاری محلی را عاقلانه به کار برد. اما اصل و منشأ تجاری آن، و رسوم ویژه شهر، که از خاستگاه فنیقی آن به ارث رسیده بود، به کارتاژ اجازه نداد این شالوده را به صورت یک امپراتوری مستحکمی درآورد. کارتاژ، کوچ‌نشینان را مطیع و منقاد خود ساخت، علی‌رغم خودمختاری نسبی، به استثمار آن‌ها پرداخت، ولی برای مردم آن‌ها توقع داشتن زندگی بهتری را، که در یک جامعه واحد بزرگ وجود داشت، فراهم نساخت. بنابراین، دولت، اگرچه در طی عظیم‌ترین بحران‌ها اساساً به صورت به هم فشرده باقی ماند، در زمان بحران، به سرعت و کاملاً از هم فرو پاشید.

فصل دهم

دین

۱. مقدمه

دین، مسلماً در تمدن کارتاژ سهمی مهم داشت. قربانی به منزله عامل اصلی بود و در هر نوع تولید هنری در معابد، گورها، ستون‌های یادمانی، سنگ‌های روی گور، تندیس‌های کوچک و حرزها، منعکس شده است. اسناد ادبی موجود، با بعضی محدودیت‌های ذاتی، عمیقاً به زندگی دینی، نه تنها در سطح رسمی، بلکه در طبقات فرهیخته، مربوط است. هزاران ستون یادمانی نذری و اشیای ریز و گوناگون حاکی از اعتقاد به جادوگری ثابت می‌کند که در هر سطح جمعیت، احساسات گسترده دینی وجود داشته است.

اگرچه شواهد فراوانی درباره حیات دینی شدید در کارتاژ در دست داریم، اسناد ویژه مربوط به اعتقادات آن دولت، به مراتب کم‌تر است و درباره اساطیر آن، تقریباً هیچ نمی‌دانیم. این وضع به سبب منابعی است که در اختیار ماست. اولاً، کتیبه‌ها تعداد فراوانی از اسامی خدایان را به دست می‌دهند و خدایان اصلی را هزاران بار تکرار می‌کنند، ولی درباره ماهیت و وظایف خدایان مطلب زیادی نمی‌گویند و تنها گاه‌گاهی در «تعرفه‌ها» اشاراتی درباره قربانی‌های تقدیم شده به دست می‌دهند. گذشته از این، مانند فنیقیه شرقی، گاهی تردید داریم که آیا نام ذکر شده، نام خاص است یا تنها لقب یکی از خدایان (مثلاً بعل و میلک).

و فور نام‌های متضمن اسامی خدایان، که هم در کتیبه‌های پونیک و هم با توجه به همسان‌های یونانی و لاتینی آن‌ها عرضه شده است، بدون تردید، به ما کمک می‌کند که نام‌های

خدایان را تشخیص دهیم و تصویری کلی از آنان داشته باشیم. بدین ترتیب، عبدشمون Abdshmun، به معنای «عبد (خدمتگزار) اشمون» اشمونیاتون Eshmunyatōn، به معنای «اشمون عطا کرده است» شفات بعل Shaphatbaal «بعل شفاعت کرده است» و مانند آنهاست. بعضی از نام‌ها، حاکی از نام‌های خانوادگی و پیوندهای عاطفی است مانند اخی ملک به معنای «برادر ملک» بت بعل Bathaal «دختر بعل» آریشات بعل Arishatbaal به معنای «محبوب بعل» و غیره است. اما بالاتر از همه، بیشتر مربوط به انقیاد و بردگی است مانند: عبد ملقارت Abdmelqart «بندۀ ملقارت»، آمات بعل Amatbaal «خدمتگزار بعل»، جرملقارت Germelqart «مشتري ملقارت». همچنین عقیده پایداری وجود داشت که سعادت بشر مربوط به لطف و مرحمت خداوندی است: اشمون هانو Eshmuhanō «اشمون لطف کرده است»، ملقارت اذر Melqartazar «ملقارت کمک کرده است»، بعل شمر Baalshamar «بعل حمایت کرده است»، ملقارت شاما Melqartshama، به معنای «ملقارت گوش داده است».

منبع آگاهی بیشتر، از خدایان کارتاژی از طریق تطابق‌های یونانی و لاتینی آنها به دست می‌آید، که از طریق تشابه با خدایان باستانی، بعضی ویژگی‌ها را روشن می‌سازد. بدین ترتیب، بعل هامون، را با کرونوس/ساتورن Kronos/Saturn (کیوان یا زحل)، تانیت Tanit، باهرا/جونو Hera/Juno، ملقارت، با هراکلس (که در فنیقیه پیش از این، بدین گونه شناخته شده بود) و مانند آنها، یکی دانسته شده است.

بالاخره، بناهای یادمانی منقوش، یا خدایان را توصیف می‌کنند، یا آنان را از یکدیگر متمایز می‌سازند. اما خدایان به ندرت، به صورت بشری ظاهر می‌شدند و این امر، امکاناتی را که به وسیله نقوشی به دست می‌دهد، محدود می‌سازد. گذشته از این، به ویژه در حرزها و تعویذها، شکل‌ها به طور نمونه و انحصاری بیگانه و در این مورد مصری هستند، به طوری که، معمولاً حاکی از وارداتی بودن آنهاست.

بنابراین، مواد برای بازسازی دین کارتاژی در شمال آفریقا، ظاهراً فراوان، ولی در واقع بسیار محدود است. ما می‌توانیم اطلاعاتی درباره نام‌های خدایان، تصور افراد درباره آنها و بعضی مراسم و نه درباره روابط میان خدایان و وظایف آنها، یا اسطوره‌شناسی به دست آوریم. کارتاژ، حتی منبع مشکوک و بحث‌انگیزی مانند فیلوی Philo بیبلسی، که در شرق فنیقیه بود را، ندارد.

آشکار است که خدایان یونانی در اصل دارای عوامل فنیقی بودند، که طبیعی ترین نتیجهٔ اوضاع تاریخی است. اما خدایان فنیقی همگون نبودند: هر شهری خدایان خود را داشت. اگرچه معمولاً موضوعات متداولی مانند تقارن جنبه‌های مختلف آسمانی در سه خدا، یعنی خدای بزرگ، الههٔ حاصلخیزی و یک خدای جوان، که می‌میرد و دوباره زنده می‌شود، وجود داشت. این اعتقادات نیز در کارتاژ وجود داشت، هر چند جابه‌جایی آن‌جا طبعاً مستلزم تکامل‌ها و اختلافاتی بود که به مراتب تحت تأثیر عناصر لیبیایی، و به عبارت دیگر، تحت تأثیر محیطی قرار گرفت که فنیقی‌های غربی با آن‌ها در تماس دایم بودند.

این نکته به‌طور ویژه‌ای، در مورد دو خدای کارتاژی به کار می‌رود که در هزاران کتیبه نذری مکشوفه به‌طور عمده، به چشم می‌خورد یعنی: تانیت پنه بعل Tanit pene baal و بعل هامون Baal Hammon، که هر دو در بیشتر این کتیبه‌ها به گونه‌ای ذکر شده‌اند که یک جفت واقعی را تشکیل می‌دهند. تاریخ این دو خدا، از آن لحاظ فرق می‌کند که، تانیت تنها پس از سدهٔ پنجم ظاهر می‌شود و از آن به بعد معمولاً، بر خدایان دیگر مقدم می‌گردد، در صورتی که، کتیبه‌های پیشین، تنها وقف بعل شده‌اند، که بر روی یک ستون سنگی ساده نشان داده شده‌است. مدارک اولیه به‌طور کلی با آن‌چه که دربارهٔ دین فنیقی می‌دانیم تطابق دارد، در صورتی که آن جفت، آن تکامل و نظام‌بندی را تشکیل می‌دهد که باید در سدهٔ پنجم قرار داده شود، دوره‌ای که شاهد تحول در هر زمینه‌ای بود. اما این تکامل، فاقد اجزای ترکیب دهندهٔ فنیقی نیست، زیرا تانیت، دارای سوابق احتمالاً شرقی است و در هر صورت، معادل آستارته به‌شمار می‌رود و بنابراین، مادر – الهه است. از سوی دیگر، اجزای ترکیب دهندهٔ محلی قابل ملاحظه‌ای مانند نام وجود دارد که، ممکن است نتیجهٔ محیط لیبیایی باشد.

بعل هامون پیش از این در شرق وجود داشت و به‌طور ویژه، از آن، در کتیبه زنجیرلی (سدهٔ نهم) نام برده می‌شود. برطبق محتمل‌ترین تفسیرات، این نام، به معنای «سرور محراب عطر» است و اشاره‌ای به رسم گسترده تقدیم بخور دارد و از ستون یادمانی که این نوع محراب با نام یونانی آن، یعنی «تومیاتریون Thymiaterion»، به‌طور مکرر در آن ظاهر می‌شود، معلوم می‌گردد. از سوی دیگر، ریشه شناسی ظاهری در این‌جا مانند فنیقیه، دلالت بر غلبهٔ وظیفه بر نام دارد و بنابراین، امکان دارد که این خدا را با ال El فنیقی یکسان بدانیم و نه با بعل، اگرچه امکان دارد که آن را با هرانیز برابر بدانیم. یکسان دانستن آن با آمون، خدای مصری که پرستش آن تا

مدتی در ناحیه لیبی متداول بود، به نظر، یک واقعیت اصلی نمی آید، بلکه یک تکامل ثانوی است، که ظاهراً به هم آرای نام‌ها مربوط است. یکسان دانستن نام‌های یونانی و لاتینی آشکار است؛ زیرا یونانیان، بعل هامون را مطابق کروئوس (مانند ال فنیقی) و رومیان آن را مطابق ساتورن (کیوان) می دانستند.

متقاعدکننده ترین تصویر این خدا، بر روی ستون یادمانی در سوسه Sousse است: این خدا دارای شکلی انسانی و تاجی بلند و جامه‌ای دراز و ریش است. وی بر روی تختی نشسته که در دو سوی آن، ابوالهولهای بالدار قرار دارند. نیزه‌ای در دست دارد و دست دیگر را به علامت برکت دادن به سوی مؤمنی دراز می کند. روی هم رفته، این تصویر را می توان به طور نمونه تفنیقی دانست.

نام تانیت در شرق فنیقیه ظاهر نمی شود و اگر هم باشد، به ندرت آن را می توان دید: یادآوری از این خدا «تانیت لبنان»، در کتیبه‌ای ذکر شده که شاید اصل و منشأ شرقی داشته باشد، اما کافی نیست و ممکن است تعبیرات گوناگونی از آن به عمل آید. نشان دیگر، عبارت از جزء ترکیب دهنده بعضی اسامی محلی است (آکتانیت Aktanit، آینتانیت Aintanit، کفرتانیت Kafr Tanit) که رونزواله Ronzevalle در تعیین جاهای جدید لبنانی از آن استفاده کرده است. اعراب‌گذاری این نام، به طور فرضی انجام می گیرد، به ویژه از آن جا که، بعضی شهرهای یادمانی در کنستانتین، دارای همان صورت tynt بدون اعراب است. در این جا می توان افزود که بعضی کتیبه‌های پونیک به حروف یونانی، صورت‌های تینت Thinet و تینت Thennit را به دست می دهد. البته از آن جا که این کتیبه‌ها متأخر هستند، شاید شکل‌های تکامل یافته، ایالتی باشند. اما، این تردید و همچنین این عدم اطمینان درباره اصل و منشأ نامی وجود دارد که گاهی، به محیط لیبیایی نسبت داده می شود.

لقب «چهره بعل»، که همراه نام تانیت است، جلب توجه می کند، و به طور واضح، یادآور لقب «نام بعل» متعلق به آستارته فنیقی و نشانه روشنی از یک وابستگی نخستین به بعل است. این پیوستگی در واقع در کارتاژ، هنگامی که از میان رفت در بالای کتیبه‌ها آشکار شد. اما در جاهای دیگر مانند هادرومتوم Hadrumetum و سیرتا بعل هامون Cirta Baal Hammon، قبل از تانیت، و گاهی مستقل از آن، ذکر می شود. این نکته می رساند که پدیده برتر بودن تانیت، نه تنها متأخر، بلکه محدود به منطقه کارتاژ است.

در هر صورت، تانیت به طور قطع مطابق با آستارته، در میان خدایان فنیقی شرقی است.

آستارته که در کتیبه‌های کارتاژ کم‌تر دیده می‌شود و با وجود این، همراه با نام‌های خدایان بود، ظاهراً، جای خود را به تانیت داد. لقب مهم «مادر» که به تانیت در بعضی کتیبه‌ها داده شد، ماهیت آن را می‌رساند و به وسیله تشابه آن با هرا، خدای یونانی و جونو، خدای آسمانی نزد رومیان تأیید می‌گردد. علائمی که در نقوش همراه آن است – کبوتر، انار، ماهی، درخت نخل – به‌طور روشن حاکی از وظایف او به عنوان الهه باروری است.

در مورد تصویرها نمی‌توانیم مطمئن باشیم، ولی به نظر محتمل می‌آید که تصاویر زنانی که سینه‌های خود را در دست گرفته‌اند و بر روی ستون‌های یادمانی دیده می‌شوند، تصاویر تانیت باشند و احتمالاً، تصاویر زنانهای که در بعضی از گورهای کارتاژی وجود دارد، مربوط به تانیت است. گذشته از نقوش زنانهای که بر روی تابوت‌ها دیده می‌شود، مانند تابوت مونیک مقدسه Ste Monique، که پرندگانی بال‌های خود را بر روی بدن او به هم آورده‌اند. روی هم‌رفته، همه تصاویر زنان را نمی‌توان به علل مختلف، وابسته به انسان دانست، بلکه مربوط به الهه برجسته است.

اکنون از تصاویر، به نمادها می‌پردازیم. در آغاز، به علامت تانیت، که درباره او مباحثه‌ای طولانی در گرفته است (و از آن در فصل بعد مربوط به هنر یاد خواهد شد)، می‌پردازیم. این علامت یا تصویری مرکب از یک بتیل و یک قرص خورشید است که به وسیله یک بازوی افقی از هم جدا شده، یا یک تکامل عنخ Ankh مصری است. این علامت، ویژگی الهه‌ای را دارد و تکامل آن، و اگر نگوییم اصل و منشأ آن، به‌طور واضح، یک تعبیر مربوط به شکل انسان را می‌رساند. نماد دیگر برای تانیت را در «بطری» می‌بینیم، که ستون یادمانی است که اخیراً در اکزیو Akziv کشف شده، ثابت می‌کند که سابقه آن، در شرق بوده است. نماد دست گشوده نیز شاید مربوط به تانیت باشد و همچنین هلال ماه، که گاهی به طرف پایین متوجه است و با قرص خورشید ترکیب می‌شود.

تانیت و بعل هامون، اگرچه به مراتب مهم‌ترین خدایان در کارتاژ به‌شمار می‌آیند، تنها خدایان نیستند. ملقارت، خدای برجسته صور، در کارتاژ نیز پرستیده می‌شد. در این‌جا، یک ستون یادمانی نذری ثابت می‌کند که پرستشگاهی وقف او شده بود. چنان که می‌دانیم، هر سال هیأتی از سوی کارتاژ به صور می‌رفت، تا به پرستشگاه او هدیه‌ای تقدیم کند و این خود، دلیل مهمی برای ارتباط پایدار میان فنیقی‌های شرق و غرب به‌شمار می‌رفت. بالاخره، بناهای

بسیاری دارای نام و تصویر او هستند - تصویر هراکلس یونانی که برای او در شرق و غرب شبیهی ساخته بودند. احترام ویژه‌ای که این خدا، نزد بارکی‌ها از آن برخوردار بود، حاکی از یک روحیهٔ محافظه‌کاری یا حتی بازگشت به دورهٔ باستان است که هم دین و هم سیاست آن خانوادهٔ مشهور آن را بر مردم تحمیل کرده بودند، این امر امکان دارد، ولی قابل اطمینان نیست.

اشمن Eshmn، که فنیقی‌های شرقی با آن آشنا بودند، در کارتاژ نیز پرستیده می‌شد. پرستشگاه او بر فراز تپه‌ای در بورسا قرار داشت و گفته می‌شد، زیباترین شهر به‌شمار می‌رفت. این شهر، که آخرین پایگاه مقاومت در ۱۴۶ بود، به‌دست رومیان تماماً با خاک یکسان شد. یکسان دانستن این خدا با اسکله‌پیوس Asklepios در نزد یونانیان، با آئسکولاپیوس Aesculapius در نزد رومیان، دلالت بر صفات شفادهنده‌ای دارد که به این خدا نسبت داده می‌شد. گذشته از این، این حقیقت، که پرستش اسکله‌پیوس / آئسکولاپیوس تا این حد گسترده بود، دلالت بر اهمیت آن خدا دارد. یکسان دانستن احتمالی آن با یولائوس Iolaos، برادرزاده و همراه هرکول در ماجراهای بی‌شمار، در رابطه با سوگند هانیبال، ذکر خواهد شد. تصویرهایی وجود ندارد که بتوان آن‌ها را با اطمینان یا احتمال به این خدا نسبت داد.

از خدایان دیگر به‌ندرت یاد می‌شود. نام‌های خاص دلالت بر یک خدای شرقی پیشین یعنی پومای Pumay یا پومایون Pumayon و به عبارت دیگر، پیگمالیون دارد. به نظر می‌رسد که رشف نیز وجود داشته و با آپولو، یکسان دانسته شده است. سافون Saphon، بخشی از بعل سافون Baal Saphon فنیقی، در بسیاری از نام‌های خاص وجود دارد. خدایان دیگری با اصل و نسب شرقی، که با توجه به نام‌های مربوط به خدایان شناخته شده‌اند، عبارتند از ساکون Sakkon، میسکار Miskar و شد Shed. شادراپا Shadrappa، که می‌دانیم از سوی یونانیان به ساتراپ Satrapes تبدیل یافت، در یک کتیبهٔ دو زبانه از عصر امپراتوری، مطابق با لیبرپاتر Liber pater به چشم می‌خورد.

در این جا، می‌توان اطلاعات خود را دربارهٔ خدایان کارتاژی در دوره‌ای افزایش دهیم که به دورهٔ هلنی ساختن (سدهٔ سوم) معروف است و این کار را با بررسی سوگند مشهور هانیبال در عهدنامهٔ فیلیپ پنجم، پادشاه مقدونیه بررسی می‌کنیم که پولیبیوس آن را ذکر کرده است. این عهدنامه، که مربوط به ۲۱۵ پیش از میلاد است، حاوی یک سلسله موادی است که هانیبال تعهد می‌کند که آن‌ها را رعایت نماید و خدایان عمدهٔ کارتاژی را به شهادت می‌طلبد. خواه این خدایان

به خدایان یونانی مربوط باشند یا نه، تطابق‌ها مسلم است و تعبیر یونانی از این عهدنامه نیز چنین وضعیتی را دارد:

«در حضور زئوس، هرا و آپولو؛ در حضور گینوس (دایمون Daimon) از کارتاژ و هراکلس و یولائوس؛ در حضور آرس تریتون Ares Triton، پوسیدون، در حضور خدایانی که برای ما می‌جنگند و خدایان خورشید و ماه و زمین، در حضور رودها و دریاچه‌ها و آب‌ها؛ در حضور همه خدایانی که کارتاژ را در تصرف دارند؛ در حضور همه خدایانی که مقدونیه و بقیه را در تصرف دارند؛ در حضور همه خدایان ارتش که ناظر بر این سوگند هستند...»

این سند، بسیار جالب توجه است. شاید ترجمه یک متن پونیک به یونانی و شاید فهرستی از خدایانی باشد که با آن‌ها به طور مستقیم آشنا بود و آن‌ها را می‌پرستید. اما اشکالاتی وجود دارد: کرونوس و آسکله پیوس، دو تن از خدایان عمده، که مطابق با خدایان پونیک (بعل هامون و اشمون) هستند، در این سوگند دیده نمی‌شوند. از سوی دیگر، خدایان کوچک‌تر دیگری مانند یولائوس (احتمالاً گونه دومی از اشمون)، آرس، تریتون، و پوسیدون (خدایانی که برای آن‌ها یافتن معادل دشوار است)، وجود دارند. احتمال دارد که این دشواری، ناشی از ناپایدار ماندن تطابق‌های یونانی است: بدین ترتیب، مثلاً زئوس به جای آن‌که به جای معمول کرونوس باشد، به صورت بعل هامون است. هرا، بدون تردید، تانیت است. به نظر می‌رسد که آپولو با رشف تطابق دارد. جن، نزد کارتاژی‌ها، نباید به یک تعبیر دوساود Dussaud، آستارته باشد، هراکلس ملقارت است.

ویژگی دیگر سوگند هانیبال جالب توجه است و آن عبارت از ذکر نام خدایان به صورت گروه‌های سه‌خدایی است. این واقعیت، دلالت بر گرایش به یک سازمان خانوادگی و سلسله مراتب خدایان دارد. به طوری که، آن را در دین فنیقی‌ها می‌توان دید. اما اطلاعات مربوطه، به‌ندرت به‌دست می‌آید. میان تانیت و بعل هامون ارتباطی هست (بدین ترتیب، یا به ترتیب برعکس)، که بدون تردید، حاکی از زوج آسمانی است و چنین است لقب تانیت پنه بال Tanit Pene Ball، که پیوستگی بیشتری میان دو عنصر زوج را به‌دست می‌دهد. همچنین امکان دارد که ستون‌هایی با بتیل‌های سه‌گانه، حاکی از گروه‌بندی خدایان باشد.

خدایان یونانی در کارتاژ، بدون معادل‌های دقیق در میان خدایان محلی اقتباس شده‌اند: مانند

دیونوسیوس، آفرودیت، دمتِر Demeter، و کرِه Kore. پرستش دمتِر، که در دورۀ یونانیان به سرس Ceres معروف شد، به‌طور ویژه‌ای گسترده بود و تردیدی نیست که این گستردگی، مانند مراسم دیونوسیوس، مربوط به تأکید شعائر دینی باشد.

از خدایان مصری، باید به‌طور ویژه یاد کرد. پرستش آن‌ها به‌طور کلی، در کتیبه‌ها یا نام‌شناسی ظاهر نمی‌شود. اما حرز و تعویذها، تصویرهای آن‌ها را به تعداد زیاد نشان می‌دهد. پناه Petah، هوروس Horus، بس Bes، تحوت Thot، ایزیس Isis، مین Min، خونسر Khonsu، شو Shu، آمون - رع Amon - Re، سخمت Sekhmet، آنویس Anubis، توت‌ریس Tueris، مشهورترین آن‌ها هستند. حل این تناقض آشکار میان منابع ادبی و اسناد باستان‌شناختی، نسبتاً آسان است: جادوگری مصری از موفقیت و تکامل فراوانی در کارتاژ بهره‌مند بود ولی اساساً، بر یک پایه عامیانه قرار داشت و این خود، مخالف با اعتقادات رسمی و عمومی بود.

۳. مراسم پرستش

پیکارد درست می‌گوید که کار اساسی دین پونیکی قربانی کردن است و گفته خود را بر این واقعیت متکی می‌سازد که، بخش اعظم متون و یادمان‌هایی که به ما رسیده است، به قربانی‌هایی اشاره می‌کند. این نکته ظاهراً به نظر تصادفی می‌آید، زیرا در کارتاژ، مراسم معمولی و فوق‌العاده‌ای در پرستشگاه‌ها و در جشن‌های مذهبی، در روزهای معینی بر پا می‌شده است. اما درباره این‌ها، اسنادی در دست نیست، در صورتی که درباره قربانی‌ها، که بخش عمده حیات مذهبی را تشکیل می‌داد، مطالب فراوانی در دست است. هر چند این قربانی‌ها تنها تجلی دینی نبوده باشد.

قربانی انسانی، بر سایر اشکال قربانی به همان اندازه برتری داشت که قربانی به‌طور کلی بر سایر صورت‌های پرستشی. در ناحیه تانیت، اندکی در غرب بنادر کارتاژ، هزاران ظرف مربوط به مراسم تدفین، همراه با ستون‌های یادمانی نذری از دل خاک بیرون آمده است. در این جا، شواهد باستان‌شناختی در مورد وجود یک «توف» دیده می‌شود که عبارت، از محل مقدسی بود که در آن‌جا، کودکان را قربانی می‌کردند. اگر این نام، توراتی باشد، و اگر تورات شرح روشنی از این محل‌های قربانی به‌دست می‌دهد، باید به خاطر داشته باشیم که حتماً، یکی از آن‌ها در شرق

یافت نشده است. در میان شهرهایی که توسط فنیقی‌ها در غرب تأسیس شد، این مراسم فنیقی به ویژه در کارتاژ و همچنین در سیسیل، موتیا و ساردنیا (نورا) سولکیس Sulcis، تاروس، مونته سیرای دیده می‌شود.

کلمه پونیک و فنیقی برای قربانی در توفت، کلمه ملک Molk است. این کلمه مربوط به ریشه است که تملک و تصرف را می‌رساند. بدین معنی که قربانی به تملک خداوند در می‌آید. در دوره بعد، و در تطابق این نام با نام لاتینی، یک تعمیم این اسم وجود دارد که ماهیت آن را تصریح و تعیین می‌کند: این کلمه مولخومور Molchomor است که، به معنای «ملک بره» است و به‌طور واضح، نشان می‌دهد که به جای قربانی انسانی از حیوان استفاده شده است. در واقع، پیدا شدن بعضی از توفت‌ها، استخوان‌های جانوران کوچک را آشکار ساخته است. یافته‌های موجود در توفت در سوسه، به‌طور ویژه‌ای حاکی از یک تکامل زمانی است، زیرا تنها در سده چهارم است که استخوان‌های حیوان به جای استخوان‌های کودکان ظاهر می‌شود. اما هنوز نمی‌توان درباره این قضیه با اطمینان سخن گفت.

توفت کارتاژ، در سراسر تاریخ آن کشور وجود داشته است و این موضوع را طبقات روی هم ارضی به اثبات می‌رساند. قربانی‌ها در آغاز، تنها به بعل هامون تقدیم می‌شد. در عبارت مشهوری دیودوروس سیکولوس می‌گوید که، قربانی‌ها را روی دست‌های یک تندیس مفرغی می‌گذاشتند، که میان شعله‌های فروزان افکنده می‌شدند و خدایی که وقف آن‌ها می‌شد، کرونوس بود. اما، همان‌گونه که می‌دانیم، تانیت به زودی به بعل هامون ملحق شد و حتی در کتیبه‌ها نام او پیش‌تر ذکر شد.

دیودورس همچنین، مقاصد و ماهیت اصلی قربانی را تصریح می‌کند. هنگامی که آگاتوکلس، کارتاژی‌ها را در ۳۱۰ شکست داد و جنگ را به آفریقا کشانید، کارتاژی‌ها تصور کردند که با جایگزین ساختن بهترین کودکان خانواده‌ها، که سابقاً برای کرونوس قربانی می‌شدند، آن‌ها را رنجانده‌اند، زیرا به جای فرزندان بهترین خانواده‌ها، کودکانی را برای آن منظور خریداری کرده بودند. بنابراین، تصمیم گرفتند به منظور وفا کردن به عهد خود، دویت کودک از بهترین خانواده‌ها را قربانی کنند و شهروندان، ضمن اشتیاق خود برای کمک به این هدایا، تا سیصد کودک را گردآوری کردند.

آنچه که ماهیت ذاتی این «عبور از آتش» بود، چه می‌تواند باشد؟ دیودوروس می‌گوید که

خویشاوندان را از گریستن منع می‌کردند: این نکته به سادگی ممکن است بدین مفهوم باشد که آن‌ها نمی‌خواستند از ارزش قربانی با گریه و زاری بکاهند، اما نیز احتمال دارد که، گریه درخور آن قربانی نبود که به تقرب کودکان به خدایشان منجر می‌گردید. این فرضیه دوسو Dussaud، شاید با قربانی الیسا - دیدو Elisa - Dido، که این مراسم از آن‌جا ناشی می‌شد، پیوستگی داشته باشد. براساس تشابهات جالب توجه با متون اوگاریت، دوسو، اظهار عقیده کرده است که تقدیم جان، باعث جوان ساختن و تقویت خدایی می‌شد که، قربانی به او اهدا می‌گردید و در عین حال، او را به تقدیم کننده قربانی مربوط می‌ساخت. عقیده مبنی بر تقدیم نخستین میوه‌ها به خداوند، خواه انسانی، حیوانی یا گیاهی، نمونه‌ای از مراسم باستانی در خاورمیانه است. چنان که این مطلب از تورات مستفاد می‌شود.

قربانی کردن کودکان، اگرچه بسیار گسترده و دارای ویژگی خاص بود، تنها مراسم قربانی به‌شمار نمی‌رفت. دلایل روشنی نیز درباره قربانی‌های افراد بالغ و نیز بیگانگان و دشمنان در دست است هنگامی که هانیبال، هیمر را در ۴۰۹ به تصرف درآورد، سه هزار اسیر را برای جبران مرگ هامیلکار قربانی کرد. در مورد دیگر، کارتاژی‌ها پس از غلبه بر آگاتوکلس، بنا به گفته دیودوروس، زیباترین اسیران را به عنوان سپاسگزاری از خدایشان در آتش سوزاندند. بالاخره گفته شده است که هر سال یک قربانی انسان تقدیم هراکلس می‌شد.

پس از قربانی‌های انسانی، باید از قربانی‌های حیوانی یاد شود. در کتیبه‌ها، از حیواناتی که برای خدایان قربانی می‌شد، ذکری به میان آمده است مانند گاو، بره، قوچ، گوسفند و پرندگان مختلف. همچنین مطالب مختلفی درباره قربانی‌هایی در دست است که تشابهات نزدیکی با آنچه که در تورات آمده، به‌دست می‌دهد: هدیه سوختنی، که در این مورد تمام حیوان سوخته می‌شد؛ قربانی مشترک، که در آن، بخشی از حیوان ذبح شده برای تقدیم کننده و بخشی دیگر برای قربانی کننده اختصاص می‌یافت؛ نوع دیگر هدیه که در آن، تمام قربانی نصیب کاهن می‌شد. گذشته از این، بخشی نصیب کاهنان به خاطر قربانی‌ها می‌شد که آن‌ها انجام می‌دادند. جزئیات به‌وسیله «تعرفه‌ها» به‌دست می‌آید و بهترین تعرفه‌ها مربوط به ماریسی است که چنین شروع می‌شود:

معبد بعل سافون، شرح مطالباتی که سی نظارت کننده مطالبات تعیین کرده‌اند... برای هر گاو وقتی که هدیه مخصوص گناه یا یک قربانی ویژه صلح یا یک هدیه سوخته شده باشد،

کاهنان برای هر کدام از آن‌ها، ده سکه نقره دریافت خواهند داشت. تعرفه فوق مظنه‌هایی را ذکر می‌کند، که برای هر حیوان و هر نوع قربانی برقرار شده بود. گذشته از هدایای حیوانی، هدایای غذایی و آشامیدنی نیز تقدیم می‌شد مانند آرد، روغن، شیر و مانند آن‌ها. بخور، در پرستش بعل هامون سهمی مهم و ویژه داشت.

مراسم پیچیده مرسوم در کارتاژ، مستلزم کاهنان بسیار بود. در کتیبه‌ها از کاهنان و کاهنه‌ها یاد شده است. خواه با هیچ‌گونه ویژگی، یا حاکی از خدایی مخصوص که به آن وابسته بودند. همچنین یک سلسله مراتب وجود داشت: رئیس کاهنان، یک کاهن و کاهنان درجه دوم. رئیس کاهنان بر همه کارکنان پرستشگاه نظارت داشت (مثلاً رئیس کاهنان الات Elat، ذکر شده است)، اما همان لقب شاید کشیش اعظم را در شهر نشان می‌داد. این منصب، ممکن بود موروثی باشد: در واقع، کتیبه‌ها از توالی وظایف کاهنان در همان خانواده تا چندین نسل یاد می‌کند. کاهنان نیز مربوط به اشراف شهر بودند، و بعضی حوادث، مانند حادثه پسر مالخوس و سوفت‌ها در طی جنگ‌های بر ضد روم، ما را از وظایف کاهنان، که به وسیله بعضی اعضای خانواده حاکم در فنیقیه انجام می‌گرفت، آگاه می‌کند. اما این پدیده محدود و پراکنده است و به نظر نمی‌رسد که کاهنان، در حیات شهری، از وظایف خود فراتر رفته باشند. گروه دیگری نیز وابسته به پرستشگاه‌ها بود: خدمتگزاران، دبیران، خنیاگران و آرایشگران. معلوم نیست که آیا روسپی‌گری مقدس، که از ویژگی شرق بوده، در کارتاژ وجود داشته است.

اعتقاد به حیات پس از مرگ، با توجه به هدایایی معلوم می‌شود که همراه شخص متوفی در گور او می‌نهادند. معلوم نیست عناصر ویژه این اعتقاد، چه بوده است. مسلماً جادوگری در عقیده مربوط به جهان دیگر، سهمی اساسی داشت، و این موضوع، با توجه به فزونی حرز و تعویذ در میان اشیای مربوط به تدفین معلوم می‌شود. صورت معمولی تدفین، همانا به خاک سپردن بود، اما سوزاندن جسد نیز وجود داشت. ولی تنها در مرحله بعدی، چنان که تصور می‌رفت، بلکه در دوره پیشین نیز وجود داشت.

فصل یازدهم

هنر

۱- مقدمه:

هنر فنیقی - پونیکی در شمال آفریقا به مراتب، بهتر از هنر فنیقی شناخته شده است. کاوش‌های عظیم و متوالی در کارتاژ، یک سلسله یادمان‌هایی را پدید آورده است که مدارک و اسنادی ناهمگون را تشکیل می‌دهد. اما روی هم رفته، حاکی از مصنوعات هنری کارتاژ است. مورد شهرهای فنیقی، که بیشتر در زیر بناهای قرون وسطایی و جدید مدفون شده‌اند، تکرار نمی‌شود و کارتاژ، اگر چه بیشترین نیروی تولید را داشته است، تنها مرکز هنری به شمار نمی‌آید. یک سلسله شهرهای شمال آفریقا به تکمیل اسناد و ارزیابی آن‌ها کمک کرده‌اند.

اسناد، ناهمگون است. تخریب اساسی کارتاژ به وسیله رومیان چنان بود که، جز چند بنا، برجای نمانده است. از سوی دیگر، تندیس‌های بزرگ باید هم در غرب، و هم در شرق، عملاً وجود نداشته باشد. بنابراین، تنها نقوش برجسته، به انضمام شکل‌های مختلف «هنرهای کوچک» را در دست داریم. بیشتر این مواد، از گورها به دست آمده است و تنها با توجه به ویژگی‌ها و اصل و منشأ آن‌ها، می‌توان به آن‌ها با نام محتویات گوری اشاره کرد.

میان هنر کارتاژ و فنیقیه، پیوستگی محکمی وجود دارد. در این‌جا، بیش از هر جنبه دیگر تمدن، می‌توان نزدیکی روابط با خاستگاه را ارزیابی کرد. نقشمایه‌های فنیقی طبعاً همراه با نقشمایه‌های مصری هستند: بخش عمده مواد کشف شده در گورهای کارتاژ، همان‌گونه که ورکوتر Vercouter، خاطرنشان ساخته است، مصری یا مصری شده است. اما کارتاژ به مراتب، بیش از فنیقیه در معرض تماس با یونان بود، به طوری که مواد مربوط به تأثیر دوره یونانی، یا بعدها هلنیستی، سهمی مهم در تاریخ هنر آن دارد. بالاخره، تماس‌های تاریخی با

اتروسک‌ها نیز در تولیدات هنری تأثیر کرد و بخش هنری جدیدی را به وجود آورد که پیش از این، نزد فنیقی‌های شرقی ناشناخته بود.

در نتیجه، این هم‌گرایی نفوذها، در هنر کارتاژی و شمال آفریقایی، تنها ویژگی مخصوص به خود را دارد و نتیجه‌گیری دووگه Devogue، مبنی بر این که فنیقی‌ها از خود قوه ابتکار نداشتند، طی ده‌ها سال، اساس مطالعاتی را تشکیل می‌داد که صرف فنیقی‌های شرقی شد و بدون تردید، مانند بررسی‌های محدود و جزئی در مورد هنر فنیقی‌های غربی است. از این بابت می‌توانیم گفته گزل Gsell را ذکر کنیم:

صنعت‌گران کارتاژی، خواه در فنون و خواه در تزئینات، هیچ‌گونه ابتکاری از خود نشان ندادند. آنان هیچ فرایند جدیدی ابداع نکردند و بر اثر تماس با طبیعت و زندگی، هیچ‌گونه نوآوری در مصنوعات خود ایجاد ننمودند. آن‌ها همیشه به تقلید می‌پرداختند. کارتاژ با فنیقیه در تماس نزدیک بود، و صنعت‌گران کارتاژی به منزله شاخه‌های آن فنیقی‌هایی بودند، که فن و الگوهای خود را از مصر اقتباس و بعضی عناصر مربوط به بین‌النهرین را متداول کرده بودند. در ساختن بعضی اشیای مصری، سبک، طی قرن‌ها ادامه یافت و حتی در آفریقا بیش از خود فنیقیه پایدار ماند. اما چند نفوذ یونانی در سده هفتم به وجود آمد، که ظاهراً از طریق فنیقی‌های شرقی، که نزدیک یونانیان در جزیره قبرس می‌زیستند، اقتباس شد. سپس هنر یونانی غالب گردید، و احتمالاً، بیشتر از طریق سیسیل وارد شد، که در آن‌جا، یونانیان در پایان سده پنجم تابع کارتاژ شدند و حال آن‌که بین جنگ‌های یونانیان به طور مداوم با کارتاژی‌ها مشغول داد و ستد بودند.

گزل، پایه و اساسی برای همه بررسی‌های متوالی به دست می‌دهد، و مطلب جالب توجهی از آن معیاری را ارائه می‌دهد که بعداً تکامل خواهد یافت: پس از سده پنجم، فن، رو به انحطاط می‌گذارد. کیفیت غیر عالی جواهر آلات یافت شده در گورها را می‌توان به این تمایل، جهت جلوگیری از هزینه‌هایی نسبت داد، که به نظر بیهوده می‌آمد. اما آیا این نکته درباره سفالینه‌ها صدق می‌کند؟ بدل چینی‌های مرغوب محلی گرانتر از ظروف صادراتی، که در گورها به وفور یافت می‌شود، نبود. حقیقت آن‌که، صنعت‌گران فنیقی، دیگر برای خوب کار کردن زحمت نمی‌کشیدند: آن‌ها این عمل را به یونانیان واگذار کردند. آنان وظایف روزانه خود را بدون لذت بردن از آن، انجام می‌دادند. برای اشیای ارزان، تقاضای فراوانی وجود داشت و حال آن‌که، انحصارات تجاری تقریباً خریدار را در اختیار فروشندگی گذاشت... استعدادهای هنری یک

ملت، در عالی‌ترین اشیای آن ظاهر می‌شود، و این اشیاء، حاکی از عدم لیاقت نومیدانه کارتاژی‌هایی است که حتی قادر نبودند از الگوهای یونانی خود تقلید کنند.

همان‌گونه که دیده شد، گزل، انحطاط ناگهانی نفوذ یونانی را در اوایل سده پنجم مشاهده می‌کند. پیکارد - ارزیابی دقیق‌تری از هنر کارتاژی به عمل می‌آورد. این هنر در سده هفتم و هشتم قبل از میلاد، با وفور حیرت‌انگیز مواد یونانی، شکوفان شد که آن مواد را به جای تقلید از آن‌ها وارد می‌کردند و مواد مصری فراوان نیز احتمالاً، توسط یونانیان وارد می‌شد. این نکته با توجه به وفور نقش‌های، دارای تصویر سوسک مصری به اثبات می‌رسد. اصل و منشأ این نقش‌ها از شهر نائوکراتیس Naucratis بود که در ۶۳۰، در دلتای نیل تأسیس و حال آن که وساطت تجاری یونانیان، به منزله تهدیدی برای پیشرفت تجارت فنیقی‌ها در کرانه‌های مدیترانه به شمار می‌آید.

شاید به سبب عکس‌العمل نسبت به این خطر، یا سیاست تجزیه‌طلبی در دهه‌های بعد از شکست در هیمرا، در گورهای کارتاژی کاهش ناگهانی از مواد وارداتی یونانی و مصری و همچنین فقدان اشیای باارزش در سده پنجم و بخشی از سده چهارم را می‌بینیم. پیکارد، این بحران را به این واقعیت نسبت می‌دهد که دولت کارتاژ خطری را درک می‌کرد که بر اثر تجارت با یونانیان ایجاد می‌شد، زیرا یونانیان مواد اولیه فنیقیه را غارت می‌کردند و در عوض، تنها کالاهای تجملی نسبتاً بی‌ارزش را به آن‌ها ارائه می‌دادند. از این زمان به بعد، کارتاژ از ضرب سکه خودداری کرد و تجارت خود را براساس مبادله ادامه داد که می‌بایستی، به مراتب تحلیل برنده‌تر باشد. گذشته از این، شرح ژوستن در باره کوشش به منظور تعلیم زبان یونانی، پس از یک مورد خیانت بزرگ در آغاز سده چهارم، نتایج این سیاست کلی را در زمینه‌هایی غیر از زمینه‌های هنری نشان می‌دهد.

بنابراین، به همان نسبت که تمدن هلنی، خود را بر فنیقیه تحمیل می‌کرد، کارتاژ بر ضد آن، عکس‌العمل نشان می‌داد. این پدیده، تنها مدت محدودی ادامه یافت. پس از اسکندر، سیاست اتحاد با دولت یونانی مآب مصر، و تغییر در توازن قوا در مدیترانه، موجب آتش میان کارتاژ و یونان شد. در سده سوم و دوم، مواد یونانی دوباره به مقدار زیاد در گورستان‌های نکروپولیس Necropolise کارتاژی ظاهر شد. در این ضمن، یک هنر ملی تکامل یافت، اگر چه همیشه دارای ماهیتی تجاری بود و تا سقوط کارتاژ ادامه پیدا کرد.

اکنون به بررسی مجدد ویژگی‌های هنر در خود کارتاژ، به هنر پونیکی در شمال آفریقا می‌پردازیم. در این مورد می‌توان گفت که، این‌جا مانند سرزمین اصلی فنیقیه به هنر متعالی

توجه کمی معطوف می‌شد و به تعدادی صنعت بر می‌خوریم که شامل عناصر بی‌شمار خارجی بود و دارای پیوستگی کافی و سنت سبک‌دار نبود. گذشته از این، در این جا نیز برخلاف آن‌چه در شرق رومی داد، نفوذ خارجی بیشتر به صورت واردات - خواه و نه به صورت تقلید بود. در مورد ایران دالت هم سخن از اشیا و هم صنعت‌گران خارجی به میان می‌آید.

علی‌رغم این امر، کارتاژی‌ها بارها به‌طور محسوس کوشیدند که در اموری، مثلاً در ستون‌های یادمانی اثری از خود، ولی خشن و عادی برجای بگذارند. هم‌چنین عنصر ویژه درجه‌بندی نفوذهای گوناگون وجود داشت و مهم‌ترین و مستقیم‌ترین آن‌ها نفوذ مصر بود که پیش از این در فنیقیه غلبه داشت، در صورتی که عدم تمرکز در غرب، نفوذ یونان را به جلو برد. نفوذی که از روزگاران پیشین ادامه داشت، به استثنای دوره‌ای که قبلاً ذکر شد.

در آثار معماری کمی که باقی‌مانده است نفوذ یونانی غلبه دارد. در ظروف طلا و هنر جواهر تراشی، نفوذ مصر برتر است. در ستون‌های یادمانی، عناصر مصری و یونانی بر یک پایه مستقل که غالباً ظاهر می‌شود، غلبه دارد. (ماسک) نقاب‌های مردانه دارای طرح‌های واقعاً مستقل است. این خود، نمونه‌های چندی از نتایجی است که بررسی دقیق تولیدات هنری به آن منجر می‌شود.

سرانجام، انتقال مصنوعات فنیقی و ویژگی‌های آن به غرب، یک عامل منحصر به فرد و ابتکاری است. فاصله از منبع و منشأ، آشکارا باعث جذب عناصر جدید و گوناگون می‌شد. اما هم‌چنین تداوم عناصر باستانی از طریق اعصاری که با ویژگی‌های بخش‌های جانبی فرهنگ مطابقت دارد، و از تکامل طبیعی که در خاستگاه صورت می‌گیرد، به دور است. بنابراین، از عوامل گوناگون و پیچیده پدیده هنر پونیکی یا فنیقی ظاهر می‌شود.

۲. معماری

نقشه کارتاژ باستانی می‌تواند وسیله‌ای بسیار عالی برای بازسازی یک اقامتگاه نمونه‌ای فنیقی و تکامل آن به دست دهد. اما، با توجه به تخریب شدید آن اقامتگاه به دست رومیان در ۱۴۶ پیش از میلاد، از آن‌چه که مرحله پونیکی خوانده می‌شود، چیز زیادی باقی نمانده است.

گذشته از ستون‌های یادمانی و اشیای کوچک، بقایایی از دیوارها و گورها «توفت»^۱ها را در دست داریم. درباره هر چیز دیگر، باید به منابع ادبی بعد رجوع شود.

اما نقشه شهر روشن است. این شهر، در دماغه سه گوشه میان مرداب سبخت‌الریانا Sebket Erriana، در شمال و تونس در جنوب ساخته شد. نخستین اقامت‌گاه فنیقی می‌بایستی در منطقه سالامبو Salammbو باشد جایی که یک توفت و قدیمی‌ترین بنادر کشف شده‌اند. اما بسط و توسعه به سوی تپه بورسا Byrsa، می‌بایستی بی‌درنگ انجام گرفته باشد، زیرا بورسا، پیش از آن در سنت تأسیس این شهر وجود دارد. از گورستان‌های واقع در شمال شرق بورسا، اشیای قدیمی به دست آمده است. بنابراین، این شهر در سده‌های نخستین احتمالاً، شامل منطقه خلیج کوچک لوکرام Lekram، در جنوب و تپه بورسا در شمال بوده باشد که همچنین، گورستان‌های دویی مس Douimes و در مخ Dermech را در شرق دربر می‌گرفت. بعدها، پس از حدود سده پنجم، سراسر شبه جزیره می‌بایستی اشغال و مسکونی شده باشد.

بنابراین، آکروپولیس بورسا، به انضمام دو تپه سن‌لویی و جونو مرکز شهر بود. برفراز آکروپولیس، پرستشگاه اشمون قرار داشت، که آخرین پناهگاه مدافعان کارتاژ بود. بورسا، به وسیله یک سلسله استحکامات محصور بود. و آنچه که از آن مجموعه باقی مانده، دیوارهای خانه‌های متأخر (سده سوم پیش از میلاد) در جنوب غربی ناحیه آکروپولیس است. قطعات بزرگی از این منطقه، که مدت‌ها آن‌ها را استحکامات پونیک می‌نامیدند، باید بیزانسی باشد.

در پای آکروپولیس، در ناحیه میان آکروپولیس و بندر، محل‌های اقامت با میدان‌های بزرگ یا (فوروم Forum) قرار داشت و در پیرامون آن، رواق‌هایی وجود داشت و به منزله مرکز تجاری و اداری شهر بود. ساختمان سنا و جایی که قضات به تمشیت امور می‌پرداختند، احتمالاً در آن حوالی قرار داشت. آپیان Appian می‌نویسد که از فوروم سه کوچه بر آکروپولیس می‌رفت و در اطراف آن‌ها، خانه‌های باریک و بلندی بود که پنج یا شش طبقه داشت و در مقابل یکدیگر ساخته شده بود. یک صفحه زرین کوچک یافت شده در جزیره کوچکی در وسط بارانداز مدور، خانه‌ای را با چهار طبقه نشان می‌دهد. اما ضمن آن که این خانه‌ها، محل‌های مردم عادی را تشکیل می‌داد، ناحیه مسکونی همان گونه که خواهیم دید، در منطقه مگارا Megara در غرب

۱ - نام دره یا محلی که در آنجا آتش افروخته و کودکان یا حیوانات را قربانی می‌کردند - م.

آکروپولیس قرار داشت.

قدیمی‌ترین لنگرگاه‌ها در ناحیه کارتاژ می‌بایستی در دو مرداب واقع در شمال و جنوب دماغه بوده باشد. اما به‌زودی باراندازهای مناسبی در ناحیه جنوبی ساحل احداث گردید. این لنگرگاه مصنوعی، که به کوتون Cothon شهرت دارد، و در نقاط دیگر غرب از آن می‌توان دید، شامل یک بارانداز مستطیل برای کشتی‌های تجاری و یک لنگرگاه مدور برای کشتی‌های جنگی بود. مدخل بارانداز مستطیل شکل به وسیله یک بنای مستحکم چهارگوش حفاظت می‌شد که پایه‌های آن، هنوز وجود دارد. تریه‌های کوچکی از بارانداز تا دریا، برای مبادله و تخلیه آب احداث شد. در پیرامون بارانداز مدور، قورخانه‌هایی قرار داشت، که آپیان از آن توصیف به عمل آورده است و پایگاه وزارت دریایی در جزیره کوچکی در مرکز واقع بود. آپیان آن را چنین توصیف می‌کند.

بندرگاه‌ها با یکدیگر ارتباط داشتند، و مدخل مشترک آن‌ها از طریق دریا بود و هفت پا عرض داشت و آن را می‌توانستند با زنجیرهای آهنین ببندند. بندر اول، برای کشتی‌های تجاری بود و در این‌جا همه نوع طناب و قرقره دیده می‌شد. در درون دومین بندر، جزیره‌ای بود که با خود بندر، به وسیله خاکریزهای بلندی محصور بود. این خاکریزها، پراز جایگاه‌های نگهداری کشتی بود، که دویست و بیست کشتی را در خود جای می‌داد. در بالای آن‌ها، مغازه‌هایی برای طناب و قرقره و لوازم دیده می‌شد. دو ستون به سبک ایونی، در مقابل هر بارانداز قرار داشت و شکل یک رواق مداومی را، هم به بندرگاه می‌داد و هم به جزیره. بر روی جزیره، خانه امیرالبحر (دریاسالار) قرار داشت که از آن‌جا شیپورزن، علائم ویژه و چاووش فرمان‌ها را ابلاغ می‌کرد و خود دریاسالار همه چیز را زیر نظر داشت.

میدان و نقاط مسکونی در منطقه جنوب شرقی آکروپولیس قرار داشت و در کنار دریا، بناهای لنگرگاه، منطقه واقع در جنوب شرقی شامل گورستان‌های وسیعی بود، که مهم‌ترین آن‌ها گورستان‌های دویی مس - در مخ Douimes - Dermech و سن‌مونیک هستند، از سوی دیگر، در شمال غربی بورس با طرف پایگاه تنگه خاکی، که دماغه را به سرزمین اصلی می‌پیوست، محله زیبای مگارا Megara، با باغ‌های زیبا و باغ‌های میوه و خانه‌های پراکنده بود.

در پیرامون شهر، دیواری با سه ردیف خط دفاعی در جلوی آن بود. بنا به گفته آپیان، استحکامات به همان اندازه بود، اما پولیبیوس Polybius احتمالاً درست می‌گوید که، خندقی و

حصاری را که ظاهراً جای خارجی بود، ذکر می‌کند. جای دفاع مرکزی بایستی حصار نسبتاً کوتاهی باشد که در آن‌جا، سربازان مسلح گرد می‌آمدند. به نظر می‌رسد که ابعاد آن از لحاظ ارتفاع ۱۷ متر و از لحاظ عرض دو متر بوده باشد. در هر شصت متری، یک برج چهار طبقه وجود داشت که از دیوارها بیرون آمده بود. در درون استحکامات، یک سلسله حجره‌هایی وجود داشت که تعداد زیادی حیوانات، نظیر فیل و اسب و همچنین سربازان پیاده نظام و سواره نظام را در جای خود جای می‌داد. در سوی دریا، استحکامات، شامل یک حایل منحصر به فرد بود، که آن را در فواصل معین مستحکم کرده بودند. قطعات عظیم سنگ‌هایی که هنوز میان خلیج کوچک لوکرام و برج جدید وجود دارد، احتمالاً رومی هستند، اما بر روی بناهای پیشین پونیک‌ی قرار دارند.

در مورد ذخیره آب، چشمه‌ای که دارای هزار سبوی دو دسته بود و در پای صخره شمالی برج جدید نزدیک دریا قرار داشت، مسلماً دارای اصل و منشأ پونیک‌ی بود. در غیر این صورت، از آن‌جا که از چاه‌های کارتاژی آب آشامیدنی به دست نمی‌آمد، آب انبارها، آب باران را در خود نگاه می‌داشت و آن را برای شهر حفظ می‌کرد.

اطلاعاتی که از کارتاژ به دست می‌آمد، در واقع، تا چند سده پیش، تا آن‌جا که به معماری شهری پونیک‌ی مربوط می‌شد، منحصر به فرد بود. اما کاوش‌های اخیر در کرکوانه Kerkouane، وضع را به کلی تغییر داده است. در این‌جا، خانه‌هایی از زیرخاک بیرون آمده که دارای سنگ‌فرش‌های موزاییک که خوب باقی مانده و دیوارهایی با گچبری‌های ارغوانی، گرمابه‌ها و تاسیسات بهداشتی، ظروف مخصوص آرایش مانند قمقمه و عطردان بوده است و همه آن‌ها به سده چهارم و سوم پیش از میلاد مربوط می‌شود.

اکنون که به معماری مذهبی می‌پردازیم: از معابد بزرگی که در سنت ادبی از آن نام برده شده، چیزی باقی نمانده است. بزرگ‌ترین معابد، می‌بایستی بر روی آکروپولیس بورسا یعنی معبد اشمون یا اسکله پیوس بوده باشد، که دور آن دیواری مقدس کشیده بودند و از طریق شصت پله از آن بالا می‌رفتند. تانیت و بعل هامون (که به ترتیب آن‌ها را با هرا، جونو، و کروئوس، ساتورن یکی می‌دانند)، می‌بایستی بین تپه سن لویی و دریا معابدی از خود داشته باشند. جایی که هزاران ستون یادمانی، که وقف آن‌ها گردیده، کشف شده است.

مهم‌ترین بنای باقی مانده مذهبی کارتاژ توفت است که در ناحیه سالامبو قرار دارد و در

حدود پنجاه متری شرق بندرگاه مستطیل واقع است. احتمال دارد که الیسا در آن جا به خشکی رسید. در آن جا درگذشت. در هر صورت، مراسم دینی آن ها می بایستی بسیار باستانی و مربوط به حوادث مهم در تاریخ کارتاژ بوده باشد. قدیمی ترین بخش توفت عبارت از نمازخانه سیتتاس است که اتاقی است در حدود یک متر مربع با محلی برای حفظ مقدس ترین مقدس ها، که آن را در درون صخره کنده اند و دارای کوزه هایی سفالین منسوب به سده هشم بود. در برابر این اتاق، حیاطی قرار داشت که وسیعتر نبود و دارای قربانگاه بود. در برابر این قربانگاه، سه دیوار متحدالمرکز مدوری بود که نوعی پلکان مارپیچ را تشکیل می داد و پرستندگان برای رسیدن به ضریح، از آن جا عبور می کردند.

پس از سده هشم و بر روی لایه های متوالی مربوط به سراسر تاریخ پونیک کارتاژ، هزاران کوزه با خاکستر و استخوان کودکان (گاهی پرندگان و حیوانات کوچک)، در توفت یافت شده است که به طور واضح، مراسمی را نشان می دهد که از تورات به ما رسیده و دلایل دیگر آن را در جهان فنیقی پونیک غرب می یابیم، همراه با کوزه ها، سیپوس ها و ستون های یادمانی نذری را می توان دید، که کنده کاری هایی در آن ها انجام گرفته و مطالبی را بر آن ها نوشته اند. اگر هر یک از لایه های زمین را به نوبت مورد کاوش قرار دهیم، لایه اول که روی زمین قرار دارد، مربوط سده هشم و هفتم می شود و شامل کوزه هایی با استخوان های خاکستر شده کودکان است که آن ها را، بر روی زمین ریخته و به وسیله توده هایی از سنگ های کوچک پوشانده اند. لایه دوم، دارای کوزه های بیشتری است که آن ها را زیر قطعات سنگ های بزرگ یا زیر قربانگاه ها و یا حتی زیر ستون های یادمانی، که بتیل ها را نشان می دهد و یا علامت تائیت بوده است. همچنین بر روی این لایه (اما بر طبق بعضی از باستان شناسان بر روی لایه متفاوت دیگری)، گونه های متفاوتی از ستون های یادمانی دیده می شود که آن ها را، مانند ستون های بلند نوکدار ساخته و یکی از چهار ضلع آن را صیقل داده بودند و دارای نوشته ها یا تزئیناتی بود و مربوط به سده پنجم می شد. این لایه، به سده چهارم منتهی می شود و پس از آن لایه، لایه سوم است که تاریخ آن را از سده سوم، تا تخریب کارتاژ می دانند و دارای کوزه های کوچک و چند ستون یادمانی است که بعدها در آن محل بناهایی احداث کرده و به این ستون ها آسیب رسانده اند. سراسر این محل، پوشیده از بناهای متاخر رومی و بیزانسی است و به محل مقدسی که در تمام تاریخ این شهر باقی بود، پایان داده شد. هیچ جایگاه مقدس دیگری در شمال آفریقا، دارای چنین تاریخی طولانی نیست.

نخستین محل مقدس در سوسه Souse بعدها (سده ششم) تأسیس شد، در صورتی که بقیه در بربوکنیسیا BirbouKnissia و کنستانتین و تعدادی دیگر در دوره هلنیستی برپا گردید.

اکنون به گورهایی می پردازیم که تشابه کاملی میان گورهای فنیقی در سرزمین اصلی و کوچ نشینان واقع در شمال آفریقا در آن ها ملاحظه می شود. گورهای فنیقی، شامل اتاق های وسیعی است که آن ها را در چندین متری صخره در کنار یک حفره عمیق کنده اند، و نظیر آن ها را می توان در گورستان های برج جدید و سنت مونیک یافت. جا پاهایی که در کناره های حفره عمیق کنده اند، به اتاق های محل دفن منتهی می شود. همچنین گورهایی با درومو^۱ Dromos وجود دارد که همیشه آن ها را در صخره می کنند، ولی معمولاً یک اتاق منحصر به فرد همراه آن می ساختند، چنان که در جبل ملزا یا دماغه بن دیده می شود.

کوچ نشینان دیگری در شمال آفریقا دارای گورستان های فراوانند، و حتی می توان گفت که آن مستعمرات عمدتاً، به خاطر گورستان هایشان شهرت دارند. بهترین نمونه آن، گورستان مهدیا Mahdia، در جنوب سوسه است که با حفره هایی در صخره ایجاد کرده اند و منتهی به اتاق های مستطیل شکل جهت تدفین است و از طریق پله، به آن ها می توان رسید. اتاق ها دارای نیمکت هایی برای تابوت ها و طاقچه هایی برای چراغ های دیواری بود.

همچنین می دانیم که در فنیقیه بعضی گورها را بر روی سطح صخره می ساختند مانند گور اشمونذر Eshmunaza در صیدون، کارتاژ نیز گورهایی داشت که دارای فرورفتگی هایی ساخته شده بر روی گودال های کم عمق بود. چنان که در گورستان درمخ Dermech دیده می شود. در گورستان «جزیره» در اوتیکا، گورها نیز شامل تورفتگی هایی هستند که آن ها را در زمین ساخته اند و روی آن ها را تخته سنگ های عظیمی قرار داده اند. گورهای بزرگی مانند گورهای امریت در فنیقیه وجود دارد، که نمونه آن را در آرامگاه دوگا Dougga در تونس می توان دید و تاریخ آن، به سده سوم - دوم پیش از میلاد باز می گردد.

روش عمده تدفین در سراسر تاریخ کارتاژ، خاک سپاری بود. اما سوزاندن اجساد نیز مرسوم بود و در مراسم قربانی کودکان، که از مشخصات مذهب فنیقی است، تکامل و اهمیت ویژه ای یافت.

۳. تندیس‌ها، سیپوس‌ها^۱ و ستون‌های یادمانی

یک سرمرمرین، که به وسیلهٔ سیتاس در کارتاژ کشف شده، قدیمی‌ترین نمونهٔ تندیس‌سازی پونیک است، که تا کنون به دست آمده است: از لحاظ سبک، به بعضی از ماسک‌های سفالی مربوط به سدهٔ هفتم - ششم پیش از میلاد شباهت دارد. سیتاس نیز تندیس دیگری را به دورهٔ متأخری (سوم - دوم) نسبت داد، که عبارت از تندیس زنی بر تخت نشسته است و آن را در حجابی پوشانده و در دو سوی او، ابوالهول‌هایی قرار دارد. گروهی از تندیس‌هایی را که در Leptis در ماگنا یافته‌اند، کمابیش، به همان عصر مربوط می‌شود. دو سرمرد، که یکی از آن‌ها ریش کوتاه دارد، دو تندیس مرد با ردایی کوتاه که از گردن تا زانوان حفظ شده است، و دو بخش از تندیس‌های مشابه بعضی از نیمتنه‌ها و بخش‌هایی از تندیس‌های ساخته شده از سنگ سیاه و از سابراتا Sabratha، که در آن‌ها، دی‌ویتا Divita، آثار یک سنت پونیک باستانی را یافت همچنین، مربوط به دورهٔ پونیکی - هلنیستی است.

اگر چه بقایای تندیس‌های پونیک نادر و مشکوک به نظر می‌آیند، سیپوس‌ها و ستون‌های یادمانی بی‌شمارند و نه تنها در کارتاژ، بلکه در شهرهای دیگر دیده می‌شوند و تعداد آن‌ها به چند هزار می‌رسد و ما را قادر می‌سازد، که به بررسی گسترده‌ای از این جنبه از هنر پونیک، در شمال آفریقا پردازیم.

با ملاحظهٔ ستون‌های یادمانی کارتاژ، طبقات گوناگونی، چنان که می‌دانیم، در توفت کارتاژ تشخیص داده شده است و می‌توانیم مواد یافت شده را به دو گروه عمده تقسیم کنیم: قدیمی‌ترین آن‌ها (سدهٔ هفتم - ششم پیش از میلاد)، به وسیلهٔ سیپوس‌هایی مشخص می‌شود که مانند تخت‌ها و قربانگاه‌ها و نائو^۲ Naoi‌ها هستند، دومین و متأخرترین (سدهٔ پنجم - دوم)، به وسیلهٔ ستون‌های یادمانی با نوک‌های سه گوشه مشخص می‌شود. این تقسیم‌بندی فرعی از لحاظ گونه‌شناسی، دارای تنوع شمایل‌شناسی است که بعداً از آن یاد خواهد شد.

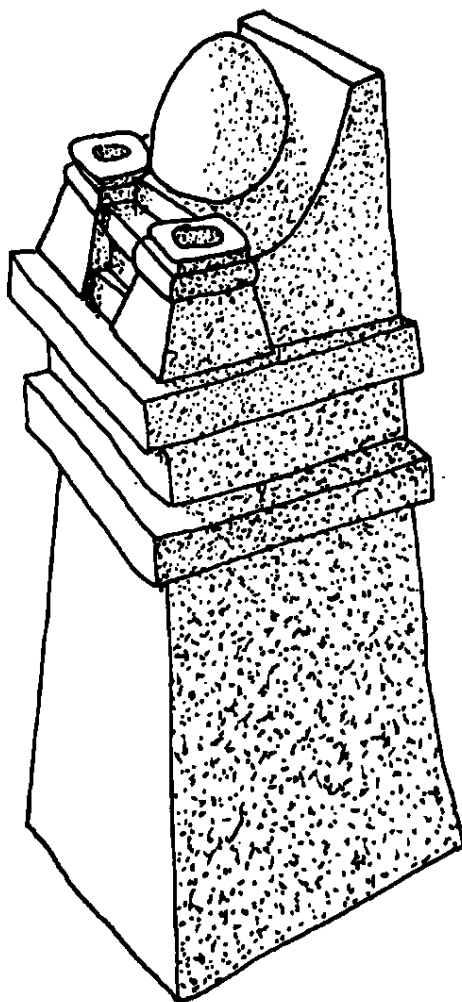
قدیمی‌ترین سیپوس‌ها، عبارت از قطعات سنگ آهک هستند که از لحاظ ارتفاع از سی سانتی‌متر تا ۱/۵ متر می‌رسند. سه سوی آن‌ها نتراشیده و بر روی یک طرف آن‌ها کار کرده‌اند. سیپوس تخت مانند، شامل یک پایهٔ متساوی‌الاضلاع است، که معمولاً روی آن را

۱ - ستون‌های کوتاه کتیبه‌دار - م.

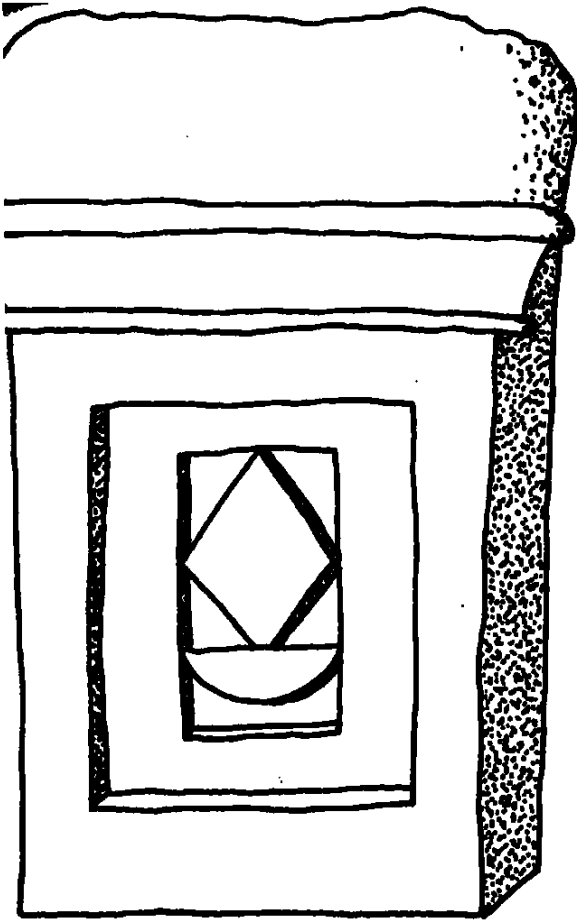
۲ - تالار مرکزی پرستشگاه؛ ضریح - م.

به طور افقی با شیارهای عمیقی ساخته‌اند و به قالب‌گیری‌های مصری شباهت دارد که در آن‌ها، یک قرص خورشید را می‌توان جای داد. سیپوس قربانگاه، به سیپوس تخت مانند، شباهت دارد و معمولاً دارای یک پستی است. ممکن است بازو نداشته باشد و حال آن‌که بخش قدامی دارای بخورسوز، نظیر متوازی‌الاضلاعی که در بالا دیده می‌شود، یک حفره مرکزی نیز برای ظرف قربانی، یابتیل، تعبیه می‌شده است «تصویر ۳۲». بالاخره نائوهای سیپوس مانند، یک محراب کوچک است. محل نذر را در بخش قاعده‌ای که بت بر آن می‌نشست، حفر می‌کردند:

۳۲. طرح محراب سیپوس



۳۳. ستون یادمانی با بتیل لوزی شکل از کارتاز



این بخش را سلا^۱ Cella می‌نامیدند. در دو سوی سلا، دو ستون می‌ساختند که کتیبه را نگاه می‌داشت. این کتیبه، دارای قالب‌ریزی مصری بود و غالباً در وسط آن، قرص خورشید قرار داشت. بر روی این گونه کتیبه‌های مصری معمولاً قرنیز را قرار می‌دادند (تصویر ۳۳، ۳۴).

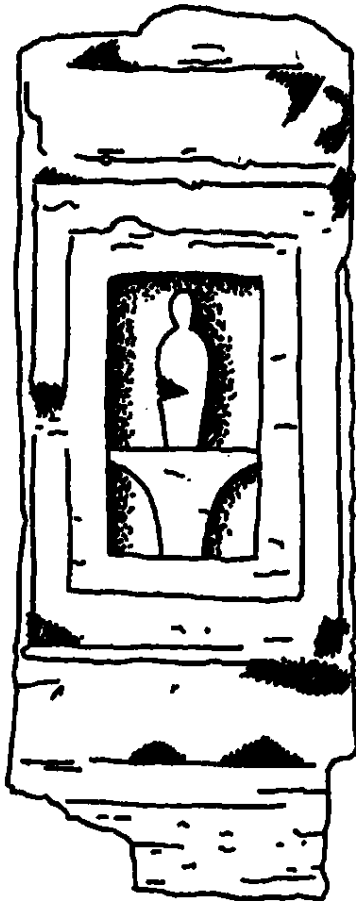
ریشهٔ فنیقی این سیپوس‌ها آشکار است. ماضریخ نذری امریت (تصویر ۲) را بررسی نمودیم، اما باید نائوس در صیدون را نیز مورد پژوهش قرار دهیم که اکنون در موزهٔ لوور قرار دارد، که عناصر اصلی سیپوس کارتاز را در خود دارد. به عبارت دیگر، قاعده‌ای که روکوب مصری بر آن قرار دارد، سلا، ستون‌هایی که گلویی را حفاظت می‌کند (و بر روی آن یک قرص خورشید بالدار در حال پرواز است) و قرنیز فوقانی، با یک سلسله اورایوس.^۲ بخش فوقانی یک قسمت فرعی نائوس در صیدون دارای ویژگی نخستین است. عنصر مهم دیگر، مقایسهٔ ستون یادمانی بورگ الشمالی Burg Esh Shemali (لوح ۲۶) است. البته تمام این مصنوع به الگوهای مصری باز می‌گردد که در آن، نائوس به طور گسترده‌ای از یک دورهٔ پیشین به کار رفته

۲ - نقش سلطنتی مصر در جلو کلاه. یا نیم‌تاج سلاطین - م

۱ - رواق - م.

است. بنابراین، بار دیگر نفوذ مصر را در هنر فنیقی و گسترش بعدی عناصر و نقشمایه‌های مصری را در جهان پونیک می‌بینیم.

۳۴. ستون یادمانی با بطری و بت از کارتاژ



در این جا، به شرح اشیای مذهبی، که در درون سلاهای سیپوس‌های نائوس نشان داده شده است، می‌پردازیم، همچنین به اشیای مذهبی در درون گلویی‌هایی که در کنار خود سلاها، در یک یا دو قالب قرار دارد، در آغاز، به بتیل‌های ستون مانند، توجه می‌کنیم (لوح ۱۴)، که راست‌گوشه‌اند یا در بخش فوقانی اندکی نازک می‌شوند، یا منفرد یا دو گانه یا سه گانه هستند. ستون یادمانی فنیقی از بورگ الشمالی، حاکی از الگوی شرقی این نقشمایه شمایل‌نگاری است. گاهی و به ندرت، بر روی ستون و قرص خورشید قرار دارد و گاهی هلال ماه نشان داده شده است که سر آن، به سوی پایین است. بتیل‌های دیگر شبیه شش گوشه، لوزی (تصویر ۳۳) و بطری (تصویر ۳۴) هستند. پیش از این، الگوی فنیقی، این آخرین نقشمایه را، که بر روی یک

ستون یادمانی در اکزیو کشف شده، ثبت کرده‌ایم (لوح ۲۲). از طبقه B در توفت نیز، نقشمایه‌های به شکل انسان به چشم می‌خورد و به‌ویژه، تصویر عریانی با بازوانش در دو طرف و ساق‌های پاهایش به هم چسبیده و در میان دو بتیل ستون مانند، یا بر روی یک قریانگاه ایستاده است. در بعضی نمونه‌ها، کلافت Klafft، کلاه گیس مصری را می‌بینیم که بی‌درنگ ما را به یاد اصل و منشأ شرقی این نقشمایه می‌اندازد.

سپیوس‌ها در سده پنجم، مطابق با آغاز عصر جدید، از میان می‌روند، در صورتی که در این دوره، ستون‌های یادمانی با نوک سه گوشه، که غالباً دو آکروتز^۱ Acroters، در دو سوی آن‌ها قرار دارد. گذشته از کتیبه‌های احتمالی، ستون‌های یادمانی دارای تصاویری است که تا اندازه‌ای برای ما آشناست، مانند قرص خورشید (که غالباً در وسط به صورت نقطه‌ای در می‌آید) و هلال ماه (لوح ۱۹)، یا بطری، که غالباً آن را بر روی قاعده‌ای با گلولی‌های مصری می‌نهادند و در بخش فوقانی، علایمی قرار می‌دادند که به آن، یک جنبه انسانی ببخشند (لوح ۳۰). علاوه بر این نقشمایه‌ها (که هرگاه استادانه ساخته شده باشد، برای ما آشناست)، نقشمایه‌های تازه‌ای ظاهر می‌شود و در میان آن‌ها "علامت تانیت" (لوح ۳۷)، که به وسیله سه گوشه‌ای ساخته شده و در روی آن، یک بازوی افقی (غالباً گمشده) و یک قرص قرار دارد. بررسی‌های طولانی و پیچیده‌ای به این نماد وقف شده است، که حاکی از سوابق آن‌ها در یادمان‌های شرقی است، ولی آن بررسی‌ها جامع نیست (و به همان علت، تانیت سابقه قطعی در فنیقیه ندارد). همچنین امکان دارد که علامت، از ترکیب عناصر شرقی سابق نشأت گرفته باشد، مانند بتیل و قرص خورشید. در هر صورت، جنبه قطعی به خود می‌گیرد و در جهان پونیک تکامل فراوان می‌یابد و به تدریج، صورت یک تندیس سبک‌دار زنانه را به خود می‌گیرد.

نقشمایه‌های شمایی مرحله دوم و دارای اصل و منشأ شرقی از این قرار است: دست بالا رفته در حالت دعا، که در یک ستون یادمانی مشهور از حاصور Hazor دیده می‌شود؛ سر ستون معروف پیش - آئولی Proto - Aeolic؛ و درخت نخل. اما جهان یونانی، و ستون ایونایی و دوریایی Doric و کادوسیوس^۲، ماهی یونس، پرندگان، نقشمایه‌های گل مانند و نظیر آن‌ها،

۱ - سر پایه زیر تندیس.

۲ - عصای مرکوری که در روزگار ما علامت پزشکی است. م.

اکنون جنبه‌ای مهم به خود می‌گیرد. از عناصر انسانی، کاهنانی را داریم که مشغول قربانی هستند و تصاویری را که در حال عبادتند (لوح ۳۹)، گذشته از این، از سده چهارم به بعد، تصاویر بی‌شماری از مردگان را بر روی ستون‌های یادمانی و گورها می‌بینیم.

در سده سوم - دوم پیش از میلاد، آخرین و فعال‌ترین مرحله ایجاد ستون‌های یادمانی در کارتاژ صورت گرفت. این پدیده‌ها، چنان به روشنی تحول یافته‌اند، که نیازی به شرح مفصل آنان نیست، روی هم‌رفته تزیینات، به مراتب پیچیده‌تر می‌شود. نقشمایه‌های هندسی، برای ترکیب، حواشی تقسیم‌کننده یا نوارهای مرزی به کار رفته است و ستون فقرات ماهی، تسمه‌ها، تخمک‌ها، کیس و برگ‌های پیچک تکامل می‌یابند. علاوه بر نقشمایه‌های گیاهی بی‌شمار، نقشمایه‌های جانوری ظاهر می‌شوند و گسترش می‌یابند (اسب، پلنگ، خرگوش، لوح ۵۵، گراز، فیل، ماهی، پرندگان، قورباغه، خروس، شترمرغ، قمری، قوچ، گاو نر)، بعضی از اشیای مربوط به عبادت، ساخته می‌شد مانند میز جهت قربانی، جعبه جای جواهر، گلدان، تبر، چاقو و همچنین گردونه‌ها و کشتی‌ها. تصویرهای انسانی کم‌تر دیده می‌شود ولی آنچه که هست، بی‌نهایت جالب توجه است. از این مورد، دو گونه دیده می‌شود، که عمدتاً بر روی پایه قرار دارند: یک نقش ایستاده، که تقدیم‌کننده قربانی است و گلدانی یا یک برگ نیلوفر آبی را در یک دست دارد و در این ضمن، دست دیگر را به صورت دعا بالا برده است؛ و کودک عریانی که روی زانوی چپ خود نشسته و زانوی راست را زیر بدن خود خم کرده و ظاهراً شبیه «کودک معبد» و دارای اصل و منشأ قبرسی است. موضوعات اصلی ستون‌های یادمانی، عبارت از مناظر قربانی است. علاوه بر شکل‌های منفرد، گاهی دارای جنبه شرقی و گاهی یونانی است. به‌طور کلی، این آخرین مرحله از توفت، نه تنها پیدایی نقشمایه‌های جدید، بلکه درهم بودن نقشمایه‌های قبلی به صورت‌های گوناگون و غیرعادی را نشان می‌دهد.

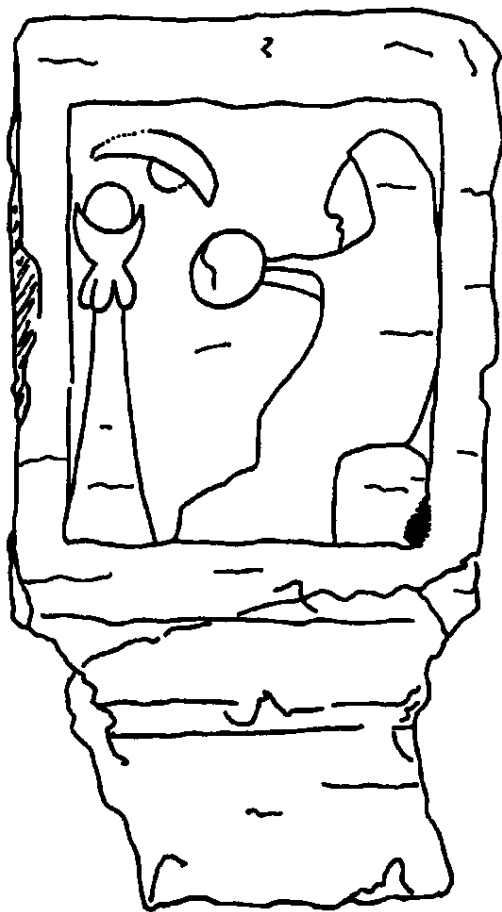
محلی در شمال آفریقا که بیش از همه، پس از کارتاژ، ستون‌های یادمانی از آن به دست آمده سوسه، یا هادرومتوم Hadrumentum باستانی است. توفت سوسه، که به وسیله سینتاس از دل خاک بیرون آمده است، جنبه‌ای ندارد که آن را بتوان به‌طور قاطع به پیش یا بعد از سده ششم نسبت داد. بنابراین، آنچه برای ما باقی می‌ماند، با مرحله دوم کارتاژ تطابق دارد. روی هم‌رفته، نقشمایه‌های شمایل‌نگاری از سوسه، شبیه آن‌هایی است که در کارتاژ می‌گذرد (لوح ۲۸)، اگرچه فاقد طرح‌های استادانه و یژه، مانند ستون‌های شیاردار که بتیل‌ها را در بر می‌گرفت، چنان‌که در لوح ۲۴ دیده می‌شود و علامت تانیت با ستون‌های برافراشته و بطری از شکل افتاده و مانند

آن‌ها و بعضی نقص‌هاست، مثلاً (هیچ بت لوزی شکل یا دست‌ها یا درخت نخل دی نمی‌شود)، اما بالاتر از همه، ستون‌های یادمانی منفردی است، که نمونه سوسه است.



۳۵. ستون یادمانی با پرستنده‌ای در مقابل خدایی از سوسه

در این جا، با ستون یادمانی جالب توجهی مربوط به دوره پیشین مواجه می‌شویم که پرستنده‌ای را در برابر خدایی بر تخت نشسته نشان می‌دهد (تصویر ۳۵). این خدا، دارای یک تاج مخروطی بلند و ردایی دراز است و در مقیاس بزرگ‌تری از آن، پرستنده است. وی یک دست خود را به عنوان برکت بالا می‌برد و در دست دیگر، نیزه‌ای دراز دارد. در دو سوی تخت، که دارای یک پستی بلند است، دو ابوالهول بالدار دیده می‌شود: برخلاف تصویر نیم‌رخ چهره، تمام صورت ابوالهول دیده می‌شود. همه این منظره دارای اصل و منشأ گونه فنیقی است و تصویر بر تخت نشسته، ما را به یاد تصاویر بی‌شمار گذشته‌ای از تابوت آحیرام تا قاعده فی Fi می‌اندازد.



دو ستون یادمانی دیگر از سوسه، که هر دو به یکدیگر شباهت دارند، زنی را نشان می‌دهد که جامه‌ای بلند پوشیده و بر روی چهارپایه نشسته است (تصویر ۳۶). دست‌هایش که کره‌ای را گرفته، به سوی آتش‌دانی دراز شده است، بر روی آتش‌دان، کره‌ای قرار دارد و بر فراز آن، قرص

خورشید و هلال ماه دیده می‌شود. در این جا نیز به یاد الگوهای فنیقی می‌افتیم و همچنین موضوع را شاید دربارهٔ یک ستون یادمانی می‌توان گفت که بتیلی را نشان می‌دهد. در برابر این بتیل، قربانگاهی قرار دارد و دو درخت نخل بلند، این قربانگاه و بتیل را در بر گرفته و در پای آن، دو درخت خرما و دو حیوان دیده می‌شود. شاید این خود، نشان دهندهٔ مراسم فنیقی در هوای آزاد باشد. بالاخره، نیم‌تنه‌ای از جلو از ایزیس Isis، حاکی از نفوذ مصری در هنر فنیقی است.



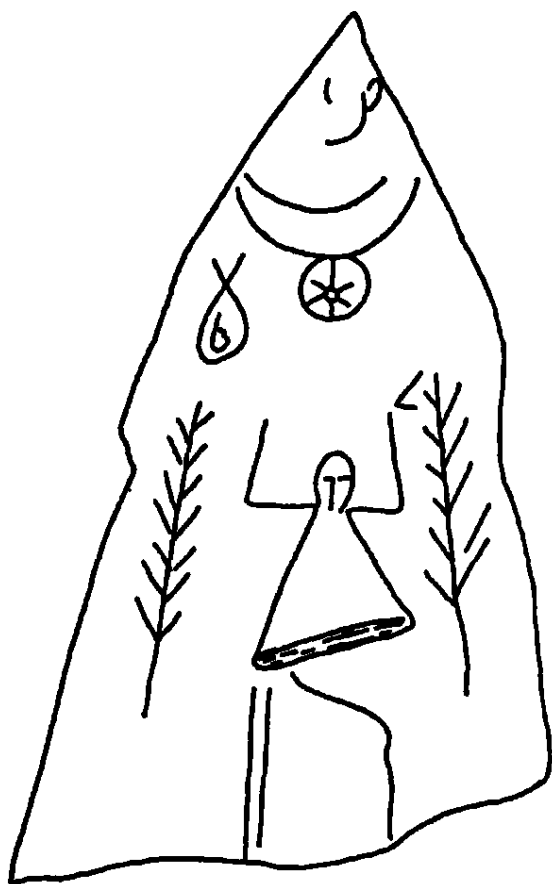
۳۷. ستون یادمانی که الهه‌ای از کنستانتین را نشان می‌دهد

یک مرکز سوم تولید کننده ستون‌های یادمانی پونیکی در سیرتا Cirta، یا کنستانتین بود. اما در این جا، مطالب متاخر است و جلوتر از سده سوم نیست و بنابراین، دارای اهمیتی ثانوی است. ستون‌های کنستانتین، که نفوذ باستانی را نشان می‌دهد، شاید قدیمی‌ترین، و از الگوهای کارتاژی گرفته شده باشند. این محصول، دارای تکامل محلی است که در آن‌ها، علامت تانیت به مراتب، صورت انسانی به خود گرفته است و کادوسئوس یا شاخه‌ای را در دست دارد (لوح ۱۸). همچنین سلاح‌های گوناگونی مانند کلاهخود و سپر و شمشیر و شپور دیده می‌شود. برگ‌ها، نقش‌های گل و بوته‌دار، درختان نخل، به صورت انتزاعی وجود دارد. همچنین جنبه‌های زیر دیده می‌شود: نمادهای هندسی یا ستاره‌ای شامل ستارگان؛ قرص ساده یا قرصی که از آن شعاع ساطع می‌شود؛ هلال ماه که رو به بالاست؛ تصاویر حیوانات مانند ماهی یونس، قوچ، گاو، اسب و تصاویر غیر مکرر انسان، شامل منظره قدیمی از یک خدای نشسته.

در این جا باید خاطر نشان ساخت که، سقوط کارتاژ به هیچ وجه تولید ستون‌های یادمانی را متوقف نساخت. برعکس، این گونه ستون‌ها در دوره نو - پونیکی تکامل یافتند و گاهی نقشمایه‌های پونیکی پایدار و در مواقع دیگر، تکاملی را نشان دادند که بر اثر محیط هلنیستی - رومی ایجاد شده بود. شاید گویاترین نمونه‌های این تحول را در ستون یادمانی مشهوری از غرفه Ghorfa، در سده دوم میلادی می‌توان دانست (لوح ۲۵)، که در آن‌ها، به خدایان جنبه انسانی داده شده است: در پایه ستون یادمانی، اهداکننده به وسیله محوطه پرستشگاهی محاط شده است، در صورتی که، بخش فوقانی مزبور تصاویر خدایان متعددی را نشان می‌دهد که در وضعیتی صعودکننده قرار گرفته و رو به سوی بالا دارند. گروه بزرگ و جالب توجه دیگری از سنگ‌های یادمانی نو - پونیکی از دوگال Dougga، به دست آمده است. بخشی از آن‌ها، مربوط به سده دوم و اول پیش از میلاد می‌شوند و یک سلسله نقشمایه‌های فنیقی را در بخش فوقانی نشان می‌دهند و تعدادی دیگر، مربوط به سده اول و دوم میلادی است، که تکامل‌های آشکاری را، به ویژه در علامت تانیت نشان می‌دهند: گاهی قرص جدا از پنجه است و گاهی جای آن را هلال ماهی گرفته است که، سر آن به سوی بالاست و بازوان گاهی رو به بالاست و در فراسوی انحنا ایجاد شده، قرص، جنبه چهره انسانی به خود می‌گیرد (تصویر ۳۸).

پس از آن که بررسی سیپوس‌ها و ستون‌های یادمانی شمال آفریقایی پونیکی را به پایان رساندیم، به چند ملاحظه جامع نهایی می‌پردازیم. در وهله اول، تأثیر خاستگاه کارتاژ غیرقابل تردید است: گونه‌شناسی به طور واضح به الگوهای فنیقی باز می‌گردد و بعضی از نقشمایه‌های

مربوط به شمایل، که در سراسر اعصار باقی می‌ماند، و نظیر آن‌ها را در بتیل‌ها و علائم ستارگان می‌بینیم، فنیقی هستند. در وهله دوم، نفوذ مصری در هنر پونیک، به همان اندازه است که در هنر فنیقی: قاب‌های معماری، آشکارترین نمونه این موضوع است. بعضی از نقشمایه‌های ویژه، مانند اورایوس، (قرص خورشید بالدار) و مانند آن‌ها، همین وضع را دارند. در مرحله سوم، نقشمایه‌های شمایل‌نگاری مستقل در کارتاژ پدید می‌آید، چنان که این موضوع را از وفور و تنوع مصنوعات می‌توان دید، به ویژه در نقشمایه‌های جانوری و انسانی. در وهله چهارم، از آن‌جا که هنر فنیقی از چندین جزء، شامل اجزای غیرمصری تشکیل یافته است، بعضی از این اجزای تشکیل‌دهنده را در جهان پونیک می‌یابیم، مانند نخل و دست جلو آمده. آشکارترین همه این‌ها، نفوذ قبرسی است که آن را مثلاً در ستون‌های پیش - اثولی و نخل‌ها و «کودک پرستشگاه» می‌توان دید. در وهله پنجم، نفوذ یونانی، به ویژه در مرحله نهایی تولید، با نیروی قاطعی دخالت می‌ورزد و ستون‌های ایونایی و دوریایی Doric و قرنیزهای گل مانند پیچیده و همچنین، بعضی از نقوش خدایان را به ما عرضه می‌دارد.



۳۸. ستون یادمانی با علامت تانیت به صورت انسان از دوگا

در نتیجه، تولیدات سیپوس‌ها و سنگ‌های یادمانی در شمال آفریقا، به عنوان جنبهٔ تکاملی تولیدات فنیقی ظاهر می‌شود و اجزای متعدد و ترکیب‌کنندهٔ آن را جذب می‌کند. سپس، به علت کیفیات مستقل، تکامل قابل ملاحظه‌ای می‌یابد و به حیات جداگانه‌ای ادامه می‌دهد، که شامل عناصر و تأثیرات جدید است و همچنین مشتمل بر یک سلسله تکامل‌های داخلی است که در آن‌ها، محافظه‌کاری، که نمونه‌ای از نفوذ سرزمین‌های پیرامون است تا حدی، نقشی بر عهده دارد.

۴. تابوت‌های سنگی

هنر فنیقی خاص، مربوط برجسته نشان دادن تابوت‌ها، که در آن‌ها، تصویر شخص متوفی بر روی آن نشان داده می‌شود، ظاهراً از مصر اقتباس شد و تحت نفوذ یونان قرار گرفت: در کارتاژ، نظیر آن را در گروهی از تابوت‌ها، در گورستان سنت‌مونیک می‌توان یافت که تاریخ آن را مربوط به پایان سدهٔ چهارم و آغاز سدهٔ سوم پیش از میلاد می‌توان دانست.

از این تابوت‌های سنگی، آن که بیش از همه از شرق الهام گرفته است، دارای تصویری با پیشانی صاف از یک رب Rab کارتاژی، به نام بعل شیلک Baal Shillek است (لوح ۱۲): این تصویر، مردی را با ریش بلند و جامهٔ چین‌دار، که تا پای او می‌رسد، نشان می‌دهد. او دست راست خود را بلند کرده و با دست چپ خود، ظرفی را گرفته که هم سطح با سینهٔ اوست. تابوت به مقیاس بسیار کوچک است و بنابراین، آن می‌تواند به واقع، ظرفی برای نگهداری خاکستر اجساد باشد.

دو تابوت سنگی دیگر، که به یکدیگر شباهت بسیار دارند، دو کاهن را نشان می‌دهد که هر دو ریش‌دار و به ردای بلند ملبس هستند و ظرفی در دست دارند. سر یکی از آن‌ها، پوشیده شده است و خود تصویر دارای نوعی شال است. روی هم‌رفته، نفوذ یونانی در این نقش بیشتر به چشم می‌خورد.

چهارمین تابوت سنگی، بسیار جالب توجه است (لوح ۹) و زنی را نشان می‌دهد که جامه‌ای بلند بر تن دارد و از تهی‌گاه به پایین، دارای دو بال بزرگ است که روی هم قرار دارد. این نقشمایه، از تصویرهای ایزیس - نفتوس Isis - Nephtys مصری گرفته شده است. در بالای پوشش سر این زن، نقش یک قوش است که آن نیز، یک نقشمایهٔ مشخص مصری است. بازوی راست او، در کنارش قرار دارد و یک بخورسوز به شکل کبوتر را در دست گرفته و بازوی چپ او به طرف جلو خم شده و کاسه‌ای را گرفته است. روی هم‌رفته، بر خلاف نقشمایه‌های اساساً مصری که ذکر شد،

تصویر به گونه هلنیستی است.

نه تابوت سنگی دیگر، گروه سنت مونیک را تکمیل می‌کند. همه این‌ها، نفوذ برتر یونان را نشان می‌دهد، که آن را گذشته از تصویرها، به وسیله شکل تابوت‌ها می‌توان شناخت، که شبیه معابد یونانی با آکروتیریا Actoteria است.

۵. تندیس‌های سفالین

ضمن آن‌که بعدها، نوع ظروف و اهمیت آن از لحاظ تاریخ‌نگاری پونیک، مورد بررسی قرار خواهد گرفت، در این‌جا، تندیس‌های جانوری و آدمی ذکر خواهد شد، که از سفال ساخته شده و مفاهیم هنری یا لافل، دینی را آشکار می‌سازد (فقدان تندیس‌های فلزی را در فنیقیه و نقاط دیگر جهان پونیک، ملاحظه کنید). البته در این نوع مصنوع، که در سراسر مدیترانه مستداول بود، همیشه آسان نیست آن‌چه را که در شمال آفریقا تولید شده، از آن‌چه وارد گردیده است، تشخیص دهیم.

مسلم است که این مصنوعات در کارتاژ، از ادوار نخستین پدید آمد. در بخش تحتانی محوطه تانیت، ظرفی به شکل اردک یافت شد، که ویژگی شرقی را تکرار می‌کند (لوح ۵۳). از همان بخش، تندیس‌هایی که ناشیانه ساخته شده به دست آمده است، که دارای اهمیت خاصی است، زیرا پیش از گونه‌هایی به وجود آمده که آن را در سایر مناطق غرب جهان پونیک، و به ویژه در بوتیا Bythia، در ساردنیا می‌توان یافت (لوح ۶۹).

ظرفی جالب توجه از دویی مس Douimes، مربوط به سده ششم، به دست آمده است، که دارای هفت مخزن کوچک به شکل لاله است با سرگاو، که بر روی آن، سرهاتور Hathor، در بخش قدیمی مرکزی، قرار دارد. این ظرف، به‌طور واضح از مصر الهام گرفته، اگرچه احتمالاً از طریق فنیقیه گذشته است. مخازن مشابه دیگر، ولی بدون سرهاتور از ساردنیا، ایبیزا، به دست آمده است.

بعد از سده ششم، مصنوعات فراوانی از تندیس‌های زنان، بخشی مصری و بخشی یونانی، آغاز به گسترش کرد. هرگاه مسأله واردات احتمالی هنوز وجود داشته باشد (امکان دارد که قالب‌هایی به کارتاژ برده باشند، تا از محصولات داخلی تقلید کنند)، می‌توان گفت که تندیس‌های مصری (لوح ۶۴)، دارای جنبه خشک و زمخت مومیایی‌هاست و حال آن‌که تندیس‌های یونانی (لوح ۶۵)، بخشی راست قامتند (که به وسیله پوشش سر، جامه یا کبوتر یا

قرصی که غالباً به سینه چسبانیده‌اند)، و بخشی از آن‌ها بر تخت نشسته‌اند (و به وسیله تاج یا نقاب بلند، در حالی که دست‌های خود را بر روی زانوهای نهاده‌اند، مشخص می‌شوند).

این گونه مصنوع یونانی در سده‌های بعد، با پدیده معمولی عقب‌افتادگی ناحیه‌ای ادامه یافت، در صورتی که در یونان، گونه‌های جدیدی روی کار آمد. اما این شکل‌های جدید نیز در شمال آفریقا شناخته شده بود: تندیس‌های ملبس زنانه با بادبزن، که کودکی یا ظرفی را بر روی دوش دارند، رقاصه‌ها، نوازندگان، تندیس‌هایی در ضیافت، خدایان مربوط به اساطیر یونانی، ظروف مخصوص بخور به شکل آدمی (لوح ۱۰۴). مصنوعات محلی مسلماً نیز وجود داشت. چنان‌که با توجه به قالب‌ها و بقایای مواد یافت شده در درمخ Dermeck، به اثبات می‌رسد. در این دوره نیز اشیای پونیک می‌توان یافت: مردانی با کلاه و جامه بلند، زنانی ملبس به جامه کاهنان در هنگام نیایش؛ تندیس‌های خدایان دارای اصل و منشاء تقلیدی گوناگون - محصولات زمخت و نامربوط، که نظیر آن‌ها را در سایر نقاط جهان پونیک می‌توان دید.

نقاب‌ها

نقاب‌ها، محصولات دیگری از گونه کارتاژی هستند که از گل پخته ساخته شده‌اند و دارای پیشینه شرقی هستند. این مطلب را با توجه به کشف نقابی از گونه موجود در حاصور Hazor، می‌توان به اثبات رساند، که تاریخ آن، به اواخر عصر مفرغ می‌رسد. آن‌ها در سایر بخش‌های جهان پونیک و همچنین در ایبیزا و ساردنیا، و بر طبق اکتشافات اخیر هیأت باستان‌شناسی دانشگاه رم، در سیسیل دارای مشابهاتی هستند.

بخش نقاب‌ها، شامل آثاری است که با یکدیگر به‌طور قابل ملاحظه‌ای متضادند: در یک سو، تصویر زنانی را با چهره بی تفاوت یا متبسم می‌بینیم و در طرف دیگر، صورت‌های مردانی را می‌توان دید که معمولاً شکلک در می‌آورند. هر دو گونه، اندکی کوچک‌تر از چهره معمولی انسان است و حال آن‌که، نقاب‌های نوع دوم، دارای مضافات کوچک‌تری مانند آویزهایی بر گردن از سفال لعاب داده و خمیر شیشه، عاج و استخوان هستند. بنابراین، هرگاه گونه‌ها و ابعاد که از لحاظ جنسی توصیف شده‌اند متفاوت باشند، دارای ویژگی‌های مشترکی هستند. درباره کاربرد این قطعات، آن‌ها را به منزله نقاب‌هایی که اکنون به کار می‌رود، مورد استفاده قرار نمی‌دادند، زیرا بسیار کوچک بودند و آن‌ها را نمی‌توانستند بر چهره بگذارند. شاید آن‌ها را بر روی دیوارها می‌آویختند و مسلماً آن‌ها را در گورها می‌گذاشتند. جایی که، دارای یک جنبه

حفاظتی بودند، خواه برای جلب دوستی ارواح خبیثه با تبسم، یا با احتمال بیشتر، برای رماندن و دور کردن آن‌ها از کنار متوفی با شکلک.

تندیس زنان در گورهای نخستین در سده‌های هفتم و ششم به‌وفور یافت می‌شوند. آن‌ها را بیشتر با قالب ساخته و بعدها، آن‌ها را رنگ صورتی و سیاه زده‌اند. از این تندیس‌ها، دو گونه عمده یافت می‌شود، یکی تحت‌نفوذ مصری و دیگری تحت‌نفوذ یونانی. در گونه اول، سرها معمولاً دارای «کلافت Kluft» و چهره‌ها خشک و خونسرد است. ابروان برجسته و نسبت به خط بینی راستگوشه‌ای را تشکیل می‌دهد (لوح ۶۲). در گونه دوم، سر، دارای پوششی است که گوش‌ها را آزاد می‌گذارد و روی شانه‌ها آویخته و چهره متبسم است با چشم‌های درشت که اندکی چپ است و بینی نوک تیز دارند و ابروانی کمانی، که خطوط بینی را به ابروان پیوسته و دارای چانه‌ای برآمده است (لوح ۶۱).

اکنون به نقاب‌های غریب و عجیب می‌پردازیم. این نقاب‌ها، از گورهای سده هفتم و ششم به‌دست آمده است. بررسی‌های دقیق سینتاس، ما را قادر می‌سازد که گروه‌های گوناگونی را تشخیص دهیم، که ویژگی‌های عمده آن‌ها را برمی‌شماریم. گروه اول، یک چهره بدون مو، جوانی را نشان می‌دهد با بینی پهن و سوراخ‌هایی به جای چشم‌ها و دهانی که به یک سو کشیده است (لوح ۷۲). گروه دوم، چهره‌ای پیر و بدون مو را نشان می‌دهد با خطوط ضخیم بر روی پیشانی و گونه و حلقه‌های هلالی شکل و سوراخی گشاد به جای دهان، که از هر دو سو رو به بالا متمایل است (لوح ۷۳). گروه سوم، که به گروه دوم شباهت دارد و شاید گونه‌ای از آن باشد، به‌وسیله چروک‌هایی بیضی شکل مشخص می‌شود، که پیرامون دهان را فرا گرفته و غالباً کوچک‌تر است (لوح ۷۴). گروه چهارم، شامل دو بخش جداگانه، ولی بسیار ویژه است. آن‌ها تنها چهره‌های مردانی هستند که شکلک در نمی‌آورند. بر بالای سرشان یک برآمدگی وجود دارد و چشم‌ها حجاری شده، ولی سوراخ نشده‌اند. سرانجام، گروه پنجم، شامل چهره‌های ریش‌دار است با گوش‌هایی شبیه گوش حیوانات و دارای مردمک‌های تقریباً مدور (تصویر ۳۹). این نمونه‌ها احتمالاً، متأخرتر از نمونه‌های پیشین هستند.

نمونه‌های کهن از نقاب‌های عجیب کوچک‌تر، که دارای گردنبند هستند (سده هفتم - ششم) از درمخ به دست آمده است و در آن‌ها، نقشمایه‌های نقاب‌ها، در کمال دقت تکرار شده است. آن‌هایی که از عاج، استخوان و خمیر شیشه رنگارنگ (نسبتاً کمیاب) هستند، مربوط به نقاب‌های گروه اول می‌شوند. در عوض، نقاب‌های ساخته شده از خمیر سیلیسی لعابدار، به

گروه پنجم تعلق دارند و ساتیرهای Satyrs در حال فرار، شیطان‌ها، بس Bes و همچنین تصویرهای سیلنوسی Silenus را عرضه می‌دارند. در دوره بعد، گوشواره‌ها اندکی با این الگوها فرق دارد و دیگر آن‌ها را به سهولت نمی‌توان به گروه‌هایی تقسیم کرد (لوح ۹۱).



۳۹. نقاب سیلنوس از کارتاژ

اکنون به موضوعات این نقاب‌ها می‌رسیم. تمثال‌های زنان، احتمالاً تصاویر مربوط به خدایان است. به طوری که، وظیفه نگهبانی وجود ندارد، یا در مرحله ثانوی است. در صورتی که وظیفه حفاظی و نذری، اساسی است. از سوی دیگر، نقاب‌های عجیب و غریب، احتمالاً شیاطین را نشان می‌دهد که در آن‌ها وظیفه، نگهبانی همیشه جنبه اساسی دارد.

نقاب‌های عجیب و غریب را با نقاب‌های آفریقایی مقایسه کرده‌اند و بدون تردید، این موضوع قابل توجه است، به‌ویژه هنگامی که خالکوبی‌هایی را در نظر می‌آوریم که همراه هر دو گونه است، ولی دربارهٔ مفاهیم تاریخی آن‌ها، نمی‌توان به‌سهولت داوری کرد. از سوی دیگر، مقایسهٔ با نقاب‌های یونانی و به‌ویژه نقاب‌های آرتمیس اورتیا Artemis Orthia در اسپارت، از همان عصر (سدهٔ هفتم - ششم)، نتایج بهتری به‌دست می‌دهد. در این باره، عقاید مختلفی وجود دارد، و پیوستگی میان نقاب‌های پونیک و یونانی را بعضی‌ها موجه و بعضی‌ها غیرمحمّل می‌دانند. اما اگر هم نوعی پیوستگی وجود داشته باشد، عموماً تصور می‌رود (به‌ویژه بعد از اکتشافات حاصور)، تأثیری که اعمال می‌شود، به‌وسیلهٔ مصنوعات فنیقی - پونیک بر مصنوعات یونانی است و نه برعکس.

۷. تعویذها

از قدیمی‌ترین ادوار در گورهای کارتازی، تعویذهای بی‌شماری یافت شده، که خدایان و جانوران و اشیا و مظاهر دینی را به مقیاس کوچک نشان می‌دهد. تعویذها را از خمیر سیلیس دارای خلل و فرج می‌ساختند و با لعاب می‌پوشاندند. آن‌ها را قالب‌گیری می‌کردند و بعداً لعاب می‌دادند. در این جنس، احتمالاً از مصریان الهام گرفته‌اند و حتی بنا به گفتهٔ ورکوتر Vercoutter، اصل و منشأ آن مصری بوده یا به شمال آفریقا وارد شده است. سیتاس در عوض، اصل و منشأ مصری بخشی از مواد را می‌پذیرد، ولی ادعا می‌کند که بخشی دیگر، ممکن است در کارتاز ساخته شده باشد.

معمول‌ترین موضوعات تندیس‌ها، چشم اوجات Ujat (لوح ۹۷)، اورایوس (نقش مار بر روی کلاه) و پتاه - پاته‌خوس Ptah - Patechus (لوح ۹۸) است. همچنین قوش و هوروس، بس Bes و تحوت Thot را می‌یابیم. بعضی از موجودات دینی کمتر دیده می‌شوند، ولی آن‌ها را تکرار کرده‌اند، مانند ایزیس Isis، هوروس، مین، خونسو، شو، خنوم Khnum یا آمون - رع Amon-Re، سخ مت Sekhmet، آنوبیس Anubis، توت‌هریس Tueris، بعضی حیوانات (که همیشه مربوط به خدایان می‌شوند) مانند میمون، سگ، گراز، خرگوش، گربه، تمساح، بزکوهی، شیر، گاو نر و بعضی مظاهر مانند واج Waj، تاج مصر علیا، قلب، دست و گل نیلوفر.

تعویذهای سدهٔ هفتم و ششم بسیار متداول هستند؛ مقدار آن‌ها در سدهٔ پنجم ناگهان کم می‌شود و ظاهراً، به سبب اصلاحات آن دوره بوده است؛ این تعویذها در سدهٔ چهارم و سوم با

شدت کم‌تری ساخته می‌شدند و به تدریج از میان می‌روند. گورها از لحاظ مقدار مواد یافت شده متفاوتند، احتمالاً بدان جهت که، تعویذها در گورهای توانگران (مانند گورهای رب‌ها، فراوان‌تر و به سبب ارزش آن‌ها، در گورهای دیگر کمیاب‌تر بودند).

اکنون به اصل و منشأ تعویذها می‌پردازیم. ورکوتر، مشاهدات جالب توجهی به عمل آورده و گسترش گونه‌هایی در مصر و کارتاژ را با یکدیگر مقایسه کرده است. تشابه جالب توجهی، هم از لحاظ وفور، و هم از لحاظ اسناد و مدارک بر طبق دوره‌های گوناگون، وجود دارد. به‌طوری‌که مسلم به نظر می‌رسد که، بیشتر مواد، ولی نه لزوماً همه آن‌ها (همان گونه که ورکوتر خاطر نشان ساخته است)، وارد می‌شد. خمیر سیلیس، مسلماً در کارتاژ به عمل می‌آمد، چنان که در مورد نقاب‌ها دیدیم، و دلیلی ندارد تصور کنیم، کار به‌طور انحصاری، مربوط به نقاب‌ها باشد. این واقعیت، که بخشی از مصنوعات پایین‌تر بودند، حاکی از تقلیدهای محلی از الگوهای مصری بود، که جنس بهتری داشت.

پیش از آن که نتایج کلی از ماهیت محصولات هنری بگیریم، باید گونه‌ی مشخصی از تعویذها را در نظر آوریم، که عبارت از لوله‌های فلزی هشت ضلعی و استوانه‌ای شکل کوچک بودند (لوح ۱۰۰)، که مفتول‌هایی از فلز بسیار ظریف داشتند و روی آن‌ها، تصویرهایی و گاهی مطالب مختصری وجود داشت. لوله‌های پیشین، بیشتر از طلا و نقره و لوله‌های بعدی، از مفرغ و سرب بودند. بر بالای لوله‌ها، سر یک حیوان مقدس مصری قرار داده می‌شد: آن‌هایی که از طلا و نقره بودند، معمولاً حاکی از سخمت Sekhmet و کمتر نشان دهنده قوچ و قوش بودند. در صورتی که سرهای مفرغی یا سربی تقریباً همیشه، قوچ را نشان می‌داد.

تنها طومارهای فلزی و موجود در لوله‌ها یافت شده‌اند، زیرا فلز به تنهایی محافظ است. در واقع، سه تا از طومارها از طلاست، ولی باید فرض کنیم، طومارهایی هم با فلزات پوسیدنی‌تر و همچنین از پارچه و پاپیروس وجود داشت. از سه طومار به‌دست آمده، پهن‌ترین آن، ۲۷ سانتی‌متر طول و ۲/۳ سانتی‌متر عرض داشته است. این طومارها، به چهار بخش تقسیم می‌شده که هر کدام، هفت تا چهار میلی‌متر عرض دارد. در بخش‌هایی، در برجستگی‌های نزدیک به هم و دقیق، تصاویری با اصل و منشأ مصری وجود دارد که، الهام‌بخش آن‌ها متون سحرآمیز بوده است. وفور نقش‌های مار، شیر، تمساح، کژدم و آهو نشان می‌دهد که تعویذهایی بر ضد مارگزیدگی بوده است. بنابراین، هنرمند باید با الگوهای مصری آشنا بوده باشد، اما درباره اصل و منشأ هنرمند تردید وجود دارد و همچنین معلوم نیست که آیا طومار را از مصر وارد کرده

باشند، زیرا دارای جزئیات غیردقیقی است، نوشته‌ای پونیکی دارد که در آن‌ها، از خدایان طلب حمایت شده است و مربوط به کننده کاری‌ها می‌شود و ظاهراً، هم‌زمان به نظر می‌آید. دو طومار زرین دیگر، که کوچک‌ترند، بخشی از مناظر دقیقی از طومار بزرگ‌تر را نشان می‌دهند و وجود یک متن منحصر به فردی را تأیید می‌کند که به عنوان الگو، برای کننده کاری به کار می‌رفته است. اما در مورد ماهیت کلی تعویذها، تردیدی نیست که لوله‌ها جنبه سحرآمیز داشته و به‌طور مستقیم از سحر و جادوگری مصریان الهام می‌گرفته است. همان نکته را در باره تعویذهای دیگری می‌توان گفت، که دارای برخی علائم مهم هستند. ما، تداول چشم «اوجات» و وظایف ویژه جادوگری را که با آن آشنا هستیم و همچنین اورایوس را مشاهده می‌کنیم. به عبارت دیگر، دو گونه از تعویذها، تصادفاً به میزان زیاد وارد نشد، بلکه به علت مضامین سحرآمیز آن‌ها بود. این نکته درباره گونه‌های دیگری از تعویذهای یافت شده در کارتاژ صدق می‌کند. پناه، خدای بسیار نیرومند از لحاظ تعویذ و جادوگری است شکل پاته‌خوس Pathecchus، مزیت ویژه‌ای بر ضد نیش عقرب و مار به او می‌بخشد. خدایان و جانوران دیگری که بر روی تعویذها نقش شده‌اند، دارای ویژگی سحرآمیزند. به‌ویژه، بر ضد گزش‌های حشرات زهردار و چشمان بد. گذشته از این، فقدان تعویذهای ویژه گور، مانند سوسک‌های قلب مانند، چهار پسر هوروس و مانند آن‌ها، در جزو تعویذهای دیگر کارتاژی نیز قابل ملاحظه است.

بنابراین، تعویذها تکامل قابل ملاحظه خرافات و جادوگری را در کارتاژ و همچنین وابستگی کارتاژی‌ها را به عقاید مصریان نشان می‌دهد و تعداد زیادی از تعویذها، از ان نشأت گرفتند.

۸. تیغ‌ها

اشیای فلزی، طبعاً در کارتاژ و در آفریقای پونیکی یافت شده است، ولی آن‌ها معمولاً ظرف، سلاح، آلات موسیقی، وسایل زندگی روزمره و نه به مفهوم آثار هنری، مورد قبول بوده است، تا کنون، هیچ یک از تندیس‌های مفرغی، که از مشخصات هنر فنیقی در شرق است، یافت نشده است.

از سوی دیگر، یک نوع مصنوع فلزی در کارتاژ به چشم می‌خورد که تازه است و لااقل تا جایی که مربوط به کارتاژ است: تیغ‌های معروف به تیغ‌های تبری، اما در این جا نیز سوابقی در مصر یافت می‌شود، جایی که به قول ورکوتر، تیغه‌ها به همان طریق قالب‌گیری می‌شد، اما تیغ

کارتاژی، فاقد دسته فلزی تیغ مصری است و از ویژگی آن، دسته باریک به شکل سر پرنده است، هم‌چنین باید به خاطر داشت که، تیغ مصری هرگز دارای کنده‌کاری نیست و حال آن که تیغه پونیک، به‌ویژه در مرحله بعد، دارای کنده‌کاری بسیار است. سرانجام، ضمن آن که نفوذ مصری در این نوع تولید هنری آشکار است، به‌طور مستقل تکامل‌هایی می‌یابد، که نخستین تکامل آن، استفاده از تیغ برای مقاصد دینی است.

گوکالر Gouckler، به‌درستی ملاحظه کرد که نخستین تیغ‌ها در گور شماره ۵۷ در مخ به‌دست آمد و به نیمه دوم سده هفتم پیش از میلاد نسبت داده می‌شود. اگرچه، پیش از این تاریخ، دیده نشده بود، از این زمان به بعد، به کرات مشاهده گردیده است. نخستین تیغ‌ها، دارای خصوصیات ویژه است: پهن‌ترین تیغ‌ها به صورت نوک اردک است و حال آن که تیغ‌های دیگر، دو شاخه هستند. تیغ‌ها معمولاً فاقد تزیینات هستند و آن‌هایی که تزییناتی دارند، دارای کنده‌کاری‌های نقطه نقطه‌ای هستند. ورکوتر ملاحظه کرده است که از میان ۵۱ تیغ، تنها ده تای از آن‌ها دارای کنده‌کاری هستند و چهارتای آن‌ها، در یک سوی تیغه، شکل ماهی را دارند. در حالی که، تیغ‌های دیگر، دارای نقش‌های جناغی، نقطه نقطه و برگ نخلی هستند.

درباره سده پنجم، ناگهان با کمبود مدارک و اسناد مواجه می‌شویم، چنان که در گونه‌های دیگر محصولات هنری پیش می‌آید. بر روی چند نمونه‌ای که باقی مانده، هیچ‌گونه تزییناتی وجود ندارد. در عوض، در سده چهارم - سوم، تولیدات به سرعت، افزایش می‌یابد، اگرچه ویژگی‌های تازه‌ای به خود می‌گیرد. شکل دو شاخه‌ای از میان می‌رود و همه تیغ‌ها، شکل تیغه مانند نوک اردک را به خود می‌گیرد که در قاعده آن، تقریباً همیشه، یک بال بزرگ پرنده وجود دارد. تیغه، با نقشمایه‌هایی که به ندرت یونانی و غالباً مصری یا فنیقی - پونیک هستند، به‌طرز زیبایی تزیین یافته است.

به‌عنوان نمونه تزیینات یونانی، می‌توان از تیغه‌هایی نام برد که نقوشی از هراکلس یا آسکله پیوس را در بر دارد. نقشمایه‌هایی که اصل و منشأ مصری دارند، عبارت از تصویر ایزیس/ هوروس و قوش بر روی برگ نیلوفر است. حتی نقشمایه‌هایی که به ظاهر پونیک هستند، جزئیاتی با اصل و منشأ مصری دارند مانند، تاج مصر سفلی و علامت عنخ Ankh و گل نیلوفر. نقشمایه‌های اصلی پونیک عبارت از تصاویر مربوط به خدایان است، با پوشش‌های مخروطی شکل سر و جامه بلند، اما حتی خدایانی که از این گونه نیستند، آثاری از نفوذ مصری را با خود دارند (لوح ۱۱۲).

در این جا، به مسأله کاربرد واقعی این تیغ‌های پونیک می‌پردازیم. فقدان دسته‌های خاص و تزیینات باعث می‌شود، که استفاده معمولی از آن‌ها را مستثنی بدانیم. بنابراین، امکان کاربردهای تشریفاتی به‌طور کلی، یا جادوگری به‌طور خاص، باقی می‌ماند. سوراخی در ساقه، حاکی از مقصد نذری است و حال آن‌که، تصویرهای کاملاً مذهبی، حاکی از یک وظیفه دینی است. اما، همان گونه که ورکوتر گفته است، می‌توان ملاحظات دقیق‌تری ارائه داد. همه تیغ‌ها دارای نقوش خدایان نیستند، اما مثلاً تیغی از بورسا وجود دارد که پرنده‌ای را در حال گرفتن ماری بر روی شیری که چمباتمه زده است، نشان می‌دهد. بدیهی است این نمونه، حاکی از کاربردهای سحرآمیز است و بنابراین، تصاویر خدایان ممکن است با سحر و جادوگری ارتباطی داشته باشد. در این جاست که چشم «اوجات»، دوباره در حرز و تعویذها ظاهر می‌شود.

اگرچه هنوز درباره هدف از تیغ‌ها باید به نتیجه‌ای برسیم، می‌توان گفت که آن‌ها در جهان پونیکی به منزله تکامل اشیایی بوده که در مصر وجود داشته است، ولی کاربردهای تازه‌ای یافته و این تکامل، با چندین جنبه شمایل‌نگاری مخصوص خود، ویژگی تشریفاتی و احتمالاً جادوگرانه به خود گرفته است.

۹. اشیای عاجی

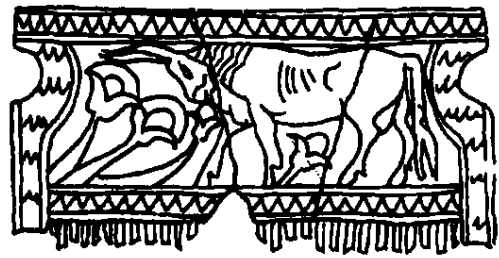
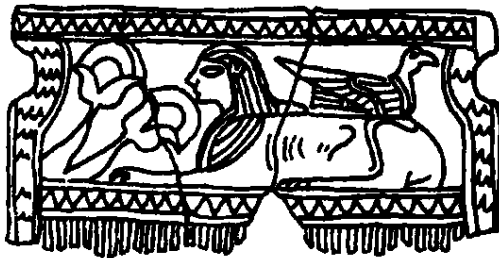
کاربرد عاج، که در شرق فنیقیه مهم بود، نظایر پراکنده‌ای در کارتاژ داشته است و به آسانی نمی‌توان گفت که آیا قطعات تولید شده در محل ساخته شده، یا وارداتی بودند. در واقع، برای کارتاژی‌ها، به‌دست آوردن عاج دشوار نبوده است: وجود فیل در آفریقا، این عمل را در غرب و همچنین در شرق آسان می‌کرد. اما در کارتاژ یا در شمال آفریقا، چیزی نیست که قابل مقایسه با تولیدات فراوان خاستگاه فنیقی باشد و از کوچ‌نشینان پونیک در غرب، مسلماً اسپانیا بود که در آن‌جا تعداد بسیاری اشیای عاجی مشهور در کارمونال Carmonal، تولید می‌شد.

اما در کارتاژ، اشیای عاجی کمیاب نبود. دو «دسته آینه» مربوط به سده هفتم، که به ترتیب از گوری از تپه جونو Juno (تصویر ۴۰) و دیگری از گوری در نکروپولیس از دویس مس Douimes، به‌دست آمده است، تندیس ایستاده زنی را نشان می‌دهد. این زن، که دارای آرایش مو به سبک مصری است، سینه‌های خود را در دست گرفته و لباس بلندی در بر دارد که به حاشیه‌ای ختم می‌شود. نمی‌توان گفت که آیا این دوشی که نظایر دقیقی در هنر فنیقی دارند، از تولیدات محلی هستند، یا وارداتی به‌شمار می‌آیند.



۴۰. تندیس زنی از عاج از کارتاز

شیء عاجی مشخص دیگر، شانه است. یکی که از تپه‌ای در جنوب به دست آمده و منسوب به سده ششم است، شکل کبوتری را دارد که بر روی ابوالهولی چمباتمه زده و نشسته است. در یک سو، شکل نیلوفر را نقش کرده‌اند و در سوی دیگر، گاو نری را با نیلوفر (تصویر ۴۱). بریدگی‌هایی به شکل نیم‌دایره در حاشیه، دوباره بر روی شانه‌های کارمونا ظاهر می‌شود و نمونه جالب توجه دیگری را به دست می‌دهد. البته محال است دانسته شود که آیا تولید شانه در محل بوده و یا آن‌ها را از خارج وارد کردند.



۴۱. نقش ابوالهول و گاو نر بر روی عاج از کارتاز

۱۰. جواهر آلات (زیورآلات)

ساخت اشیا از طلا در کارتاژ، سهم مهمی داشت و این موضوع از منابع ادبی به اثبات می‌رسد. مطالبی دربارهٔ تقدیم تاج و اشیای زرین برای پرستشگاه‌ها، یا اشیای سیمین به دست آمده است. طلا را از مرکز آفریقا و نقره را از جنوب اسپانیا می‌آوردند و بعضی از اشیای آماده را وارد می‌ساختند.

در این جا، باید خاطر نشان ساخت که اشیای بی‌شماری که پیش از این، یا بعداً ذکر خواهد شد، عنوان زینت آلات را خواهد داشت، مانند نقاب‌های کوچک، تعویذها یا اشیایی به شکل سوسک مصری، که غالباً آن را سوراخ می‌کردند، یا مانند مهره‌های گردنبند به نخ می‌کشیدند، اما بعضی از اشیا هستند که صرفاً آن‌ها را می‌توان به عنوان زینت آلات طبقه‌بندی کرد و اکنون به شرح آن‌ها می‌پردازیم. از سدهٔ هفتم تا ششم، از گورهای کارتاژی، حلقه‌های سیمینی به دست آمده است، که اشیایی به شکل سوسک مصری از جنس طلا، در میان آن‌ها بوده است. همچنین اشیای زیر پیدا شده است: دستبندهای ساده از طلا، با یک یا دو مارپیچ حلزونی یا کنده‌کاری شده با تزییناتی نخل مانند و به شکل سوسک مصری؛ صفحات کوچک و مدور از طلا و مزین به خورشید بالدار، یا واقع شده در میان اورایوس‌ها به ظرفی که در دو سوی آن، نقش اورایوس نقش اورایوس بود؛ هلال ماه با، یا بدون قرص خورشید یا نوشته، گوشواره و اشیایی به شکل هلال و غالباً با آویز؛ نیمتاج‌هایی از طلا یا نقره؛ حلقه‌هایی برای بینی یا میخ پا و بیشتر از نقره؛ مرواریدهایی با گونه‌ها و شکل‌های مختلف که آن‌ها را سوراخ می‌کردند و به صورت گردنبند به هم می‌پیوستند (لوح ۹۳)، روی هم رفته، این نوع تولید، حاکی از تأثیر شدید مصری است و احتمالاً به وسیلهٔ فنیقی‌ها انتقال یافته و در آن جا، تولید مشابهی به طور گسترده‌ای متداول بوده است.

بعد از این نخستین مرحلهٔ تولید، البته مرحلهٔ دیگری با نفوذ یونانی ظاهر می‌شود. در این جا نیز تردیدهایی دربارهٔ اصل و منشأ بعضی از اشیا وجود دارد، هر چند شواهدی در دست است که نشان می‌دهد، هنر در محل وجود داشته، همانند ظاهر شدن و گستردگی علامت تانیت.

چند صد شیء سوسک مانند و یافت شده در گورهای کارتاژی، اهمیت ویژه این اشیاء را در میان هدایای داخل گور به اثبات می‌رساند: آن‌ها تنها اشیایی بودند که گذشته از ظرف و تشریفاتی، همراه متوفی به خاک سپرده می‌شدند.

در این جا سوسک‌هایی از جنس لعاب داده، سنگ یشم، عقیق جگری را می‌توان تشخیص داد و حال آن که لاجورد، عقیق، بلور صخره‌ای، سیاه‌سنگ کمتر دیده می‌شود. اگر پراکندگی این عناصر را در مراحل گوناگون مورد بررسی قرار دهیم می‌بینیم که، اشیای سوسک مانند، از خمیر لعابدار در مرحله اول (سده هفتم - ششم)، بیشتر غلبه دارد، در صورتی که، اشیای سوسک مانند دیگر، از یشم و عقیق جگری در مرحله دوم (سده چهارم)، به وفور یافت می‌شود. در این جا نیز درباره سده پنجم، اسناد و مدارک زیادی یافت نمی‌شود.

این تمایز آشکار از لحاظ زمانی و تکرار، با اختلاف ذاتی دیگری تطابق دارد، همه ویژگی اشیای سوسک مانند از جنس خمیر لعاب داده، حاکی از ساخت مصری است (لوح ۹۰): موضوع، شکل، فن‌کننده‌کاری، نوشته‌هایی به خط هیروگلیف، که نهایتاً همراه تصویر یکی از خدایان است. گذشته از این، آن شکل‌ها، مستقل از تکامل و انحطاط گونه‌های مشابه در مصر آشکار می‌شوند و ناپدید می‌گردند. به‌ویژه بیشتر نمونه‌های کارتاژی، مشابه آن‌هایی هستند که پتری Petrie، آن‌ها را در نائوکراتیس Naucratis یافته است. در صورتی که در نمونه‌های دیگر، برتری تصاویر پناه و سخمت، حاکی از آن است که اصل و منشأ آن‌ها از ممفیس بوده است. سرانجام، بر اساس تجزیه و تحلیل ورکوتر، سوسک‌هایی از جنس خمیر لعاب داده، قدیمی‌ترین دوره (هفتم - ششم)، به‌طور مستقیم از مصر وارد می‌شد.

وضع در مورد اشیای سوسک مانند، از جنس یشم و عقیق جگری، که در دوره بعد (سده چهارم) به وفور دیده می‌شود، متفاوت است. درباره سوسک‌هایی از جنس یشم، شکل آن‌ها کاملاً مانند شکل‌های مصری نیست و نقشمایه تصویری می‌تواند هم یونانی شده و هم مصری شده باشد. موضوعات مصری شده عبارت از خدای بس Bes، به شکل‌ها و حالت‌های گوناگون است (غالب اوقات در حال مبارزه با شیر)؛ جنبه‌های دیگر موضوع، عبارت از هوروس قوچ

مانند است که در جلو آن‌ها شکل اورایوس را می‌توان دید. همچنین، ایزیس را به شکل انسان با هوروس و شکل گاوی را مشغول شیر دادن می‌بینیم. ابوالهول، به‌طور کلی بالدار و چمباتمه زده است. نقشمایه‌های یونانی عبارت از سرهای بشری از نیم‌رخ است، یا جنگجویانی در حال جنگ یا خدایان و حیوانات یا جانورانی مشغول حمله به شکار خودشان و نقش حیوانات گوناگون. این نقشمایه‌های یونانی، همان‌گونه که طبیعی است، در دوره بعدی، با تولید بیشتری وجود دارد. روی هم‌رفته، در این‌جا، سخن از ساخت مصری نیست، بلکه تقلید از الگوهای مصری است. کاوش‌های انجام یافته در ساردنیا، اخیراً به مقدار زیادی از اشیای سوسک مانند از جنس یشم سبز را آشکار ساخته است که از لحاظ گونه و شمایل‌سازی، با آن‌هایی که در بالا ذکر شد، تطابق دارد. بنابراین، در ساردنیاست که اصل و منشأ این محصول ردیابی شده است و هم صنعت‌گران فنیقی - پونیک و هم صنعت‌گران یونانی، در آن سهیم بوده‌اند.

سوسک‌هایی از جنس عقیق جگری و مواد دیگر، با وفور سوسک‌هایی از جنس یشم تطابق دارد. اما آن‌ها قدیمی‌ترند و گذشته از وجود آن‌ها در سده چهارم، آن‌ها را به تعداد محدود در سده هفتم و ششم می‌بینیم. در این‌جا، نقشمایه‌های مصری و یونانی را می‌توان تشخیص داد، ولی از گونه اولی بیشتر می‌توان یافت. در این‌جا از بس Bes، ایزیس و هوروس (یا رع) به شکل یکی از خدایان با سر قوچ و ابوالهول با بال یا بدون بال، سخن می‌رود. نقشمایه‌های یونانی عبارت از سرهای آدمی از نیم‌رخ، جنگ‌جویان، شیر در حال شکار آهو، عقرب، همراه با چند شیء دیگر، که تعبیر آن‌ها آسان نیست. بنابر گفته ورکوتر، نمونه‌های سده هفتم - ششم، احتمالاً از فنیقی است، در حالی که نمونه‌های سده چهارم، به انضمام سوسک‌هایی از جنس یشم در ساردنیا ساخته می‌شد.

باید به خاطر داشت که در پایان سده پنجم، اشیای سوسک مانند، دیگر در مصر تولید نمی‌شد. مقدار زیادی از این اشیاء، احتمالاً در سده هفتم و ششم از مصر وارد می‌شد، اگرچه بعضی از آن‌ها (از جنس عقیق جگری بود)، حاکی از اصل و منشأ فنیقی است. بعد از بحران سده پنجم، هنگامی که تولید مصر متوقف شد، کارتاژی‌ها، به ساخت اشیای سوسک مانند ادامه دادند و ظاهراً، برای آن ارزش فراوان قایل بودند. از آن‌جا که آن‌ها را نمی‌توانستند از مصر وارد

کنند، از ساردنیا می‌آوردند و در آن‌جا، با ویژگی‌های خاص خود، در محل تولید می‌شد (به‌خصوص استفاده از سنگ یشم، عقیق جگری به جای خمیر لعاب‌داده)، متداول بود. احتمال دارد که اشیای سوسک مانند، به سبب خواص سحرآمیز خود دارای اهمیت بودند.

۱۲. محصولات کم اهمیت‌تر

یک محصول مشخص و شایع کارتاژی، که برای آن نمی‌توان سوابق فنیقی ذکر کرد، به‌علت، آن که آن اشیای پوسیدنی بودند، عبارت از تخم تزئین یافته شترمرغ است. آن‌ها را به شکل کاسه و ظرف در می‌آوردند و با رنگ قرمز یا سیاه رنگ می‌کردند و با طرح‌های هندسی و شکل نقش و گل نیلوفر و تصاویر حیوانات یا حتی چهره‌های انسانی‌کننده کاری می‌کردند و آن‌ها را احتمالاً، به منظور نگهبانان (قصرها) به کار می‌بردند. در کارتاژ در سده هفتم، از تخم شترمرغ کمتر استفاده می‌شد و حال آن که در سده ششم، استفاده از آن‌ها فراوان بود و بعدها کاهش یافت و در سده سوم دوباره متداول شد و در سده دوم از میان رفت. گذشته از ظروف، اشیای دیگری وجود داشت که آن‌ها را به صورت نقاب‌های (ماسک‌های) کوچک در می‌آوردند. این نقاب‌ها، جنبه‌های اساسی یک چهره رنگ شده را در برداشت (لوح ۷۵). نمونه‌های دیگری از این محصول ویژه مجدداً، در شمال آفریقا (جیدجلی Djidjelli، گورایا Gouraya)، در اسپانیا (سکسی Sexi، ویلاریکوس Villaricos) در ایبیزا، ساردنیا و سیسیل یافت می‌شود.

چند کلمه‌ای نیز باید درباره محصولات شیشه‌ای متذکر شد. اگرچه بسیاری از اشیای ذکر شده مانند نقاب، تعویذ، جواهرآلات و اشیای سوسک مانند، از این ماده ساخته شده‌اند، اما اشیای مدور و زیبایی به شکل کوزه دو دسته و ساخته شده از شیشه آبی تیره، با خطوطی با رنگ‌های روشن‌تر، ویژه کارتاژ هستند.

مرحله تولید، که مورد بررسی کوکلی قرار گرفته است، حاکی از طرح‌هایی در دورن خمیر است، با آثار متعالی رنگ (زرد، لیمویی، سفید، فیروزه‌ای)، که آن را به صورت پوسته گرم و چسبنده‌ای به کار می‌بردند: ظروف کوچک دیگر، به شکل گاو آپیس یا میمونی در حال چمباتمه است: امکان دارد که بخشی از این محصول لااقل، از فنیقیه نشأت گرفته باشد.

نخستین سکه‌های پونیک در سیسیل در پایان سده پنجم ضرب شد، تا موجب مزدوران کارتاژی را در این جزیره پردازند. این سکه‌ها، عبارت از سکه‌های طلا با عیار فنیقی یا چهار درهمی نقره با عیار آنتی بودند. نوشته‌ها شامل نام‌های موتیا، پانورموس Panormus و شهرهای دیگر سیسیل و همچنین کارتاژ و «اردوگاه یا مراکز فرماندهی» بودند. بر روی سکه، سرتانیت به صورت پرسفون Persephone و بر پشت سکه، نقش اسب یا شیر یا درخت نخل وجود داشت. در کارتاژ، سکه‌ها به‌طور مستقیم، پیش از سده چهارم ضرب نمی‌شد و با عیار فنیقی و از طلا، الکتروم و مفرغ بود و نقشمایه‌های اسب و نخل را داشت (لوح‌های ۱۰۱ و ۱۰۲). هنگامی که در پایان سده سوم، هامیلکار به معادن اسپانیا دست یافت، سکه‌های نقره را در کارتاژ ضرب کردند. بالاخره، در آخرین روزهای کارتاژ، سکه‌های مفرغی بیشتر متداول شد. از این قبیل سکه‌ها، تا بریتانیا و جزایر قناری به‌دست آمده است و شواهد مهمی از نفوذ کارتاژ به‌دست می‌دهد.

در نتیجه، باید از بقایای نقاشی‌های یافت شده در گورهای جبل ملزا، سخن به‌میان آید: موضوعات این تمرینات ساده و متفاوت با ترکیبات ابتدایی، عبارت از بناها، آرامگاه، قربانگاه، خروس، شهر و بعضی نقشمایه‌های هندسی است. هنرمندان، محلولی از گل آخری را برای طرح تصویرها به‌طور مستقیم بر روی سنگ، به کار می‌بردند.

۱۳. ظروف

مقدار زیادی کاسه و کوزه از ضریح‌ها و گورهای کارتاژ به‌دست آمده است. بدون تردید، آن‌ها را صادر می‌کردند، زیرا آن‌ها در سایر نقاط جهان پونیک (اسپانیا، سیسیل، ساردنیا) مشابهات دقیقی دارند. کارگاه‌های کوزه‌گری، نزدیک بندر درمخ یافت شده است، بنابراین، می‌توان وسایل تولید را به‌طور مستقیم مورد بررسی قرار داد.

گودال‌های بزرگی از خاک رس در شمال گورستان‌ها قرار داشت و از آن‌ها ماده قرمز رنگ با کیفیت عالی به‌دست می‌آمد. کوزه‌گران پونیک با چرخ‌های ساده‌ای کار می‌کردند و بر روی آن‌ها، قرص‌های بزرگی از گل رس را شکل می‌بخشیدند. سپس آن‌ها را در یک اجاق آجری می‌پختند.

این اجاق، شامل یک ستون مرکزی و یک دودکش بلند به شکل استوانه بود. به طور کلی می توان گفت که تولید، دقیقاً جنبه مفید بودن داشت و این خود، بر خلاف ظروف عالی خارجی بود، که از آن ها در کارتاژ یافت می شد و برای مقاصد گاه شناسی تاریخی جنبه بااهمیتی داشت.

قدیمی ترین ظروف کارتازی (لوح ۱۰۳)، دارای شکل های آشنای فنیقی است مانند کوزه هایی با لبه هایی به شکل قارچ، یا کوزه هایی با لبه های شبدر مانند. این ظروف ها در اواخر سده هشتم ساخته می شدند و تا آغاز سده ششم متداول بودند. این ظروف دارای رنگ قرمز پرداخت شده ای است که پیش از این در شرق، از آن نام برده شد و از مشخصات ظروف پونیکی در بخش های دیگر شمال آفریقا و اسپانیا به شمار می رفت. نوع قدیمی تر دیگری با اصل و منشأ احتمالی شرقی، عبارت از ظروف شاردون Chardon است که، دارای لبه بلند و عریضی هستند و نمونه های دیگری از کارتاز از همان دوره به دست آمده، که جسمی کمابیش کروی دارند و دسته های آن ها، کوچک و به شکل افقی یا عمودی است و در نیمه گلوگاه آن ها، حلقه ای تعبیه کرده اند. این نوع ظروف معمولاً، دارای یک طرح رنگ شده خطی هستند و بر روی آن ها، نوارهای افقی و در زیر گردن کوزه، تری گلیف ها Triglyphs (سه ترکی ها) و متوپ ها Metopes (چهار گوش های افریز) قرار دارند. کوزه هایی با یک دسته، میان لبه و شکم طرحی ندارند. چراغ ها از نوع نسبتاً بزرگ (لوح ۱۰۷) و دارای دو نوک باز و یک لبه حاشیه دار هستند. چراغی با هفت نوک و یافت شده در اوتیکا در یک گور از سده هشتم، از آن لحاظ جالب توجه است که قدیمی است و تنها چراغ از نوع خود به شمار می رود. همچنین نمونه های دیگری با نعلبکی های نافدار وجود دارد. کوزه های بزرگ دو دسته کمابیش، دو مخروطی هستند و با شانه های مربع و بدون گلو می باشند.

تاریخ کوزه هایی با لبه هایی به شکل قارچ ظاهراً، از سده پنجم در کارتاز فراتر نمی رود. در طی این مدت، اوینوکایی Oinochai با گردن استوانه ای و شاید با اصل و منشأ کورنتی Corinthian متداول شد. ظروف با طرح های رنگ شده با اقسام بعدی، به حیات خود ادامه دادند و به انضمام یک ظرف دو دسته ای با بدنه برآمده دراز شده، که وسط یا بالای آن را باریک می ساختند. پس از سده چهارم، شکل و تزیینات ظروف کارتاز به طور قابل ملاحظه ای تغییر

می‌یابد و تحت‌تأثیر فرهنگ هلنی قرار می‌گیرد. چراغ‌های مشخص و اوینوکایی شبدری در شکل‌های بعدی ادامه می‌یابد. گروه‌های بعدی کاسه‌ها و کوزه‌ها با دهانه‌هایی که روی آن‌ها طرح‌های رنگی به کار می‌بردند، ظاهر شد و احتمالاً تحت‌تأثیر یونانی‌مآبی مصری قرار گرفت. قد کوزه‌های دو دسته کوتاه‌تر شد و گلوی آن‌ها را ضخیم‌تر ساختند و پایه آن‌ها را درازتر درست کردند.

در طی آخرین مرحله دوره هلنیستی^۱، به این گونه‌ها، انواع دیگری که در سراسر مدیترانه متداول بود افزوده شد، مانند ظرف‌های جای مرهم، و فنجان‌هایی به صورت محصولات لعابدار و سیاهی که در جنوب ایتالیا متداول بود. شکل‌های خاص پونیک‌ی مانند چراغ هنوز وجود دارد.

۱ - به دوره بعد از اسکندر گفته می‌شود که در آن، فرهنگ شرق به غرب درهم آمیخت و آن را نباید با هلنی به معنای «یونانی‌مآبی» اشتباه کرد - م.

فصل دوازدهم

اقتصاد و تجارت

۱- اقتصاد

حیات اقتصادی کارتاژ، راهنمایی عالی برای تداوم و تکامل تمدن فنیقی در غرب است. این نکته حتی، درباره اراضی آن صدق می‌کند، زیرا کارتاژی‌ها مانند فنیقی‌ها در شرق، در سرزمینی محدود کار می‌کردند و در درون آن، شکل‌های اقتصادی مشابهی را تکامل می‌بخشیدند. همیشه آسان نیست ثابت کنیم که، آیا فنیقی‌ها وسایل کشاورزی خود را به‌طور مستقیم وارد می‌کردند، یا شکل‌های محلی را که وجود داشت، تکامل می‌بخشیدند، چنانکه این امر را در خاستگاه خود انجام داده بودند. اما روی هم رفته، مقایسه‌ای میان شرق و غرب باقی است و یکی از مهمترین پیوستگی‌های ویژه، میان دو سوی جهان فنیقی به‌شمار می‌رود.

در مورد سرزمین کارتاژ باید تمایزی قایل شویم. منطقه مجاور پایتخت به‌طور مستقیم به وسیله کوچ‌نشینان پونیکی کشت می‌شد. در طی لشکرکشی‌های آگاتوکلس Agathocles و آتیلیوس رگولوس Atilius Regulus، منابع، درباره این منطقه حاصلخیز، جایی که کارتاژی‌های ثروتمند دارای تاکستان، باغ‌های زیتون و چراگاه‌ها بودند، سخن می‌گویند: فراسری این منطقه، به سوی داخل، ناحیه‌ای بود که به وسیله اهالی لیبی کشت می‌شد، که به بهای پرداخت خراج‌های سنگین، در تصرف سرزمین خود باقی ماندند. از این ناحیه، غلات فراوان به دست می‌آمد و چند درصدی از آن به کارتاژ صادر می‌شد. گواه اهمیتی که کارتاژی‌ها به کشت

دشت‌های خود می‌دادند، شرح‌های رساله‌هایی است که آن‌ها در این باره نوشته‌اند: مشهورترین مؤلفان عبارت از هامیلکار و ماگو هستند. از طریق سنت لاتینی، با یک سلسله عبارات، از نویسنده اخیر آشنا هستیم و بدان وسیله، اطلاع مختصری از نوشته‌های کارتاژی‌ها را که در جای دیگر شناخته نیست، به دست می‌آوریم. البته از نقطه نظر فنی، ماگو از همان روزگاران نخست، از انتقاد برکنار نبود. در سده اول میلادی، کولوملا *Columella* چنین نوشت: «اصول دیگر کشت و زرع را نباید از کشاورز پنهان داشت، و ضمن آن که نویسندگان پونیک از آفریقا آن‌ها را به تعداد زیاد انتقال دادند، با وجود این، بسیاری از آن‌ها، از سوی کشاورزان ما غلط به شمار آمده‌اند.»

در هر صورت، احتمال دارد که ماگو، در حدود جنگل‌های پونیک زیسته و از منابع یونانی استفاده کرده باشد. اما این ملاحظات، از ارزش نقل قول‌هایی که برای ما باقی گذاشته است، نمی‌کاهد.

درباره کشت غلات، می‌دانیم که گندم و جو به طور عمده، به وسیله بومیان در شمال آفریقا کشت می‌شد. و تا زمانی که آنان، بخش‌هایی از کارتاژ، سیسیل و ساردنیا را در اختیار داشتند، مقدار زیادی غله به دست می‌آوردند. درباره روش‌های کشاورزی، اطلاعاتی جزئی در دست داریم. اما از نقوش روی ستون‌های یادمانی، می‌توان به خیشی که به کار می‌رفت، پی برد. خیش را از چوب می‌ساختند و هیچ گونه چرخشی به آن نصب نمی‌کردند و به وسیله گاو‌هایی کشیده می‌شد. جالب توجه آن که این خیش، هم شبیه خیشی بود که در اسرائیل باستان و هم در شمال آفریقا در روزگار ما، مورد استفاده قرار می‌گرفت. یک دستگاه، جهت درو کردن، که وارو *Varro* از آن نام می‌برد و به پلوستلوم پونیکوم *Ploustellum Punicum*، مشهور بود ممکن است، اصل و منشاء کارتاژی داشته باشد. این دستگاه، نوعی سورتمه چوبی بود، که غلطک‌های دندان‌دار داشت که شاید اصل و منشاء آن، از شرق بوده باشد. و این نکته از بعضی تشابهات جدید و همچنین با توجه به عبارتی از ژروم *Jerome* مقدس درباره فلسطین مستفاد می‌شود. غله را در مخازن و انبارهایی گردآوری می‌کردند که غالباً آن‌ها را در زیرزمین تعبیه می‌نمودند و شاید به وسیله کارتاژی‌ها در شمال آفریقا و غرب متداول شده باشد.

در اینجا، باید به تاک و زیتون، که دو محصول ویژه جهان فینیقی - پونیک بود، بپردازیم.

کارتاژی‌ها در اراضی پیرامون پایتخت، توجه خود را به کشت آن‌ها معطوف می‌داشتند. کشت زمین شخصی، خود، افتخاری به‌شمار می‌آمد، و حتی ماگو در رساله خود آن را به‌صورت اصلی قرار داد: کسی که زمینی خریده است باید خانه شهری خود را بفروشد، به‌طوری که میلی به پرستش خدایان خانگی شهر نداشته باشد، بلکه به پرستش خدایان صحرا پردازد، کسی که از اقامتگاه شهری خود لذت بیشتری می‌برد، توجهی به ملک خود در پیرامون شهر ندارد.»

کارهای یدی، عمدتاً به‌وسیله بردگان انجام می‌گرفت. ماگر ترغیب آن‌ها را به کار و اعطای امتیازاتی را به آنان توصیه می‌کند و می‌گوید، باید به آن‌ها اجازه داد پول کافی گردآوری کنند تا آزادی خود را بخرند و تشکیل خانواده بدهند. وی صریحاً می‌گوید که این امر، به علل بشردوستی نیست، بلکه برای آن است که از نیروهای انسانی استفاده بیشتری بشود.

تاک و زیتون به‌وسیله مهاجران فینیقی با دقت ویژه‌ای کشت می‌شد، و احتمال دارد (اگرچه مسلم نیست)، که آنان کشت دو محصول مزبور را در شمال آفریقا، متداول ساختند. از بعضی از نقل قول‌های ماگو، اطلاعاتی در زمینه روش کارتاژی‌ها در باره کشت تاک را به دست می‌آوریم: باید تاکستان را، و به شمال ساخت، به‌منظور آن که از گرما تا حد امکان، اجتناب شود. همچنین باید تاک را در خندق‌ها کاشت و در آن، سنگ‌هایی قرار داد تا ریشه‌ها را در زمستان از آب و در تابستان از گرما محفوظ داشت. خندق را نباید ناگهان پر کرد، بلکه به تدریج و سال به سال، این کار را باید انجام داد تا ریشه‌ها عمیق‌تر در زمین فرو روند. همچنین زمین را می‌بایستی با تفاله‌های انگور و کود تقویت کرد. ماگو همچنین دستورهایی درباره چیدن انگور می‌دهد که به عقیده او، باید در بهار و نه در پاییز، این کار انجام گیرد و برای ساختن شراب خوب نیز، توصیه‌هایی می‌کند. این که بنا به گفته پلینی، لیموترش باید به کپک‌زدگی افزوده شود، شاید وسیله‌ای برای شیرین کردن شراب بوده و نه یک روش کلی (پلینی، در یک دوره متأخرتری می‌نویسد). اگرچه مسلم است که کارتاژی‌ها به تجارت شراب می‌پرداختند، مطمئن نیستم که آنان شراب خود را صادر می‌کردند، بنا به گفته دیودوروس Diodorus، آن‌ها در واقع، آن را از آگریگنتوم Agrigentum، در سده پنجم دریافت می‌داشتند.

روایت شده است که هانیبال، بخش عمده‌ای از آفریقا را با ریشه‌های زیتون پر کرد و سربازان

خود را به مواظبت از آن‌ها گماشت، تا مانع از بیکاری آنان شود. این موضوع، درست، یا نادرست، گسترش کشت زیتون را در زمان جنگ‌های پونیک نشان می‌دهد. اما کشت آن بیشتر، صورت می‌گرفت: کارتاژی‌ها احتمالاً، قلمه‌ها و پیوندها را از درختان وحشی زیتون می‌گرفتند و زیتون‌های تازه‌ای با آن‌ها می‌کاشتند. کشت زیتون می‌بایستی در پاییز صورت گرفته باشد. درختان را با فاصله بیست و دو متر از هم جدا می‌کاشتند. (فاصله‌گذاری مشابهی اخیراً در بعضی مناطق تونس مشاهده شده است).

ادعای پلینی در مورد این که، بعضی از درختان زیتون را از آن لحاظ نشانه مرزی زمین می‌دانستند که هر سال هزار رطل، روغن زیتون به دست می‌داد. ظاهراً اغراق‌آمیز است، اما حاصلخیزی بیشه‌های زیتون را در شمال آفریقا نشان نمی‌دهد. روغن نیز مانند شراب، از آگریگنتوم وارد می‌شد و این امر، دوباره نشان می‌دهد که تولید محلی، دارای کیفیتی و کمیتی اندک بود.

علاوه بر شراب و زیتون، مقدار زیادی میوه وجود داشت. احتمالاً فنیقی‌ها بودند که انجیر را به شمال آفریقا وارد کردند یا در هر صورت، انجیرهایی که به عقیده آن‌ها دارای کیفیت عالی بود. می‌گویند کاتو Cato برای آن که نشان دهد که هم میهنانش تا چه اندازه به کارتاژ نزدیک هستند و آن‌ها را به حمله تشویق کند، میوه‌هایی را به آن‌ها نشان داد که هنوز تازه و از کارتاژ آمده بود. در هر صورت، کاتو و سایر نویسندگان در رساله‌های خود از کیفیت عالی «انجیرهای آفریقایی» سخن به میان آورده‌اند.

همچنین انار شمال آفریقا، مشهور به مالاپونیکا MalaPunica در روم، مورد پسند بود. کولوملا، یک سلسله دستورالعمل از ماگو برای نگهداری این میوه، مانند نگهداشتن آن، در گل یا خاک اره، نقل می‌کند. احتمال دارد که کشت آن، از فنیقیه اقتباس شده باشد و بر خلاف سایر محصولات، آن را صادر می‌کردند و مسلماً به ایتالیا می‌رسید.

نخل، همه جا متداول بود و این امر، با مشاهده تصاویر متعددی بر روی ستون‌های یادمانی و سکه‌ها به اثبات می‌رسد. اما بهترین میوه‌ها، از مناطق ساحلی که در آن‌جا، نخل رشد می‌کرد به دست نمی‌آمد، بلکه از داخل و از درون واحه‌ها حاصل می‌شد. اگرچه هنوز نمی‌دانیم که آیا

نفوذ کارتاژ تا این نقاط رسوخ کرده بود.

بعضی از دستورالعمل‌های ماگو مربوط به کشت درخت بادام و فصل آن و بهترین شیوه بالا بردن کیفیت آن است. درخت گردو و گلابی را نیز ممکن است کاشته باشند، ولی پراکندگی این درخت، به مراتب کمتر بود. البته سبزی‌هایی مانند کلم، سیر، نخود، عدس وجود داشته است و دیوسکوری، از بعضی گیاهان دارویی آفریقایی نام می‌برد، که دارای نام سامی بوده است. گیاه صنعتی عمده عبارت از بزرک بود.

پرورش دام نیز متداول بود. پولیبیوس چنین می‌نویسد، که تعداد اسب و گاو و گوسفند و بز در کشور، به اندازه‌ای زیاد است که گمان ندارم نظیر آن در بقیه جهان یافت شود، زیرا بسیاری از طوایف آفریقایی از غلات استفاده نمی‌کنند، بلکه از گوشت گاو و گوسفند تغذیه و در میان آن‌ها زندگی می‌کنند.

در واقع، گله‌داری در میان بدویانی که در حواشی زمین‌های مزروعی می‌زیستند، متداول بود و کارتاژ مسلماً با آن‌ها، معامله می‌کرد و به آن‌ها اجازه می‌داد در فصل خشک، وارد سرزمین کارتاژ شوند و در عوض، از گاو و گوسفند آن‌ها استفاده می‌کرد. اسب که گاه‌گاه تصویر آن را بر روی سکه‌های پونیک می‌بینیم، احتمالاً از نژاد محلی بود و نژاد آن را با نژادهای دیگر اصلاح می‌کردند. همچنین استرهای بربری بسیار نیرومندی وجود داشت، که ماگو درباره آن‌ها، اطلاع بیشتری به دست می‌دهد. اما ماگو، به تفصیل درباره گاوهایی می‌نویسد و توصیف مشهور او را بسیاری از نویسندگان نقل کرده‌اند: گاوان نری که باید خریداری شوند، آن‌هایی هستند که جوان و قوی هیکل هستند و دست و پای آن‌ها پهن است و شاخ‌های آن‌ها سیاه و متمایل به تیرگی است. پیشانی آن‌ها باید عریض و با موی مجعد پوشیده و گوش‌های آنان پرپشم و چشم‌ها و لب‌هایشان تیره‌رنگ باشد. منخرین آن‌ها، باید متمایل به عقب و گشاد و گردنشان دراز و عضلانی باشد. غبغب آن‌ها باید دراز باشد و تقریباً تا زانوی آن‌ها برسد. سینه باید فراخ و شانه‌ها پهن باشد. شکم آنان باید بزرگ و چنان باشد که به نظر حامله بیایند. پهلوهایی آن‌ها باید بزرگ و کمرهای آن‌ها باید پهن باشد. پشت آن‌ها باید صاف و مستقیم و حتی اندکی متمایل به پایین و سرین آن‌ها گرد و پاهایشان فشرده و بیشتر کوتاه تا بلند باشند. زانوان نباید بدشکل باشند. سم‌ها

باید پهن و دم باید دراز و دارای موی زیر باشد. مو در سراسر بدن باید ضخیم و کوتاه باشد و رنگ آن سرخ و تیره باشد و پوست آن‌ها باید نرم باشد.

تصویر قوچ بر روی ستون‌های یادمانی نیز دیده می‌شود. این قوچ‌ها شبیه نوعی هستند که در تونس دیده می‌شوند و دارای دم دراز و ضخیم می‌باشند. تصاویر پرندگان خانگی، مانند مرغ و خروس و کبوتر را بر روی ستون‌های یادمانی می‌توان دید. زنبور عسل به ویژه، اهمیت داشت و به سبب عسل و مومش مشهور بود. نویسندگان لاتینی آن را سراپونیکا Cerapunica می‌نامیدند و از آن، برای مقاصد پزشکی استفاده می‌کردند. کارتاژی‌ها نیز از فیل، آن هم تنها در جنگ استفاده می‌کردند، اما شتر شناخته نشده بود.

یک صنعت ویژه پونیکی غربی، عبارت از نمک سودکردن ماهی بود تولید «گاروم Garum»، باعث شد که کادیز Cadiz (قادش) در سراسر جهان باستان مشهور شود و از تمام منطقه پیرامون کادیز، بقایای کارگاه‌هایی به دست آمده است. همین نکته در مورد شمال آفریقا صدق می‌کند و این مطلب از طریق یافته‌های اخیر در ساحل شمال غربی مراکش صادق است. به دست آوردن سنگ نمک، که در پونیک متداول شد، از نزدیک با صنعت نمک سودکردن ماهی، پیوستگی داشت.

تکامل گسترده صنعت در کارتاژ، به وسیله ستون‌های یادمانی نذری به اثبات می‌رسد. این ستونها، که پیشه‌های گوناگون وقف کنندگان آن‌ها را ذکر می‌کند، نشان می‌دهد که آن‌ها برده به شمار نمی‌رفتند، بلکه شهروندان آزاد بودند. فلزکاران متخصصی وجود داشتند که در وهله اول، در خدمت ارتش بودند، ولی کالاهای خانگی نیز می‌ساختند. چنان که این نکته، با مشاهده اشیای یافت شده مانند چاقو، چنگال، قیچی و آینه در گورها به اثبات می‌رسد. همچنین مقادیر زیادی ظروف، مانند کاسه و سینی و چراغ به دست آمده که آن‌ها را به ویژه، از مفرغ می‌ساختند و گاهی تزیین می‌کردند. تیغ خودتراش و اشیای ساخته شده از سنگ‌های گرانبها را پیش از این، در فصول مربوط به هنر ذکر کرده‌ایم.

صنعت نساجی نیز دارای اهمیت فراوان بود، و در اینجا نیز، یک پیوستگی اساسی با خاستگاه فنیقی دیده می‌شد. نخست باید از یک صنعت خانوادگی و خصوصی یاد کنیم، ولی از

کتیبه‌ها برمی‌آید که بافندگان حرفه‌ای نیز وجود داشته بودند و می‌توان تصور کرد که کارگاه‌هایی احداث شده بود. مخده، قالی و مليله‌دوزی کارتاژی، به عقیده نویسندگان باستانی، دارای کیفیت ویژه‌ای بوده است. صنعت رنگ ارغوانی از فنیقیه وارد شد و توسعه یافت: توده‌هایی از صدف‌های مورکس Murex، در محل‌های متعددی در شمال آفریقا یافت شده است، و جزیره جربا Djerba، به سبب داشتن ماده رنگ‌کننده شهرت داشت.

در آفریقا، فنیقی‌ها همچنین با درختان سرو آزادی مواجه شدند که سرزمین آن‌ها را مشهور ساخته بود. مهارت آنان در قالبیابی و در خانه‌سازی و تعمیر کشتی مورد ستایش همگان بود؛ و اصطلاحات لاتینی مانند فنستراه پونی‌کانای Fenestrae Punicae و لکتولی پونی‌کانای Lectuli Punicae، استعداد ویژه‌ای را که کارتاژی‌ها در ساختن میز و صندلی و لوازم خانه داشتند، نشان می‌دهد. از گورها، سرپوش تابوت‌های فراوانی به دست آمده است و تصاویر روی ستون‌های یادمانی حاکی از آن است که ابزارهای به کار رفته، عبارت از چکش و انبردست، تبر و گونیا بود.

از کوزه‌سازان، شیشه‌گران و زرگران و انواع دیگر صنعتگران در فصل مربوط به هنر در این کتاب یاد شده است؛ بنابراین می‌توان گفت که، محصولات به مقدار فراوان تولید می‌شد و بیشتر مربوط به تقاضاهای بازرگانی می‌شد، ولی روی هم رفته، فاقد ابتکاری ویژه بود.

۲. تجارت

تجارت کارتاژی‌ها ادامه و تکامل یافت و سیاستی را که به وسیله شهرهای فنیقی در سطح مدیترانه آغاز شده بود، برقرار ساخت. درباره ویژگی بازرگانان کارتاژی، قصه‌های فراوانی وجود دارد و گفته‌اند که او، کاردان و زیرک و فاقد اصول اخلاقی بود و به نظر می‌رسد که نیای طبیعی بازرگانان اخیر «شرقی» بوده باشد. از تصاویر گوناگون، بازرگانان مورد نظر پلوتوس Plautus در پوینولوس Poenulus بیش از همه، مشخص کننده است، ولی گذشته از قصه‌های مزبور، یک واقعیت، این بازرگان باستانی را از اخلاقی متمایز می‌سازد: وی به وسیله دولتی نیرومند حمایت می‌شد و بنابراین، ابتکار شخصی را با انعکاس از سیاست عمومی، که یکی از

مقتدرترین عوامل در حوزه دریای مدیترانه باستان به شمار می‌رفت، درهم می‌آمیخت.
تجارت کارتاژی‌ها به منزله سیاستی عمدی بود، و تعریف گزل Gsell از آن، هنوز بسیار معتبر است:

(هدف کارتاژی‌ها این بود که) بازارها را به زور، یا به وسیله عهدنامه‌ها، یا با تأسیس کوچ‌نشینانی بگشایند و استشمار را به سود خود، در کشورهای محفوظ نگهدارند که، در آن‌جا، اجتناب از هرگونه رقابتی امکان‌پذیر بود. هم‌چنین می‌خواستند معاملات را از طریق توافق‌هایی تنظیم کنند و در کشورهای سودهای متقابل را مقرر سازند، که این انحصار را نمی‌توانستند به‌دست آرند و دریانوردی و شهرها و پایگاه‌های دریایی تجاری را در برابر دزدان دریایی، حفظ کنند.

یکی از اصول مهم کارتاژ و حتی اصل و منشأ آن را در توانایی آن، جهت ردیابی و بهره‌برداری از راه فلزات می‌توان دانست. بنا به گفته دیودوروس سیکولوس، فنیقی‌ها معادن نقره اسپانیا را کشف کردند و دریافتند که بومیان ارزش آن را به خوبی در نمی‌یابند. بنابراین، یک سلسله پایگاه‌های تجاری ساختند، که آخرین آن‌ها، کادیز بود، تا بر خرید و فروش و فلزات گرانبهایی نظارت کنند، که آن‌ها را در عوض کالاهای بی‌ارزش، به‌دست می‌آوردند و آن‌ها را با شرایط بسیار متفاوتی می‌فروختند. این وضع را به راستی می‌توان، با وضع فاتحان اسپانیایی و پرتغالی در آمریکا مقایسه کرد: این هر دو ملت، با تجارت در دو قاره‌ای که در آن‌جا فلزات گرانبها، ارزش‌های کاملاً متفاوتی داشت، به ثروتی هنگفت دست یافتند.

اما هرگاه نقره اسپانیا، عاملی در سیاست فنیقیه‌ای و پونیک بود، تنها عامل به‌شمار نمی‌رفت. فلز دیگری که فنیقی‌ها در غرب یافتند و بر آن مسلط شدند، قلع بود که آن را از معادنی استخراج می‌کردند که محل آن‌ها، شمال غربی اسپانیا و بریتانیای کبیر بود. با طلایی که از داخل آفریقا به‌دست می‌آمد، تصویر تجارت فنیقی‌ها در مورد فلزات، تکمیل می‌شود و این خود، برای درک تکامل تاریخی کارتاژ لازم است. کارتاژ، که به منزله یک مرکز تجاری در غرب بود به تدریج، استقلال یافت و سرانجام، به نوبه خود، مرکز فعالیت تجاری گسترده و پیچیده‌ای گشت، که از آن یاد شد. این فعالیت، مربوط به فلزات نمی‌شد، بلکه همه صنایع فنیقی - پونیک و

همچنین صنایع دیگر ملت‌هایی را که فنیقی‌ها می‌توانستند اشاعه دهند، در برمی‌گرفت. اما راه‌های به‌دست آوردن فلز میان شرق و غرب، علت عمده تکامل عظیم تجارت فنیقی‌ها و بعدها، کارتاژی‌ها در مدیترانه بود.

تاریخ کارتاژ، حوادثی را نشان می‌دهد که ملازم این سیاست تجاری بود. غلبه آن بر ساردنیا و سیسیل و اسپانیا و همچنین، ایجاد کوچ‌نشین تا سواحل اوقیانوس اطلس، به منزله بازارهای سیاسی به‌شمار می‌رفت. کارتاژی‌ها می‌خواستند در همه جا، مراکز بازرگانی برقرار سازند. بعضی‌ها، به‌صورت مجزا در اراضی فتح نشده و برخی دیگر را در نواحی مجاور، برای تأمین حمایت از خود تسخیر کردند. به‌منظور حمایت از مراکز تجارتی و خطوط ارتباطی، جنگ، پیوسته لازم به نظر می‌رسید، بنابراین، یک نیروی دریایی قوی ساختند، که کارتاژ را به اوج قدرت خود در سده چهارم رسانید.

اما، از کوچ‌نشینی و جنگ، پیوسته بر اثر سیاستی که هدف آن تصریح حقوق و شرایط تجارت بود، جلوگیری می‌شد. تا آن‌جا که به اتروسک‌ها Etruscans مربوط است، ارسطو به اطلاع ما می‌رساند که آنان نه تنها با کارتاژی‌ها روابط سیاسی، بلکه دارای عهدنامه‌های بازرگانی مربوط به واردات بودند. از گفته‌های پولیبیوس به خوبی معلوم می‌شود که با روم، عهدنامه‌هایی بسته می‌شد، که در آن‌ها، شرایط مربوط به راه‌های بازرگانی و پایگاه‌های بیشتر به چشم می‌خورد. دزدی دریایی، بر اثر عهدنامه تحت نظارت قرار می‌گرفت، به‌طوری که آن‌چه به‌وسیله قراردادها قانوناً ممنوع بود، به‌طور غیرقانونی انجام نمی‌گرفت.

تنها واقعیت شگفت‌انگیز، که در سازمان محتاطی مانند سازمان تجاری کارتاژی‌ها به چشم می‌خورد، تأخیر در ضرب سکه است. چنان‌که می‌دانیم، ضرب سکه پیش از سده پنجم در سیسیل و پیش از سده چهارم در کارتاژ صورت نگرفت. مسلماً، مردم بسیاری از سرزمین‌هایی که کوچ‌نشینان پونیکی به آن‌جا می‌رفتند، با توجه به اوضاع عقب‌مانده و ابتدایی فعالیت‌های بازرگانی خود، نمی‌توانستند سکه را بپذیرند، اما تردیدی نیست که استفاده از پول، که دیر متداول شد، نقش عمده‌ای در انحطاط تجارت کارتاژ داشت.

واردات عمده پونیکی، عبارت از فلز بود که یکی از منابع عمده تجارت کارتاژ به‌شمار

می‌رفت. همچنین بردگان را، گاهی از طریق دزدی دریایی اسیر و وارد می‌کردند. مواد غذایی، از مستعمرات به‌دست می‌آمد، مشاهده شد که چگونه ساردنیا غلات و سیسپیل شراب و روغن و غلات، فراهم می‌ساخت. در عوض کارتاژ، با ادامه دادن سنت فنیقی‌ها، پارچه‌هایی که آن‌ها را به رنگ ارغوانی درآورده بودند و همچنین قالی، جواهرآلات و اشیای تزئینی کوچک، حرز و تعویذ، تخم رنگ شده شترمرغ، شیشه، اسلحه و ظروف فلزی، بدل چینی و عطر صادر می‌کرد. البته کارتاژ، برای کالاهای سایر ملت‌ها به عنوان واسطه عمل می‌کرد. از این‌رو، اشیای یونانی از طریق بازرگانان کارتاژی به غرب راه می‌یافت و وفور مواد خارجی در کارتاژ، مانند مواد مصری و مصری شده، که آن‌ها را در میان‌گورها یافته‌اند، حاکی از ورود کالاهای فراوان از یونان و بیشتر از مصر بود.

کارتاژ به منظور افزایش توسعه بازرگانی خود، یک سلسله سفرهای طولانی را تشویق کرد که در تاریخ دریانوردی، فصلی عمده به‌شمار می‌آید. این سفرها نیز نتیجه سیاستی بود که به‌وسیله فنیقیان در حدود ۶۰۰ پیش از میلاد، به دستور فرعون مصر به نام نخو Necho، با دور زدن آفریقا آغاز شد.

نخستین سفر عمده، به‌وسیله هیمیلکو انجام گرفت، که از سواحل اسپانیا و فرانسه در طول اوقیانوس اطلس تا جزایر بریتانیا در حدود ۴۵۰ قبل از میلاد، به طرف شمال رفت. درباره این سفر، اطلاعات اندک و ناقصی در دست است و از منابع پیشین یونانی برمی‌آید که، به‌وسیله آویه نوس Avienus در سده چهارم، در شعر خود به نام اوراماری تیما Ora Maritima، در مورد جغرافیا آورده شده است. مسلم است که هیمیلکو می‌خواست راه قلع را تا دورترین منابع آن دنبال کند و این که وی پس از دریانوردی در طول سراسر اروپای غربی، از ایرلند دیدار کرد.

سفر هانو Hanno، در طول ساحل اوقیانوس اطلس در آفریقا در حدود ۴۲۵ پیش از میلاد، بهتر شناخته شده است. خود هانو دستور داد که شرحی از آن را بر روی یک ستون یادمانی در معبد بعل هامون Baal Hammon، نقر کنند و اطلاعات ما، متکی بر ترجمه یونانی شرح (با بعضی تغییرات) است. به عبارت دیگر، متنی پونیکی در دست داریم، ولو آن که در آن، جرح و تعدیلی وارد شده باشد. اینک ترجمه آن:

این شرح سفر طولانی هانو، پادشاه کارتاژ به اراضی لیبی در آن سوی ستون‌های هرکول (جبل طارق) است و آن را بر روی لوحه‌ای در معبد کروئوس اهدا کرده است:

۱- کارتاژی‌ها تصمیم گرفتند که هانو باید با کشتی به آن سوی ستون‌های هرکول برود و شهرهای لیبیایی - فنیقیه‌ای را تأسیس کند. وی با شصت کشتی و در حدود سی هزار مرد و زن و آذوقه و سایر ملزومات به حرکت درآمد.

۲- پس از راندن به آن سوی ستون‌های هرکول، طی دو روز، نخستین شهری را بنیان نهادیم که آن را تیمیاتریون Thymiaterion، نامیدیم. در پایین آن، دشتی وسیع قرار داشت.

۳- پس از آن که از آن‌جا به سوی غرب راندیم، به سولوئیس Soloeis رسیدیم، که دماغه‌ای در لیبی و پوشیده از درخت است. در آن‌جا پرستشگاهی به افتخار پوسئیدون Poseidon تأسیس کردیم.

^۱ ۴- از آن‌جا تا نیمه روز به سوی شرق راندیم و به دریاچه‌ای در حوالی دریا رسیدیم که، بانی‌های بلند پوشیده شده بود و فیلان و سایر حیوانات وحشی در آن‌جا چرا می‌کردند.

۵ - پس از یک روز سفر در فراسوی دریاچه، شهرهایی در ساحل به نام‌های کاریکون تای خوس Karikon Teichos، گیتته Gytte، آکرا Akra، ملیتا Melitta، آرامبیس Arambys را بنیان نهادیم.

۶- پس از گذشتن از آن‌جا، به رود بزرگ لیکسوس Lixos رسیدیم، که از لیبی جاری است و در کنار آن، طوایف بیابان‌گرد موسوم به لیکسی‌تاها Lixitae اغنام و احشام خود را به چرا می‌بردند. مدتی نزد آن‌ها ماندیم و با آن‌ها دوست شدیم.

۷- در آن ناحیه، عده‌ای حبشی نامهربان در سرزمینی می‌زیستند که پر از حیوانات وحشی و محصور در کوه‌های بلند بود. می‌گویند که رود لیکسوس از آن‌جا جاری است و در میان این کوه‌ها تروگلودیت‌هایی Troglodytes (غارنشین) با ظاهری شگفت‌انگیز زندگی می‌کنند، که بنا به گفته لیکسی‌تاها، تندتر از اسبان می‌دوند.

۸- بعد از آن که مترجمانی از میان لیکسی تاها برگزیدیم، به سوی جنوب و در طول ساحل بیابان، به مدت دو روز کشتی راندیم و سپس به مسافت یک روز به سوی شرق، جزیره کوچکی یافتیم، که محیط آن پنج استاد Estad (در حدود یک کیلومتر)، در منتهی الیه خلیجی بود. اقامتگاهی در آنجا ساختیم و آن را سرنه Cerne، نامیدیم. از سفر خود چنین نتیجه گرفتیم که مستقیماً مقابل کارتاژ قرار دارد، زیرا سفر از کارتاژ به ستونهای هرکول و از آنجا تا سرنه، به نظر می‌رسید که مسافت یکسان است.

۹- پس از آن که یک روز از آنجا کشتی راندیم، به انتهای جزیره رسیدیم که بر فراز آن، کوههای بلندی سر برافراشته بود و پر از وحشیانی بود که پوست حیوانات بر تن کرده بودند و به سوی ما سنگ پرتاب می‌نمودند و نگذاشتند که ما از کشتی پیاده شویم.

۱۰- پس از آن که از آنجا راندیم، به رودخانه بزرگ و عریض دیگری رسیدیم که پر از تمساح و اسب آبی بود. دوباره از آنجا حرکت کردیم و مجدداً به سرنه بازگشتیم.

۱۱- از آنجا، تا دوازده روز به سوی جنوب راندیم و از نزدیک ساحل عبور می‌کردیم که سراسر آن، پر از حبشیایی بود که بر جای نمی‌ایستادند، بلکه از ما می‌گریختند. زبان آنها حتی برای لیکسی تاهایی که با ما بودند، نامفهوم بود.

۱۲- در آخرین روز به لنگرگاه دیگری در کنار کوههای بزرگ رسیدیم که پوشیده از درخت بود. چوب این درختان خوشبو و خال‌دار بود.

۱۳- پس از آن که، آنها را در طی دو روز دور زدیم، به خلیجی عظیم رسیدیم که در دو سوی آن، دشتی بود. شبانگاه در آنجا، آتش‌های کوچک و بزرگی مشاهده کردیم که بر فواصل مختلف در همه جا شعله می‌کشید.

۱۴- بعد از آن که از آنجا با خود آب برداشتیم، طی پنج روز در طول ساحل کشتی راندیم، تا آن که به خلیجی بزرگ رسیدیم که مترجمان ما، آن را شاخ غرب نامیدند. در آن جزیره‌ای بزرگ بود و در این جزیره دریاچه‌ای با آب شور قرار داشت، که در درون آن، جزیره دیگری بود که در آنجا پیاده شدیم. در روز چیزی جز جنگل نمی‌دیدیم، اما شب هنگام، آتش‌های برافروخته بسیاری مشاهده می‌کردیم و صدای نواختن نی و سنج

و طبل و هیاهوی بسیاری از صداها را می‌شنیدیم. ما را بیم فراگرفت و غیبگویان به ما توصیه کردند، که آن جزیره را ترک کنیم.

۱۵- از آن‌جا به شتاب گذشتیم و ساحل مشتعلی را دور زدیم که پر از بخور سوزان بود. مقدار زیادی مواد مذاب به درون دریا می‌ریخت و نزدیک شدن به ساحل به سبب گرما، امکان‌پذیر نبود.

۱۶- از آن‌جا هراسان به راه افتادیم و پس از آن که چهار روز کشتی راندیم شب‌هنگام، به زمینی پر از شعله رسیدیم. در وسط، شعله‌ای به نظر می‌آمد که بلندتر از شعله‌های دیگر بود و گویی به آسمان می‌رسید. در روز کوه‌بلندی را دیدیم که آن را گردونه، خدایان می‌نامیدند.

۱۷- پس از آن که سه روز از کنار لایه‌های گداخته آتشین گذشتیم، به خلیجی رسیدیم که آن را «شاخ جنوب» می‌نامیدند.

۱۸- در منتهی‌الیه خلیج، جزیره‌ای مانند جزیرهٔ نخست با دریاچه‌ای بود که در درون آن، جزیرهٔ دیگری پر از وحشیان بود. تعداد بیشتری از آن‌ها را زنانی تشکیل می‌دادند که بدنشان از موی دراز پوشیده شده بود و راهنمایان ما، آن‌ها را گوریل می‌نامیدند. ما به تعقیب آن افراد پرداختیم، ولی نتوانستیم هیچ‌یک از مردان را بگیریم و چون همهٔ آن‌ها، به بالا رفتن از صخره‌ها عادت داشتند، از خود با پرتاب کردن سنگ دفاع می‌کردند. اما سه تن از زنان را اسیر کردیم، که کسانی را که آن‌ها را با خود می‌بردند گاز گرفتند و ناقص کردند. اما آن‌ها را کشتیم و پوستشان را کندیم و پوست آن‌ها را به کارتاژ آوردیم. از آن‌جا که آذوقه ما تمام شده بود به سفر دریایی خود ادامه ندادیم.

این شرح، که در نوع خود بی‌نظیر است، بدین ترتیب پایان می‌یابد و خود در بارهٔ ویژگی مرحلهٔ تشکیل مستعمره و دریانوردی قوم پونیک است. مدت‌ها گفته می‌شد که ترجمهٔ یونانی این سرگذشت، دارای مطالب نادرستی است، که حتی ممکن است عمدی بوده باشد، تا راه‌ها و مراحل پراکندگی کارتاژی‌ها در شمال آفریقا، مخفی نگاه داشته شود. همچنین گفته شده است، که این شرح نوعی تمرین ادبی متکی بر مراجع مشکوک است، اما در آن، تشابهاتی را می‌توان

شناخت مانند: رودلیکسوس، با درا Draa و لیکسی تاها با بربرها، حبشی ها با سیاه پوستان، سرنه را با جزیره ای نزدیک مصب رود سنگال (خرتس Chretes در این شرح). در این جا، مستعمرات به پایان می رسد و بخش مشکوک تر سفر آغاز می گردد و بنا به گفته بعضی ها، این سفر در سیرالئون Siera Leone و بنا به گفته برخی دیگر (که بیشتر محتمل است)، در کامرون یا گابن Gabon به پایان رسید.

انگیزه سفر هانو و انگیزه تشکیل مستعمره به طور کلی از سوی کارتاژی ها، در ساحل آفریقا و فراسوی ستون های هرکول، این بار نیز جستجو برای فلزات گرانبها و در این مورد، طلا بود. طلا بود که کارتاژی ها را بر آن داشت از راه های کاروان روی صحرا بگذرند. آتنا یوس Athenaenus، با مبالغه گویی آشکاری می نویسد که شخصی به نام ماگو، سه بار از صحرا گذشت، بدون آن که آب بنوشد. مسلماً کارتاژی ها از صحرا گذشته اند و برای تجارت با مرکز آفریقا، واسطه هایی در اختیار داشتند. مانند گارامانت ها Garamantes، که در سرزمین کنونی تریپولی تانیا Tripoltania (طرابلس) می زیستند و گایتولیان ها Gaetulians، که اندکی به سوی غرب، زندگی می کردند.

بالاخره، فنیقی ها احتمالاً تا مادیرا Madeira، جزایر قناری و آزورس Azores در اوقیانوس اطلس، پیش رفتند. دیودوروس می گوید که یک کشتی از کادیز، که در اوقیانوس راه خود را گم کرده بود، در جزیره بزرگی پهلو گرفت که آب و هوایی دلپذیر داشت که احتمالاً، مادیرا بود. دیودوروس می افزاید که اتروسک ها، می خواستند مستعمره ای در آن جا بنیان نهند، ولی کارتاژی ها از این کار ممانعت به عمل آوردند. موقعیت جزایر قناری حاکی از آن است که، فنیقی ها از وجود آن آگاه بودند، ولی در این باره، دلیل مستقیمی در دست نیست. هشت سکه پونیک، مربوط به سده سوم پیش از میلاد، در ۱۷۴۹، در جزیره کوروو Corvo در آزورس، یافت شد.

فصل سیزدهم

خط و زبان

۱. خط

خط و زبان جهان پونیکی، نشانه جالب توجهی از تداوم و تکامل فرهنگ فنیقی در انتقال آن از شرق به غرب است. در این جا می توان نیروی محافظه کارانه هم خط و هم زبان و برقراری روابطی را مشاهده کرد که ظاهرأ، وجود دارد و متکی بر اصولی اساساً داخلی و ناشی از جدایی از خاستگاه و تماس با محیطی جدید بود.

هنگامی که به خط می پردازیم، بقای یک نوع خط فنیقی، که دارای جنبه کهن با علایم عریض و پهنی در سراسر دوره پیش، به ویژه بر روی جزایر است، مشاهده می کنیم. این موضوع، در ساردنیا و جزیره مالتا و در متون گوناگون کارتاژی، مربوط به سده ششم مشاهده می شود. هرچند گونه آن، اندکی کهن تر است.

هرگاه خطی، که تاکنون توصیف شده بتوان فنیقی نامید، هم دوش با خط واقعی پونیکی با حروف کشیده و اندکی منحنی، که به نظر می رسد خط رسمی کارتاژ و امپراتوری پونیک، تا قبل از ۱۴۶ پیش از میلاد بوده باشد، پس از این تاریخ، تا مدت کوتاهی در کتیبه های عظیم امیران آفریقایی ظاهر شده و گاه گاهی نیز بر روی سکه ها دیده می شود، ولی به طور کلی، جای آن را خطی گرفته است که به خط نو - پونیکی شهرت دارد.

در این که خط نو - پونیکی، مدت ها قبل از سال ۱۴۶ متداول بود، به وسیله بعضی کتیبه ها اثبات می شود و بالاتر از همه، توسط این واقعیت، که در بعضی از ستون های یادمانی نذری، عبارت تشریفاتی وقف کننده به خط پونیکی است، اما اطلاعاتی درباره وقف کننده به خط نو -

پونیکي به دست می دهد، ظاهراً به سبب آن بود که حکاک، تنها با نظام جاری آشنا بود. هدف ما، بررسی ویژگی های خط نو - پونیکي نیست، که بر طبق زمان و مکان فرق می کنند. تنها می توان گفت که این خط، مشتق از پونیکي و به صورت شکسته آن است. از ویژگی این خط، تکامل بسیاری از حروف و طرح سازی است، که غالباً به خطا می انجامد. مثلاً اغلب نمی توان میان حروف b, d, r، که در دوره بعد، با علایم عمودی ساده نشان داده شده است، تمایز قایل شد.

۲. زبان

زبان پونیکي مانند خط، ادامه زبان فنیقی است. اختلاف میان این دو زبان، اندک است. هرچند زبان رسمی، همراه با نوعی زبان عامیانه است که در آن، اختلافات افزایش می یابد و متون رسمی متأخر، ویژگی های مستقلی دارد که آن با متون باستانی فرق کند. در هر مورد، زبان به نظر می رسد که به موازات خطوطی اساساً داخلی تکامل یافته باشد.

اکنون که به نظام حروف صامت می پردازیم، خط پونیکي کاهشی تدریجی را در سلسله های حلقی و حنجره ای نشان می دهد. ضمن آن که، اسناد رسمی، از املاي تاریخی پیروی می کند، نوشته های عامیانه گرایشی نسبت به کاهش دادن همه حروف صامت در این دو سلسله را نشان می دهد و یک مبادله نوشتاری آزاد، از بین رفتن یک حرف را نشان می دهد. این دریافت دیگر، قابل درک نیست.

جنبه های غیر مسلم که کم تر آشکار است نیز، جزو ویژگی نظام صامت های فنیقی است: طرز ادای d و l، گاهی ضعیف است و باعث افتادن حروفی می شود مانند بومیلکار Bomilkar، به جای بومیلکار Bodmilkar و موخومور Mochomor، به جای مولخورمور Molchomor، در خط متأخر پونیکي، اختلافاتی را در درون سلسله پاشیده ها، خیشومی های روان و همچنین تأکیدی ها و غیر تأکیدی ها مشاهده می کنیم.

زبان عامیانه پونیکي، تکامل هایی در دو گانه های آغازین و صامت های مضاعف و ثبت گونه کاربردی دارد و در این جا، اختلافات روشنی با اصول سامی دیده می شود. حروف صامت دو گانه آغازین، که در زبان سامی از آن ها از طریق معانی نوای گفتار و افزایش واکه ای اجتناب می شود، به علت آن که مخالف هجایی هستند، در زبان عامیانه پونیکي بدون دشواری نوشته

می‌شود. حروف صامت دوگانه، از سوی دیگر، دوبار نوشته می‌شود و این، بنابر رسم یونانی - لاتینی است، به جای آن که مطابق زبان‌های سامی باید یک بار ثبت شود. بالاخره واکه‌ها، به وسیله حلقی و حنجره‌ای‌ها و نیم واکه‌ها ثبت می‌شود. نه تنها مانند ماترس لکتیونیس Matres Lectionis، به شیوه بعضی از زبان‌های سامی، بلکه برای جایگزین کردن واکه‌های کوتاه.

از لحاظ صرفی، همان اختلافات را میان پونیکی و فنیقی می‌توان مشاهده کرد، که ظاهراً ناشی از تکامل‌های دوگانه است: بنابراین، پسوند ملکی سوم شخص مفرد، مذکر و مؤنث، به جای y - اُست

تنها زمینه‌ای که در آن، تکامل زبان پونیکی آشکارا تحت تأثیر زبان‌های دیگری، که با آن‌ها در تماس بود، نحو است. اما در این‌جا نیز پدیده‌ها نادر و همیشه ویژه زبان متأخر یا عامیانه است. بنابراین، مصدری با L پس از فعل داریم، که آشکارا، با مصدر مستقیم یا غیرمستقیم در زبان لاتینی، وفق داده می‌شود.

در نتیجه، خط و زبان جنبه‌های مهم فرهنگی را نشان می‌دهد که در آن، سنت فنیقی، طی پراکندگی و گذشت زمان باقی ماند و خط، راهنمای اساسی وحدت و تداوم فنیقی - پونیکی است.

بخش سوم

مستعمرات در غرب

فصل چهاردهم

مالتا، گوزو، پانته‌لریا

۱. تاریخ

دیدودوروس اقامتگاه فنیقی‌ها در مالتا را چنین شرح می‌دهد:

این جزیره، مستعمره‌ای است که به وسیله فنیقی‌هایی تأسیس شد که چون تجارت خود را با اوقیانوس غربی توسعه دادند، آن را در محل امنی ایجاد کردند، زیرا دارای لنگرگاه‌های خوب بود و در دریای باز قرار داشت. وی، آشکارا اهمیت موقعیت آن را بر سر راه‌های تجارتی مدیترانه، درک می‌کرد. به درستی نمی‌دانیم نخستین کوچ‌نشین فنیقی در چه زمانی تأسیس شد، اما مسلماً پیش از سده هشتم بود و بعضی از گورهای فنیقی در منطقه رابات (رباط) مدینه را، به آن زمان می‌توان نسبت داد. گذشته از این، تردیدی نیست که کوچ‌نشینان، به اقامت در ساحل قناعت نمی‌ورزیدند، بلکه به داخل روی آوردند و لااقل، یک شهر بزرگ احداث کردند که می‌بایستی در محل کنونی رباط مدینه قرار داشته باشد. تاکنون، بقایایی از این شهر، که مطابق با ملیده Melite ذکر شده به وسیله بطلمیوس است، کشف شده است. به علت آن که احتمالاً، تحت پوشش شهر جدید قرار گرفته است. اما گورهای بی‌شماری در مجاورت آن یافت شده، که ظاهراً به جایگاه باستانی مربوط است.

واقعیت دیگری، از اهمیت کوچ‌نشینی فنیقی در مالتا حکایت دارد. استفن Stephen بیژانسی می‌نویسد، که شهر آخولا Acholla در شمال آفریقا، در مقابل مالتا در ساحل شرقی تونس، به وسیله اهالی مالتا و به عبارت دیگر، فنیقی‌های این جزیره تأسیس شد. بنابراین هرگاه،

مالتا در موقعیتی بود که از خود، کوچ‌نشینانی تأسیس می‌کرد، دارای اهمیت فراوان بوده است. دربارهٔ زمان تأسیس آخولا، آگاهی دقیقی نداریم. اما به نظر معقول می‌رسد فرض کنیم که این واقعه، قبل از آن روی داد که قدرت کارتاژ، منطقهٔ مجاور را به دست آورد. این امر احتمالاً، پیش از سدهٔ هفتم روی داد.

در شرح مربوط به مالتا، دیودوروس می‌افزاید که فنیقی‌ها نیز گولوس Goulos، یا گوزو Gozo را، به صورت کوچ‌نشین در آوردند. نام این جزیره، اصل و منشاء فنیقی دارد و حاکی از گونه‌ای کشتی تجاری مدور است. پانته‌لریا باید، در حدود همان زمان اشغال شده باشد، ولی نمی‌دانیم این امر، به وسیلهٔ فنیقی‌ها، یا به‌طور مستقیم به وسیلهٔ ساکنانی از مالتا انجام گرفت. خط ساحلی شیب‌دار این جزیرهٔ کوچک، به بندر مناسبی در شمال غربی گشوده می‌شود که احتمالاً، محلّ پیاده شدن به خشکی بود. در این‌جا نیز، نام پیشین یعنی ایرانیم Iranim، از گونهٔ فنیقی است و حتی نام باستانی یعنی کوسیرا Kossyra، احتمالاً ریشهٔ فنیقی دارد.

برتری کارتاژ مسلماً باعث درآمدن جزایر تحت نفوذ آن می‌شد. پریپلوس Periplus، از اسکولاکس Skylos دروغین، که در اواسط سدهٔ چهارم نوشته شد، خاطرنشان می‌سازد که کارتاژی‌ها مالتا، گوزو، و لامپه‌دوسا Lampedusa را اشغال کردند، ولی تاریخ آن را تصریح نمی‌کند. بنابراین، نمی‌توان گفت که آیا این شرح، به اشغال یا به اشغال مجدد دلالت دارد. در هر صورت، کارتاژی‌ها احتمالاً، این جزایر کوچک را لااقل از سدهٔ ششم به بعد، اشغال کردند. شاید پانته‌لریا، موردی استثنایی باشد و در سدهٔ سوم، روایات رومی‌ها دربارهٔ نخستین جنگ پونیک از غلبه‌ای «بر اهالی کوسیری و کارتاژی»، سخن می‌گوید که آن را می‌توان، نوعی استقلال نسبی این جزیرهٔ کوچک دانست.

مالتا، هنگامی که تحت تصرف کارتاژی‌ها درآمد، در دشواری‌های آن سهیم شد. طی نخستین جنگ پونیک، بنا به گفته ناویوس Naevius، مالتا به توسط لشکر آتیلیوس رگولوس Atilius Rgulus، که قبل از رفتن به آفریقا به آن‌جا برده شد، ویران گردید. سنوات احتمالی برای این لشکرکشی ۲۵۶ یا ۲۵۳ پیش از میلاد است و تاریخ اخیر بیشتر محتمل است.

در این‌که، این لشکرکشی نوعی حمله باشد تا فتح، به وسیلهٔ این واقعیت تأیید می‌شود که، دولت روم مجبور شد، مالتا را در طی دومین جنگ پونیک دوباره اشغال کند. بنا بر گفتهٔ لیوی،

برای این لشکرکشی ۲۵۶ یا ۲۵۳ پیش از میلاد است و تاریخ اخیر بیشتر محتمل است. در این که لشکرکشی نوعی حمله باشد تا فتح، به وسیله این واقعیت تأیید می شود که دولت روم مجبور شد، مالتا را در طی دومین جنگ پونیک دوباره اشغال کند. بنا برگفته لیوی Livy کنسول روم به نام تیبریوس در ۲۱۸ به فرماندهی لشکری منصوب شد، که روم بر ضد کارتاژ به آفریقا فرستاده بود. وی به مسینا و از آنجا، به لی لیبايوم Lilybaeum رفت و ضمن آن که برای رفتن به کارتاژ تدارک می دید، با کشتی به مالتا رفت و در آنجا پادگان کوچک کارتاژی، تحت فرمان هامیلیکار پسر گیس گو Gisco تسلیم شد. دلیلی وجود ندارد تصور کنیم که جمعیت محلی سر به شورش برداشته باشد. اما نیروی پونیکی اندک بود و برای حفاظت خود، ناوگانی در اختیار نداشت.

در ۲۱۸، مالتا مانند سایر جزایر مجاور، تحت تسلط روم درآمد، اگرچه دوره رومی، خارج از دوره مورد نظر ماست، یک حادثه به این عصر قدیمی تر مربوط می شود. بدین معنا که، ضریح جونو، شناخته شده به وسیله ورس Verres را، سیسرون در خطابه مشهور خود تقبیح کرد. بعضی از روایات دوره متأخر، حاکی از سازمان هایی در مالتا است که شبیه نهادهای فنیقی و کارتاژی بودند. شاید بتوان کتیبه ای یونانی را به سده دوم پیش از میلاد نسبت داد که، از دو آرخونت Archont یا سوفت Suffets نام می برد و درباره تصمیم سنا و مردم مالتا سخن می گوید. کتیبه ای پونیکی از مالتا، به سده سوم یا دوم تعلق دارد، که به سدهی سالانه یک کارگزار اشاره می کند. («در زمان هامیلیکار پسر بود میلک»)، در صورتی که، یک کتیبه پونیکی آن زمان از گوزو Gozo، راجع به «مردم گوزو» و بعضی از گماشتگان مربوط می شود.

روی هم رفته، می توان گفت که فرهنگ فنیقی - پونیکی در مالتا و جزایر مجاور، متداول شد. اطلاعات کافی درباره صنعت مشهور پارچه بافی (جامه های زنانه، کلاه ها و مخده های بسیار ظریف و نرم)، نقش مالتا را در تجارت مدیترانه تأیید می کند. گذشته از این، فرهنگ فنیقی و پونیکی علی رغم غلبه رومیان، به تدریج از میان رفت. چنان که این موضوع را، از سکه هایی با افسانه های پونیکی و ضرب شده در مالتا و پانته لریا، در سده دوم و اول پیش از میلاد، می توان دید.

به علت کم بودن کاوش‌های مربوط به این مرحله از تاریخ مالتا، آگاهی ما دربارهٔ فرهنگ فنیقی - پونیک در مالتا، هنوز اندک است. تنها این اواخر از سال ۱۹۶۳ به بعد بود که، یک هیأت باستان‌شناسی ایتالیایی به‌طور جدی، به مسأله آثار باستانی پونیک پرداخت که بی‌درنگ، نتایج مهمی از آن، حاصل شد. هر قدر هم اطلاعات تا آن زمان کم بوده باشد، با وجود این، بی‌نهایت مهم بود: گورها، ظروف سفالین، کتیبه‌ها، سکه‌ها دلیلی مسلم راجع به مرحلهٔ فنیقی - پونیک مالتا به شمار آمد.

گذشته از این، تردیدی دربارهٔ اصل و منشأ فنیقی این فرهنگ، تا آن‌جا که به یافته‌ها مربوط می‌شود، وجود ندارد و تشخیص، از مرحلهٔ پونیک کاملاً روشن است، نه به علت آن که تاریخ اشغال مالتا به توسط کارتاژی‌ها دانسته نیست، بلکه به جهت آن که تاکنون فاصله‌ای میان یافته‌های پیشین، که به‌طور مسلم فنیقی است و یافته‌های بعدی، که قطعاً پونیک است، وجود دارد.

اقامت‌گاه‌های فنیقی - پونیک در مالتا، جدا از اقامت‌گاه‌های گوزو را می‌توان از روی اشارات ذکر شده به وسیلهٔ بطلمیوس جغرافی‌دان، بازسازی کرد. وی در این جزیره، چهار مرکز را ذکر می‌کند. شهر ملیته Malite (امروزه رباط - مدینه)، شهر خرسونسوس Chersonesus (اکنون شاید واله‌تا Valletta)، ضریح هرا Hera و شهر هراکلس Heracles. از این اقامت‌گاه‌ها تنها، بقایای بازماندهٔ باستان‌شناختی، که اخیراً کاوش شده عبارت از گورهایی در مجاورت رباط - مدینه، نزدیک پائولا و در، غین قجت Ghain qajjet بوده است. این دو ضریح، از سوی دیگر، به‌طور فرضی ضریح هرا، نزدیک واله‌تا و ضریح هراکلس، نزدیک مارساکسلوک Marsaxlocc بوده است. در واقع، همان‌گونه که کاوشگران ایتالیایی ثابت کرده‌اند، ضریح هرا، باید در ناحیهٔ مارساکسلوک بوده باشد. در نوامبر ۱۹۶۳، کتیبه‌هایی وقف این الهه در محل تاس سیلک Tas Silk، به انضمام قطعات بی‌شمار ظروف، با هدایایی از سوی اهالی پونیک، تقدیم به آستارته و تانیت، یعنی معادل‌های فنیقی و پونیک هرای یونانی و جونوی Juno رومی، به‌دست آمد. بنابراین، محل مقدس شناخته شدهٔ مزبور، همان است که بر اثر خطابهٔ سیسرون بر ضد ورس Verres، شهرت یافته است.

ناحیه مقدس تاس سیلک، دارای مجموعه پیچیده‌ای مراحل ساختمانی است. یک مرحله نخستین پیش - تاریخی، یک مرحله ثانوی پونیک، یک مرحله سوم رومی و یک مرحله چهارم بیزانسی. مرحله پونیک را می‌توان میان سده‌های ششم و دوم پیش از میلاد دانست و شامل یک گورستان خاص است که پیرامون آن راه دیواری ضخیم با قطعاتی از سنگ آهک به شکل موازی، احاطه کرده است. از طریق یک سرایشی، که مورد کاوش قرار گرفته است، به این گورستان راه می‌یافتند. در درون محوطه، می‌بایستی همان گونه که در فانوم Fanum بود، بناهای گوناگونی وجود داشته باشد. تاکنون، منطقه کوچکی مورد کاوش قرار گرفته است که، با توجه به استخوان‌های جانوران و بقایای پیشکش‌های گوناگون، ظاهراً ناحیه ویژه قربانی بوده است. چندین اثر معماری باقی مانده جالب، نظیر آن‌هایی که تاکنون در شرق کشف شده است، وجود دارد، به ویژه نرده پلکانی دیده شده است که مشابه آن‌هایی است که بر روی اشیایی عاجی فنیقی دیده می‌شود و «زن را در پنجره»، نشان می‌دهد.

در جنوب دیوار محوطه، یک ناحیه بسیار جالب یافت شده است. ویژگی آن، عبارت از یک طبقه از مواد آلی است، که بیشتر بر روی بقایای پیش از تاریخ قرار دارد. در این ناحیه، چندین قطعه بشقاب یافت شده است و قبل از آن که آن‌ها را بپزند، بر رویشان کنده کاری کرده و آن‌ها را به خدایان آستارته و تانیت تقدیم داشته اند. غیر از قطعاتی از استخوان جانوران کوچک، استخوان‌های گوسفند و پرندگان نیز یافت شده است. احتمالاً این محل، ناحیه‌ای برای ریختن فضولات این مذبح بوده است.

گورستان‌های مالتا، دارای گورهایی به سبک فنیقی است - یعنی گورهایی که دارای حفره‌هایی به شکل استوانه بوده و یک یا دو دهلیز در دو سوی آن وجود داشته است. انتساب این گورها به سده هفتم یا هشتم، به وسیله سفالینه‌ها تأیید می‌شود. کوزه‌هایی با لبه‌هایی به شکل قارچ، کوزه‌هایی با لبه‌هایی سه برگی، چراغ‌های دو لوله‌ای و انواع فنجان‌ها. همه این‌ها، با اشیایی یونانی به دست آمده که تاریخ آن‌ها را تأیید می‌کند. پس از سده هفتم، چندین تکامل مستقل را می‌توان در مصنوعات مالتی مشاهده کرد و یک تکه منحصر به فرد از کوزه‌ای از تاس سیلک وجود دارد که در ابتدا، بر روی آن، چهره انسانی را کشیده بودند و در آن، یک چشم و بینی با نماد تانیت (لوح ۱۰۷) تطبیق داده شده است.

کشف تصادفی اشیایی که گاهی بعدها گم شده‌اند، مصنوعات مالتی به سبک فنیقی - پونیکی بوده است. بعضی از تندیس‌های کوچک از خاک رس و سنگ، به سبب داشتن ظاهری به سبک مصری، خاستگاه فنیقی آن‌ها را به یاد ما می‌آورد. یک تابوت، مربوط به سده پنجم از گل رس، که به شکل انسان است همچنین، علایم مشابهی به دست می‌دهد. یک نیمتنه سنگی و مکشوف در تاس سیلک در ۱۹۶۴، به ویژه، جالب توجه است؛ ویژگی‌های سبک، حاکی از نمونه‌ای از زاهد ایستاده‌ای است که، ما را به یاد نمونه‌های قبرسی مربوط به سده پنجم می‌اندازد. همچنین، بعضی ظروف از سفال قرمز وجود دارد، که مایر Mayer آن‌ها را بررسی کرده است. این شخص، ویژگی‌های مستقلی به نسبت الگوهای کارتاژی مشاهده نموده است. طلسم‌ها که تقریباً، همگی از خمیر شیشه لعاب داده شده هستند و بیشتر، تحت تأثیر سبک مصری می‌باشند، در مجموعه‌های مالتا، بسیار دیده می‌شود. این‌ها، اوشابتی Ushabti، بس، اورایوس، چشم‌های اوجات و ستون‌هایی از سنگ یشم هستند و گاهی علایم هیروگلیفی با خود دارند. بیشتر آن‌ها، بخش‌هایی از گردنبند بوده، به انضمام اشیایی به شکل سوسک و مرواریدهایی از همان خمیر شیشه لعابدار یا از سنگ، یافت شده است. یک لوله زرین، که محتوی طلسم با سر مردی ریش‌دار است، بسیار جالب توجه است. این لوله، دارای یک صفحه زرین است و آن را پیچانده‌اند و دو ردیف تصویر، یکی بر روی دیگری، ساخته‌اند، که بیشتر به صورت دیوهای مصری هستند. در مورد اشیای عاجی، تعدادی عالی از آن‌ها در تاس سیلک، به وسیله هیأت ایتالیایی در ۱۹۶۶ کشف شده است. جواهرآلات، از طلا و نقره بوده و شامل قطعاتی از گردنبند طلاست با نقوش برجسته از گریفین‌هایی در دو سوی یک درخت مقدس، که بیشتر آن‌ها، درختان نخل و گل‌های فنیقی هستند. در پیرامون آن‌ها، یک قرص خورشید بالدار است که، میان دو اورایوس قرار دارد.

سکه‌هایی که در مالتا، اندکی پیش از غلبه رومیان، ضرب می‌شده، بسیار جالب توجه است. قدیم‌ترین آن‌ها، دارای کلمه «nn» است که احتمالاً، نام فنیقی این جزیره می‌باشد و سر مرد ریش‌داری را با کادوسثوس^۱ و یک ستون و ظرف و همچنین اوزیریس، خدای مصری را میان

۱ - عصای بالدار خدای مرکوری که اکنون نماد علم پزشکی است - م.

ایزیس و نفتوس و سر یک زن نقابدار، شبیه سر شکلی که بر روی سکه‌های سیرنائیکی دیده می‌شود را، به تصویر کشیده است. شکل‌هایی به سبک مصری، بعدها، و در اواسط سده دوم پیش از میلاد، ظاهر می‌شود. در گوزو، سکه‌ها دارای سر زنی هستند بدون کلاه، که کلاهخودی بر سر نهاده‌اند که روی آن‌ها، هلال ماه، نقش شده است. شاید این، گونه‌ای از آستارته باشد که ضریحی برای آن، بر روی جزیره ساخته‌اند. بر پشت سکه‌های گوزو، مردی جنگجو و ستاره‌ای دیده می‌شود.

اطلاعات ما از مرحله پونیک - فنیقی پاتنه‌لریا تا کنون، محدود به یافته‌های اتفاقی و تحقیقاتی بوده که توسط اورسی Orsi، در زمستان ۱۸۹۴ - ۱۸۹۵، به توسط دانشگاه رم در ۱۹۶۵، انجام گرفته است. آکروپولیس «شهر بلند»، بر روی دو تپه ترزای مقدس و مارکوی مقدس قرار داشت و مشرف بر شهر کنونی بود. بخش‌هایی از یک محوطه دیواردار، که چندین بار، تعمیر شده، از دل خاک بیرون آمده است. سرویس‌هایی تزینی از سفال و از گونه پونیک با کلاف با سربند، بنا به گفته اورسی، از محل بانگودل آکوآ Bango dell' Aqua، نشأت گرفته است. جواهرآلاتی به سبک پونیک گوشواره‌ها و گردنبندهایی در گوری از غیرلاندا Ghirlanda، به دست آمده است. سکه‌های گوناگونی با افسانه‌های لاتینی - پونیک، تصاویری از ایزیس را عرضه می‌دارند که، عناصر مصری این فرهنگ را، در مرحله پونیک متأخر آن، تأیید می‌کند. در گورستان‌هایی که در قوسی پیرامون آکروپولیس گسترده بود، کوزه‌هایی با دو دسته و به شکل مستطیل و با بخش تحتانی به شکل گل میخ، یافت شده است. روی هم‌رفته، پژوهش‌های دانشگاه رم، برتری بقایای رومی را نشان می‌دهد. ظروف پونیک کمیاب است و این امر، حاکی از آن است که، جایگاه‌های آنان، محدود بوده است. از اقامتگاه پیشین فنیقی‌ها، هیچ‌گونه مدرک باستان‌شناختی قاطع در دست نیست.

۳ - دین

مراسم نیایش هراکلس - ملقارت و هرا - تانیت - آستارته در مالتا، با توجه به دو پرستشگاهی که پیش از این نام برده شد، گواهی می‌شود. در صورتی که، دو ستون یادمانی، به زبانهای یونانی - پونیک، مربوط به سده دوم پیش از میلاد وقف «پرودگار ما، ملقارت، سرور

«صور» شده است و گذشته از نوشته‌های اهدایی بر روی قطعات ظروف در محوطه فانوم ایونونیس Fanum Iunonis، یک ستون فانوم وقف آستارته شده است. اما جالب‌ترین مسأله، تناوب مطالب اهدایی به آستارته و تانیت است: اما، پاسخ این مسأله، تنوع بعضی ویژگی‌ها، در تکامل دو الهه بر جهان مالتی است.

اکنون که به خدایان دیگر می‌پردازیم، حضور بعل هامون در مالتا از طریق کتیبه‌ای از حول و حوش رباط – مدینه، گواهی می‌شود. اما در مورد تانیت، پنه بعل Pene Baal، نام او بر روی کتیبه‌هایی ظاهر شده است که چندین دهه پیش، در تصرف اشخاص بود. اما اصل و منشأ این کتیبه‌ها را نمی‌توان اثبات کرد و شاید هم از شمال آفریقا بوده باشند. در هر صورت، نماد تانیت بر روی قطعه‌ای از سفال شسته دیده می‌شود که، به بینی شباهت دارد و اصل و منشأ یک کتیبه نو – پونیکی نیز که گم شده است، مشکوک است: این کتیبه، وقف بعل ادیر Baal Addir شده است و حال آن‌که، مایر، این نام را بعل ندر Baal ndr خوانده است، بالاخره تصویرهای ایزیس، اوزیرس و نفتوس، بر روی سکه‌های مالتی، مانند تصاویر ایزیس، بر روی سکه‌های پانته‌لریا، شاید مراسم پرستش مصری را به‌خاطر می‌آورند ولی احتمالاً، به نمادهای شمایل‌نگاری ساده تقلیل یافته باشند.

فصل پانزدهم

سیسیل

۱. تاریخ

اصل و منشأ فنیقی سیسیل، از لحاظ تاریخ‌نگاری، مورد بحث فراوان است، و این مسأله پیش می‌آید که آیا امکان دارد، یک مرحله فنیقی را، از یک مرحله پونیکی بر روی جزیره، متمایز سازیم.

علت عمده این مسأله، عباراتی از توسیدید *Thucydides* است که پیش از این، به آن اشاره شد:

«فنیقی‌ها نیز اقامتگاه‌هایی در پیرامون سیسیل و بر روی دماغه‌هایی در طول ساحل دریا داشتند و آن‌ها را با دیوار محصور می‌کردند و همچنین اقامتگاه‌هایی بر روی جزایر کوچک مجاور آن، بر پا می‌ساختند و همه این اقامتگاه‌ها، به خاطر تجارت با سیکول‌ها *Siculi* بود. اما هنگامی که یونانیان نیز از طریق دریا و به تعداد زیاد، شروع به آمدن کردند، فنیقی‌ها بیشتر این مکانها را ترک گفتند و با هم در موتیا *Motya*، سولویس *Soloeis* و پانورموس *Panormus*، نزدیک الیمی *Elymi* اقامت گزیدند، اولاً، بدان جهت که به عهدنامه خود با آن‌ها اعتماد داشتند و ثانیاً، به علت آن که از آن‌جا، سفر دریایی از سیسیل به کارتاژ مدت کمتری به طول می‌انجامید.»

پاره‌تی *Pareti*، افراطی‌ترین منتقد، قدیمی بودن جایگاه‌های فنیقی در سیسیل، عبارت فوق را مورد انتقاد قرار می‌دهد و امکان اقامت فنیقی‌ها را قبل از پونیکی‌ها در این جزیره، انکار می‌کند. به عقیده او، موتیا، پانورموس و سولونتو از فنیقی به ارث نرسیدند، بلکه فقط توسط فنیقی‌ها، در اولین مرحله توسعه خود (سده هفتم)، و در زمانی ساخته شدند که، کوچ‌نشین‌های

دیگر مانند ایبیزا، مالتا و گوزو، تأسیس شدند. در این مورد، موقعیت سیاسی تغییر می‌کند: کوچ‌نشین‌های موجود در سیسیل، نتیجه کوچ‌نشینی فنیقی‌ها از لحاظ تجاری بر سر راه‌های غرب نبوده، بلکه نتیجه سیاست کارتاژ، به‌منظور جلوگیری از پراکندگی یونانیان در مدیترانه بوده است.

در واقع، هیچ دلیلی برای نقض گفتار مطالب توسیدید در دست نیست. به دشواری می‌توان درباره تعهد کارتاژ نسبت به سیسیل، قبل از سده هفتم – ششم سخن گفت، در صورتی که کاوش‌های باستان‌شناختی در موتیا، یک اقامتگاه فنیقی را، که مربوط به سده هشتم است، آشکار می‌سازد. همزمانی عناصر فنیقی و الیمی Elymian، که بر اثر کاوش‌ها نیز به اثبات رسیده است، گفته توسیدید را تأیید می‌کند. کشف یک تندیس مفرغی، مربوط به خدایی در حال حرکت در دریا نزدیک سلینونته Selinunte، حاکی از حضور فنیقی‌ها در کرانه‌های جنوبی، طی چند سده پیش از آن است. سرانجام، بررسی مراحل فرهنگی پیش – تاریخی در جنوب سیسیل، که اخیراً به وسیله برنابو برهآ Bernabo Brea صورت گرفته است، حاکی از تغییرات و پراکندگی در سده دهم است، که آن را می‌توان به فنیقی‌ها نسبت داد.

در نتیجه، بیشتر بررسی‌ها و انتقادات به ارزیابی مجدد گفته توسیدید گرایش دارد. محتمل است که اصل و منشأ فنیقی‌ها در سیسیل، پیش از دخالت کارتاژ، در چند سده قبل بوده باشد و این که اصل و منشأ مزبور، مربوط به توسعه تجارتی بود و در ناحیه وسیعتری (ولو محدود به نواحی ساحلی)، تا ناحیه‌ای که بعدها تکامل یافت و این که، عقب‌نشینی و تمرکز فنیقی‌ها در غرب، به سبب ورود یونانیان بود و این که فنیقی‌ها در آغاز، به وسیله الیمیایی و تنها بعدها، به وسیله کارتاژی‌ها، حمایت می‌شدند. بنابراین، در سیسیل مانند ساردنیا در دوره بعد، به نظر نمی‌رسد که یک مرحله فنیقی، قبل از مرحله پونیک، وجود داشته باشد، اگرچه اسناد و مدارک در این باب، اندک است.

درباره قدیمی‌ترین تاریخ فنیقی‌ها و کارتاژی‌ها در سیسیل، اطلاع زیادی در دست نیست. در گلا Gela، روابط تجارتی میان کوچ‌نشینان پونیک و یونانی، در حدود اواسط سده هفتم ذکر شده است. بقایای باستان‌شناختی در موتیا نشان می‌دهد که در سده ششم، فنیقی‌ها فعال بودند و در سده پنجم، حضور آنان به‌طور قطع مسلم شده است. این اشارات و اسناد، از طریق سنت، به‌عنوان نخستین اقدام متهورانه کارتاژی‌ها در سیسیل تأیید می‌شود. همچنین غلبه ژنرال مالخوس بر یونانیان، و بنا به گفته ژوستن، تسلط بعدی او، بر بخشی از این جزیره نیز، تأکید

می‌گردد. سپس این سردار، به‌سوی ساردنیا پیش رفت و چنان که می‌دانیم، در آن‌جا به سختی شکست خورد. به نظر می‌رسد که مالخوس، بر اثر توافق با کوچ‌نشینان فنیقی عمل کرد و نباید از یاد برد که، برج و باروهای موتیا در این دوره، مستحکم شده بود. شهرهای دیگر مانند پانورموس و سولونتو نیز احتمالاً، در این زمان تقویت و شکل شهرهای پونیک را به خود گرفته بودند. مدارک و اسنادی مربوط به دوره پیشین، دربارهٔ این شهرها در دست نیست.

در حدود ۵۱۰، دوریائوس Doriaeus از اهالی اسپارت، کشمکش را در سیسیل از سر گرفت. دوریائوس، هراکلیا Heracleia را در دامنه‌های تپهٔ اریکس Eryx بنیان نهاد و یک عهدنامهٔ ضد پونیک را با سلینونته‌ها و هیمراها Himerans و سیکانی‌ها Sicanians منعقد ساخت. مبارزه تا مدت‌ها ادامه یافت. بخت و اقبال، گاه با این سو و زمانی با سوی دیگر بود، اما الیمیایی و کارتاژی‌ها سرانجام، بر مخالفان خود غلبه کردند و هراکلیا را ویران ساختند.

مرحلهٔ بعدی، جنگ میان کارتاژی‌ها و یونانی‌ها در سیسیل در ۴۸۰ بود و در همان زمان در گرفت که ایرانیان و یونانیان در شرق، با یکدیگر روبرو شدند. اتحاد میان گلون، جبار سیراکوس و ترون Theron جبار آگریگنتوم، خطری بزرگ برای کارتاژ به بار آورد و هنگامی به پایان رسید، که ترون شهر هیمرا را به تصرف درآورد و تریلوس Terillus، متحد کاتاژ را بیرون راند. پیش از این، دربارهٔ مراحل لشکرکشی کارتاژ به سیسیل تحت فرمان هامیلکار، سخن گفته شد: کارتاژی‌ها در نبرد هیمرا در ۴۸۰، شکست خوردند و تا مدت‌ها، نیروی دفاعی در اختیار نداشتند. اما، به سبب سیاست گلون، که نمی‌خواست متفق آگریگنتومی زیاد نیرومند شود، آنان متصرفات خود را در این جزیره حفظ کردند.

درگیری میان کارتاژی‌ها و یونانی‌ها در ۴۰۹، در هنگامی از سر گرفته شد که هانیبال، از اخلاف هامیلکار که در هیمرا کشته شد، سلینونته و هیمرا را ویران ساخت. سه سال بعد، در ۴۰۶، لشکری از کارتاژی‌ها به رهبری هانیبال (که اندکی بعد درگذشت)، و هیمیلکو به آگریگنتوم و گلا، حمله برد و آن‌ها را تسخیر کرد. دیونوسیوس سیراکوس، که رهبری را به عهده گرفته بود، عهدنامهٔ نامساعد صلحی را در ۴۰۵ منعقد ساخت، که به او فرصت داد، نیروی خود را باز یابد. گذشته از کوچ‌نشین‌های (موتیا، پانورموس، سولونتو)، و سرزمین متحد الیمیایی، برای کارتاژ، منطقهٔ خراجگزار سیکانی‌ها Sicanians و شهرهای سلینونته، آگریگنتوم، هیمرا و گلا و کامارینا Camarina، باقی ماند. هنگامی که هیمیلکو به کارتاژ بازگشت، می‌توان گفت که در حدود نیمی از سیسیل به تصرف کارتاژی‌ها درآمده بود.

صلح سال ۴۰۵ به دیونوسیوس فرصت کافی داد که تدارک لازم را برای مواجهه لازمی با کارتاژ ببیند. هنگامی که این امر صورت گرفت (۳۹۸)، دیونوسیوس به قوم خود توصیه کرد که، بر ضد دشمنان همیشگی خود بجنگند و به آنان اجازه داد، اموال کارتاژی‌ها، در سیراکوس و نقاط دیگر غارت کنند. یک «وسپر Vesper سیسیلی» واقعی در پی آمد، که منجر به نهی جنگ در کارتاژ و آغاز حرکت سریعی در طول کرانه جنوبی جزیره گردید و در طی آن، همه شهرها و جمعیت‌های محلی از دیونوسیوس طرفداری کردند. در بهار ۳۹۷، دیونوسیوس با لشکری مرکب از هشتاد هزار سرباز پیاده، سه هزار سواره نظام و دوست کشتی، با موتیا مواجه شد. آنان، سرزمین‌های مجاور را ویران کرده و جزیره را در محاصره گرفته بودند، که هیمیلکو با ناوگانی مرکب از صد کشتی از کارتاژ رسید و در مصب بندر لنگر انداخت. دیونوسیوس، کشتی‌های خود را بر روی نرده‌های چوبی نازک به سوی دیگر جزیره انتقال داد و توانست به دریای باز برسد. ناوگان کارتاژی، که از محاصره شدن بیم داشت، تصمیم به عقب‌نشینی گرفت. سرانجام، موتیا، تسخیر و غارت شد و بقیه جمعیت آن، به عنوان برده به فروش رسیدند.

اما تغییر اوضاع به زودی ثابت کرد که تخریب موتیا، که به خودی خود موضوعی جدی بود، مرحله دیگری از منازعه میان کارتاژی‌ها و یونانی‌ها در سیسیل نبود. در ۳۹۶، کارتاژی‌ها پس از آماده ساختن لشکری نیرومند بار دیگر، تحت فرماندهی هیمیلکو در سیسیل دخالت کردند و پس از پیاده شدن به خشکی در پالرموس، به درون آن راه یافتند. ضمن آن که دیونوسیوس به سیراکوس عقب نشینی می‌کرد، هیمیلکو، به سوی تنگه‌ها شتافت و مسینا را تسخیر کرد. سرانجام، هنگامی که یک واحد پونیک، تحت فرمان ماگور به سوی کاتانیا پیش رفت، ناوگان دیونوسیوس، به حمله پرداخت، ولی شکست خورد. سپس، قریب دو سال پس از تخریب موتیا، وضع سیاسی دگرگون شد و دیونوسیوس، در محاصره کارتاژی‌ها در سیراکوس قرار گرفت. وی توانست در نتیجه بروز طاعون در اردوگاه دشمن، بگریزد و دوباره بر بخش شرقی جزیره مسلط شود.

بعد از بازگشت هیمیلکو به کارتاژ، و خودکشی او در نتیجه مخالفت با اقداماتش، ماگور در سیسیل باقی ماند و در سال ۳۹۳ و ۳۹۲، چند بار با دیونوسیوس مواجه گردید. عهدنامه‌ای منعقد شد که بر اثر آن، اهالی سیسیل و سیکول هم پیمان با سیراکوس، باقی ماندند و سیکانی‌ها و الیمیایی به کارتاژ پیوستند. بنا به گفته دیودوروس، اوضاع در سال ۴۰۵ تکرار شد.

چند سالی صلح برقرار بود، که در طی آن، تدارک‌های بیشتری برای جنگ دیده شد. از سوی

دیگرو، دیونوسیوس کوشید شهرهای سیکانی را، که تحت تسلط پونیک بود، طرفدار خود سازد و از سوی دیگر، ماگو، سعی می‌کرد با شهرهای سیسیل عهدنامه منعقد سازد، تا بتواند در دو جبهه به دیونوسیوس حمله کند. این خود سیاستی جسورانه و دارای اهمیت فراوان بود، که افق‌های کارتاژ را وسعت بخشید و این موضوع به‌طور صریح، مورد تصدیق دیودوروس قرار گرفت. در ۳۸۲ جنگ در گرفت و احتمالاً تا ۳۷۴، ادامه یافت. نخستین حادثه عمده، نبرد کابالا Kabala بود که در آن‌جا، کارتاژی‌ها شکست خوردند و ماگو به قتل رسید، ولی بر اثر متارکه، توانستند نیروی خود را بازیابند. مرحله دوم، نبرد کرونیون Kronion نزدیک ترمای ایمرسی Thermae Imeresi بود که در آن‌جا، سیراکوسی‌ها شکست خوردند، ولی کارتاژی‌ها، پس از تحمل صدمات سنگین، عهدنامه‌ای امضا کردند و رود هالیکوس Halycus را مرز قرار دادند. تا حدود یک قرن، این مرز به همان صورت باقی ماند و تسلط کارتاژ را بر یک سوم سیسیل تثبیت کرد. چند سال بعد، یعنی در ۳۶۷، دیونوسیوس بار دیگر کوشید کارتاژی‌ها را از جزیره بیرون کند. وی به منطقه تحت نظارت کارتاژ حمله برد. سیلینونته، انته‌لا Entella و اریکس Eryx را اشغال و لی‌لیبایوم Lilybaeum را محاصره کرد. (بقایای جمعیت موتیا به این شهر گریخته بودند). اما، پس از آن که بخشی از ناوگان خود را به سیراکوس فرستاد و با صد و سی کشتی در درپانوم Drepanum، بر جای مانده بود، ناگهان دویست کشتی کارتاژی ظاهر شد. به منظور اجتناب از مواجهه‌ای که به هیچ‌یک از طرفین سود نمی‌رسانید، عهدنامه‌ای به امضا رسید که وضع موجود را تثبیت کرد. دیونوسیوس اندکی بعد درگذشت، بدون آن که توانسته باشد نقشه خود را در مورد نابود ساختن قدرت کارتاژ در سیسیل، به اجرا درآورد.

یک دوره نسبتاً طولانی صلح پیش آمد و بار دیگر، جنگ از سر گرفته شد. بین سال‌های ۳۴۲ - ۳۴۱، تیمولئون Timoleon، اهل کورنت Corinthian، تا سرزمین تحت نظارت پونیک پیش رفت و انته‌لا را اشغال کرد و در این ضمن، بنا بر گفته دیودوروس، بسیاری از شهرهایی که هنوز تابع کارتاژ بودند، به او پیوستند. سپس کارتاژی‌ها با نیروی زیاد، مداخله کردند و مواجهه در شرق سگستا Segesta، در کنار رود کری‌میسوس Crimissus در گرفت: کارتاژی‌ها به سختی شکست خوردند و مجبور شدند به لی‌لیبایوم عقب نشینی کنند (۳۴۰). اما، تیمولئون نتوانست نتایج منتظره از پیروزی را به‌دست آورد، زیرا بسیاری از متفقین علیه او شورش کردند. هیکتاس Hicetas اهل لئونتی‌نی Leontini، مامرکوس Mamercus اهل کاتانیا Catania و هیپو Hippo اهل مسینا، که به کارتاژی‌ها کمک رساندند، اگرچه شکست خوردند، تیمولئون مجبور

شد، عهدنامه صلحی را امضا و مرز را در کنار رود هالیکوس Halycus تعیین کند (۳۳۹).

پس از این عهدنامه، چند سال صلح برقرار بود. کارتاژ دلیلی نداشت به مبارزه پردازد و در کمال مهارت، از تقویت یک قدرت وحدت بخش در شرق سیسیل ممانعت کرد، که ممکن بود موجب جنگ دیگری بشود. اما تا مدت زیادی موفق نبود و آنچه که به نظر، مخالف عقیده عمومی می آمد این بود که، توانست راه را برای آگاتوکلس، جبار جدید سیراکوس، فراهم سازد. در ۳۱۸، هامیلکار کارتاژی درباره عهدنامه ای به مذاکره پرداخت، که وی را قادر ساخت به سیراکوس، که قبلاً به آنجا تبعید شده بود، بازگردد. در ۳۱۴ خود هامیلکار، به منظور آشتی دادن آگاتوکلس با مسینا دخالت کرد، اما عهدنامه بعدی، مقرر داشت که شهرهای یونانی در شرق سیسیل، باید استقلال خود را حفظ کنند، ولی تسلط سیراکوس را به رسمیت بشناسد. بعدها میلکار به وضوح، قصد داشت به عنوان داور عمل کند و بدین ترتیب، نوعی تفوق برای خود کسب نماید، اما ظاهراً این موقعیت، نامطمئن بود: کارتاژ که بدگمان شده بود، او را احضار و محاکمه کرد، اما پیش از آن که رأی صادر شود، درگذشت.

در این زمان، آگاتوکلس به سوی سرزمین پونیک با انگیزه های آشکارتری به پیشروی پرداخت. کارتاژ، که سیاست خود را ناگهان تغییر داده بود، هامیلکار پسر گیسگو Gisgo را، به فرماندهی منصوب ساخت و این شخص، با لشکری نیرومند در سیسیل پیاده شد و در کرانه راست رود هیمرا اردو زد. در نبرد قاطعی در ۳۱۰ آگاتوکلس را شکست داد و او را نخست به گلا و سپس، به سیراکوس عقب راند و در آنجا، آگاتوکلس را از طریق خشکی و دریا در محاصره گرفت. در این زمان، سراسر سیسیل به جز این شهر، به دست کارتاژی ها افتاد.

در این جا بود که آگاتوکلس به ابتکار مشهوری که عبارت از حمله به آفریقا بود، دست زد. در سیسیل، هامیلکار به منظور تسخیر سیراکوس به چندین اقدام ناموفق پرداخت ولی در ۳۰۸، بدون انجام دادن این هدف در نبرد، کشته شد. در ۳۰۷ آگاتوکلس به طور موقت به سیسیل بازگشت و موفق شد، سیراکوس را نجات دهد و بخشی از سرزمینی را که سابقاً تحت تسلط داشته بود، دوباره به دست آورد. وی پس از بازگشت به آفریقا، که در آنجا در ۳۰۶ شکست خورد، برای آخرین بار به سیسیل گریخت و در این جا، در نتیجه عهدنامه ای با کارتاژی ها، توانست با شرایط شرافتمندانه ای صلح کند. سرزمین سیسیل مانند سابق، تقسیم شد (به وسیله هالیکوس Halycus) و آگاتوکلس، مبلغی پول و مقداری غله دریافت داشت (۳۰۵).

پس از مرگ آگاتوکلس در ۲۸۹، اختلافات داخلی میان یونانی های مقیم سیسیل با شدت

بیشتری برپا شد و کارتاژی‌ها از آن، سود جستند. در ۲۸۷ و ۲۸۰ هیکه‌تاس Hicetas، جبار جدید سیراکوس را، شکست دادند و در عین حال، تسلط خود را تا آگریگنتوم و مسینا برقرار ساختند و لیپاری Lipari را تصرف کردند. سرانجام، در ۲۷۸ سیراکوس را در محاصره گرفتند، که چاره‌ای جز استمداد از پیرهوس Pyrrhus، که در آن زمان در ایتالیا بود، نداشتند.

کارتاژ پیش از این، عهدنامه‌ای بر ضد پیرهوس با روم در ۲۴۹، بسته بود. دو دولت، علاوه بر تعیین مناطق نفوذ خود (سیسیل برای کارتاژ و ایتالیا برای روم)، موافقت کردند به یکدیگر کمک برسانند و روم حاضر شد به‌ویژه به کارتاژی‌ها در دریا، یاری برساند:

«قطع نظر از آن که کدام طرف به کمک نیاز داشته باشد، کارتاژی‌ها می‌بایستی کشتی‌هایی برای حمل و نقل و به منظور مخاصمه آماده کنند، اما هر کشور می‌بایستی مخارج افراد خود را تأمین نماید. کارتاژی‌ها در صورت لزوم، از طریق دریا به کمک رومی‌ها نیز خواهند آمد، ولی هیچ کس نباید کارکنان کشتی را مجبور کند برخلاف میلشان، به خشکی پیاده شوند.»

در همان زمان، ناوگانی از کارتاژی‌ها در اوستیا Ostia وارد، و دریاسالار ماگو، به‌وسیله سنا پذیرفته شد. کشتی‌های کارتاژی، سربازان رومی را نیز به رگیوم Rhegium انتقال دادند و برای محاصره کردن تنگه‌ها برجای ماندند، اما واقعاً برخلاف این امر، کارتاژی‌ها مجبور شدند بار سنگین حملات پیرهوس را بر خود تحمل کنند. وی در سیسیل به خشکی پیاده شد و از سوی مردم آن شهر، به‌عنوان نجات دهنده پذیرفته شد و به زودی، سراسر آن سرزمین، به جز لی‌لیپایوم را، به تصرف درآورد. در این‌جا پیرهوس، می‌توانست عهدنامه صلح را با شرایط مساعد تنظیم کند، ولی می‌خواست به هر قیمتی، آخرین سنگر کارتاژی‌ها را، به اشغال در آورد. اما چون شکست خورد، و متفقین محلی او را ترک گفتند، مجبور شد سیسیل را در ۲۷۶ ترک کند و بدان وسیله، به اقدام ماجراجویانه خود خاتمه دهد.

این امر، ما را به جنگ‌های پونیک می‌رساند. در ۲۶۵ یا ۲۶۴، کارتاژی‌ها پادگانی در مسینا برقرار ساختند و اندکی بعد، رومیان به آن‌ها اعلان جنگ دادند. در ۲۴۱، نخستین جنگ پونیک به پایان رسید و سراسر سیسیل تحت تسلط رومی‌ها درآمد.

۲. باستان‌شناسی

بقایای مستقیم فرهنگ فنیقی و پونیک در سیسیل بسیار محدود است. موتیا، مهمترین و

پروونق ترین شهرها، از لحاظ مواد باستان شناختی است. این شهر، نخستین محلی است که جنبه مستقل خود را حفظ کرده و در آنجا، کاوش هایی به میزان بسیار انجام گرفته است. از دو اقامتگاه فنیقی - پونیکی سنتی، یعنی پانورموس و سولونتو Solunto، پانورموس پایین تر از شهر اخیر قرار دارد. و از آنجا تنها، بخش هایی از دیوار و تعدادی گور و چند کتیبه و سکه به دست آمده است. احتمالاً سولونتو، در محلی نبود که در آنجا بعدها، شهری باستانی به وجود آمد و بنابراین، این مسأله هنوز حل نشده است، اگرچه بررسی های اخیر توسا Tusa، آن را در محل کانیتای Cannita کنونی قرار می دهد، که در آنجا، دو تابوت جالب توجه به شکل آدمی، یافت شده است. همچنین لی لیبايوم وجود دارد که ساکنان موتیا، پس از تخریب شهر خودشان، به آنجا گریختند. این شهر را کارتاژی ها بعدها، مستحکم ساختند و آن را به عنوان سر پلی برای پیشرفت خود به سوی سیسیل قرار دادند. از لی لیبايوم، مواد جالب توجهی شامل چاپیکره های دیواری نذری، با تصاویر رنگ شده به دست آمده است. اما باید به خاطر داشت که این ها متعلق به دوره بعد است، زیرا شهر لی لیبايوم، پس از سقوط موتیا در ۳۹۷ پیش از میلاد، تکامل یافت. تنها شواهد موجود باستان شناختی از فنیقی ها و کارتاژی ها، که در آنجا در شرق این شهرها می زیستند، یک تندیس کوچک مفرغی از مرد است که در دریا نزدیک سلینونته کشف شده است (لوح ۴۸).

از آنجا که مدارک کمیاب است باید به شواهد فرهنگی فنیقی - پونیکی، که کاملاً یونانی و در سیسیل باستانی به دست آمده است، توسل جوئیم. پژوهشی از این دست، که در زمان حاضر به وسیله توسا Tusa انجام می گیرد، عناصر بسیار جالب توجهی را ارائه می دهد. مثلاً در سگستا Segesta، یک یافته معماری با قالب گیری مصری به دست آمده است که آن را به نفوذ فنیقی - پونیکی نسبت می دهند. این نکته بیشتر از آن لحاظ جالب توجه است که از مانگو در سگستا، یک پرستشگاه احتمالاً الیمیایی و نوشته هایی به خط یونانی، ولی نه زبان یونانی، یافت شده است: الیمیایی ها، که از متحدین صمیمی کارتاژی ها بودند، بهتر از یونانی ها عناصر فرهنگ کارتاژی را حفظ کردند، زیرا آن ها را بهتر می شناختند. همچنین کشف جالب توجهی عبارت از به دست آمدن یک اوسیلوم Oscillum است، که شش بی سفالین و به شکل قرص است، که آن را به خود می آویختند و دارای حروفی به پونیکی و حروف دیگری به یونانی است. ضمن آن که حروف یونانی غیر قابل فهم است و یک زبان غیر یونانی را می رساند، حرف L (به) را می توان پیشاوند "اهدایی" به زبان پونیکی خواند، که به دنبال آن، نامی به کار رود. از سولونتو، شهر

دیگری که از جهت بنا کاملاً باستانی است، دلایلی مربوط به نفوذ پونیک در دست است که، احتمالاً از زیربنای جمعیت نشأت گرفته است: (۱) پرستشگاهی با مذبح باز و حوضچه‌ای حاوی استخوان‌های سوخته شده جانوران کوچک، که ما را به یاد قربانی‌های در توفت‌ها می‌اندازد. (۲) دو مذبح کوچک با نمادهای مذهبی مانند علامت تانیت و کادوسئوس (۳) سرهای الهه‌هایی که آن‌ها را با علامت هلال ماه آراسته‌اند. (۴) و دو چراغ نوکدار. در سلینونته، بناهای معروف به هلنیستی در واقع، دارای علائم تأثیر پونیک هستند، مانند دیوارهای دوک مانند، که آن را نیز در موتیا می‌توان یافت و همچنین ظروفی از گونه پونیک (چهارم - سوم پیش از میلاد)، که در مخزن آبی به‌دست آمده است. بالاخره، نوشته‌های پونیک و نو - پونیک و برخی از نام‌ها که حاکی از اصل و منشأ کارتاژی است.

هرگاه زمینه پونیک به‌طور تصادفی در فرهنگ یونانی در سیسیل یافت شود، محیط یونانی نیز در تولیدات پونیک اثر می‌گذارد. حتی می‌توان گفت که نفوذ عناصر یونانی، که گاهی تقریباً غیرقابل تشخیص می‌شود، یک ویژگی فرهنگ فنیقی - پونیک در سیسیل است، که موتیا به تنهایی از آن تا اندازه‌ای برکنار است. بدین ترتیب، نخستین سکه‌های پونیک ضرب شده در سیسیل، دارای سر آستارته است، که به وضوح، از سر زنانه دارای اصل و منشأ آتنی، اقتباس شده است و بر روی سکه‌های سیراکوس دیده می‌شود. گذشته از این، موادی اساساً یونانی وجود دارد که، به‌نظر می‌رسد به مواد پونیک وابسته است و تاریخ‌گذاری را تسهیل می‌کند. ظروف موتیا بهترین نمونه آن است و موتیا دارای یک سرستون به سبک دوریایی Doric و گچبری شده است و آن را به سده ششم نسبت می‌دهند.

البته تشخیص میان مرحله فنیقی و پونیک نیز دشوار است. آنچه می‌توان گفت این است که مجسمه کوچک به‌دست آمده از حوالی سلینونته و از نخستین ظروف موتیا، حاکی از تأثیر الگوهای فنیقی است و حال آن که، پس از سده ششم، اسناد و مدارک، دلالت بر نوع کارتاژی دارد.

درباره معماری، موتیا، نمونه‌ای عالی از برنامه‌ریزی شهرسازی است. محل این شهر، اساساً به گونه فنیقی - پونیک است: جزیره‌های کوچک در مجاورت ساحل و در حفاظ بادها. پس از سده ششم، موتیا به وسیله دیوارهایی محصور شد که به موازات خط ساحلی است و محیط آن به ۲۵۰۰ متر می‌رسد. دیوارها، که آن‌ها را بارها بازسازی کرده‌اند، دارای منظره‌ای «دوک مانند» است: یک سلسله سنگ‌های عظیم در فواصل معین که جاهای خالی را با سنگ‌های کوچکتر پر

کرده‌اند. بقایای برج‌ها را در دیوارها تعبیه کرده‌اند که دو دروازه، یکی در شمال و یکی در طرف جنوب دارند. نزدیک بندر جنوبی، یک کوتون Cothon کوچک قرار دارد، که بنایی به گونه پونیک است. ابعاد آن، به‌طور قابل ملاحظه‌ای کوچک است (۵۱ × ۳۷ سانتی‌متر) و ترحه‌ای که به شهر متصل می‌شود، تنها هفت متر عرض دارد و بسیار کوچک است و ظاهراً، بندر عمده را تشکیل نمی‌داد، که شاید در مردابی میان این جزیره و سرزمین اصلی قرار داشته باشد. در درون جزیره‌ها، دو بنای عمده است که تاکنون، از دل خاک بیرون آمده: یکی کاپیدازو Cappiddazzu، که ساختمان عمومی یا پرستشگاه است و احتمالاً، در یک پرستشگاه فنیقی و باستانی و در هوای آزاد قرار داشت و دیگری «خانه موزاییک‌ها»، که آن را از این لحاظ به این اسم نامیده‌اند، که کف آن از ریگ‌های سفید و سیاه و تصویرهایی به سبک شرقی با آن‌ها ساخته‌اند.

یکی از تازه‌ترین یافته‌ها در موتیا شامل توفت است. هم وینکلر، و هم سیتاس، ستون‌های یادمانی و هم ظروف خاکستر مرده را یافتند و دلیل قاطعی بر وجود مراسم قربانی به سبک فنیقی و پونیک است. اما در ۱۹۶۴ بود که هیأت باستان‌شناختی دانشگاه رم و بخش عتیقه‌شناسی پالرمو Palermo، بنایی را تشخیص دادند که می‌بایستی توفت باشد و همچنین چندین سرستون جانوردیس زن، یک نقاب عالی برای مردان از سفالینه قرمز و به مقدار زیادی از ستون‌های یادمانی را یافتند.

از جزیره موتیا، یک راه قدیمی مالرو، که آن را از روی آب به دشواری می‌توان دید، به ساحل مقابل بیرگی Birgi منتهی می‌شد، جایی که گورستان شهر قرار داشت. اما در واقع، این گورستان متأخرتر است (سده ششم): یک گورستان قدیمی بر روی جزیره نزدیک دروازه شمالی وجود دارد که بخشی از آن، به وسیله دیوارهایی که در عرض آن در سده ششم ساخته‌اند، پوشیده است، و در این جا ترجیح می‌دادند، که اجساد را بسوزانند تا این که آن‌ها را دفن کنند، اگرچه تدفین نیز وجود داشت و در گورستان بعدی، بیشتر تدفین انجام می‌گرفت تا سوزاندن. اجساد را به وسیله تابوت‌های ساخته شده از سنگ یک‌پارچه در گور می‌نهادند.

بعدها در لی‌لیبایوم، از گورستان موسوم به دی‌کاپوسینی dei Cappuccini، گورهای دخمه‌مانند زیرزمینی مشاهده شد که در قعر آن‌ها، اتاقک‌هایی برای تدفین به مساحت حدود ۲ متر وجود دارد. اتاقک‌ها دارای تابوت‌هایی هستند و بقایای صندوق‌های چوبی و ظروف ویژه خاکستر و کوزه‌های دودسته برای نگهداری خاکستر دیده می‌شود. گورستان دیگری در سن‌فرانسیسکو، دارای گورهای زیرزمینی است، که به وسیله پله‌هایی به آن‌ها می‌توان رسید و در

بخش خارجی بر روی آن‌ها، جاپیکره‌های دیواری معمول قرار دارد. گورستان‌های پونیکی دیگری در پانورموس از سده ششم و بعد از آن، موجود است. با یک اطاقک زیرزمینی و پله‌هایی برای رسیدن به آن، و در ناحیه کانیتا Cannita، دو تابوت مشهور به شکل آدمی یافت شد.

تا آن‌جا که مربوط به معماری است، بهترین نمونه‌های آن، عبارت از سیپوس و ستون‌های یادمانی از یک سو، و سرستون جانوردیس و نقاب‌ها از سوی دیگر است. نمونه‌های دیگر از قرار زیر است: از موتیا، یک پیکره بزرگ بی سر آدمی (لوح ۳۵)، چند سر از سفال و بخشی برجسته از یک دروازه با مناظری از شیرها که گاوی را می‌بلعند؛ از پانورموس، یک قربانگاه کوچک با جانورانی مشغول جنگ؛ از کانیتا، دو تابوت آدمی شکل، با تصاویر زنانی با صورت یونانی، یکی با جامه بلند (لوح ۱۰) و دیگری بدون جامه؛ از سولونتو، الهه‌ای نشسته بر تخت، که در دو سوی آن، ابوالهول‌هایی وجود داشت (لوح ۳۱). از آلسا Alesa، بخشی از مجموعه‌ای که در آن، شیری گوساله‌ای را گاز می‌گیرد (لوح ۵۴). این فهرست، که به وسیله پاره‌تی Pareti تهیه شده نیز مورد تردید است، زیرا همانگونه که خود پاره‌تی اظهار می‌دارد «در همه تندیس‌ها، نفوذ سیسیلی را می‌توان دید، ولی بعضی از آن‌ها ممکن است، به وسیله صنعتگران سیسیلی ساخته شده باشد، که می‌خواستند از سبک‌های فنیقی تقلید کنند و بعضی از آن‌ها نیز، به وسیله صنعتگران پونیکی یا اهل سیکانی Cicanian، ساخته شده باشد، که از روش‌های یونانیان پیروی کرده بودند».

از موتیا، تعداد زیادی سیپوس و ستون‌های یادمانی به دست آمده که در سالهای اخیر، بر اثر کشفیات جدید تکمیل شده است. پیش از سقوط این شهر، به عبارت دیگر، بین سده‌های هفتم و پنجم، سیپوس‌هایی می‌توان دید با یک بتیل چهارگوشه که آن را به مقدار زیاد، کنده کاری کرده بودند (لوح ۱۵). گاهی هم ستون‌های مسطحی به کار می‌بردند و با آرایش ستوری می‌آراستند و به شیوه مصریان قالب‌گیری می‌کردند. گاهی دو بتیل وجود دارد نه بیشتر. همچنین بت‌هایی بطری شکل با سبک ویژه خود، دیده می‌شود. از کاوش‌های متأخرتر، ستون‌های یادمانی گوناگون، با بتیل‌های باریک و بلند، بر روی پایه‌های بلند از دل خاک بیرون آمده است، اما مهمترین کشف، عبارت از یک سلسله ستون‌های یادمانی با تصاویر متنوع انسانی بود که بیشتر آن‌ها، نظیر ندارد. نمونه‌ای از این‌ها، یک ستون یادمانی با تصویر مردی زیر هلال واژگون ماه، با یک قرص خورشید است (لوح ۱۶) که در آن، نشان دادن تندیس عریان، حاکی از تأثیر یونانیان است.

بعضی از ستون‌های یادمانی جالب توجه مربوط به سده چهارم از لی‌لی‌ایوم، به دست آمده است. یکی از آن‌ها، که به ویژه بسیار مهم است، به مثلث کوتاه و کوچک و یک آکروتیریا Acroteria، ختم می‌شود که در آن، کاهنی در برابر یک تومیاتریون Thymiaterion، که مظهر تانیت بوده است، همچنین یک کادوستوس به دست آمد که روی آن، سه بتیل با قالب‌گیری مصری، قرار داده بودند. در گلوبی، نمادهای انسانی و خورشیدی با کتیبه‌ای در پایین آن، دیده می‌شود. همچنین ستون یادمانی دیگری در دست است که، به یک سه گوشه ختم می‌شود که در آن، یک تندیس زن در برابر یک کادوستوس قرار داده شده است و نماد تانیت را بر فراز آن ساخته‌اند.

چند سده بعد، جایگزین‌های دیواری به شکل هرون Heroon، در لی‌لی‌ایوم مرسوم شد (لوح ۴). دو ستون با ساقه صاف، یک پایه وسیع را نگاه می‌دارد که، دارای نمادهای ستاره‌ای شکل معمول است. جایگزین‌های دیواری، نشان دهنده مردی است که بر روی یک کلینه Kline آرمیده است و کوزه دو دسته‌ای را به یک تندیس زنانه هدیه می‌کند، که در مقابل او، بر روی یک صندلی نشسته است؛ در وسط، میز کوچکی قرار دارد که بر روی آن، غذا نهاده‌اند. اشیاء و نمادهای بی‌شماری همراه این نقش است. از اینان به ویژه بر روی ستون‌ها، نماد تانیت را می‌بینیم که قرصی است با هلال ماه و کادوستوس. این خود، هنری دوگانه است که رویارویی نقشمایه فنیقی و یونانی را در مرحله نهایی نشان می‌دهد.

کاوش‌های ۱۹۶۴ در موتیا، در توفت‌ها، یک سلسله سرستون جانوردیس زنانه از نوع یادشده در کارتاژ، به دست آمده است. در این‌جا نیز سرستون‌های جانوردیس را از قالب‌ها ساخته‌اند، و بقایای رنگ‌آمیزی به رنگ صورتی را در آن‌ها می‌توان دید.

سر، به وسیله کلاه‌گیس مصری پوشیده شده و مو با نواری بسته شده و پشت گوش‌ها قرار دارد. چهره صاف و منظم و ابروان نسبت به خطوط دماغ وضع یک راست گوشه را دارد (لوح ۶۰). در همان کاوش‌ها، یک نقاب ویژه مردان، در وضعی بسیار عالی به دست آمد، که نخستین نقابی بود که در سیسیل کشف شد و از گروه دومی است که در کارتاژ به وسیله سینتاس، تشخیص داده شده است: بر روی پیشانی و گونه‌های چین‌هایی دیده می‌شود و چشم‌هایش به وسیله حلقه‌هایی به شکل ماه ساخته شده، که به طرف پایین متمایل است و دهانی بسیار گشاد دارد که از دو سو، به طرف بالا کشیده شده است (لوح ۷۶)؛ بدون تردید، این خود یکی از بهترین نمونه‌های نقاب‌های پونیک است، که تاکنون شناخته شده است. این نقاب‌ها حالت

شکلک درآوردن دارند.

مصنوعات صنعتی هنرمندانه کوچکتری از ویرانه‌های موتیا دارای اهمیت بسیار است و این موضوع، با توجه به تداوم بعضی از گونه‌های هنری در جهان پونیک، اهمیت دارد. تندیس‌های کوچکی از سفال قرمز دیده شده‌است که از گونه متداول در بوتیا (Bythia) (ساردنیا)، بوده است؛ طلسم‌های کوچکی از خمیر با نقوش مصری و متداول در کارتاز؛ دستبند، گوشواره، حلقه انگشتری و گردنبندهایی از مرواریدهای شیشه‌ای، کهریا یا سنگ سیاه، گاهی اوقات ماسک‌های کوچک؛ «سوسک مصری» از لاجورد و از عقیق و سنگ‌های سخت دیگر؛ قطعاتی از عاج؛ تخم شترمرغ، که آن را به رنگ قرمز رنگ کرده بودند. از گورستان پانورموس نیز اشیای جالب توجهی به دست آمد، که مهمترین آن‌ها، یک آویز میناکاری با شکل‌های مصری و یک «سوسک مصری» از جنس مرمر سبز، همچنین با نقوش مصری است.

همان‌گونه که می‌دانیم، نخستین سکه‌های پونیک در سیسیل، در اواخر سده پنجم، برای پرداخت مواجب مزدوران کارتازی در این جزیره ضرب شد. این سکه‌ها، از جنس طلا و نقره هستند و کلمه «پانورموس» را با حروف پونیک بر روی آن حک کرده‌اند. تصویرها، عبارت از سرهای چند زن و جانوران مختلف (به‌ویژه گاو و سگ)، یا ارابه است. پس از سده چهارم، نام‌های موتیا، قرت‌هدشت Kartadasht، ماهانات Mahanat، بر روی سکه‌ها ظاهر شده‌اند. قرت‌هدشت مترادف با کارتاز است، اما چون این نام به معنای شهر جدید است، به پانورموس بازسازی شده (کاوالارو Cavallaro)، اشارت دارد. ماهانات به معنای «اردوگاه» و به عبارت دیگر، به معنای مراکز فرماندهی کارتازی است. بر روی سکه‌ها از یک سو، سر زنی (احتمالاً تانیت، به سبک پرسفون سیراکوسی)، و از سوی دیگر، جانوری مانند شیر و اسب به‌طور کلی یا یک نخل را می‌بینیم.

ظروف پونیک در سیسیل در موتیا به وفور یافت می‌شود و به‌طور کلی، وابسته به ظروف کارتازی بوده است. در دوره پیشتر (سده ۸-۷) کوزه‌هایی با لبه‌هایی به صورت قارچ و لبه‌هایی به شکل شبدر، بسیار متداول بود. به آن‌ها می‌توان ظروف یک دسته و گلدان‌هایی با طرح (سه) نماد تصویری و فضا‌های مربع شکل) و رنگ‌آمیزی شده را افزود. چراغ‌ها از گونه دارای دو نوک هستند و صفحات نافدار وجود دارد. گونه‌های تازه‌ای از سده پنجم و کوزه‌هایی را با گردن استوانه‌ای و یک حلقه می‌توان دید. در سده چهارم، ظروف بسیاری از جنوب ایتالیا وارد می‌شد، که به‌وضوح، در تولیدات داخلی تأثیر می‌گذاشت و بیشتر، کوزه‌های بزرگ دودسته

ظاهراً از این دوره بوده است.

۳. دین

گواه دین پونیکی در سیسیل، با توجه به توفت‌ها و همچنین قربانی‌هایی انسانی و سپس حیوانی معلوم می‌شود و حال آن‌که، سرستون‌های جانوردیس زنان، احتمالاً تصویر تانیت – آستارته را معلوم می‌دارد، که کاملاً شبیه صورت‌هایی است که در کارتاژ دیده می‌شود. در لی‌لیبایوم نیز مطالب نذری برای تانیت و بعل هامون، گونه‌های کارتاژی را تکرار می‌کنند و یکی از آن‌ها، که خطاب به بعل هامون است به تنهایی ظاهراً، منحصر به فرد است. سرانجام، آنچه درباره دین پونیکی در سیسیل می‌دانیم، تا زمان پیدا شدن یافته‌ها الزاماً، وابسته به کارتاژ است. از نمونه‌های پیش – پونیکی فنیقی، تنها می‌توان تندیس کوچکی از بعل را ذکر کرد که در دریا، نزدیک سلینونته به دست آمده است؛ اما این خود، اشاره‌ای دقیق نیست، زیرا هیچ چیز ثابت نمی‌کند که این مجسمه کوچک، مراسم دین محلی را منعکس سازد.

رویارویی مهمی میان مراسم مذهبی پونیکی و محلی را، در ستایش آستارته اریسنی Erycine در فضای آزاد در اریکس Eryx می‌توان یافت. این نکته به وسیله دیودوروس ذکر شده است، تا تماس میان الیمیایی، کارتاژی و سپس رومی‌ها را مورد تأکید قرار دهد. روسپیگری مقدس، که در این پرستشگاه انجام می‌گرفت به وضوح، دارای اصل و منشأ شرقی است. گذشته از این، از این جای مقدس، کتیبه‌ای پونیکی در دست بوده که، گم شده است و حضور کارتاژی‌ها را در آن جا تأیید می‌کند.

فصل شانزدهم

ساردنیا

۱- تاریخ

اصل و منشأ فنیقی - پونیکی در ساردنیا، از قدیم شناخته شده و آنچه در نقاط دیگر به صورت معما بوده، در این جا به عنوان واقعیت تلقی شده است، یعنی وجود یک مرحله فنیقی قبل از پونیکی. از سوی دیگر، منابع تاریخی تا آن جا که مربوط به کارتاژ می شود، کمیاب است و حتی قابل مقایسه با آنچه در سیسیل داریم، نیست. در سیسیل، منابع تاریخی بر اطلاعات باستان شناختی غلبه دارد، ولی در ساردنیا، برتری با اطلاعات باستان شناختی است.

مطالبی که تاکنون مورد توجه قرار گرفته، درباره مسأله اقامتگاه های نخستین فنیقی بوده است. بعضی از نویسندگان باستان، درباره قدیمی ترین جمعیت های این جزیره سخن گفتند، ولی روایات آن ها به طور قطع، افسانه ای است و شباهت ضعیفی با حوادث تاریخی دارد. پوسانیانس Pausanians در این باره چنین می نویسد:

«می گویند نخستین دریانوردانی که از جزیره گذشتند، لیبیایی بودند. رهبر آن ها ساردوس Sardus، پسر ماسریس Maceris نام داشت. مصری ها و لیبیایی ها، ماسریس را هراکلس می نامیدند. خود ماسریس بیشتر به سبب سفرش به دلفی Delphi شهرت دارد. ولی ساردوس بود که لیبیایی ها را به ایکنوسا Ichnussa، رهبری کرد و این جزیره به اسم او نامگذاری شد. اما، ارتش لیبیایی نتوانست بومیان را طرد کند و بومیان، مهاجمان را به اجبار، و نه با رضایت خاطر، به عنوان کوچ نشین پذیرفتند. نه لیبیایی ها و نه بومیان از شهرسازی خبر نداشتند. آنان به صورت گروه های متفرق می زیستند و به طور تصادفی، در کلبه ها یا غارهایی که می یافتند، اقامت می کردند. سال ها بعد از لیبیایی ها، آریستایوس Aristaeus و پیروانش از یونان وارد شدند. می گویند آریستایوس پسر آپولو Apollo و کورنه Cyrene بوده و می گویند چون از سرنوشت

آکتایون Actaeon غمگین بوده و همچنین از بثوتیا Beotia و سراسر یونان رنجش داشته، به ساردنیا مهاجرت کرده است ... در هر صورت، این کوچ‌نشینان، شهری را نیز تأسیس نکردند. به عقیده من به علت آن که نه از لحاظ تعداد، و نه از لحاظ نیرو، قدرت انجام این کار را نداشتند. پس از آریستایوس، ایبریایی‌ها به ساردنیا رفتند. رهبر آنان، نوراکس Norax نام داشت و شهر نورا Nora را بنیان نهادند. روایت شده است که این نخستین شهر، در جزیره مزبور بود ولی می‌گویند که نوراکس پسر زنی به نام اریتیا Erytheia و این زن، دختر گریونس Geryones بوده و پدر نوراکس، هرمس Hermes نام داشته است. یک چهارم جمعیت را لشکر یولائوس Jolaus تشکیل می‌داد که مرکب از تسپین‌ها Thespians و افرادی از آتیکا بودند که در ساردنیا پیاده شده و اولیا Olbia را تأسیس کردند. اما چند سال بعد، لیبیایی‌ها دوباره با لشکری نیرومندتر به این جزیره آمدند و بر ضد یونانیان به جنگ پرداختند. یونانیان به کلی از میان رفتند یا تنها عده‌ای از آن‌ها زنده ماندند ...»

سولینوس Solinus بعضی از نکات این روایت را به اختصار بازگو می‌کند:

«بنابراین نیازی نیست شرح دهیم چگونه ساردوس زاده هراکلس، نوراکس پسر مرکوری Mercury (اولی در آفریقا و دومی در تارتسوس از اسپانیا)، به این جزیره آمدند. همچنین نمی‌دانیم چگونه این سرزمین به اسم ساردوس و شهر نورا چگونه به نام نوراکس نامگذاری شد...»

ماهیت اسطوره‌ای این روایات، آشکار است و کوشش‌هایی برای توجیه اصل و منشأ این جزیره، و کهن‌ترین شهرها به وسیله افرادی با همان نام است. اما، در فراسوی اسطوره به نظر می‌رسد پایه‌ای برای حقایق تاریخی وجود دارد: پیوستگی میان ساردنیا و آفریقایی‌ها و ایبریایی‌ها و موکنایی‌ها آشکار است و درک زندگی قبل از شهری شدن جوامع محلی، قابل توجه است. آشکار است که نخستین آفریقاییان، در واقع، همان فنیقی‌ها بودند و حال آن‌که، آفریقایی‌های بعدی، کارتاژی‌ها به شمار می‌روند و اسطوره نوراکس، ما را بر آن می‌دارد از خود بپرسیم آیا فنیقی‌هایی که پیش از این در اسپانیا بودند، در تأسیس شهرهای پیشین و به‌طور کلی در نورا، به‌طور اخص سهمی داشتند یا نه.

مهمترین عناصر، که برای بازسازی مرحله فنیقی در ساردنیا، ارزش بسیار دارد، از طریق کتیبه‌شناسی و باستان‌شناسی است. کتیبه نورا، که احتمالاً تاریخ آن به سده نهم باز می‌گردد، دارای اهمیتی خاص است. این کتیبه، براساس تاریخ و نه بر اصل اسطوره، نامی برای ساردنیا

برای نخستین بار به دست می‌دهد. ما نام صور Tyre، مادر کوچ‌نشینان در غرب را می‌یابیم و پومای Pumay احتمالاً، ذکر شده که نامی آسمانی بوده و هم در شرق و هم در غرب ظاهر شده است. شواهد باستان‌شناختی، تنها اندکی بعد به دست می‌آید: هم از نورا و هم از سن آنتیوکو S. Antioco، یافته‌هایی از سده هشم و بنابراین، از مرحله پیش - پونیک - فنیقی به دست آمده است.

گذشته از این شواهد مستقیم مربوط به قدیمی‌ترین مرحله فنیقی‌ها در ساردنیا، علایم مشخصی در دست است که از تکامل تمدن محلی قبلی استنتاج می‌شود. همان‌گونه که لی لیو Lilliu تأکید کرده است. تکامل مفرغ‌های معروف این دوره نخستین، تحت تأثیر مفرغ‌های فنیقی قرار گرفت، که مسلماً در این جزیره شناخته شده بودند و حال آن‌که، شکوفان شدن تمدن مفرغی در ساردنیا، که به طور شگفت‌انگیزی در اواسط عصر آهن به تأخیر افتاده بود، تنها به وسیله بهره‌برداری از معادن مس در این جزیره توجیه می‌شود. فنیقی‌ها بودند که مس را به این جزیره آوردند و طرز استفاده از آن را به جمعیت‌های محلی آموختند. حتی پیدایی اقامتگاه‌های شهری، بر روی پایه‌های دهکده‌های پیش - ساردنیایی، ظاهراً تحت تأثیر ورود فنیقی‌ها قرار گرفته است، و تکامل دریانوردی، که به انزوای جامعه پیش - ساردنیایی خاتمه داد، شاید سوابقی در عصر میسنی (موکنایی) داشته بود، ولی انگیزه قاطع آن، مدیون فنیقی‌هاست.

کارتاژی‌ها تا سده ششم، در ساردنیا اقامت گزیده بودند. ژوستن می‌گوید که مالخوس Malchus، در این دوره به جزیره مزبور، احتمالاً به منظور استیلای کارتاژی‌ها بر بومیان و فقط کوچ‌نشینان ساحلی، لشکرکشی کرد. مالخوس شکست خورد و بخش عمده‌ای از لشکر خود را در نبرد از دست داد. اما، لشکرکشی‌های دیگری به زودی به دنبال آمد. ژوستن نیز از جنگ‌هایی سخن می‌گوید که در ساردنیا، به وسیله پسران ماگو، هاسدروبال Hasdrubal و هامیلکار، در اواخر همان سده انجام گرفت. هاسدروبال، از زخمی درگذشت و هامیلکار، فرماندهی را به عهده گرفت. اشارات دیگر، دارای تاریخ نیست، ولی استقرار کارتاژی‌ها را بر روی این جزیره تأیید می‌کند: استرابون می‌گوید که آنان بر این جزیره مستولی شدند؛ دیودوروس می‌گوید که با رشد قدرتشان برای تسلط بر ساردنیا، جنگیدند.

از نخستین عهدنامه‌ای که با روم در ۵۰۸ منعقد شد، حدود قلمرو کارتاژ را در ساردنیا در پایان سده ششم می‌توان تأیید کرد. از این عهدنامه پیداست که، کارتاژی‌ها تجارت این جزیره را در دست داشتند و به کسی اجازه نمی‌دادند که در آن‌جا جز با حضور یک کارمند کارتاژی، به داد و ستد بپردازد. پولیبیوس، با تکرار متن عهدنامه مزبور می‌نویسد:

«افرادی که برای تجارت می‌آیند نمی‌توانند معامله‌ای جز در حضور یک منادی یا مأمور شهرداری انجام دهند، و بهای آنچه که در حضور چنین شخصی فروخته می‌شود، به وسیله دولت برای فروشنده تأمین می‌گردد هرگاه، فروش در لیبی یا ساردنیا صورت گیرد.»

بدین ترتیب، تسلط کارتاژ بر این جزیره مستقر شد، و آشکار است که تأثیر آن، از کوچ‌نشینان فنیقی در کرانه جنوب غربی یعنی نورا و سولکیس Sulcis، گسترش یافت. احتمالاً کوچ‌نشینان دیگری نیز مانند اینوسیم Inosim (کارلوفورت Carlofort)، کارالیس Karalis (کاگلیاری Cagliari) و تاروس Tharros وجود داشت که تأسیس آن‌ها را، از لحاظ فرضی می‌توان به سده هشتم نسبت داد؛ گورستان‌های دو شهر اخیر مسلماً، مربوط به سده هفتم هستند، به ویژه، گورستانی که اخیراً در جزیره کوچک سوکاردولینو Su Cardolinu کشف شد. کورنوس Cornus، اولبیا Olbia، و سایر شهرهای کوچک، ظاهراً اندکی متأخر هستند، و بنابراین احتمالاً، از تأسیسات پونیک به‌شمار می‌روند. ناحیه اشغالی می‌بایستی شامل سراسر کرانه غربی جزیره، از ناحیه دماغه کاربونارا Carbonara در جنوب، در جزایر تاوولارا Tavolara و مولارا Molara در شمال، بوده باشد. کاملاً امکان دارد که کاوش‌های آینده، اقامتگاه‌های فنیقی - پونیک را در بقیه باریکه شرقی (مثلاً در سولکیس) آشکار سازد و بدان وسیله، محدوده اشغالی ساحلی را تکمیل نماید.

ساکنان یا سوداگران پونیک مسلماً، به درون این جزیره تا اوتوکا Othoca، اوسه لیس Uselis (اوسه لوس Usellus)، ماکوپسی سا Macopsisa (ماکومر Macomer)، ماکوماداس Macomadas، گورولیس Gurulis (پادریا Padria)، و نورا Nura نفوذ می‌کردند. یک دژ مهم پونیک اخیراً در مونته سیرای Monte Sirai کشف شده است، و به نظر می‌رسد مناطقی که خارج از استیلای پونیک است، تقریباً معادل استان کنونی نوئورو Nuoro و همچنین معادل مناطق داخلی اولبیا، یعنی گالورا Gallura است.

اگرچه شهرهای ساحلی به‌عنوان محل‌هایی برای پیاده شدن بر سر راه تجارت دریایی ایجاد شدند، شهرهای داخلی از آن لحاظ تأسیس گردیدند، که یونانیان را از این ناحیه حیاتی در تجارت بین‌الملل دور بدارند و شهرهای ساحلی (مانند اقامتگاه مونته سیرای) را حفظ کنند و از منابع کشاورزی و کانی ساردنیا بهره‌برداری نمایند. منابع کانی از طریق استفاده گسترده از مفرغ و اقامتگاه‌های سولکیس و مونته سیرای در منطقه‌ای نشان داده می‌شود، که از لحاظ سرب و نقره بسیار غنی بود. تا آن‌جا که به کشاورزی مربوط است، از روایات تاریخی بی‌شمار، این حقیقت

تأیید می‌شود که کارتاژی‌ها اهمیت ویژه‌ای برای آن قائل بودند. آنان ظاهراً، مردم آفریقایی را به این جزیره برای هدف‌های کشاورزی وارد می‌کردند و بدان وسیله، یک مرحله نفوذ مستقیم و برتری نژادی را ایجاد می‌نمودند، که در نقطه دیگر تکرار نشده و به منزله اختلاف عمده میان استیلای پونیک‌ها در ساردنیا و سیسیل به‌شمار می‌رود. همچنین باید حوادث زیر را به خاطر بسپاریم: در ۴۸۰ ه‌میلکار، که فرماندهی قوای اعزامی را در سیسیل به‌عهده داشت، بخشی از ناوگان خود را برای به‌دست آوردن غلات به ساردنیا فرستاد؛ در ۳۹۶، مقداری غله از ساردنیا برای لشکر کارتاژ، که سیراکوس را در محاصره گرفته بود ارسال گردید و اندکی بعد، مقداری غله نیز به کارتاژ فرستاده شد. در زمان آگاتوکلس، کارتاژ، دوباره از غله ساردنیا استفاده کرد. در این‌که، جمعیت مناطق داخلی ساردنیا هرگز کاملاً تابع کارتاژ نشدند، از تمامی اشارات موجود آشکار می‌شود. گذشته از این، گواهی مؤلفان باستانی مانند دیودوروس را در دست داریم که می‌نویسد:

«بدین ترتیب، کارتاژی‌ها، اگرچه نفوذشان تا دوردست ادامه داشت، و این جزیره را تصرف کردند، نتوانستند مالکان پیشین آن را به صورت برده درآورند و ایولایی‌ها Jolaes، از بیم جان به بخش کوهستانی جزیره گریختند و تعدادی اقامتگاه‌های زیرزمینی ساختند و در آن‌جا، به پرورش اغنام و احشام فراوان پرداختند... و اگرچه کارتاژی‌ها، با لشکرهای قابل ملاحظه، بارها با آنان به جنگ پرداختند، به سبب ماهیت ناهنجار سرزمین و دشواری مقابله با اقامتگاه‌های زیرزمینی آن‌ها، مردم از بردگی نجات یافتند.» ساختار سیاسی شهرهای پونیک در ساردنیا می‌بایستی متکی بر سیاست کارتاژ بوده باشد. وجود دو سوفت، در رأس شهرداری به‌وسیله یک کتیبه سه‌زبانه لاتینی - یونانی - پونیک، از پائولی گری Pauli Gerrei، به اثبات می‌رسد. متن پونیک می‌گوید: «قربانگاهی از مس به وزن حدود یکصد پوند به‌وسیله کلئون Cleon، وقف خدا اشمون مره Eshmun Merreh شده است. (خداوند) صدای او را شنید و او را شفا داد در سال سوفت هیمیلکات Suffetes Himilkat و عبداشمون Abdeshmun پسران هیمیلک Himilkat».

همان‌گونه که در کارتاژ معمول بود، یک سنای شهری به سوفت‌ها می‌پیوست. یک کتیبه دو‌زبانه لاتینی - پونیک، مربوط به سده اول پیش از میلاد، که در پایه تندیس یافت شده‌ای در سن آنتیوکو s.Antoico نقل شده است، در متن نو - پونیک چنین می‌گوید: «نذر هیمیلکات، پسر ایدنی بعل Idnibaal، پسر هیمیلکات، که به فرمان سنای سولسی تانی Sulcitanian، این معبد را برای بانو الات Elat ساخت و پسرش هیمیلکات، این تندیس را برپا داشت.»

درباره تاریخ ساردنیا تحت انقیاد کارتاژ اطلاعات پراکنده‌ای در دست است. بنا به گفته دیودوروس، در جنگ کارتاژی‌ها بر ضد دیونوسیوس سیراکوسی در ۳۷۹، طاعون وحشتناکی بروز کرد و مردم لیبی و ساردنیا، با استفاده از این موقعیت، سر به شورش برداشتند. بررسی ماهیت و درگیری‌های دقیق این حادثه، که درباره آن آگاهی زیادی در دست نیست، آسان نیست. به نظر می‌رسد که شورش، هم از سوی مردم محلی و هم از طرف آفریقاییان وارد شده به جزیره صورت گرفت. همین نکته را درباره روایت دیگری به وسیله دیودوروس می‌توان گفت که بر طبق آن، رومی‌ها تعداد پانصد نفر مرد را در ۳۷۸ به ساردنیا کوچ دادند. هرگاه روم کوشیده باشد کوچ‌نشینی در این جزیره در این زمان تأسیس کند، در این کار، بایستی با عدم موفقیت روبرو شده باشد.

در ۳۴۸، بنا بر عهدنامه دیگری میان روم و کارتاژ، رومی‌ها از تجارت در ساردنیا و تأسیس شهرهایی در این جزیره محروم شدند. این ماده، تا آنجا که تسلط قاطع کارتاژی‌ها را بر این جزیره می‌رساند، به وسیله پولیبیوس چنین گزارش شده است:

«هیچ فرد رومی حق ندارد در ساردنیا و لیبی به تجارت بپردازد یا در آنجا شهری بنا کند یا در ساردنیا یا لیبی بیش از آن بماند که برای گرفتن آذوقه یا تعمیر کشتی خود نیاز داشته باشد. اگر بر اثر بدی هوا به آنجا رانده شود، باید ظرف پنج روز آن محل را ترک گوید.»

این وضع، پس از جنگ‌های پونیک اساساً تغییر یافت. در ۲۵۹ - ۲۵۸ پیش از میلاد، در طی مبارزات نخستین، روم اولیبا را، که ژنرال هانو Hanno در دفاع از آن کشته شد، اشغال کرد و کرانه‌های این جزیره را به باد غارت داد، اما پاتک پونیک‌ها، به زودی روم را مجبور کرد که از تسلط بر این جزیره چشم‌پوشد. ولی در ۲۴۰، پادگان کارتاژی در ساردنیا، که تقریباً متشکل از مزدوران بود، بر ضد کارتاژ شورش کردند و دو سردار به نامهای بوستار Bostar و هانو را به قتل رساندند و در میان کارتاژی‌ها ایجاد وحشت کردند. در این ضمن کارتاژ، سخت سرگرم جنگ با مزدوران بود و بنابراین، در یکی از بحرانی‌ترین ادوار تاریخی خود، قرار داشت. اهالی ساردنیا بر ضد پادگان شورشی ساردنیا قیام کردند و مزدوران را مجبور به فرار به ایتالیا ساختند. مزدوران سپس به روم روی آوردند و این دولت از این فرصت، در ۲۳۸، برای اشغال ساردنیا و کرس استفاده کرد. کارتاژی‌ها کوشیدند دست به یک لشکرکشی بزنند، اما چون روم آن‌ها را به جنگ تهدید کرد سرانجام، عقب‌نشینی کردند. تسلط کارتاژ بر این جزیره، بدین ترتیب، به پایان رسید و ساردنیا به انضمام کرس، به صورت نخستین استان رومی در ماورای بحار درآمد.

اما نفوذ کارتاژ در ساردنیا بی‌درنگ خاتمه نیافت. برعکس، موجب خصومت شدیدی بر ضد رومیان شد که به مراتب، دشمنان بزرگتری از کارتاژی‌ها بودند. بدین ترتیب، در ۲۱۵، پس از نبرد کانای Cannae، اهالی سارد بر ضد رومیان به رهبری هامپسی کوراس Hampsichoras شورش کردند و از کارتاژ خواستند جزیره را دوباره به تصرف درآورد. لشکری به فرماندهی هاسدروبال کچل به راه افتاد. اما، در نتیجه شکست اهالی سارد و خودکشی هامپسی کوراس در نبرد کورنوس Cornus (۲۱۵) کوشش، با ناکامی روبرو شد و ارتش کارتاژی‌ها شکست خورد و سردار آن‌ها به اسارت درآمد.

۲. باستان شناسی

گذشته از موطن اصلی و کارتاژ، ساردنیا بدون تردید، منطقه‌ای است که در آن‌جا، علائم تمدن فنیقی - پونیک، ریشه‌های عمیق دارد. اقامتگاه‌های نخستین، باستانی و مسلماً پیش از دوره پونیک - فنیقی هستند و پیشروی از ساحل به داخل جزیره، به‌طور قابل ملاحظه‌ای انجام گرفت و به قصد غلبه نهایی بود.

بنابراین، با پدیده‌های پیچیده همزیستی نژادی و فرهنگی مواجه هستیم که به فرهنگ فنیقی - پونیک در ساردنیا، جنبه ویژه خود را می‌بخشد. از یک سو، بر اجزای متشکله فنیقی - پونیک، اجزای لیبیایی افزوده می‌شود که، در نتیجه انتقال جمعیت بر طبق تاریخ، یا تماس‌های پیش از تاریخ، از شمال آفریقا نشأت گرفته است و از سوی دیگر، میان فرهنگ فنیقی - پونیک و فرهنگ سارد و عکس‌العمل‌های اصلی بعدی، رابطه نزدیکی وجود دارد. سرانجام، فرهنگ فنیقی - پونیک در ساردنیا، به مراتب، فارغ از تأثیرات یونانی است تا در سیسیل و شاید در کارتاژ، و بنابراین، منبعی عمده برای بررسی واقعی ویژگی‌های جهان فنیقی - پونیک را، تشکیل می‌دهد.

در مورد نفوذ واقعی فنیقی، که مسلماً وجود داشت و قبل از نفوذ پونیک بود، جالب توجه است که اشاراتی را ملاحظه کنیم که از اسپانیا نشأت گرفته است: بنیانگذاران سنتی نورا Nora، از اسپانیا می‌آیند و کرچ‌نشینان نخستین، ظاهراً به منظور تجارت با غرب ایجاد شدند. گذشته از این، تجارت مزبور می‌بایستی در زمانی برقرار بوده باشد، که نخستین کوچ نشین ساردنیایی تأسیس گردید، اگر حقیقت داشته باشد که نورا در سده نهم (یا اندکی قبل از آن)، ایجاد شده باشد، در صورتی که کادیز Cadiz در پایان سده دوازدهم وجود داشت. اشارات جالب توجه دیگر، مانند ذکر احتمالی از خدا پوماي Pumay در کتیبه نورا، و بعضی عناصر ظاهراً قبرسی (به ویژه

تندیس‌های کوچک گلی)، به نظر می‌رسد که فنیقی‌های ساردنیا را با جزیره قبرس مربوط سازد. از سوی دیگر، اجزای تشکیل دهنده پونیکی در سده ششم به وجود آمد ضمن آن که در شهرهای ساحلی، پیش از اجزای متشکله بود، در شهرهای داخلی جزیره منحصر به فرد است، زیرا به نظر نمی‌رسد که قبل از نفوذ پونیکی - فنیقی به درون جزیره باشد. گذشته از این، اجزای متشکله پونیکی دارای تأثیرات زبانی بوده، که آن‌ها را نباید نادیده گرفت؛ بنابراین، نام‌های محل‌ها مانند ماکومر Macomer و ماگوماداس Magomadas و نام‌های مشترک مانند میزا Mizza (چشمه) مسلماً پونیکی هستند.

معمای عنصر فرهنگی لیبیایی پیچیده است. برای آن، ظاهراً دو مرحله را می‌توان پیش بینی کرد. مرحله پیش از تاریخ (هزاره دوم پیش از میلاد)، در مقوله تماس‌های کلی مدیترانه‌ای؛ و مرحله تاریخی در مقوله جابه‌جایی جمعیت‌هایی که پیش از این، از آن‌ها نام برده شد. نفوذ لیبیایی عمدتاً، با توجه به حقایق لغوی اثبات می‌شود که گاهی نیز، به جهان ایبرایی تسری می‌یافت.

دیدیم که چگونه مقابله با فرهنگ فنیقی - پونیکی، بعضی از تکامل‌های ویژه فرهنگ پیش - ساردنیایی را به جلو برد، مانند ساختن اشیای مفرغی. می‌توان افزود که اکتشافات اخیر در مونت‌سیرای، مواد بسیار دقیقتی را برای بررسی روابط میان این دو فرهنگ به دست می‌دهد. در مونت‌سیرای، مواجهه دو عنصر ساردنیایی و پونیکی آشکار است؛ و از اشارات بی‌شمار دیگر، که مهمترین آن‌ها نماد واژگون تائیت در گوری است که می‌بایستی، اثر صنعتگری باشد که مفهوم آن را نمی‌دانست. آشکار است که هنرمندان ساردنیایی، بنا به امر کارتاژی‌ها کار می‌کردند و موضوعات خارجی را تطبیق می‌دادند که اصل و منشأ و سنت‌های ویژه خود را به طور آشکار می‌ساختند.

باره کا Barreca، شرح مفصل و دقیقی از شهرسازی فنیقی - پونیکی در ساردنیا، نگاشته است. بنا بر اصول سنتی فنیقی، شهرها را بر روی دماغه‌ها یا جزایر کوچک مجاور ساحل می‌ساختند. این شهرها معمولا، دارای دو بندرگاه در دو بخش مقابل دماغه بودند به طوری که، باد در هر جهت بوزد، مورد استفاده قرار گیرد. در نورا و تاروس Tharros، برزخی که شبه جزیره را به سرزمین اصلی می‌پیوست، به عنوان یک موج شکن به کار می‌رفت. همین نکته در مورد سولکیس صدق می‌کرد که در باریکه‌ای قرار داشت، که به سوی جزیره گسترده می‌شد و آن را امتداد دادند، تا برزخی را تشکیل دهد و در طول آن، ترعای تعبیه شد، که دو بندر را به یکدیگر متصل می‌کرد. از سوی دیگر، کارالیس Karalis می‌بایستی، یک بندر در کرانه شرقی مرداب اس.

گیلا S.Gilla داشته باشد، ولی این امر، بدان سبب بود که از مرداب می‌بایستی پیوسته مراقبت کنند.

روش فنیقی‌ها و کارتاژی‌ها در ایجاد بارانداز را می‌توان از بعضی منضمات ساحلی در نورا و تاروس استنتاج کرد: این منضمات، که اکنون در زیر آب قرار دارند، ظاهراً به‌طور مصنوعی هموار شده‌اند، و بنابراین، می‌توان فرض کرد که، صخره طبیعی را برای ایجاد باراندازها صاف کرده‌اند. در صورتی که، تغییر سطح اصلی ساحل ساردنیا، اکنون آنچه را که سابقاً لااقل یکی دو متر از آب بیرون می‌آمد، زیر سطح آب قرار داده است.

بر طبق روش متداول در شهرهای بندری، میدان، جایی که کالاها را در آن‌جا در معرض تماشا و فروش می‌گذاشتند، می‌بایستی در کنار بندر بوده باشد. کاوش‌های انجام شده در نورا، یک میدان مشابه را آشکار ساخته که بقایای آن، در واقع، مربوط به عصر امپراتوری روم است، ولی از لحاظ محلی، مطابق اصول ساختاری رومی‌ها نیست و بنابراین، آن را می‌توان دارای اصل و منشأ فنیقی یا پونیک دانست.

در غرب میدان نورا، پسکه Pesce، یک محله مسکونی را مورد کاوش قرار داده است که ویژگی پونیک خود را، علی‌رغم تغییرات حاصل شده به‌وسیله رومی‌ها، حفظ کرده است. نواحی مربع یا مستطیل شکل کوچکی وجود دارد که کف آن‌ها را از گل رس ساخته‌اند و سوراخ‌هایی در پایه دیوارها، برای کوزه‌های دو دسته تعبیه و همچنین برخی از دیوارها را به شکل ویژه «دوک» ساخته‌اند. خانه‌ها گاهی، از دو اتاق به هم پیوسته ساخته شده‌اند و گاهی آن‌ها را با چندین اتاق در پیرامون ناحیه‌ای مرکزی می‌ساختند که احتمالاً، به منزله حیاط بود. بعضی خانه‌ها دارای آب انباری هستند که به شکل «تشت حمام» بودند، یعنی دراز و باریک و ضلع‌های کوچکتر آن‌ها را مدور می‌ساختند، بعضی از این آب انبارها را، در تپه‌ای در بوتیا Bythia ساخته‌اند، که در مقابل آن‌ها، حیاط‌هایی قرار دارد و در کاگیلاری، کف خانه‌های پونیک یافت شده و در اس. آواندراسه S.Avendrace، از گل قرمز کوبیده شده هستند و سنگ آهک سفید را به آن‌ها افزوده‌اند و شکل‌های هندسی و علامت ویژه تائیت را با آن‌ها ساخته‌اند. سرانجام، محله‌ای در تاروس داریم که آن را چنان تغییر دادند، که جنبه پونیک آن را از جنبه رومی نمی‌توان تشخیص داد. اما، یک روش آبرسانی جالب وجود داشت که در آن، لوله‌هایی از جنس خاک رس را در دیوار تعبیه می‌کردند و نظیر آن‌ها در جای دیگر، تاکنون یافت نشده است. شهرها بدون تردید، به‌وسیله دیوارهایی محصور می‌شدند. باره‌کا، بقایای استحکاماتی را در نورا، سولکیس، مونته سیرای و تاروس یافته و توانسته است، بقایای پیش - رومی را، که در

دیوارهای پیزا در کاگلیاری به کار رفته، شناسایی کند. از آنچه می‌توان دآوری کرد، و تا آن‌جا که زمین اجازه می‌داد، نظام استحکامات می‌بایستی نظیر استحکامات کارتاژ باشد: یک دیوار خارجی در پیرامون سراسر ناحیه مسکونی و یک دیوار داخلی، که گورستان را در بر می‌گرفت. دیوارهای سولکیس، نمونه خوبی از استحکامات خارجی است و آن‌ها را به گونه‌ای ساخته‌اند که از شرایط طبیعی بهره‌برداری کنند و آن‌ها را بر روی تپه‌هایی قرار دادند که، در یک نیم‌دایره در پشت محله بندرگاه گشوده می‌شد و تا فراسوی ناحیه مسکونی امتداد داشت. به عنوان نمونه‌ای از استحکامات داخلی، استحکامات نورا و تاروس را داریم که در آن‌جا گورستان در منتهی‌الیه سرزمین اصلی قرار داشت. گورستانهای کارالیس Caralis را داریم، که بر فراز تپه داخلی قصر واقع بود و بالاتر از همه، گورستان مونت سیرای است که، در ۱۹۶۴ یک اثر جالب توجه پونیکی از آن‌جا به دست آمد و تنها دژی است که در ساردنیا تاکنون شناخته شده است.

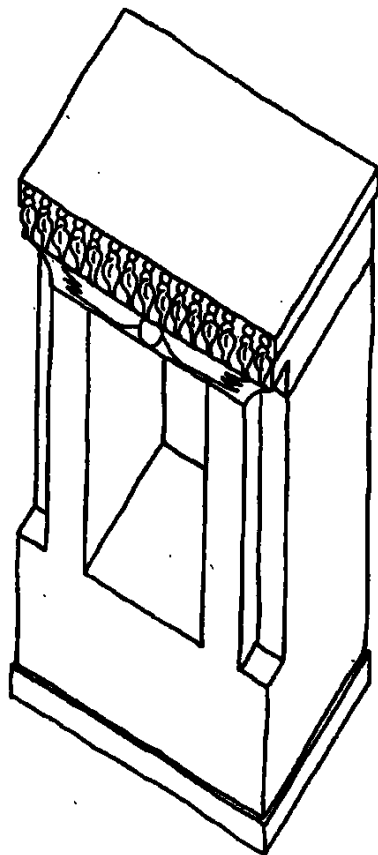
گورستان مونت سیرای در حاشیه جنوبی تپه واقع بود و بخش‌های خارجی آن، به وسیله تخته سنگ‌های بزرگ سرایشی حفظ می‌شد، که دیوارها را باروش فن شناخت سنگ‌های عظیم بر روی آن‌ها ساخته بودند. در عوض در بخش داخلی، دو رشته خط استحکامی از آن حمایت می‌کرد که دسترسی به آن‌ها، از طریق دروازه‌ای باریک صورت می‌گرفت و به وسیله دو برج، از آن دفاع می‌شد. در بالاترین نقطه گورستان، جای مستحکمی قرار داشت که در دو سوی آن، اطاق‌هایی ساخته بودند و در آن‌ها، اشیای متعلق به مراسم پرستشی پیدا شده است.

در سولکیس، جاده قدیمی در پیرامون شهر، مورد کاوش قرار گرفته است. این جاده، که از پشت دیوارهای خارجی آغاز می‌شد، به سربازان امکان می‌داد، که به سرعت از نقطه‌ای به نقطه دیگر بروند. درباره جاده‌های دیگر در شهرهای پونیکی، آگاهی کمی در دست است: اما، در نورا و تاروس، ظاهراً جاده‌ای اصلی وجود داشته که، از بندرگاه و میدان آغاز و به گورستان ختم می‌شده است، و امکان دارد که شهرهای دیگر را نیز در پیرامون یک کوچه بزرگ اصلی می‌ساختند.

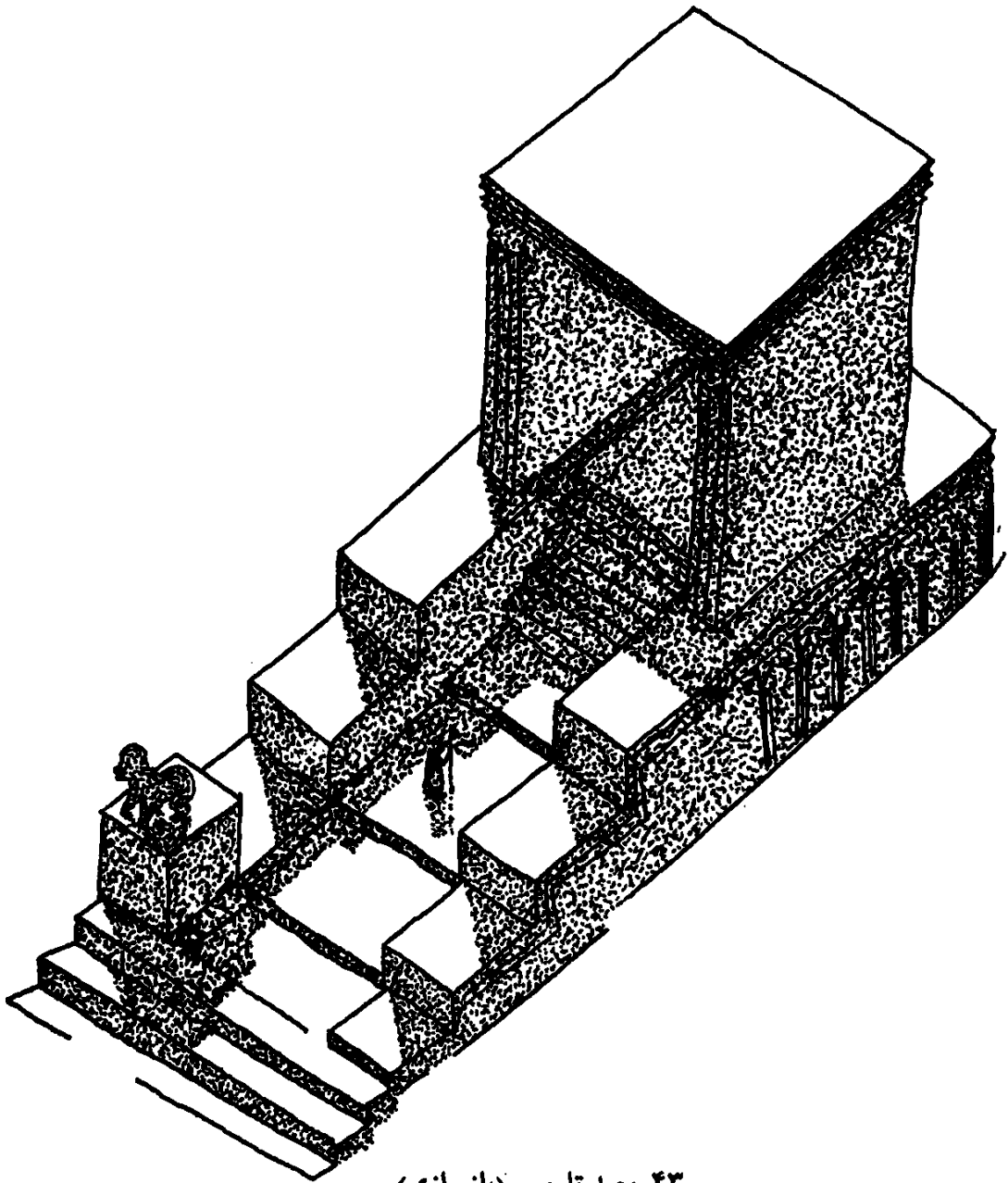
در بیلاقات پیرامون مراکز شهری، و در این‌جا باز سولکیس نمونه خوبی است، آثار فراوانی از بناها و گورهای پونیکی آشکار شده است. مانند کارتاژ، خانه و کشتزارها احتمالاً، در پیرامون شهر پراکنده بودند و محصولات کشاورزی فراوانی از آن‌جا به دست می‌آمد. شهرهای کوچک مانند مازاکارا Mazzacara، نزدیک سولکیس و سن سالواتور، دیکابراس S.Salvatore dicabras، نزدیک تاروس؛ شاید به همین ترتیب، تکامل یافته باشد.

بقایای بی‌شماری از پرستشگاه‌های پونیکی در ساردنیا وجود دارد. اما، بیشتر آن‌ها، متأخر

است، و دارای کارهای استادانه پیچیده‌ای است. در این جا، مطلب را با یک «محل مرتفع» به‌ویژه مربوط به فنیقی‌ها آغاز می‌کنیم، که عبارت از ناحیه‌ای مقدس و شامل محوطه‌ای باز بود و شیء پرستشی «بتیل، جاپیکره دیواری» در مرکز آن قرار داشت و نمونه‌ای از آن، در سن آنتیوکو در کولینادل فورتنو Collina del Fortino، یافت شده است. این خود، محوطه‌ای مستطیل شکل است که به وسیله قطعات سنگ، ساخته شده و آن را بر فراز یک نوراگه Nuraghe ویران شده (به معنای برج مدور پیش - ساردنیایی)، درست کرده‌اند. پرستشگاه تانیت در نورا نیز «محل مرتفع» تشخیص داده شده است. پاترونی Patroni، یک سنگ سیپوس هرمی شکل را کشف کرده است که، تندیس تانیت بوده است و مین‌گازینی Mingazzini تصور کرده است که بقیه دیوارها نشانه یک محوطه باز بوده است. اما امکان دارد که جدارهای دیگری در داخل وجود داشته باشد. از یک بنای مذهبی دیگر در نورا، که در نتیجه تغییرات متوالی تکامل یافته است، یک جاپیکره دیواری بسیار جالب توجهی به دست آمده است، زیرا تنها جاپیکره دیواری است که در ساردنیا کشف شده و یک نمونه مشهور فنیقی - امریتی Amrit را به خاطر می‌آورد: قاعده و پایه باقی مانده است و بر فراز آن می‌توان، مانند الگوهای شرقی و آفریقایی یک قرص خورشید بالدار را مشاهده کرد که یک ردیف از علایم سلطنتی مصری (تصویر ۴۲) بر فراز آن قرار دارد.



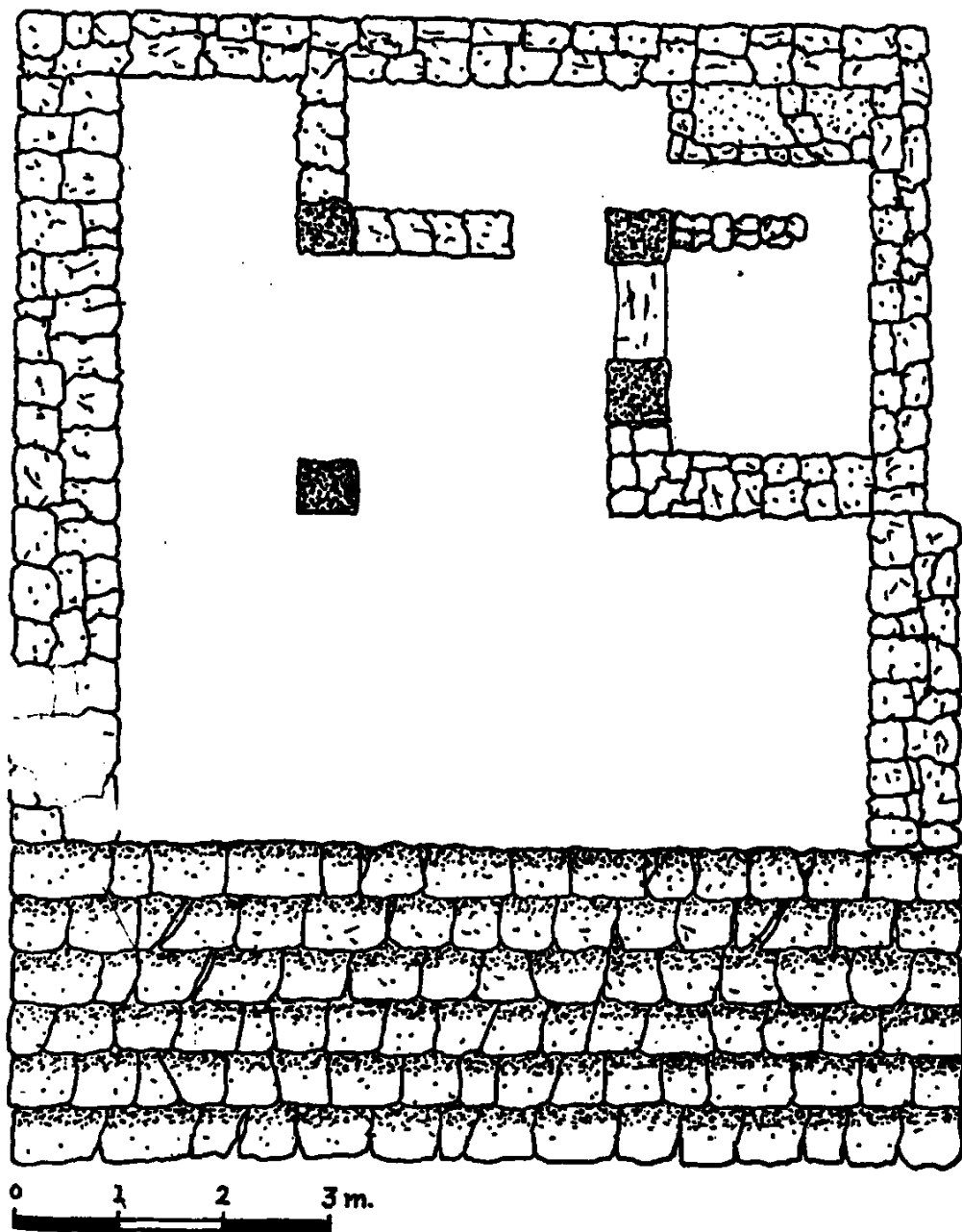
۴۲. جاپیکره دیواری از نورا (بازسازی)



۴۳. معبد تاروس (بازسازی)

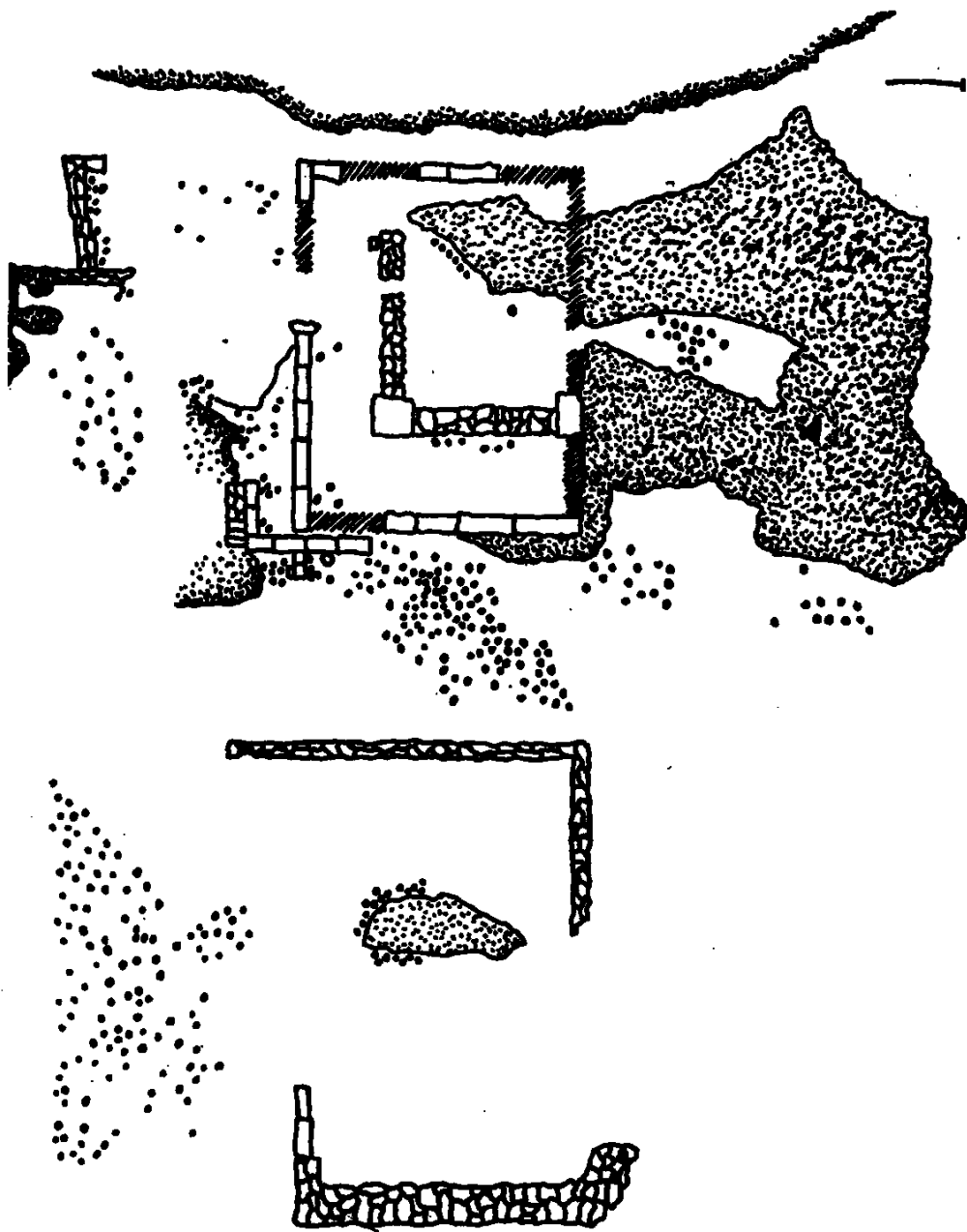
پرستشگاه بس Bes در بوتیا Bythia، شاید تنها بخش باقی مانده از پرستشگاه فنیقی سستی با سه اتاق تودرتو باشد. در مورد بقیه، گونه‌ای که در ساردنیا، در دوره‌ای نسبتاً متأخر متداول بوده، عبارت از محرابی است که شامل یک سلا Cella، که پیش از آن، یک ردیف پله وجود داشته و در پیرامون آن، یک تمه‌نوس Temenos ساخته بودند (که تکامل آشکاری از یک «محل مرتفع»)، را نشان می‌دهد. پرستشگاه عظیم تاروس چنین است، با سلایی که گونه متداول ستون‌های یادمانی را نشان می‌دهد، که جلو آن باز است و دو شبه ستون دارد، که در دو سوی آن،

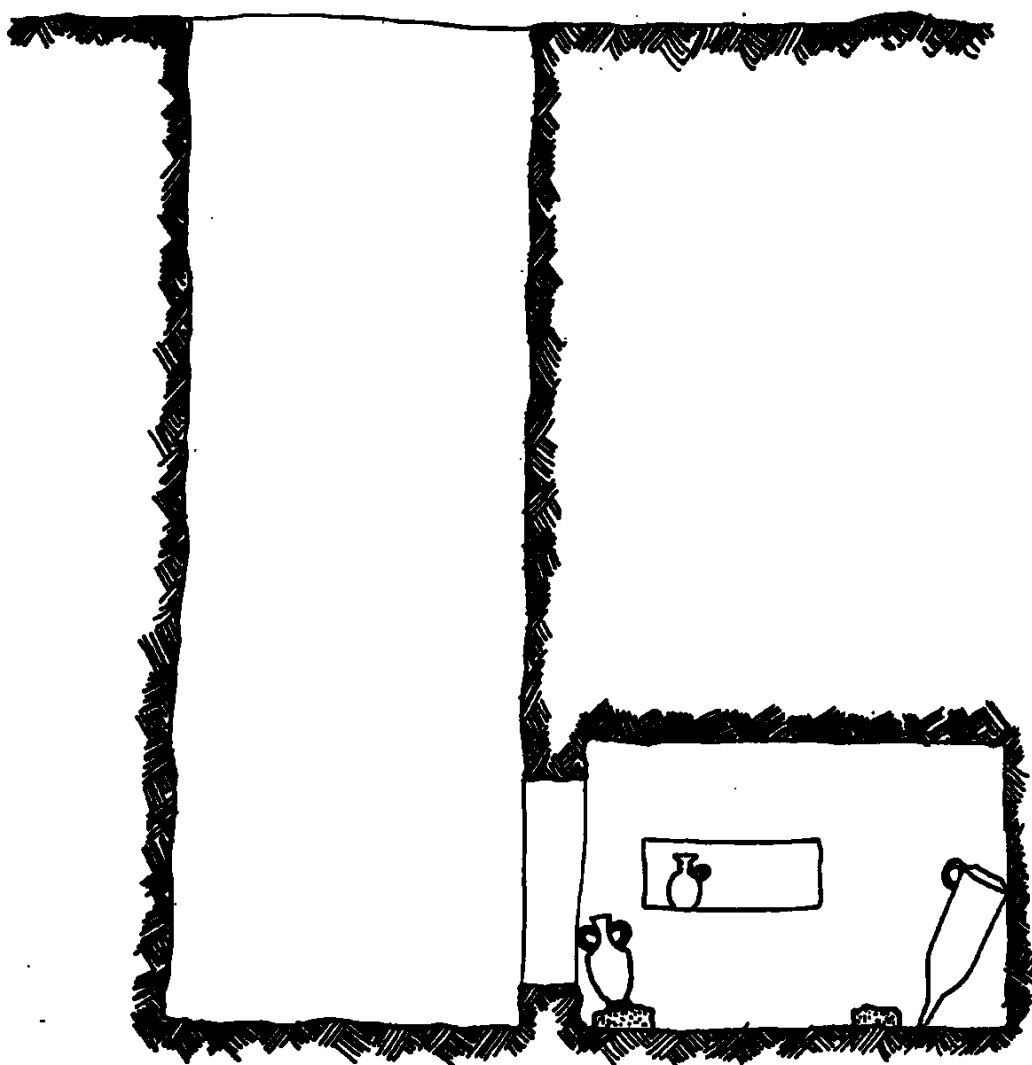
طوماری سرستون واقع است و زیر فرسبی با قالب گیری مصری است. همه این‌ها، بر روی پایه ستون بلندی است، که از طریق یک پلکان عظیم به آن می‌رسند (تصویر ۴۳). پرستشگاه یافت شده در ویامالتا *Via Malta* در کاگیاری، باید مشابه آن بوده باشد. در جلو آن، تالاری به سبک یونانی نیز وجود داشته بود که از آن، برای کارهای نمایشی یا برای گردهمایی استفاده می‌کردند.



۴۴. معبد مونته سیوای

سرانجام، گونه متفاوتی از معبد، به وسیله باره‌کا در تاروس (دماغه سن مارکو San Marco)، در ۱۹۵۸ و در مونته سیرای در ۱۹۶۳، کشف شده است (تصویر ۴۴) و آن عبارت از یک نیایشگاه سرگشاده و به شکل مستطیل بوده است و از طریق پله‌هایی که در ضلع دراز آن می‌ساختند، به آن می‌رسیدند. داخل آن، شامل اتاقک‌هایی که به‌طور نامنظم تقسیم شده و مقدس‌ترین آن‌ها برای قربانی اختصاص داشته است. شبیه این گونه پرستشگاه را می‌توان در بعضی بناهای مقدس در قبرس، مربوط به آغاز هزاره اول پیش از میلاد مشاهده کرد.





۴۶. گور استوانه‌ای از سولکیس

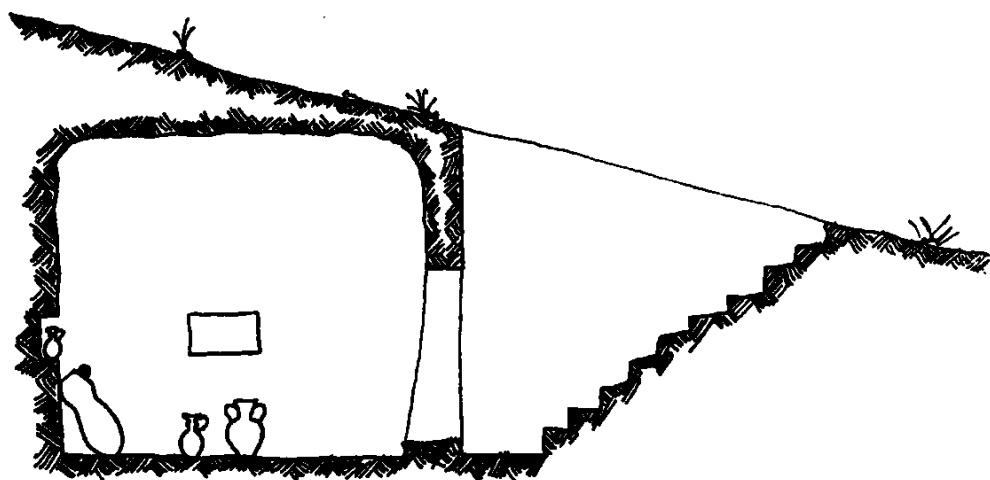
نوع دیگر بنای مذهبی، که در ساردنیا حفظ شده توفت است. در کارالیس و نورا توفت‌هایی وجود داشته است، ولی کاربرد آن، معلوم نبود و امروزه تقریباً از میان رفته‌اند. یک توفت بسیار جالب در تاروس وجود دارد که کاوش در آن، هنوز در مرحلهٔ اولیه است. بهترین توفت‌ها برای بررسی در زمان حال، توفت‌های سولکیس و مونته سیرای هستند. در سولکیس، در حوالی شمال شهر، توفت بر روی تپه‌ای صخره‌ای و شیب‌دار واقع است و در دامنه‌های آن، محلی است که به علت وجود ظروف مخصوص خاکستر مردگان به «طاقک ظروف»، معروف است. و شامل

حیات‌های چهارگوشه با ابعاد مختلف است (تصویر ۴۵). یک حیات وسیع، دارای سه حیات کوچکتر و دو حیات (یکی در داخل دیگری)، نزدیک بالای تپه و حیات سوم، نزدیک پای تپه است. مدخل همیشه، در بخش جنوبی قرار دارد. یک بخش از صخره‌های بزرگ و مربع شکل برجسته به شکل متوازی‌الاضلاع، از دیوار باقی مانده است. وجود چراغ‌هایی نوکدار، حاکی از آن است که، قدیمی‌ترین سطح، مربوط به سده نهم می‌شود و طبقات متوالی دیگر، به دنبال می‌آید، که سراسر تاریخ شهر را نشان می‌دهد. در توفت‌ها، صدها ظروف خاکستر یافت شده، که حاوی استخوان‌های کودکان و دندان‌ها، به انضمام صفحات و چراغ‌ها و تندیس‌هایی از سفال و بتیل‌ها و سیپوس‌های نذری با تصویر تانیت، در یک چارچوب معماری به‌دست آمده است. کتیبه‌ها، گواه قربانی‌هایی است که برای تانیت و برای خدای مذکری که احتمالاً بعل ادير بوده، انجام می‌گرفته است.

در مونه سیرای، مانند سولکیس، توفت در حاشیه یک ناحیه مسکونی است. این توفت، شامل ظروف ویژه خاکستر مردگان و ستون‌های یادمانی است که در میان صخره‌ها، یا بر روی زمین در درون سنگ‌ها پراکنده‌اند، و احتمالاً دوطبقه هستند، که یکی از آن‌ها را می‌توان، لااقل به سده‌های پنجم - چهارم و دیگری را به سده‌های سوم - اول نسبت داد. از توفت، یک سلسله پله‌های بزرگ، منتهی به پرستشگاهی می‌شود که آن را توصیف کرده‌ایم؛ از آن‌جا که یک اجاق، جهت سوزاندن اجساد با بقایای استخوان‌ها یافت شده است، آشکار است که مراسم قربانی در درون و نه در خارج از پرستشگاه، انجام می‌گرفت.

گورستان‌های پونیکی در حول و حوش نواحی مسکونی قرار داشتند. اما وضعیت فرق می‌کند، و علاوه بر گورهای خارج از دیوارها، گورهایی در درون قرار دارد. تدفین، بیشتر به وسیله خاک سپاری انجام می‌گرفت و گورها، دارای انواع گوناگون بودند: آن‌ها را در زمین مانند گورهای ساده حفر می‌کردند، یا مانند صندوق با قطعات سنگ می‌ساختند، یا در صخره‌ها به صورت استوانه، یا به صورت دروموس Dromos می‌کنند. در این مورد، نمونه‌های فنیقی به چشم می‌خورد. گورهای استوانه‌ای (تصویر ۴۶)، شامل اتاقک‌های زیرزمینی است، که به وسیله استوانه‌هایی با جاپاهای کنده شده در جوانب، به آن‌ها می‌توان رسید. گورستان کارتاژی در توویکسدو Tuvixeddu در کاهلیاری، از این گونه است. به گورهای درومویی tombs - Dromos (تصویر ۴۷)، در طول راهروهایی می‌توان رسید، که دارای پله هستند و شامل اتاق‌های مربع یا مستطیل شکل می‌باشند و این اتاق‌ها، به اندازه‌ای بلند هستند که یک نفر مرد می‌تواند در درون آن‌ها بایستد. دیوارها پوشیده از گورهایی هستند که آن‌ها را در خود صخره

ساخته‌اند و در آن‌ها، طاقچه‌های کوچک برای ظروف و چراغ تعبیه کرده‌اند. در گورها، بقایای تابوت‌های چوبی، که آن‌ها را با رنگ قرمز جلا داده بودند، یافت شده است. اطاق ویژه تدفین را به دو بخش، یا به یک اطاق مخصوص کفش کن و دو اطاق تقسیم می‌کردند. مهمترین نمونه‌های گورستان‌هایی با گورهای درومو گورستان‌های سولکیس و مونته سیرای است. در گورستان محل اخیر، گور جالب توجهی وجود دارد که از آن، تنها ستون صخره‌ای مرکزی، با علامت تائیت واژگون منقوش بر آن، باقی مانده است. همچنین در مونته سیرای، گور دیگری دارای سر یک مرد و شاید سر یک شیطان بود، که آن را در سقف حک کرده بودند. شاید این سر، برای ترساندن ارواح بوده و این امر، رسم مشابهی را در گورهای متأخر پونیکی در مالتا و همچنین گوری در قبرس را به یاد می‌آورد که، سر یک گورگون^(۱) را بر روی آن نقر کرده‌اند. سرانجام، باید فقدان تابوت‌های سنگی انسان مانند را در ساردنیا مورد توجه قرار دهیم، که در فنیقیه و سایر بخش‌های جهان فنیقی - پونیکی متداول بود.



۴۷. گور درومو از سولکیس

تندیسهای انسانی در ساردنیا کمیاب است، هر چند بعضی نمونه‌های جالب توجه وجود دارد. تندیس جالب توجهی از یکی از خدایان در مونته سیرای در ۱۹۶۴ به دست آمد (لوح ۳۴).

۱. Gorgon نام عفریته اساطیری یونان که نگاهش به هر کس می‌افتاد او را در دم بر جای سنگ می‌کرد - م.

سر این تندیس که بسیار حجیم است، با بقیه بدن آن، از حیث تناسب، دارای تضاد است و طرح آن به دشواری قابل درک است. همچنین بعضی دیگر از اجزای آن، به طور ساده، نمایش داده شده است: طرح بازوان به دشواری دیده می شود و بر هر دو سوی چهره، گیسوانش پیچ خورده و گوش هایش مبدل به دو دایره متحدالمرکز شده است.

یک سلسله تندیس، که می گویند از بس Bes است، از ساردنیا نشأت گرفته است. با توجه به حجم آن ها، می توان تصور کرد که مربوط به عصر هلنیستی هستند. این نکته، مثلاً درباره دو تندیس از ماراکالائونیس Maracalagonis، نزدیک کاگیلاری صدق می کند (لوح ۳۲)، که علاقه به عریان نشان دادن را (به ویژه در مورد شکم) آشکار می سازد. از سلسله تندیس های بس Bes، بهترین آن ها عبارت از مجسمه عظیم از سنگ سیاه است که به وسیله تاراملی Tarameli، در بوتیا یافت شده است.

یک تندیس دیگر با اندازه طبیعی از خارای سرخ، که در باغ گیاه شناسی کاگیلاری بوده و اکنون در موزه محلی است نیز، مطابق سنت پونیکی ساخته شده هر چند، مربوط به دوره متأخر است. این تندیس، عبارت از الوالهولی است که چهره آرام و تقریباً بی حال آن، حاکی از الگوهای پایان سده چهارم یا آغاز سده سوم است (لوح ۵۲).

در کاوش های اخیر در پرستشگاه عظیم تاروس، شیری با اندازه طبیعی از سنگ سیاه یافت شده است، که بر روی پاهای عقب خود چمباتمه زده و یکی از پنجه های جلو او به طرف زمین متمایل و دیگری، به طرف جلو باز است (لوح ۵۶). فرسودگی فراوان این تندیس، حاکی از آن است که مدت ها در هوای آزاد بوده و احتمال دارد که، مانند الگوهای شرقی دور دست خود، آن را برای نگهداری ضریح نصب کرده بودند. پسکه Pesce، نویسنده مطالب مربوط به کاوش های انجام گرفته در تاروس، تاریخی را در سده چهارم - سوم پیش از میلاد، پیشنهاد می کند. اندکی دورتر، ران و دم شیر مشابهی به دست آمده است و احتمالاً، جفت آن شیر بوده و در یک سوی مدخل مکان مقدس قرار داشته است.

کلمه ای چند درباره بتیل ها، باید گفت که عبارت از ستون های پهنی بود که تصور می رفت، یکی از خدایان در آن می زیسته است. اگرچه در بقیه جهان پونیکی، تعداد زیادی بتیل برجسته بر روی ستون های یادمانی وجود داشته است. از ساردنیا، تندیس های بسیاری به دست آمده که کاملاً، مدور بوده اند. یکی از آن ها، که از مونته سیرای است، پایه ای مربع دارد و ته ستون را به آن وصل کرده اند. تندیس های دیگری از پونته سنو سنسو Punt, e Su Sennu به دست آمده و می گویند در آن جا در قدیم در فضای باز، ضریحی وجود داشته است.

اکنون که به تندیس‌های کوچکتر می‌پردازیم، به دشواری می‌توان بقایای تندیس‌های ویژه فنیقی را که از مفرغ می‌ساختند، به دست آورد. تندیس کوچکی از نورا در بیست کیلومتری شمال شرقی الگرو^(۱) Alghero، دارای سر و نیمتنه مردی ریشدار است که، کلاه نوکدار ویژه‌ای بر سر دارد. بازوی چپ آن، به طرف جلو خم شده و بازوی راست به علامت برکت دادن بالا آورده شده است. این تندیس، عریان است (لوح ۴۶) و پسکه تاریخ سده هشتم - هفتم پیش از میلاد را برای آن ذکر می‌کند. تندیس مفرغی کوچکتری از جنونی Genoni (استان نوئورو Nuoro)، به دست آمده که مربوط به مردی ریشدار با کلاهی از پر و ردایی بلند و چسبان است و بازوانش به همان ترتیبی است که در الگوی پیشین مشاهده شد. اما این تندیس، که گفته می‌شود، تصویر ساردوس پاتر Sardus Pater می‌باشد، مربوط به پایان سده پنجم تا آغاز سده چهارم است و آن را نمی‌توان محصول صنعتگران پونیک دانست. در تندیس‌های کوچک عصر هلنیستی مربوط به ایزیس، که هوروس را شیر می‌دهد و همچنین تندیس‌های اوزیریس و هارپوکراتس Harpocrates، را از مصر وارد کردند.

چوب‌کنده کاری شده کوچک، به صورت تنها نمونه‌های مصنوعاتی است، که مسلماً وجود داشت ولی، به سبب کیفیت ماده به کار رفته، از میان رفت. یکی از آن‌ها که اوزیریس را نشان می‌دهد، از اولبیا نشأت گرفته و دیگری، که وضع بدتری دارد، شاید مظهر بس Bcs باشد و از نورا به دست آمده است. باید توجه داشت که، بر طبق بررسیهای اخیر، قالبهای مفرغ‌های دوره پیش - ساردنیایی، از چوب و نه از موم یا گل رس بوده است. باتوجه به پیکره‌های کوچک از جنس سفال، ساردنیای دوره پونیک، دارای مصنوعات غنی و متنوعی بوده است که، به سبب پیوستگی آن‌ها به بخش‌های دیگر جهان فنیقی - پونیک، بی‌نهایت جالب توجه هستند. بعضی تندیس‌ها از زنان، دارای اصل و منشأ فلسطینی و قبرسی هستند: تندیس الهه‌ای عریان، که ایستاده و سینه‌های خود را در دست گرفته است (با نمونه‌ای از نورا، از سده ششم پیش از میلاد، قابل مقایسه است)، (لوح ۶۷)؛ الهه‌ای ایستاده در جامه‌ای چین‌دار و با سربند مصری، که بازوان خود را نزدیک به بدن نگاه داشته است، (با نمونه‌ای از تاروس، که از سده ششم است، مقایسه شود)؛ الهه‌ای ایستاده، ملبس به جامه دوریایی با سجاف پهن، که دست‌های خود را بر روی سینه نهاده و یکی از آن دست‌ها، تاجی را و دیگری گل نیلوفری را گرفته است (با نمونه‌ای از تاروس به تاریخ اواخر سده ششم قابل مقایسه است)؛ الهه‌ای ایستاده از گونه هلنی، اما با دایره

۱- احتمالاً به صورت بیت - ایل بوده که مقصود خانه خداست - م.

زنگی فنیقی - پونیک (با نمونه‌ای از تاروس به تاریخ سده ششم قابل مقایسه است)؛ الهه‌ای نشسته به گونه هلنی، که در گورهای پونیک نیز از آن می‌توان دید (با نمونه‌ای از پریدوایبا Perido Ibba در کاگلیری به تاریخ اواسط سده ششم قابل مقایسه است)؛ بس Bes، از گونه‌ای شبیه گونه تندیس بزرگتر که به سبب پوشش سر درازی از پر، و بقایای رنگ آمیزی شده‌ای جالب توجه است، که ویژگی مشابه ویژگی تندیس‌های بزرگتر را به‌خاطر می‌آورد (با نمونه‌ای از گورستان ویا ایسمالیاس Via Ismalias، در کاگلیری، به تاریخ آغاز عصر هلنیستی قابل مقایسه است)؛ دو تندیس کوچک خرد شده دارای اهمیت ویژه‌ای هستند. یکی از سولکیس و دیگری از مونته سیرای است که سر مردی با ریش نوکدار و بیرون آمده را نشان می‌دهد: این مطلب جزئی، حاکی از تأثیرات ویژه قبرسی است. در موارد دیگر، گونه سازی به‌طور آشکار به سبک یونانی است. بدین ترتیب، علی‌رغم این واقعیت، که نظیر آن را در جهان پونیک می‌توان یافت، آن را نمی‌توان بخشی از محصولاتی دانست که آن را به‌عنوان فنیقی - پونیک در ساردنیا، بتوان توصیف کرد.

کشف عمده پیکره سازی در ساردنیا مربوط به استیپه Stipe نذری از بوتیا، به‌وسیله پسکه است. نزدیک پرستشگاه بس Bes، در خندق وسیع، در حدود دویست تندیس کوچک در دو طبقه یافت شد: طبقه پایین، مرکب از شن و مخلوط با خاک سیاه، شامل تندیس‌های کاملی با وضع نسبتاً خوب بود؛ طبقه فوقانی، مرکب از شن مخلوط با خاک خاکستری رنگ، حاوی بخش‌هایی از تندیس‌های کوچک بود، مانند بدن‌هایی که سر و بازو و ساق پا نداشتند. این تندیس‌های کوچک را آشکارا از پرستشگاه برداشته و سوزانده بودند و نمونه‌های کامل را از تندیس‌های باقی‌مانده، جدا ساختند. با تندیس‌های کوچک، اشیای دیگری یافت شد مانند بخورسوز، چراغ، ظروف، حلقه‌های مفرغی، مهره‌های گردنبند، مهره‌های زرین، طلسم و تعدادی صدف. اگرچه در هیچ محلی در ساردنیا اشیایی شبیه اشیای بوتیا، یافت نشده است، باید از کشف دو تندیس کوچک مشابه در نورا و تاروس یاد کرد. این نکته، حاکی از گسترش فراوان این گونه از محصولات است، که در خارج از ساردنیا در کارتاژ و موتیا و ایبیزا تشابهات بسیاری داشتند.

گونه‌شناسی تندیس‌های کوچک از قرار زیر است: بدن، مانند یک ظرف زنگوله شکل واژگون است، که آن را با چرخ کوزه‌گری ساخته‌اند؛ به نظر می‌رسد که سر و بازوان و اعضای تناسلی را بعداً به آن افزوده‌اند. ضمن آن که ظرف‌ها را ظاهراً پیشتر ساخته‌اند، ویژگی بخشیدن به آن، فردی بوده به‌طوری که، دو تندیس، هیچ‌گاه مشابه نیستند. به ویژه، بازوان، همیشه به

شیوه‌ای متفاوت مفصل بندی شده به صورتی که، دست‌ها که آن‌ها را با قطعاتی از تپاله ساخته‌اند، در بخش‌هایی از قسمت‌های مختلف بدن درست شده‌اند. به سبب این ویژگی است، که پسکه تصور کرده است، که تندیس‌های کوچک، هدایایی بوده که از سری پیروان برای بهبود یافتن از بیماری‌ها تقدیم می‌شده و این موضوع، از موقعیت دست‌ها به حالت دعا معلوم می‌شده است. همان مؤلف، تندیس‌های کوچک را به دو گروه از لحاظ گونه‌شناسی و سبک‌شناسی تقسیم کرده است. در این مورد، دست‌ها دارای اهمیت ویژه‌ای است و یک گونه مدور، یک گونه گلابی شکل و یک گونه مسطح را می‌توان تشخیص داد. بدن نیز دارای گونه‌ای متفاوت بوده است: به شکل پیاله؛ به شکل جام؛ به شکل زنگوله و به شکل لوله. روی هم رفته، هنری متواضعانه و مردمی و باوجود این، گویا و ماهرانه بوده است.

اکنون به نقوش برجسته می‌پردازیم. یک یادمان کوچک از تاروس موقعیت خاص خود را دارد. این یادمان، که ارتفاع آن به چهل و یک سانتی‌متر می‌رسد و از سنگ سیاه ساخته شده است، به صورت یک ستون یادمانی است که در پیرامون آن، چهار تندیس در حال رقص دیده می‌شود: منظره پشت سر، تندیس زنان عریان و منظره قدیمی یک تندیس مرد، که دامنی پوشیده است. بر فراز سر تندیس مرد، سر گاوی از ستون یادمانی بیرون آمده است. پایانه خود ستون یادمانی، به صورت هرمی با پله است. بنا به گفته پسکه، آن را می‌توان به سده سوم - دوم پیش از میلاد نسبت داد. همچنین از تاروس یک ستون یادمانی کوچک از سنگ سیاه به دست آمده که تصویر قهرمانی را در حال کشتن یک جانور افسانه‌ای بالدار نشان می‌دهد و آن را به صورت برجسته ساخته‌اند (لوح ۵). برای آن، تاریخ پایان سده ششم را ذکر کرده‌اند.

ستون‌های یادمانی، مقوله‌ای از برجستگی‌های فراوان و گوناگونی را تشکیل می‌دهد که در آن‌ها ساردنیا، باز موقعیتی برجسته در جهان پونیکی داراست. در آغاز باید گفت مصنوعات پونیکی، در تماس با محیط پیش - ساردنیایی قرار گرفت که در آن‌جا، مصنوعات، بتیل‌ها و ستون‌های یادمانی، قابل ملاحظه است. در واقع، لی لیو Lilliu، تشابه به‌ویژه‌ای را ذکر کرده است که میان یک نمونه پیش - ساردنیایی از بیریس تدی Biristeddi و یک نمونه پونیکی از نورا وجود دارد. در هر صورت، به نظر می‌رسد که محیط در تکامل محصولات پونیکی اثر کرده باشد. واقعیت منحصر به فرد دیگر این است که، در این‌جا هیچ ستون یادمانی مربوط به تخت یا ستون یادمانی نوکدار وجود ندارد، که از ویژگی مرحله دوم مصنوعات کارتاژی بود. معمولاً عناصر سامی بر عناصر یونانی غلبه دارد، هر چند عناصر یونانی سرانجام، در ستون‌های کوچک تیرهای قائم، به سبک دوریایی یا ایونیایی یا در ستون پایه‌هایی با آرایش سنتوری سه گوشه‌ای

و پیکره بالا ستوری Acroteria، به چشم می‌خورد ولی نه در عناصر اصلی زمینه تصویری (و این نکته درباره سولکیس است نه درباره نورا).

اکنون به بررسی گروه‌های گوناگون ستون‌های یادمانی می‌پردازیم، که مراکز اصلی از آن‌ها نشأت می‌گیرد و عبارتند از نورا، سولکیس و مونته سیرای است. تا آن‌جا که به نورا مربوط می‌شود، بت‌های آنی‌کونی Aniconi، به تعداد زیاد وجود دارد: بدین ترتیب، بتیل‌های ستونی شکل را می‌بینیم، که یا به‌طور مستقل یا به صورت بتیل‌های دو گانه و سه گانه هستند. نوع اخیر، بسیار متداول است و گاهی بر فراز آن، نمادهایی از هلال ماه و خورشید دیده می‌شود؛ شکل لوزی بر روی محراب، دارای نمادهای دیگری به مقیاس کوچکتر است؛ و بت‌های بطری شکل، با انواع و اقسام قاب‌ها و گاهی بر پایه‌ای بلند یافت می‌شود (لوح ۲۰). یک جنبه جالب توجه ستون‌های یادمانی در نورا، یک نماد آنی‌کونی است، که شکل شمایل را پیدا می‌کند و یک نقش انسانی، که به ندرت طرح آن مشاهده می‌گردد، از بخش لوزی شکل بیرون می‌آید. بت بطری شکل، با وضوح بیشتری تکامل می‌یابد. هم از لحاظ شکل بدن، و هم از نظر در کنار بدن قرار گرفتن، بازوان کوتاه. اکنون که به بت‌های شمایی می‌پردازیم، الهه برهنه، که سینه‌های خود را در دست گرفته و الهه‌ای که جامه بلند بر تن دارد و دایره زنگی را در دست گرفته، بسیار متداول است. از ویژگی ستون‌های یادمانی نورا، تندیس‌هایی در حال حرکت است که نیمرخ آن‌ها، از طرف چپ و راست دیده می‌شود و این خود به‌طور مستقیم، سوابق شرقی آن‌ها را به یاد می‌آورد. نماد تائیت از سده پنجم ظاهر می‌شود و تنها اشاره‌ای مربوط به تکامل گاه‌شناسی در محصولی است که در سده هفتم - ششم آغاز شد و ویژگی‌های آن، با گذشت روزگار، اندکی تغییر یافت. پاترونی Patroni، که درباره ستون‌های یادمانی نورا نوشته، مشاهده کرده است که، تنها اثر نفوذ یونان در این محصول، عبارت از ستونی به سبک دوریایی است که فقط یکبار دیده شده است (به عنوان قاب معماری). جالب توجه است که محصول نورا را به محصول کارتاژی و به‌طور مستقیم، به گونه‌های شرقی مربوط بدانیم، بدون آن که تکامل آن‌ها را به سبک یونانی، که ویژه کارتاژ است، دنبال کنیم.

محصولات سولکیس با محصولات نورا، به سبب غلبه نقوش شمایل مانند، بر نقوش آنی‌کونی متفاوت است. نقوش گروه اخیر، تنها به مقدار اندک در مرحله آغازین تولید (سده هفتم - ششم) محدود است و در این‌جا باز، با ستون‌های ویژه بتیل مواجه می‌شویم که گاهی بزرگ و اندکی کنده‌کاری شده است و در موتیا دیده می‌شود. اما همیشه به صورت منفرد یا جفت وجود دارند و نه به شکل سه‌تایی و همچنین بت‌های بطری مانند را مشاهده می‌کنیم. از

نقوش شمایل مانند، بعضی از آن‌ها مردان عریانی هستند و به‌ویژه یک نقش مرد وجود دارد، که نیمرخ آن از طرف راست دیده می‌شود و جامه‌ای بلند در بر دارد. بازوی راستش برای گرفتن نیزه‌ای دراز شده است. این نقش، بر روی یک ستون یادمانی ظاهر می‌شود و اخیراً پسکه، تصویر آن را انتشار داده است و تصور می‌رود که قدیمی‌ترین نوع خود در ساردنیا و یک محصول پیش - پونیک - فنیقی باشد (لوح ۲۹). بعد از آن، متداول‌ترین نقش، عبارت از شمایلی است که زنی را نشان می‌دهد و یک دایره زنگی را در بغل گرفته است؛ در موارد دیگر، این نقش یا بازوی راست خود را نزدیک بدن گرفته و بازوی چپ را بر روی سینه خم کرده، یا یک گل نیلوفر با دو دست بر روی سینه خود گرفته است و در دست راستش، عنخ Ankh دیده می‌شود و با دست راست خود جامه‌اش را گرفته است. این نقش، در آغاز عریان بوده، ولی بعدها، جامه‌بلندی به سبک یونانی به آن پوشانده‌اند. چگونگی تصویر و جامه، به سبک هلنی در آمده است. یک مرحله مشابه دیگری از یونانی کردن را می‌توان در جایکره دیواری مشاهده کرد. در ابتدا، با قالب‌گیری مصری و اورایوس، و قرص خورشید و سرستون‌هایی به سبک اثولیایی - قبرسی Aeolic - Cypriot، که ستون‌هایی به سبک دوریایی Doric و ایونی، در زیر آن قرار دارند. اما جریانات هلنیستی دوره بعد، از میان نمی‌رود: از دوره هلنیستی گروهی از ستون‌های یادمانی را با نوک‌های منحنی و همچنین نمادهای ستاره‌ای شکل و تصویر قوچی در حال حرکت را داریم، که حاکی از الگوهای باستانی شرقی است (لوح ۴۹). همچنین نقوشی از تانیت در دست است، که آن‌ها را به‌طور زمختی و به سبک محلی ساخته‌اند (ستون‌های یادمانی نورا). بالاخره، باید جزو یافته‌های اخیر، از پیدایی جایکره‌های دیواری مرمرین از سولکیس یاد کنیم که آن‌ها را، در مکعب‌های بزرگی از سنگ سیاه جا داده‌اند.

از اقامتگاه مונته سیرای که اخیراً کشف شده، چندین ستون یادمانی مربوط به سده پنجم و اول پیش از میلاد به‌دست آمده است. این اقامتگاه، با سولکیس ویژگی‌های مشترک بسیاری دارد. اما، معیار تولید، پایین‌تر است. و صنعتگری اساتید ساردنیایی، با جنبه‌های ویژه در آن، آشکار می‌شود. نخستین گروه از ستون‌های یادمانی، جایکره‌هایی را عرضه می‌دارد که به سبک مصری است و تندیس زنی را ملبس به جامه بلند در بر گرفته و این تندیس معمولاً، یک دایره زنگی بر سینه خود می‌فشارد و گاهی ظرفی را به صورت گلدان در دست دارد، یا دستی بر سینه خود نهاده و با دست دیگر، نمادی از تانیت را نگاه داشته است (لوح ۴۱). این شمایل سازی، مربوط به سولکیس و نورا است، اما پیدایی جالب توجه ویژگی‌های ساردنیایی در جامه بعضی از نمونه‌ها، راه را برای ویژگی‌های مستقل آماده می‌سازد. گروه دوم و سوم استقلال بیشتری

دارند: قرنیز را بر روی سنگ کنده، یا آن را فقط در حاشیه ستون یادمانی ساخته‌اند و یک نقش انسان به‌طور زمخت ساخته شده در وسط، آشکار می‌شود. گروه چهارم، از لحاظ گونه شناسی تازه است و قرنیز ندارد و نقش را فقط از لحاظ ویژگی‌های لازم تکرار کرده‌اند: نقش زنی با کودک (لوح ۲۱)، حاکی از یک زبان ترسیمی و بیشتر ساردنیایی است تا پونیک. سرانجام از گروه پنجم، تنها یک نمونه، به‌دست آمده که شامل یک ستون یادمانی سه گوشه و فرسوده با نقش ناشیانه چارپاست. برای مقایسه آن با محصولات محل‌های دیگر، ملاحظات کلی چندی در مورد این ماده ابراز می‌شود. هیچ آنی کونی گری وجود ندارد به‌طوری که، ستون‌های یادمانی مونته سیرای با الگوهای آفریقایی بیشتر تفاوت دارد، تا با گونه‌های ساردنیایی.

به‌نور، سولکیس و مونته سیرای می‌توان، تاروس را افزود که تصاویر ستون‌های یادمانی آن، تاکنون منتشر نشده است. می‌توان تصور کرد که آن‌ها نوعی آنی کونی گری تأکید شده است، این‌که حاکی از گسترش استفاده از نماد بطری در یک جایگزین دیواری به سبک مصری است. ستون‌های یادمانی دیگری از بخش‌های مختلف این جزیره به‌دست آمده است. اما، محصولات عمده‌ای که تاکنون عرضه شده، برای نشان دادن اهمیت این نوع هنر کافی است، که تکامل هنر مزبور را در ساردنیا نشان می‌دهد و از ویژگی آن، پایدار ماندن عناصر باستانی، حتی در دوره متأخر است که، در نقاط دیگر نسبتاً پیشرفته است. این نکته، بیش از پیش، در مورد نور و مونته سیرای صدق می‌کند که آن‌جا نیز دارای محصولاتی خارق‌العاده و نامنتظر از لایه‌های زیرزمین است، که به‌طور واضح و روشن، در ساردنیا به‌دست آمده است.

ضمن آن که نقوش برجسته بر روی سنگ، با سری از سقف یک آرامگاه در مونته سیرای تکمیل می‌شود (لوح ۴۰)، گونه دیگری از نقش برجسته و ویژه جهان پونیک، که نظیر آن را در ساردنیا می‌توان یافت، سرستون‌های جانوردیس و نقاب‌های از گل رس هستند. گونه‌شناسی سرستون‌های جانوردیس زنانه، که در کارتاژ کشف شده، در این‌جا نیز یافت می‌شود، و همان اختلافی را می‌توان دید که میان سرستون‌های جانوردیس، تأثیر یافته از مصر و یونان وجود دارد: در سرستون‌های جانوردیس مصری با کلافت، چهره بی‌حال، و ابروانی که با بینی، یک زاویه مستقیم را تشکیل می‌دهد می‌توان دید و در سرستون‌های جانوردیس یونانی، نقاب، چهره بشاش، چشم‌های مورب و ابروانی که خطوط بینی را در قوس ادامه می‌دهد، و بینی نوکدار و گونه برآمده (لوح ۵۹) را نیز می‌توان مشاهده کرد. بهترین نمونه‌هایی که به گونه دوم تعلق دارد، از تاروس و سولکیس است. همچنین یک سرستون جانوردیس مرد، با ریش بلند و موی مجعد وجود دارد، که در مونته سیرای در ۱۹۶۴ کشف شده و درخور توجه است (لوح ۶۳).

نقاب‌های خنده‌آور نیز نظایری در ساردنیا دارد. یکی از بهترین نمونه‌های گونه دوم، که به وسیله سینتاس در کارتاژ شناسایی شده، چهره‌ای بدون ریش است با پیشانی و گونه‌های پرچین و حدقه‌های هلالی شکل و متمایل به پایین و دهانی گشاد، که در دو سو به طرف بالا متمایل است و از یک گور پونیک در اس. اسپراته S. Sperate، نزدیک کاگیاری، به دست آمده است. پنجمین گروه سینتاس - چهره ریشدار سیلنوس Silenus، که گوشه‌هایی شبیه گوش حیوان و رنگ شده، و حدقه‌های تقریباً مدور و کوچک آن را، در نمونه‌ای از گوری در تاروس می‌توان دید. نقاب‌های دیگر، کاملاً به سبک یونانی است و در واقع، به این طبقه تعلق ندارد (نقابی از خدایی ریشدار از استاگنودی اس گیلا Stagno di S Gilla در کاگیاری وجود دارد). از گورهای ساردنیا، یک سلسله تعویذهای کوچک به دست آمده که با تعویذهای یافت شده در کارتاژ، شباهت نزدیک دارد. آن‌ها از خمیر شیشه، استخوان و سنگ صابون ساخته شده‌اند. متداولترین نقوش، دینی و مربوط به هوروس، بس Bes، توت‌ریس Tueris، آنوبیس Anubis و شو Shu است. حیوانات شامل ماده خوک، گربه، شیر، کبوتر و تمساح است. در این جا چشم و دست‌ها و چهره ثانیت را می‌توان دید.

در ساردنیا نیز لوله‌های ویژه حاوی تعویذ نیز وجود دارد. آن‌ها را در تاروس و اولبیا یافته‌اند و در حدود ۴ سانتی متر ارتفاع دارند و درپوشی به صورت شیر یا گنجشک بر روی آن‌هاست. جنس آن‌ها، هم از مفرغ و هم از طلاست و نمونه عالی تاروس با سر شیر، شامل یک ورقه طلا است، که مناظری مربوط به رستاخیز، مطابق عقیده مصریان روی آن، کنده شده است.

تیغ‌های سلمانی ویژه پونیک، که پیش از این در کارتاژ یافت شد، در ساردنیا نیز دیده می‌شود. روی هم رفته، در حدود پنجاه تیغ سلمانی یافت شده که دسته‌های آن‌ها به شکل سر لک لک و (غالباً دوشاخه)، همچنین به شکل مرغابی، و ماهی بوده است. تنها شش تا از تیغ‌های ساردنیایی تاکنون، به صورت مزین یافت شده که آن‌ها را، کنده‌کاری کرده‌اند. قدیمی‌ترین آن‌ها نمونه‌ای است که نوزده سانتی متر طول و ۳/۵ سانتی متر عرض دارد، با دسته‌ای به شکل سر لک‌لک با نوکی دراز و دوشاخه و بر روی یک طرف تیغه، یک ستون به سبک اثولیایی و یک نخل به سبک فنیقی و گلی با دو برگ راکنده‌کاری کرده‌اند. تاریخ آن را سده ششم دانسته‌اند. یک تیغ سلمانی، مربوط به عصر هلنیستی پیدا شده که بر روی یک طرف آن، تصویر عریان و در سوی دیگر آن، یک نقاب شگفت انگیز مربوط به گورگن Gorgon کنده‌اند. بر روی نیمتنه نقش گورگون، قرص خورشید و هلال ماه راکنده‌اند. بر روی یک سوی دیگر تیغ

سلمانی، تصویر مردی است که زیر شاخه مو نشسته و شاید مشغول تراشیدن ریش خود است و در سوی دیگر، تصویر قویی را از نیمرخ نقش کرده‌اند. بر روی تیغ سلمانی دیگر، تصویر ایزیس را کشیده‌اند، که بر روی تابوت اوزیریس بی حرکت مانده است و تیغ سلمانی دیگر، تصویرهایی به سبک مصری، که جنبه تعویذ دارد، نشان داده شده است. پسکه، که تصویر این تیغ‌ها را منتشر ساخته است، می‌گوید که ساخت آن‌ها، شبیه تیغ‌های کارتاژی، ولی غین آن‌ها نیست. هم از لحاظ شکل، و هم از جهت تزئینات، جنبه‌های تازه متمایزی داریم، که حاکی از صنعتگری محلی با ویژگی‌های خود است.

اکنون که به اشیایی از جنس عاج و استخوان می‌رسیم، علاوه بر تعویذها، کنده کاری‌هایی بر روی استخوان می‌بینیم، که آن‌ها بر روی صندوقچه‌ای از گوری در نورا به دست آمده است: در این جا، خرگوش‌ها و گوساله‌ای در حال چمباتمه دیده می‌شود. اشیای استخوانی دیگر، عبارت از فلوتی است که از گوری در تاروس به دست آمده و همچنین یک پرندۀ کنده کاری شده، که سابقاً بخشی از صندوقچه یا دسته‌ای از آینه بوده و از گوری در سولکیس به دست آمده است. اکتشافات انجام شده در مونتۀ سیرای، اجزای گوناگونی از اشیای زرین به دست داده که یکی از آن‌ها، نیمتنه‌ی خدایی را به حالت دست به سینه نشان می‌دهد (لوح ۸۸). همچنین اشیای کوچکتری مانند سنجاق سر، قاشق، ماله رنگرزی، جاقلمی یافت شده است.

جواهرآلات زرین و سیمین در ساردنیا، که نقشمایه‌های ویژه را ادامه می‌دادند، متداول بود. بهترین نمونه‌ها از تاروس به دست آمده که در آن‌جا، گوشواره به وفور یافت شده است: بدین ترتیب، گوشواره‌ای زرین در دست است که بخش فوقانی آن، شبیه هلال است و به دنباله آن، دو حلقه و یک قوش و دو حلقه دیگر و بالاخره، یک جعبه کوچک بلوط به آن آویخته است. فن دانه دانه کاری آن‌ها، مربوط به سده هفتم – ششم می‌شود. دستبندهایی که در آن‌ها، نقشمایه‌های فنیقی به شکل نخل و سوسک مصری نمایان است نیز، به وفور یافت می‌شود. بدین ترتیب، نمونه دیگری از تاروس داریم (لوح ۹۲)، که از پنج ورقه تشکیل شده و به وسیله قلاب‌هایی به یکدیگر متصل گردیده، که قلاب مرکزی نقشی به شکل سوسک مصری چهاربال و سر قوش دارد و دو قلاب میانی به شکل نخل با پیچیدگی‌هایی است و دو قلاب دیگر، به صورت سرستون‌های پیش سائولیایی است. در این جا نیز، فن دانه دانه کاری مربوط به سده هفتم یا ششم است. اگرچه تاریخ متأخرتری را نیز برای آن در نظر گرفته‌اند.

تعداد زیادی اشیای سوسک مانند، از گورهای پونیکی در ساردنیا و به ویژه از تاروس و

کورنوس *Cornus*، به دست آمده است. در این جا، همان طبقه‌بندی که در کارتاژ به عمل آمد، تکرار می‌شود: بعضی از آن‌ها، از ظروف لعاب داده شده و برخی دیگر، از سنگ سخت مانند یشم سبز است. در گروه اول مانند کارتاژ، شمایل سازی اساساً مصری است. در گروه دوم، بخشی مصری و بعضی یونانی است. روی هم رفته، مصنوعات از یشم سبز در ساردنیا بیشتر است و احتمالاً از آن‌جا نشأت گرفته است.

تخم شتر مرغ، که آن را به شکل صفحات مدور یا هلال ماه بریده‌اند و گاهی آن‌ها را رنگ کرده و به صورت چهره انسان، چشم، گل یا نقوش هندسی ساخته‌اند از بعضی از گورها در ساردنیا و عمدتاً از کاغلیاری و تاروس به دست آمده است. با شیشه، همان‌گونه که در کارتاژ دیده می‌شود، قمقمه‌های رنگارنگ و ویژه عطر و ظروف میناکاری شده، ویژه خاکستر به رنگ قوس قزح و گردنبندهایی به شکل نقابهای کوچک ساخته‌اند. تعویذهای بی شماری از جنس خمیر شیشه وجود دارد. در گورستان‌های اولبیا، لوی *Levi*، گونه‌های بسیاری مانند (آستارته، بس، قوش، مار، علائم خانواده سلطنتی مصر، خروس، میمون، خوک و سرستون‌های جانوردیس از شیر، سینه، قلب و دست) به دست آمده است. از سده چهارم، سکه‌هایی در ساردنیا ضرب می‌شد و بر روی آن‌ها، سر تائیت و بر پشت آن‌ها، نقش اسب، گاو با خوشه‌های گندم، دیده می‌شود (و به عنوان عناصر اضافی)، نقش نخل و خورشید را در حال پراکندن نور می‌بینیم. در مورد ظروف، همان ویژگی‌هایی را می‌یابیم که پیش از این، در مورد ظروف کارتاژی ذکر شد. در قدیمی‌ترین دوره، کوزه‌هایی با دهانه‌های به شکل قارچ و شبدر در دست است، که آن را لعاب داده‌اند. تعدادی گلدان و کوزه با گردن استوانه‌ای و طرحهای مدور و حلقوی وجود دارد و بشقاب‌هایی با نقطه مرکزی، کاملاً متداول است. همچنین ظروف جانور مانند زیبا، کوزه‌های بزرگ دودسته با ته‌هایی به شکل گل میخ وجود دارد (کاوش‌های انجام یافته در نورا، حفرة‌هایی را در کف اطاق آشکار ساخته که آن ظروف، در آن‌جا قرار داشته‌اند) و چراغهای نمونه با دو نوک، و همچنین چراغ‌هایی با یک نوک در سولکیس، که حاکی از قدمت آن‌هاست، یافت شده است.

۳. دین

کشف توفت‌های بی شمار ظاهراً، آشکارترین ویژگی دین فنیقی - پونیکی به شمار می‌آید و این ویژگی، با محیطی که پیش از این در کارتاژ، و سیسیل مورد بررسی قرار گرفت، تطبیق می‌کند. اما توفت‌ها، تنها محل‌های پرستشی نبوده‌اند که در ساردنیا به دست آمده است، بلکه

بقایایی از پرستشگاه‌ها نیز آشکار شده است.

کتیبه‌هایی مربوط به خدایان فنیقی - پونیکی وجود دارد. همان‌گونه که در کارتاژ دیده می‌شد، پرستش بعل هامون و تانیت - پنه - بعل Baal - Pene - Tanit، متداول بود، گذشته از این، ملقارت، اشمون را با لقب «مره Merreh» می‌یابیم، بعل شمم Baal Shamem، (به صورت بش شمم Bash Shamem) ذکر شده در کتیبه‌ای که از پرستشگاه او در جزیره قوش‌ها، (سن پیترو S. Pietro کنونی به دست آمده)، بعل ادیر و استارته را مشاهده می‌کنیم. بعل شمم و بعل ادیر، شاید گونه‌ها یا جنبه‌های متفاوتی از بعل هامون بوده باشد و پیوستگی‌های میان تانیت و استارته به خوبی آشکار است. کتیبه‌ای از کاگیلاری، از استارته اریسینه Astarte Erycine نام می‌برد و بنا به گفته بعضی‌ها، این الهه، پرستشگاهی ویژه خود در ساردنیا داشت. در صورتی که گروهی دیگر، آن را کاملاً سیسیلی می‌دانند. در یک کتیبه دو زبانه متأخر از سولکیس، ذکر نام الات، فقط اشاره به «الهه تانیت» دارد. از رسم نامگذاری، با سید Sid آشنا می‌شویم که در کارتاژ، مشهور بود و حال آن که، پومای، ذکر شده در کتیبه نورا، مربوط به یک نمونه قبرسی مهم می‌شود. بالاخره، از هویت خدای کوتوله‌ای که معمولاً بس Bes نامیده می‌شود، کاملاً آگاه نیستیم. این خدا، مسلماً در ساردنیا به‌طور گسترده‌ای مورد پرستش بود. با توجه به تعویذها، ظاهراً این خدا، به منزله یک روح محافظ در مجموعه باورهای خرافی مردم قرار داشت. در این مورد، سر (احتمالاً به شکل دیو)، که بر سقف مونته سیرای نقر شده، قابل توجه است.

بالاخره، تداوم طولانی دین پونیکی را در ساردنیا، فراسوی اشغال رومیان، ملاحظه می‌کنیم. این موضوع، هم به وسیله کتیبه‌های پونیکی، و هم از طریق کتیبه‌های نو - پونیکی، با توجه به مطالب دینی از گونه پونیکی و نمادهای ویژه آن در هنر، گواهی می‌شود.

فصل هفدهم

اسپانیا

۱- تاریخ

فنیقی‌ها، اسپانیا را از آن لحاظ به صورت کوچ‌نشین (مستعمره) درآوردند که، منابع تجارت فلزات (طلا) و بیشتر از همه نقره را به‌دست آورند، که بعداً آن‌ها را در مشرق‌زمین، با سود فراوان به فروش برسانند. نویسندگان باستانی در این باره سخن می‌گویند، و دیودوروس، با اصرار ورزیدن بر ارزش اساسی این تجارت، ما را بر آن می‌دارد باور کنیم که این امر، به‌علت تشکیل کوچ‌نشین‌ها بود، نه نتیجه آن. وی در این باره می‌نویسد:

«نتیجه آن که فنیقی‌ها، همان‌گونه که در طی سال‌ها به سبب تجارتی از این دست، به مراتب ترقی کردند و عده‌ای را به سیسیل و جزایر مجاور و گروهی را به لیبی، ساردنیا و ایبریا کوچ دادند.»

سلسله روایاتی مربوط به دوره کوچ‌نشینی در کادیز در دست است. استرابون به نقل از پوسیدونیوس Posidonills می‌گوید که، از طرف اهالی صور، گروه‌های مختلفی به سوی ستون‌های هرکول^(۱) فرستاده شد. و اعزام سومین گروه، منجر به تأسیس کادیز و ایجاد پرستشگاهی در بخش شرق جزیره و ایجاد شهر در بخش غربی، گردید و له‌ئیوس پاترکولوس Velleius Paterclus تصریح می‌کند، که هشتاد سال پس از سقوط ترووا (حدود ۱۱۱۰)، ناوگان صور، که بر دریا مسلط بود، کادیز را در منتهی‌الیه اسپانیا در جزیره‌ای ساخت که به وسیله اوقیانوس محاط و از سرزمین اصلی، به وسیله تنگه کوچکی جدا بود، می‌گوید که اندکی بعد، همان اهالی صور، اوتیکارا بنیان نهادند. از آن‌جا که تاریخ ۱۱۰۱، از منابع اوتیکایی به‌دست

۱ - جبل طارق - م.

می‌باشد هیچ مطلبی نیست که بدان وسیله، بینانگذاری کادیز در ۱۱۱۰ را، مورد تردید قرار دهیم. **الآنقطه نظر** باستان‌شناختی، کشف گورستان سرو دوسان کریستوبال Cerro de san cristobal نزدیک آلمونه‌سار Almunecar (سکسی Sexi باستانی) و گورستان کورتیچو دولوس توسکانوس Cortigo de los Toscanos، نزدیک توره دل مار Torre del Mar در ۱۹۶۴، ما را به سدهٔ پیش از میلاد رساند. در واقع، از گورستان اول، نوشته‌هایی از فراعنهٔ سدهٔ نهم به دست آمده است، اما پیداست که آن‌ها را بعدها وارد کرده‌اند. از سدهٔ هشتم یا هفتم، مهری با نوشته‌ای به خط فنیقی از شخصی به نام نعمل Naamel، از کادیز در دست است. از سدهٔ هفتم، مهری از پسامتیخ Psammetichus، اول در آلكاسر دوسل Alcacer sal do در نزدیک سالاسیا Salacia، یافت شده است و می‌توان اشیای عاجی کارمونا Carmona را به همان دوره نسبت داد. به همین دلایل، باستان‌شناسان از جمله دونالد هاردن Donald Harden، کوچ‌نشینی فنیقی‌ها را در اسپانیا، به یک تاریخ نسبتاً متأخر نسبت داده‌اند، اما ویژگی‌های کلی کوچ‌نشینی فنیقی‌ها در مدیترانه، مطابق با ایجاد پایگاه‌های تجارتی در کرانه‌های اسپانیا از حدود ۱۱۰۰ است. در واقع، فنیقی‌ها در تجارت با غرب میسنی‌ها (موکنایی‌ها) Mycenaens موفق شدند و در این زمان است که این پدیده صورت می‌گیرد. کادیز از نقطه‌نظر بازرگانی در موقعیتی مهم قرار داشت، زیرا بر ناحیهٔ حاوی معادن نقره تارتسوس Tartessus، تسلط داشت. بنابراین، کادیز ظاهراً یکی از نخستین جایگاه‌های فنیقی بود و این گفته که بر طبق آن، لیکسوس Lixus، در کرانهٔ مراکش پیش از کادیز (بنا بر قول پلینی) تأسیس شد نیز، حائز اهمیت است. از این شهرها، فنیقی‌ها می‌توانستند بر راه‌های تجاری مدیترانه مسلط شوند و در عین حال، راه‌هایی به سوی سواحل اوقیانوس اطلس بیابند. در آغاز، نیازی به تأسیس کوچ‌نشین‌های بی‌شمار وجود نداشت، زیرا تنها امکان داشت که بر دریانوردی در بعضی از نقاط نظارت داشته باشند. علت ایجاد پایگاه‌هایی در کنار اوقیانوس اطلس، برای تاریخ‌نویسان باستان آشکار بود. استرابون ادعا می‌کند که پس از جنگ‌های ترووا، فنیقی‌ها از ستون‌های هرکول فراتر رفتند و در آن‌جا، شهرهایی تأسیس کردند. سرانجام، اهمیت قابل توجهی به این واقعیت داده شده است که کوچ‌نشینی یونانیان در سدهٔ هشتم آغاز شد و تقدم فنیقی‌ها بر اساس تاریخ، پیشنهاد می‌شود. (گارسایه بلیدو Garcia y Bellido).

اکنون به یکی از مسائل مهم توسعهٔ مستعمرات فنیقی می‌رسیم، یعنی مسألهٔ ترشیش - ترسوس Tarshish - Tartesus که به آن، یک جنبهٔ کلی توسعه در کنار مدیترانه مربوط می‌شود. اکنون با استفاده از منابع توراتی، این مطلب را در بارهٔ سلیمان می‌خوانیم که «این پادشاه

ناوگانی از ترشیش را ناوگان حیرام در دریا داشت و هر سه سال یکبار، کشتی‌هایی از ترشیش می‌آمدند و طلا نقره و عاج و میمون و طاووس با خود می‌آوردند. «ارمیا Jeremia می‌گوید که ظروف نسیمین را از ترشیش و طلا را از اوفیر Ophir می‌آوردند، حزقیال خطاب به صور می‌گوید: ترشیش به علت وفور همه گونه ثروت، بازرگان تو بود؛ نقره، آهن، قلع و سرب. آن‌ها در بازارهای تو تجارت می‌کردند. از این نقل قول‌ها و مطالب کم اهمیت تر روشن می‌شود که حتی «ناوگان ترشیش به طور کلی به مفهوم ناوگان «اوقیانوس پیما» بود و این عبارت، از این واقعیت ناشی می‌شود که ترشیش حاکی از شهر یا منطقه‌ای در غرب و به ویژه غنی از لحاظ فلزات بود. عصری را که متون به آن‌ها ارجاع می‌شود، در حدود سده دهم و بعد از آن باید دانست.

اکنون که به بررسی منابع باستانی می‌پردازیم، معلوم می‌شود که ترتسوس، محلی در جنوب اسپانیا بوده است. استهسی خوروس Stesichorus شاعر، که در حدود ۶۰۰ پیش از میلاد در سیسیل شعر می‌سرود، بیتی بر جای نهاده که استرابون مطلبی به صورت «چشمه سارهای نامحدود نقره خیز رود ترتسوس» را نقل کرده است. اگر این مطلب، مربوط به این رود باشد، از این شهر به وسیله آناکرون Anacreon شاعر، حدود ۵۳۰ یاد شده است که استرابون آن را با اشاره به آرگانتونیوس Argantonius، پادشاه کهنسال ترتسوس نقل می‌کند. در سده پنجم، اما با اشاره به دوره‌ای پیشتر، هرودوت درباره سفر دریایی کولایوس Kolaious به ترتسوس سخن می‌گوید و همچنین ذکری از روش میان اهالی فوکایا Phocaicans و آرگانتونیوس Arganthonius، پادشاهی محلی به میان می‌آورد. سرانجام، از گفته‌های نویسندگان متعدد سده ششم، شرح مربوط به ترتسوس، از قرار زیر تلفیق شده است:

«ترتسوس شهری مشهور در ایبریاست که نام خود را از رود بای‌تیس Baetis (گوادی الکبیر Guadalquivir)، گرفته است و سابقاً نیز ترتسوس نامیده می‌شد. این رود، از سلت Celtic می‌آید و سرچشمه آن، در «کوه نقره» قرار دارد. آب این رود در مسیر خود، به جز نقره و قلع مقدار زیادی طلا و مفرغ می‌آورد. رود ترتسوس هنگامی که به مصب می‌رسد، به دو شاخه تقسیم می‌شود. شهر ترتسوس میان دو شعبه و گویی بر روی جزیره‌ای قرار دارد.»

اکنون این سؤال پیش می‌آید که آیا ترشیش ذکر شده در تورات به طور قطع، همان ترتسوس یونانی است. بررسی‌های اخیر برای ترشیش، مفهوم کلی تا خاص به دست داده‌اند که به معنای «معدن» است (از ریشه سامی رش rss). هرگاه این فرضیه بسیار محتمل نباشد، همچنین باید این

واقعیت ذکر شود که ترشیش در سفر تکوین، به انضمام الیسا و کیتیم آمده است و هر دو نام، به معنای جزیره قبرس است. این نکته، فرضیه قدیمی را، که به وسیله ژوزفوس و اثوسیوس تأکید شده تأیید می‌کند که، ترشیش با ترسوس در کیلیکیا باید یکی دانسته شود. اما ارزش این ملاحظات هر چه باشد، مسلم است که در زمانی معلوم، ترشیش واقعاً به مفهوم ترسوس و ظاهراً، به علت تشابه صوتی بوده است.

بنابراین، ترسوس شهر و دولتی بود که تا دور دست گسترش داشت و به علت تجارت فلز، ثروتمند بود. رابطه آن با کادیز چه بود؟ به نظر محتمل می‌آید که فنیقی‌های کادیز به راهها و تجارت اهالی ترسوس دست یافتند، یا در هر صورت، از آن‌ها استفاده و حمایت می‌کردند. علت این که فنیقی‌ها، کادیز را در مجاورت ترسوس ساختند همین بود. اما، ترسوس دقیقاً در کجا قرار داشت؟ بر طبق فرضیه سنتی اسپانیایی، این شهر در محل مساس دو آستا Mesas de Asta، یعنی آستارگیای Asta Regia، باستانی نزدیک جزر Jerez قرار داشت. عده‌ای آن را در دونانا Donana، در مصب رود گودال الکبیر Guadalquivir دانسته‌اند. اما کاوش‌ها، این نظریه را تأیید نمی‌کنند. بر طبق فرضیه محتمل دیگری، شهر در هوئلوا Huelva، یا در مجاورت آن در جزیره سالتس Saltes قرار داشت. در هر صورت، آن شهر باستانی که بقایای آن، بر اثر باستانشناختی به‌طور دقیق شناخته نشده است، در منطقه گرادی الکبیر سفلی واقع بود.

درباره توسعه مستعمراتی فنیقی‌ها از کادیز، اطلاعات زیادی در دست نیست. بنا به گفته استرابون، اهالی صور «قبل از عصر هومر، بخش عمده ایبریایی را اشغال کردند.» در این جا، در موقعیتی نیستیم که بیش از اشاره‌ای، از آنچه از این شرح برمی‌آید، استنباط کنیم و آن، عبارت از توسعه در ساحل و شاید به درون باشد و هدف آن، تسخیر نقاط بیشتری بوده است، بلکه می‌خواستند پایگاه‌های فرود به خشکی را تقویت کنند.

برقراری تدریجی قدرت کارتاژ، موجب شد که به جای صور، بر بنادر غرب نظارت داشته باشند. در مورد ناحیه اسپانیا، شرحی از تیمایوس Timaeus، که دیودوروس آن را نقل می‌کند، به آگاهی ما می‌رساند، که صد و شصت سال پس از تأسیس کارتاژ (در ۶۵۴-۶۵۳ پیش از میلاد)، کارتاژی‌ها، کوچ‌نشینی در ایبیزا در جزایر بالئار را تأسیس کردند. شکل نام اره‌سوس Eresos، باید به جای ابی‌سوس Ebysos باشد. و از آن جا، ابوسوس Ebilsos لاتینی و ایبیزا ناشی می‌شود. در این مورد، یافته‌های باستانشناختی، اطلاعات تاریخی را کاملاً تأیید می‌کند. از ایبیزا و به‌طور دقیق‌تر، از ایسلا پلاتا Isla Plana، که اکنون به بقیه جزیره ملحق شده است، ولی در آن زمان از آن جدا بود، تندیس‌هایی از جنس گل رس، شبیه تندیس‌های ساردنیایی، یافت

شده در بوتیا در دست است و بعضی از آن‌ها، لااقل مربوط به سدهٔ هفتم می‌شود. یافته‌های ایسلاپلانا نیز، حاکی از نخستین پایگاه کارتاژی است که از آن‌جا، مهاجران بعدها، به جزیرهٔ بزرگ‌تر مهاجرت کردند.

اشغال ایبیزا دارای اهمیت بسیار است. موقعیت این جزیره برای نظارت بر دریا و راه‌های تجارتی به سوی بنادر اسپانیا، کمال اهمیت را دارد، تصرف کادیز، ایبیزا، ساردنیای جنوب غربی و دهانهٔ غربی سیسیل، سد غیر قابل عبوری را تشکیل می‌داد، که از دریاها، در سواحل آفریقایی مراقبت می‌کرد. یونانیان، که کوشیده بودند به ستون‌های هرکول برسند و حتی کوچ‌نشینی در ماینکه Mainake، در مجاورت مالاگا، تأسیس کرده بودند، به تدریج، تجارت با جنوب اسپانیا را ترک گفتند و به کرانه‌های شمال مدیترانه روی آوردند. تأسیس ماسالیا Masalia، در حدود ۶۰۰ و آلیا Alalia، در حدود ۵۶۰ و امپوریون Emporion در حدود ۵۵۰، مراحل تکامل سیاسی و تجاری را می‌رساند. با وجود این، اعتبار یونانیان در اسپانیا به کلی از میان نرفت: بنا به گفتهٔ هرودوت، آرگانتونیوس Argantonius پادشاه ترسوس، در اواخر سدهٔ هفتم و اواسط سدهٔ ششم، بر اثر یونانی مآبی خود، شهرت یافت.

مواجههٔ قاطع با یونانیان در آلیا در ۵۳۵ صورت گرفت. کارتاژی‌ها بر اثر اتحاد با اتروسکی‌ها، اهالی فوکایا Phocaeans را شکست دادند و بر ناحیهٔ مدیترانه مسلط شدند. در این هنگام، درهای اسپانیا بر روی یونانیان بسته شد: ماینکه Mainake می‌بایستی در همان زمان ویران شده باشد، اگر همان گونه که از نامش برمی‌آید، آبدرا Abdera در واقع، به عنوان یک کوچ‌نشین یونانی شروع به کار کرده باشد، باید در آن زمان، جزو متصرفات پونیک شده و دورهٔ انحطاط ترسوس فرا رسیده باشد. در ۵۱۰ پیش از میلاد، بر اثر نخستین عهدنامهٔ روم با کارتاژ، تسلط پونیک در مدیترانهٔ غربی برقرار شد: بر طبق این عهدنامه، رومی‌ها و متفقین آن دولت، حق نداشتند تا فراسوی «دماغهٔ زیبا» بروند، یعنی بر طبق مطالب بسیار محتمل، آن‌ها حق نداشتند به غرب دماغهٔ کارتاژ بروند.

در ۳۴۸ پیش از میلاد، دومین عهدنامهٔ کارتاژ با روم اعلام می‌داشت که، رومیان حق ندارند در فراسوی دماغهٔ زیبا و «ماستیای ترسوم Mastia of Tarseum» به تجارت بپردازند و یا شهرهایی در آن‌جا احداث کنند. این شهر اخیر، که آن را نزدیک کارتاژنه (قرطاجنه) در اسپانیا می‌دانند، بنابراین، می‌بایستی مرز شرقی اسپانیا را تشکیل داده باشد که، تحت نظارت کارتاژ بود و دستور عدم تأسیس شهر در این زمان، به مفهوم توسعهٔ قلمرو مستعمراتی کارتاژی‌ها به طرف جنوب شبه جزیره باشد. اما اگرچه از منابع، اشارات مناسبی دربارهٔ توسعه و شهرهای عمدهٔ

ناشی از این تسلط به دست می‌آید، تاریخ‌هایی دربارهٔ احداث آن‌ها موجود نیست. از حقیقت به دور نخواهد بود اگر فرض کنیم، که تسلط کارتاژ بین نبرد آلالیا (۵۳۵) و دومین عهدنامهٔ با روم (۳۴۸) برقرار و مستحکم گردید.

کوچ‌نشینی‌های عمدهٔ پونیکی عبارت از سکسی، مالاگا و آبدرا در کرانهٔ جنوبی بودند، که اهمیت خود را در عصر روم با ضرب سکه‌هایی به اثبات می‌رساندند. شاید شهرهای کوچک‌تری وجود داشت که شغل اصلی مردم آن، نمک‌سود کردن ماهی بوده است. محدودهٔ شرقی، که از لحاظ باستان‌شناختی مورد تأکید قرار گرفته است، باریا Baria بوده که اکنون، ویلاریکوس Villaricos نامیده می‌شود و حال آن‌که، همان‌گونه که گفته شد، مرز اشاره شده به آن، در دومین عهدنامهٔ با روم، ماستیا، نزدیک کارتاژ، بوده است.

فراسوی ستون‌های هرکول، در کنار اوقیانوس اطلس بدون تردید، مراکزی از کادیز باستانی منشعب می‌شد. اوراماری تیما Ora maritima، اهل آوینوس Avienus، در ترجمه‌ای از متن یونانی، که منسوب به بعد از ۵۰۰ است می‌گوید که، کارتاژی‌ها در فراسوی ستون‌های هرکول «اقوام و شهرهایی داشتند» و پریپلوس Periplus از اسکولاکس دروغین، در سدهٔ چهارم از بسیاری از پایگاه‌های فنیقی در این منطقه یاد می‌کند. گارسبیای بلیدو Garcia Y Bellido، فهرستی از اقامتگاه‌های اسپانیایی - پرتغالی تنظیم کرد که در آن‌جا، کارگاه‌هایی مربوط به عصر رومیان، برای نمک سود کردن ماهی، یافت شد و احتمالاً دنبالهٔ مراکز پونیکی بودند مانند: ملاریا Mellaria، بایلون Bailon، بای سیپو Baisipo و در آن سوی کادیز، کاسلا Cacula، آنتاس Antas، توره دو آرس Torre de Aes، پراثیا دو کوآرتیرا Praia de Quarteria، پرادو بائیکسو Pera de Baixo، پورتی مائو Portimao، وائو Vao، ان. سن هورا دولوز N. Senhora de Luz، بوکادوریو Bocca do Rio، همچنین اندکی به سوی شمال، نزدیک تروویا Troia، در کنار مصب رود سادو Sado، کارگاه‌های دیگری، برای نمک سود کردن ماهی، یافت می‌شد. در گوشهٔ جنوب غربی اسپانیا، مراکز دیگری وجود داشت که، بر اثر کشف سکه‌های فنیقی شناخته شده‌اند: آسیدو Asido (مدیناسیدونیا Medina Sidonia)، اوبا Oba، وس‌سی Vesci، لاسکوتا Lascuta، آرسا Arsa، ایپتوسی Iptuci، ایتوسی Ituci، اولونت Olont، توریس رگینا Turris Regina و مانند آن‌ها. از بایلون Bailon نیز سکه‌هایی به دست آمده است. بالاخره، با توجه به نام‌شناسی اصل و منشأ سوئل Suel و سلامبینا Selambina، در مجاورت مالاگا و سکسی به ترتیب، اصل و منشأ فنیقی آن‌ها را پیشنهاد می‌کند.

نفوذ کارتاژی‌ها محدود به اقامتگاه‌های ساحلی نبود، بلکه تا فاصلهٔ زیادی به داخل، در منطقهٔ

جنوبی گسترش یافت. این که عمل مزبور، به وسیله نژادهای مختلفی صورت گرفت، با اشارات مکرری به «لیبیایی - فنیقی» بودن آنها در منابع باستانی، به عنوان جمعیت ناحیه مورد بحث، به اثبات می رسد. آنان ظاهراً، کوچ نشینان کارتاژی بودند که عنصر شمال آفریقایی در آنان سهمی عمده داشت، اما این اصطلاح، تنها مربوط به این منطقه ویژه می شود و کادیز و ساحل اوقیانوس اطلس را در یک سو، و ایبیزا را در دو سوی دیگر، در بر نمی گیرد.

پس از دومین معاهده با روم، با فقدان طولانی اطلاعات مواجه می شویم. در ۲۴۱ پیش از میلاد، نخستین جنگ پونیک، به از دست رفتن سیسیل منجر شد که به از دست رفتن ساردنیا و کرس و جنگ با مزدوران رومی انجامید. در اسپانیا، جمعیت محلی از این بحران برای تصرف سرزمین های کارتاژی در این منطقه استفاده کردند. به طور قطع و یقین نمی توان گفت که این واقعه، در طی نخستین جنگ پونیک یا در دوره ای میان پایان این جنگ (۲۴۱)، لشکرکشی هامیلکار بارکا Hamilcar, Barca (۲۳۷)، اتفاق افتاده باشد. این راه حل آخر، ظاهراً بیشتر احتمال دارد، زیرا بحران مزدورها در کارتاژ و در متصرفات اسپانیا، ممکن است در همان زمان روی داده باشد.

حمله جمعیت محلی بر ضد کارتاژ در کادیز با مقاومت روبرو شد. در این جا بود که هامیلکار در ۲۳۷، پس از مغلوب ساختن مزدوران، به خشکی پیاده شد. غلبه مجدد او، بر فراسوی مرزهای ابتدایی نفوذ کارتاژی ها، ظاهراً یک سیاست واقعی در مورد الحاق اراضی بود، و نتیجه طبیعی اوضاع سیاسی و نظامی جدید به شمار می رفت که بر اثر آن، کارتاژی ها از جزایر مدیترانه رانده شدند. اسپانیا به صورت تنها پایگاهی برای انتقام گیری از روم باقی ماند و نقشه های کارتاژی ها، بر اثر ثروت کانی و کشاورزی این منطقه و همچنین امکان مزدورگیری، با موفقیت مواجه شد.

این نکته، به دشواری محتمل به نظر می آید که در این لشکرکشی، هامیلکار و مقصد او در تسخیر نقاطی از اسپانیا، نتیجه سیاست شخصی او بود تا سیاست کلی سنای کارتاژی ها. بیشتر احتمال دارد که شخصیت نیرومند هامیلکار و خانواده اش آنها را به صورت عامل مستقلى در سنا در آورده باشد، که تصمیمات عمومی را به جای اطاعت از آنها، رهبری می کردند. هامیلکار در اقدام جسورانه خود کاملاً موفق بود، و ظرف نه سال، بر اثر پیروزی های نظامی و مهارت سیاسی، بر سراسر بخش جنوبی شبه جزیره مسلط شد. تأسیس اکرالوکه Akra Leuke (کاستروم آلبوم Castrum Album)، ذروه قدرت او را در اسپانیا نشان داد.

پس از شکست و قتل هامیلکار در نبرد الیکه Bilke (۲۲۸)، دامادش هاسدروبال

Hasdrubal جانشین او شد و مقاصد سیاسی و نظامی او را دنبال کرد. وی، پس از آن که تسلط خود را بر ناحیه اشغالی دوباره برقرار ساخت، شهر جدید پونیک کارتاژنه را، در محل ماستیای Mastia باستانی تأسیس کرد و در ۲۲۶، با روم توافق نامه‌ای امضا کرد که در آن، ابرو Ebro، به عنوان محدوده توسعه کارتاژی‌ها تعیین شد. در دوره‌ای دشوار برای روم، این خود موفقیتی بزرگ برای کارتاژ بود، که به کارتاژ اجازه داد، نفوذ خود را در شبه جزیره ایبریا، به مراتب افزایش دهد.

قتل هاسدروبال در ۲۲۱، هانیبال را به قدرت رساند. وی بی‌درنگ تصمیم گرفت، نفوذ خود را به داخل اسپانیا گسترش دهد. هلمان تیکه Helmantike (سالامانکا Salamanka) و آربوکالا Arbukala (احتمالاً تورو Toro)، سقوط کردند و دشمن در کنار رود تاگوس Tagus، شکست خورد و سراسر ناحیه جنوبی رود ابرو به دست کارتاژ افتاد، و دومین جنگ پونیک در ساگونتوم Saguntum در ۲۱۸ در گرفت. بعد از پیشرفت سریع در آن سوی آلپ، که به نظر می‌رسید تسلط کارتاژ را بر سراسر اسپانیا مستقر سازد، وضع جنگ تغییر یافت. سی‌پو Scipio، کارتاژنه (قرطاجنه) را در ۲۰۹ و کادیز را در ۲۰۶ تسخیر کرد و به تاریخ فنیقی - پونیک در اسپانیا خاتمه داد.

۲. باستانشناسی

یافته‌های فنیقی - پونیک در اسپانیا، عمدتاً از گورستان‌های کادیز یا ایبیزا نشأت می‌گیرد و درباره آن‌ها، اسناد و مدارکی که سندیت بیشتری دارد وجود دارد، تا درباره نقاط دیگر. اما اطلاعات، بر اثر این حقیقت تعدیل می‌شود که یافته‌های مزبور، در زمینه مهندسی شهری و غیرگوری محدود است و عمدتاً، اشیای گوری به شمار می‌روند.

از لحاظ زمانی، به منظور ساختن مرحله فنیقی از پونیک، احتمالاً می‌توان، اشیای عاجی کارمونا را به فنیقی‌ها نسبت داد و حال آن که، بقیه مواد یافت شده را باید احتمالاً منسوب به مرحله پونیک دانست، هرچند نمی‌توان تاریخ‌های دقیقی به دست داد. درباره ویژگی‌های کلی، می‌توان گفت که مواد اسپانیایی به مراتب، از مواد ساردنیایی یا سیسیلی از موتیا تکامل یافته‌ترند، یا این که، عناصر باستانی موجود در ساردنیا و سیسیل در اسپانیا به دست نمی‌آیند. علت آن، باید اصل و منشأ پونیک تقریباً همه مصنوعات و تماس‌های مداوم با جهان یونانی باشد، که در اسپانیا اثری عمیق بخشید.

شهرسازی فنیقی - پونیک نیز در اسپانیا تأیید می‌شود. کادیز جزیره‌ای طولانی است که در

مقابل ساحل قرار دارد و از ساحل به وسیله پیشرفتگی دریا که، شامل جزیره کوچتری است، جدا می شود. موتیا چنین وضعی را دارد به اضافه یک پایگاه دائم بر روی جزیره بزرگتر. از بناهای شهری چیزی باقی نمانده است، اما بقایای چندی از کارگاه هایی برای نمک سود کردن ماهی و تولید گاروم Garum، که در روم و بایلون و باریا Baria به مراتب، دارای ارزش بیشتری بود، باقی مانده است.

منابع ادبی، ما را با پرستشگاه های کادیز آشنا می سازد: پرستشگاه کرونوس Kronos (بعل هامون)، در ناحیه مسکونی در بخش شمالی جزیره قرار داشت و پرستشگاه هراکلس (ملقارت)، که بهتر شناخته شده است، در نقطه جنوبی بود. معبد هراکلس به احتمال قوی، اصل و منشأ فنیقی داشت و بنا به گفته استرابون، حاوی دو ستون مفرغی بود، که حاوی یک نوشته اهدایی بود به انضمام فهرستی از هزینه هایی که بر اثر احداث معبد ایجاد شده بود: این موضوع، یادآور معبد سلیمان در اورشلیم و الگوهای قبرسی بناهای مقدس است. استرابون می افزاید که محوطه پرستشگاه، حاوی دو چشمه آب شیرین بود که ظاهراً به عنوان آب مقدس برای این پرستشگاه مورد استفاده قرار می گرفت. بنا بر روایات، شهرت معبد هراکلس چنان بود که سرداران بزرگ همیشه از آن، دیدار می کردند. به این اطلاعات ادبی و باستان شناسی، تنها شناخت یک ضریح صخره ای در فضای باز افزوده شده است. این ضریح در محل کوئوا دس کویرام S Cueva de، Cuyram، در ایبیزا بوده که در حدود ۶۰۰۰ تندیس کوچک از سفال به دست داده است. یک کتیبه نذری این ضریح را به تانیت نسبت می دهد.

تاکنون هیچ گونه توفتی در اسپانیا به دست نیامده است، مگر این که ضریح کوئوادس کویرام، یکی از آنها بوده باشد. اما گورستان های بی شمار وجود دارد که معمولاً، در دل صخره کنده شده اند و دسترسی به آنها، یا به طور مستقیم، یا از طریق گذرگاه کوتاهی انجام می گیرد. در این جا نمونه ای از دروموس dromos یا تالار، در ویلاریکوس Villaricos در دست داریم. مهمترین گورستان ها عبارت از^(۱) گورستان های پونتا دولا واکا Punta de la Vaca در کادیز است که دارای گورهایی به عمق چهار تا پنج متر است و تاریخ آنها را بین سده پنجم تا سوم پیش از میلاد می دانند و محتوی اشیای گرانبهایی هستند؛^(۲) گورستان پوئیگ دواس مولینز es Puig d، Molins در ایبیزا، با گورهایی به عمق دو تا پنج متر، که به وسیله گذرگاه کوتاهی به هم وصل می شوند، که شمار آنها به سه هزار یا چهار هزار متر می رسیده و دارای تندیس های

۱- در مصاحب کادیت در فرهنگ معین کادیز همه جا قادس است.

سفالین فراوان بوده است؛ (۳) گورستان ویلاریکوس، با تعدادی گور تقریباً هم سطح زمین و گورهایی که دسترسی به آن‌ها از طریق یک راهرو و یا گذرگاه تشریفاتی، که جواهرآلات و تمویذهای فراوانی از آن به دست آمد، صورت می‌گرفته است.

کمبود تندیس‌های بزرگ در جهان پونیکی باعث شگفتی نیست، اما با فقدان شگفت‌انگیز ستون‌های یادمانی، که از ویژگی‌های مناطق دیگر است، روبرو می‌شویم: (۱) یک ستون یادمانی در کارتاژ، با تصویر بزرگ که شباهتی به گونه‌های سنتی ندارد؛ (۲) یک ستون یادمانی نوک‌تیز از ویلاریکوس با یک نوشته پونیکی؛ (۳) ستون یادمانی دیگری که آن را اندکی کنده‌کاری کرده بودند، مثلی برجسته در بالای آن از همان محل، یک واقعیت قابل ملاحظه است: فقدان ستون‌های یادمانی، همانند فقدان توفت‌هاست. شاید این نکته حاکی از آن باشد که این فقدان نتیجه، پژوهش باستان‌شناختی کافی نباشد، بلکه یک ویژگی جالب توجه جهان پونیکی در اسپانیا بوده است.

از سوی دیگر، یک عنصر پونیکی دوباره ظاهر می‌شود که در ساردنیا وجود نداشت، یعنی تابوت آدمی شکل، در واقع، تنها یکی از گورستان پونتادولواکا در کادیز در ۱۸۸۷ یافت شده است. گونه‌شناسی آن به‌طور واضح، یونانی است و این موضوع با توجه به سر مردی با موی فراوان و ریش دراز به اثبات می‌رسد. بازوان در موقعیت جالبی قرار دارند. بازوی راست در کنار بدن و بازوی چپ بر روی سینه قرار دارد. مسأله در این است که این تابوت، که صرفاً وارداتی نبود در این مورد، جنبه اسپانیایی کاملاً به چشم می‌خورد.

از پیکره‌های کاملاً مدور می‌توان یک پیکره مفرغی به سبک مصری را، که دارای نقاب زرین است و از کادیز به دست آمده (لوح ۴۷) و همچنین، یک خدای نشسته‌ای را از مرمر سفید از گورستان گالرا Galera، یعنی، (توتوگی Tutugi باستانی) ذکر کرد (لوح ۳۶). اما بیشتر مواد از سفال است و از گور پوئیگ دس مولینز (ایبیزا)، به دست آمده است. در این جا، با صرف نظر کردن سر ستون تزیینی که از آن‌ها همراه با نقابها یاد خواهد شد، به تندیس‌های کوچک کاملاً مدور بی‌شمار می‌رسیم، که گاهی نشسته و معمولاً ایستاده و گاهی عریان‌اند، اما گاهی ردایی بلند بر تن دارند. گارسیا به بلیدو Garcia Bellido y، نمونه‌های بسیاری از یونان یا یونانی شده، مصری شده و کارتاژی شده، تشخیص داده است. به گروه آخر، تندیس‌های بسیار خام و ناشیانه‌ای را می‌توان نسبت داد (لوح ۵۷)، که به‌طور مستقیم، حاکی از الگوهای فنیقی است. همچنین می‌توانیم سربهایی را بیابیم که در آن‌ها، تأثیر یونانی به روشنی پیداست.

یک کشف بسیار مهم، که در ایسلا پلانا Isla Plana، در ایبیزا به عمل آمده است، مربوط به

گروهی از تندیس‌های کوچک گلی از نوعی بود، که در بوتیا به دست آمده بود و با آن‌ها آشنا هستیم (لوح ۶۸). در این جا، بدن به شکل گلدانی است که سر و بازو و اعضای تناسلی را به آن افزوده‌اند. گاهی گردنبندها و زینت‌آلاتی را در اطراف آن‌ها می‌بینیم. این تندیس‌ها، مانند تندیس‌های بوتیا احتمالاً، برای آن بود که بیماران را با خدایان نزدیک کند (دست‌های تندیس، بخشی از بدن را که مورد توجه بود، نشان می‌داد) بیشتر تندیس‌ها، از ایسلابلانا و دارای چشم‌هایی هستند که بعداً به آن‌ها افزوده شده است و این ویژگی در بعضی تندیس‌ها، از محل‌های دیگری از اسپانیا نیز بارها مشاهده می‌شود. (الکوی Alcoy، کارمونا Carmona و کادیز).

از سر دیس‌های تزئینی زنانه، از گورستان پوئیک‌دس‌مولینز در ایبیزا، نمونه‌های متعددی در دست است که در جای دیگر، به عنوان اشیای یونانی طبقه‌بندی شده است، با یک نقاب و قیافه متبسم و چشمان مورب و ابروانی که، خطوط بینی را ادامه می‌دهد و بینی نوک تیز و چانه برآمده (لوح ۵۸). به نظر نمی‌رسد که نمونه‌هایی از گونه‌ای که به عنوان مصری طبقه‌بندی شده، وجود داشته باشد، ولی باید اذعان داشت که گونه شناسی بسیار متنوع است و ظاهراً، مربوط به الگوهای بی‌شمار می‌شود. گذشته از این، نقاب‌های مردانه مضحکی وجود دارد که در آن‌ها به وضوح، می‌توان دومین و پنجمین گروه از طبقه‌بندی سیتتاس را تشخیص داد (لوح ۷۷). بنابراین، محصولات اسپانیایی، همان گرایش‌های تولیدات ساردنیایی را نشان می‌دهد. نقاب شگفت‌انگیزی که مربوط به مردی سیاه‌پوست است و از کادیز به دست آمده و جنبه‌های برجسته و واقع‌گرایانه‌ای دارد، خود مقوله جداگانه‌ای را تشکیل می‌دهد.

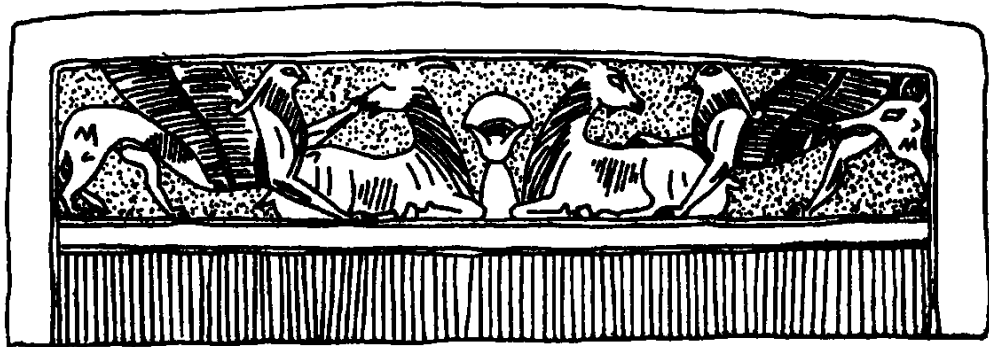


۲۸ عاج با جنگجویان از کارمونا

مقدار زیادی تعویذهای کوچک، از خمیر شیشه یا سنگ سخت غالباً مهره‌های گردنبند، که از ویژگی سراسر جهان پونیکی است، در گورستان‌های پونیکی واقع در اسپانیا به دست آمده است (لوح ۹۶). از آن‌ها به ویژه در ایبیزا می‌توان دید، ولی بعضی از آن‌ها نیز از کادیز، آسپوریاس Ampurias، مالاگا، سکسی و، ویلاریکوس و همچنین، از نقاط مختلفی در کنار اوقیانوس اطلس و در داخل به دست آمده است که به آن‌جا، ظاهراً آن‌ها را وارد می‌کردند. در اسپانیا نیز، تندیس‌های مربوط به خدایان از گونه مصری و تندیس‌های جانوری و نقاب‌های کوچک، از ویژگی‌ها به‌شمار می‌روند و بالاخره، جنبه‌های زرین ویژه تعویذ کمیاب نیست.

از گورستان پونیک دس مولینز در ایبیزا، چندین تیغ سلمانی مشخص، که پیش از این، در کارتاژ مشاهده شد، به‌دست آمده است. در این‌جا نیز دسته باریک به شکل سر پرنده است و بعضی تیغ‌ها دارای نقشی نیست و حال آن‌که در پایه دسته، طرح‌های هندسی یا بال پرنده و نقشی از گونه مصری یا یونانی مشاهده می‌شود (لوح ۱۱۳).

تعداد زیادی اشیای عاجی از گورهای ناحیه کارمونا Carmona (گروز دل نگرو Gruz del Negro، آل آسه بوکال El Acebuchal، ال بن کارون El Bencarron) و همچنین در اوسونا Osuna، یافت شده است. معمولاً آن‌ها دارای جنبه آرایشی هستند و جعبه‌ها و شانه‌ها و ظرف‌هایی نیز در میان آن‌ها می‌توان دید. این اشیاء دارای نقش‌مایه‌های هندسی، تراشیده شده و نخل‌های بسیار ظریف و گل‌های نیلوفر و مناظری با نقوش انسانی و بالاتر از همه، با جانوران هستند که در آن‌ها، شیر، گریفین و غزال بیشتر دیده می‌شود. مثلاً بر روی جعبه‌ای (تصویر ۴۸)، جنگاوری را می‌بینیم که زانو زده و کلاهخود و سپر و جامه‌ای به گونه یونانی دارد و با شیری می‌جنگد، در این ضمن، یک گریفین بالدار به موازات شانه‌های او ظاهر می‌شود، بر روی جعبه‌ای دیگر، مردی شکارچی را بر روی اسبی می‌بینیم که به غزال‌هایی نزدیک می‌شود و گریفینی از غزال‌ها حمایت می‌کند. بر روی جعبه‌های دیگر، تنها جانورانی مانند شیر و گریفین و غزال هستند که با یکدیگر می‌جنگند و از خود دفاع می‌کنند. همین نکته، درباره شانه‌ها صدق می‌کند که در آن‌جا، جانوران غالباً جفت‌هایی مقابل یکدیگر را، در برابر یک نخل به جهت قرینه‌سازی تشکیل می‌دهند (تصویر ۴۹). تصویر آدمی نیز به ندرت وجود دارد. ماله رنگریزی گاهی دیده می‌شود و تصویر، گاهی با شکل واقعی آن نشان داده می‌شود. امکان دارد که این برجسته کاری‌های روی عاج را به حدود سده هفتم - ششم نسبت دهیم. آن‌ها را می‌توان به مصنوعات ویژه فنیقی مربوط دانست. اما در غرب، به وفور دیده نمی‌شوند و بنابراین، تصور می‌رود که به‌طور مستقیم از فنیقیه وارد شده باشند.

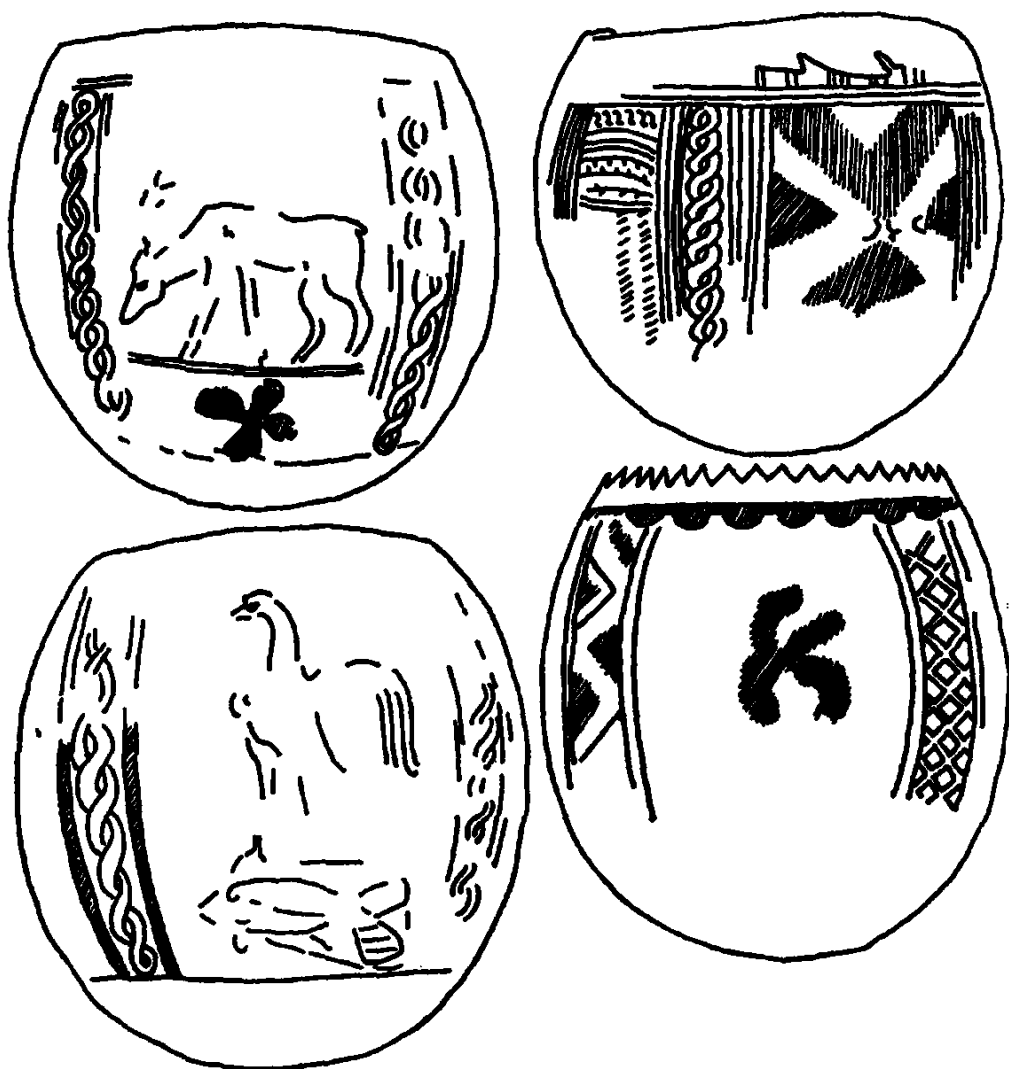


۴۹- شانه از کارمونا

اکنون که به جواهرآلات می‌پردازیم باید گفت که شاهکارهای طلاسازی پونیکی در اسپانیا، مربوط به گنجینه لاآلی سدا La Aliseda (سارسرر Caceres) است که تصادفاً در ۱۹۲۰ به دست آمد و امروزه در موزه باستان‌شناسی مادرید قرار دارد. آن‌ها، شامل مقدار زیادی اشیای زرین می‌باشند، که شامل کمر بند (لوح ۹۵)، مرکب از شصت و یک قطعه دانه دانه کاری شده است و در آن، نقشمایه‌های مردی در حال مبارزه با شیر و یک ابوالهول بالدار و تعدادی نخل تکرار می‌شود. سایر عناصر این «گنجینه»، شامل دستبندهایی با طرح‌های حلزونی، نیم‌تاجها و گوشواره‌هایی با گل‌های نیلوفر و نخل‌ها، گردنبندهایی حاوی جعبه‌های تعویذ و زنجیرهایی با یک طرح هندسی عالی هستند (لوح ۹۴). روی هم‌رفته، به نظر می‌رسد که قدیمی‌ترین قطعه، عباژت از کمربندی باشد که آن را به حدود سده ششم می‌توان نسبت داد و حال آن‌که، اشیای دیگر، منسوب به سده ششم - سوم است.

اشیای سوسک مانند و مهره‌های گوناگونی از گورستان‌ها به دست آمده است. برش کاری‌ها، نقشمایه‌های مصری سرزمین فنیقی و کوچ‌نشینان آن را تکرار می‌کند و مهره‌ها معمولاً بر حلقه‌های انگشتری نصب شده‌اند. بیشترین مقدار، از ناحیه کادیز و عمدتاً از پوئرتا تیرا Puerta de Tierra و پونتا دلاواکا Punta de la Vava، به دست آمده است.

از گورستان سکسی و بالاتر از همه، گورستان ویلاریکوس (تصویر ۵۰)، تخم‌های شترمرغ (سه نمونه از سکسی)، کشف شده است. آن‌ها را بر روی زمینه سفید به رنگ قرمز در آورده‌اند و نقشمایه‌های هندسی، گل و بوته‌دار و به ندرت جانوری، بر آن‌ها نقش، و آن‌ها را به صورت حاشیه‌های عمودی و گاهی با حاشیه‌های درونی در آورده‌اند: قتمه‌های رنگارنگ و یژه عطر در



۵۰- نقاشی روی تنخمشتر مرغ

ایبیزا یافت شده است. در کادیز، مالاگا، سکسی، آبدرا، باریا (ویلاریکوس) کارتاژنه و ایبیزا، سکه‌هایی ضرب می‌شد و گاهی سکه‌هایی را از شمال آفریقا می‌آوردند. از این گونه سکه‌ها، در بسیاری از محل‌های منطقه جنوبی (کادیز ایتوسی Ituci اولونت Olont، مالاگا، سکسی، آبدرا)

یافت شده است. بالاخره، در ظروف، شکل‌های مختلفی را می‌بینیم که با آن‌ها در بقیه جهان پونیک‌های آشنا هستیم. کوزه‌هایی با لبه‌هایی به شکل قارچ از جنس سفال لعابدار و ظروفی با نقطه مرکزی از همان جنس (در توره دل مار Torre del Mar، آلمونه سار Almunecar). گلدان‌هایی به شکل حیوان و انسان، چراغ‌هایی که نوعاً دارای دو نوک هستند، کوزه‌هایی با ته گل میخ شکل و گونه‌های دیگری که با آن‌ها آشنا هستیم.

۳. دین

گذشته از مسکوکات، مواد کتیبه‌شناسی متناسب در اسپانیا اندک است. این واقعیت، دارای اهمیت است و حضور مؤثر فنیقی‌ها و اگر نگوییم کارتاژی‌ها را در شبه جزیره اسپانیا محدود می‌کند و عنصری منفی را در بازسازی سنت‌های مذهبی تشکیل می‌دهد. مراسم مذهبی مربوط به ملقارت، که بزرگترین معبد کادیز وقف او شده است، حاکی از اصل و منشأ فنیقی و به‌ویژه، از شهر صور است. یکسان دانستن ملقارت با هراکلس، که در شرق صورت می‌گرفت، در اسپانیا تکرار می‌شود و در آن‌جا، هرکول گادیتانوس Gaditanus، در عصر رومی‌ها، اهمیت بیشتری می‌یابد. روایات بی‌شماری درباره پرستشگاه او در این دوره و مراسم آن‌جا در دست داریم، اما دشوار است تعیین کنیم که این مراسم، تا چه اندازه دوره فنیقی و پونیک‌ها را منعکس سازد. آستارته و اشمون، که به عنوان اجزای ترکیب دهنده اسامی خاص در کتیبه‌ها ظاهر می‌شوند، شاید مربوط به مرحله فنیقی بوده باشد و حال آن‌که، معادل اشمون به اسکله پیوس، معبدی در کارتاژ داشت و پولیبیوس از او نام می‌برد.

مرحله واقعاً پونیک‌ها در وهله اول، به وسیله بعل هامون نشان داده می‌شود که استرابون به علت وجود معبد او در کادیز، با صورت یونانی کرونوس و به توسط پولیبیوس، به علت مراسمی که در کارتاژنه بر پا می‌شد، از او نام می‌برند. تانیت نیز وجود دارد و به همین صورت، ذکر می‌شود و ضریحی صخره‌ای در ایبیزا داشت و این مطلب، از یک نوشته نو – پونیک‌ها، مربوط به سده دوم پیش از میلاد، بر روی ورقی از مفرغ، معلوم می‌شود. نوشته مزبور از این قرار است: «این دیوار مربع، به وسیله عبدشمون Abdesmun، پسر آذر بعل Azarbaal کاهن، برای بانوی ما تانیت نیرومند، برای گد Gad ساخته شد و وقف آن‌ها و بازسازی شد. سازنده خود او بود و به هزینه خود، این کار را انجام داد.»

در اسپانیا مانند نقاط دیگر، تانیت را با جونوکائه لستیس Juno Caelestis یکی می‌دانستند و بدین ترتیب، در نقاط مختلف برای او مراسمی بر پا می‌کردند. در ضریح بعل هامون در کادیز، بنا به یک روایت متأخر توسط فیلوستراتوس Philostratus، پیگمالیون Pygmalion (پومای Pumay)، مورد پرستش قرار می‌گرفت. این نکته در روابط با قبرس و ساردنیا، بسیار جالب توجه است. بالاخره، دربارهٔ مراسم رشف – ملقارت و میلک اشترت Milkashtart، مطالبی از کتیبه‌ها می‌آموزیم و حال آن‌که، خوسور Chusor، شاید سلف پونیک‌های هفائستوس Hephaestus باشد، که پولیبیوس از آن، به‌عنوان خدایی که در کارتاژنا مورد پرستش بود، نام برده است. اما در مورد گد، به معنای «بخت» نام او بر روی یک غنیمت جنگی و با این فقره، در کتیبه‌ای از ایبیزا مربوط به سدهٔ دوم قبل از میلاد، ظاهر می‌شود. معلوم نیست که او را باید خدایی مستقل دانست، یا نام او برای خدای دیگر «تانیت» باشد. بالاخره، سولاسوله Sola Sole پیشنهاد کرده است که بس Bes، خدای عمدهٔ ایبیزا بوده و نام فنیقی – پونیک‌های خود را به آن شهر داده است.

مطالب مربوط به مراسم پونیک‌ها، اندک و متأخر است. بنا به گفتهٔ سیلیوس، در معبد کادیز، کاهنان می‌بایستی مجرد باشند و با جامهٔ کتانی سفید و با پای برهنه انجام وظیفه کنند. در این پرستشگاه، برای غیبگویی فعالیت‌هایی صورت می‌گرفت. هانیبال و سزار برای غیبگویی با آن ضریح مشورت می‌کردند و کاراکالا Caracalla، استاندار، آن محل را به قتل رساند، زیرا این شخص، جرأت کرده بود دربارهٔ آیندهٔ آن امپراتور، مطالبی از غیبگو بپرسد. یک جنبهٔ دیگر یا مشکل دیگر، مراسم دینی فنیقی – پونیک‌ها در اسپانیا، قربانی کردن افراد است. اگرچه هیچ‌گونه توفتی یافت نشده است، استخوان‌های افرادی که به قتل رسیده‌اند، در گورستان ال‌آسه بوکال El Acebuchal، گورهای کودکانی در بولونیا در جنوب شبه جزیره کشف شده است. از دو گروه باقی‌مانده، گروه اول را می‌توان به سدهٔ هفتم یا ششم پیش از میلاد و گروه دوم را، که متأخر است، به عصر عیسوی نسبت داد.

نتیجه

ماهیت منحصر به فرد تمدن فنیقی اکنون باید روشتر آشکار شود. تمدن فنیقی تمدنی است که اطلاعات مربوط به آن را یا به طور غیرمستقیم، یا خارج از ناحیه جغرافیایی فنیقیه، می توان یافت. از سرزمین فنیقی، به طور استثنا موادی به دست نمی آید و این خود برخلاف نواحی داخلی سوریه و فلسطین و بین النهرین و کوچ نشینان ماورای بحار است. اما این امر به نظر می رسد که نتیجه تصادف و شرایط باستان شناختی باشد تا فقدان واقعی، ولی می توان وسیله ای برای تهیه مطالب از اشارات پیرامون آن ابداع کرد. بنابراین، اگرچه غالباً نمی توان به طور مسلم یک عنصر منحصر به فرد دینی و فرهنگی یا هنری را به فنیقیه نسبت داد، اما اطمینان داریم که این عناصر تقریباً همگی فنیقی بودند.

اشارات و مقایسه هایی به سبب این تمدن به وسیله مراحل اولیه و بعدی (عصر مفرغ و عصر هلنیستی - رومی)، در سطح گاه شناسی و توسعه آن به داخل و در کوچ نشینان و در سطح جغرافیایی به دست می آید. بنابراین، این سؤال پیش می آید که آیا می توانیم تعریفی منطقی از تمدن فنیقی به دست دهیم و اگر پاسخ مثبت باشد چگونه؟

پیش از همه، باید اوضاع جغرافیایی باریکه ساحلی سوریه - فلسطین و انزوای نسبی آن را، در نتیجه نفوذ به درون اقوام جدید عصر آهن، مانند اسرائیلیان و آرامی ها را به خاطر بیاوریم. این امر، منجر شد به تکامل شهرهای دریایی و تجارت دریایی و سرانجام، پدیده منحصر به فرد و مشخص کوچ نشینی، که جنبه جدیدی از ویژگی های فنیقی ها بود. این شرایط و حقایق، که با توجه به عصر سنگ ثابت می شوند و با پیش آمدن عصر هلنیستی - رومی از میان می روند، می تواند نشان دهنده تمدن فنیقی باشند. در سطح فرهنگی، استقلال فنیقیه را در آغاز می توان بقا و ادامه تمدن کنعانی، در مقابل فرهنگ های جدید در درون فنیقیه دانست. با توجه به این واقعیت، که این فرهنگ ها هیچ گونه ابداع قابل ارزیابی یا سنت های مستقلی در بعضی جنبه ها (به ویژه هنر) با خود نیاوردند، تجلیات فرهنگی درون ناحیه سوریه - فلسطین در عصر سنگ،

غالباً تابع تجلیات ساحل فنیقی است (به معبد سلیمان رجوع شود).

علاوه بر این، استقلال یک فرهنگ به وسیله فردیت آن، به نسبت فرهنگهای دیگر تعیین می شود. فردیتی که در این مورد، از طریق برقراری صنعت ماهرانه در ناحیه فنیقی به چشم می خورد که به سود تجارت بود و ویژگی آن را می توان، ساخت جواهرآلات و اشیای عاجی و ظروف فلزی دانست. مسلماً این گونه ها در عصر پیشین ناشناخته نبود، ولی در عصر آهن بود که شناخت خود را به شیوه ای که تاکنون دانسته نبود، تحمیل کرد. و حال آن که ویژگی شمایل سازی، بر اثر تقارن نامحدود نقشمایه های مصری (متداول به سبب سهولت ارتباط با مصر از طریق دریا)، بین النهرین، اژه ای و دیگر نقشمایه ها و در آمدن آن ها به صورت جنبه های تزینی محض در هنرهای موسوم به هنرهای کوچک بود.

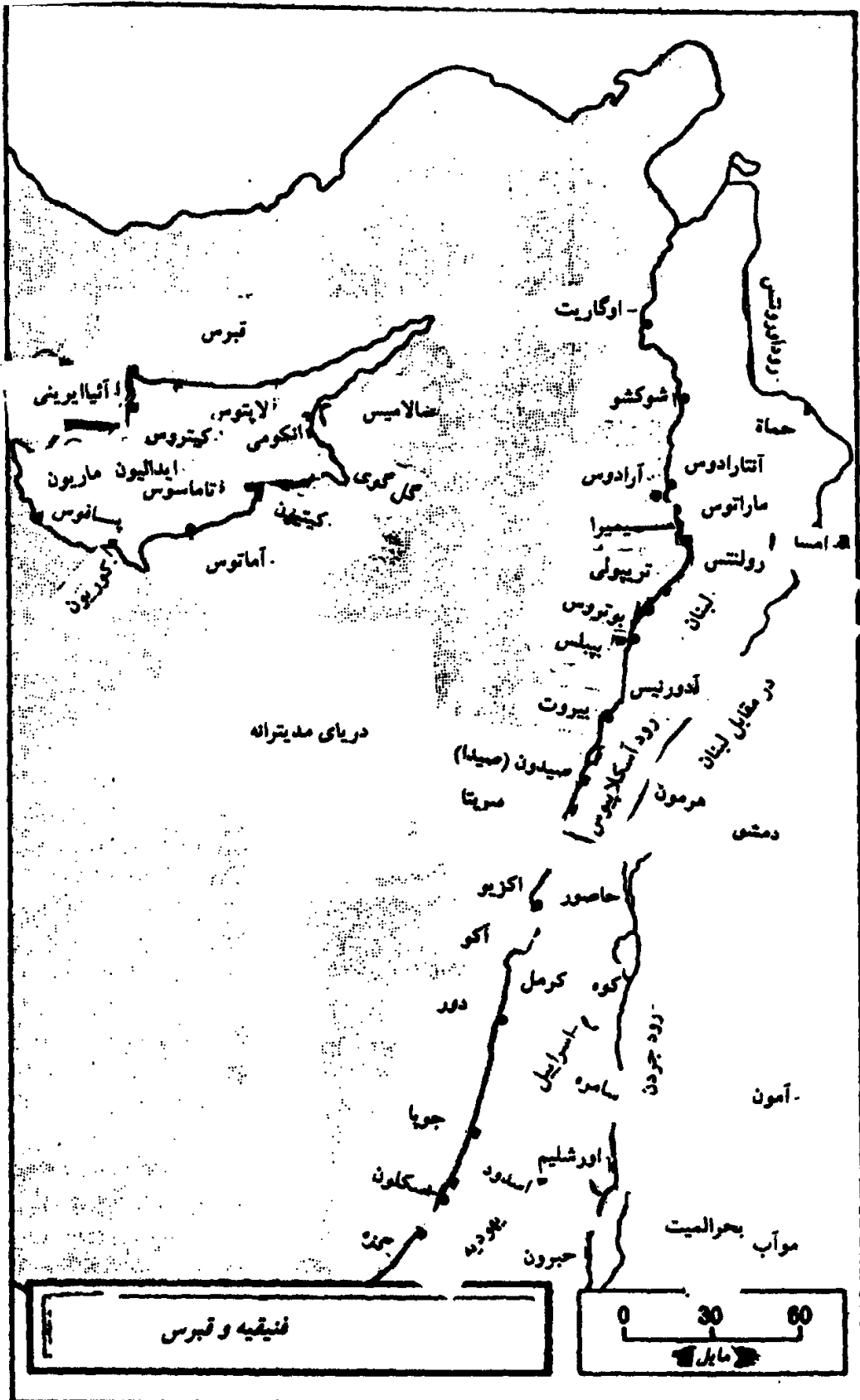
هرگاه همه این عناصر، به ما امکان دهد که استقلال تمدن فنیقی را تعریف کنیم، همچنان ارتباط ذاتی آن ها را تعریف می کند، زیرا تا این حد در نقاط دیگر یافت نمی شود و این ارتباط، به شکل های سیاسی آشکار در نمی آید و با وجود این، با اوضاع جغرافیایی و تاریخی کلی، تناسب دارد.

بدین ترتیب بررسی حاضر، از طریق نتایج آن تأیید می شود و تمدن فنیقی ها به عنوان یک جزء تشکیل دهنده ابتدایی، در مجموعه فرهنگی خاور نزدیک باستانی و عاملی قطعی در برقراری روابط متمرکز میان شرق و غرب در سراسر مدیترانه آشکار می شود. بررسی تاریخ و فرهنگ پونیک در منطقه ای به طور استثنایی وسیع دوام ویژگی های جهان فنیقی و تکامل و تعیین عناصر جدیدی که بعدها فرهنگ پونیک را از فنیقی متمایز می سازد، نشان می دهد.

بر اثر تشابهات، تا اختلافات میان این فرهنگ ها است که به شگفتی می افزیم. بنابراین، در جایی که به نظر می رسد اختلافی وجود داشته باشد، سعی کرده ایم کشف کنیم که بدانیم آیا این اختلاف مربوط به قلت منابع اصلی بوده و آیا یافته های جدید، وضع کنونی امور را تغییر نمی دهد. در این جا با این جنبه ها مواجه می شویم: نهادهای سیاسی وجود دارد که به وسیله سوفت ها و اسناد، برتری اشراف تجارت پیشه مشخص می شود؛ مجموعه خدایانی که در میان آنان، خدایان پونیک معمولاً فنیقی یا تکامل خدایان فنیقی

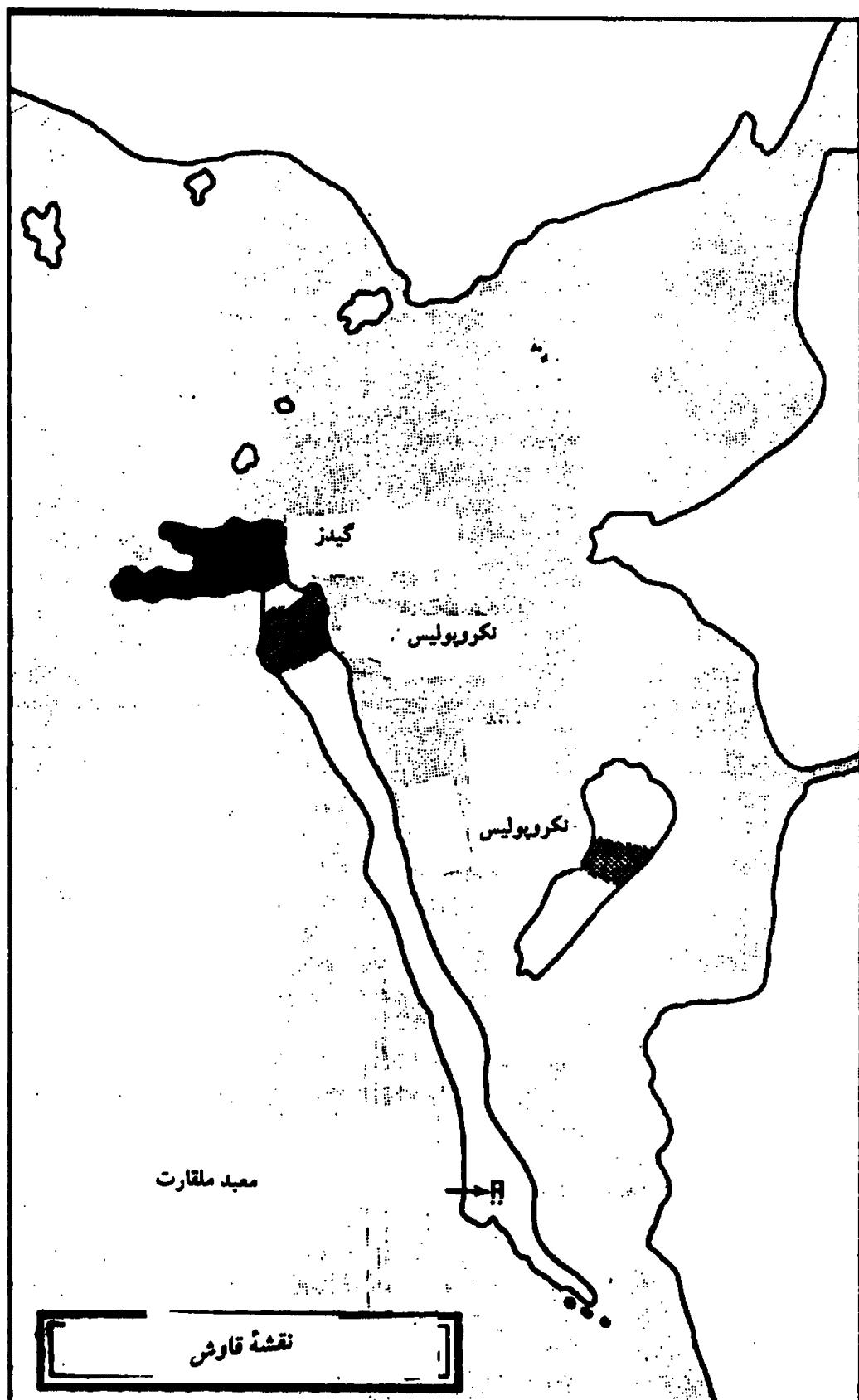
هستند، یا نام دیگری به خود گرفته‌اند و مراسم پرستش و ضریح‌ها و «توفت‌های» ویژه‌ای که از جنبه‌های دائم فرهنگ - فنیقی - پونیکی به‌شمار می‌روند. اما بالاتر از همه، مصنوعات هنری از لحاظ محلی و شمایل‌سازی به اندازه‌ای متداول است که به نظر می‌رسد غالباً از مواد وارداتی تشکیل شده باشد. در ستون‌های یادمانی، تابوت‌های سنگی، تندیس‌های کوچک، نقاب‌ها، تعویذها، جواهرآلات، اشیای عاجی و نقشمایه‌ها در چارچوب یک محصول تجاری نمونه وجود دارد که کرانه‌های دریای مدیترانه را در برمی‌گیرد.

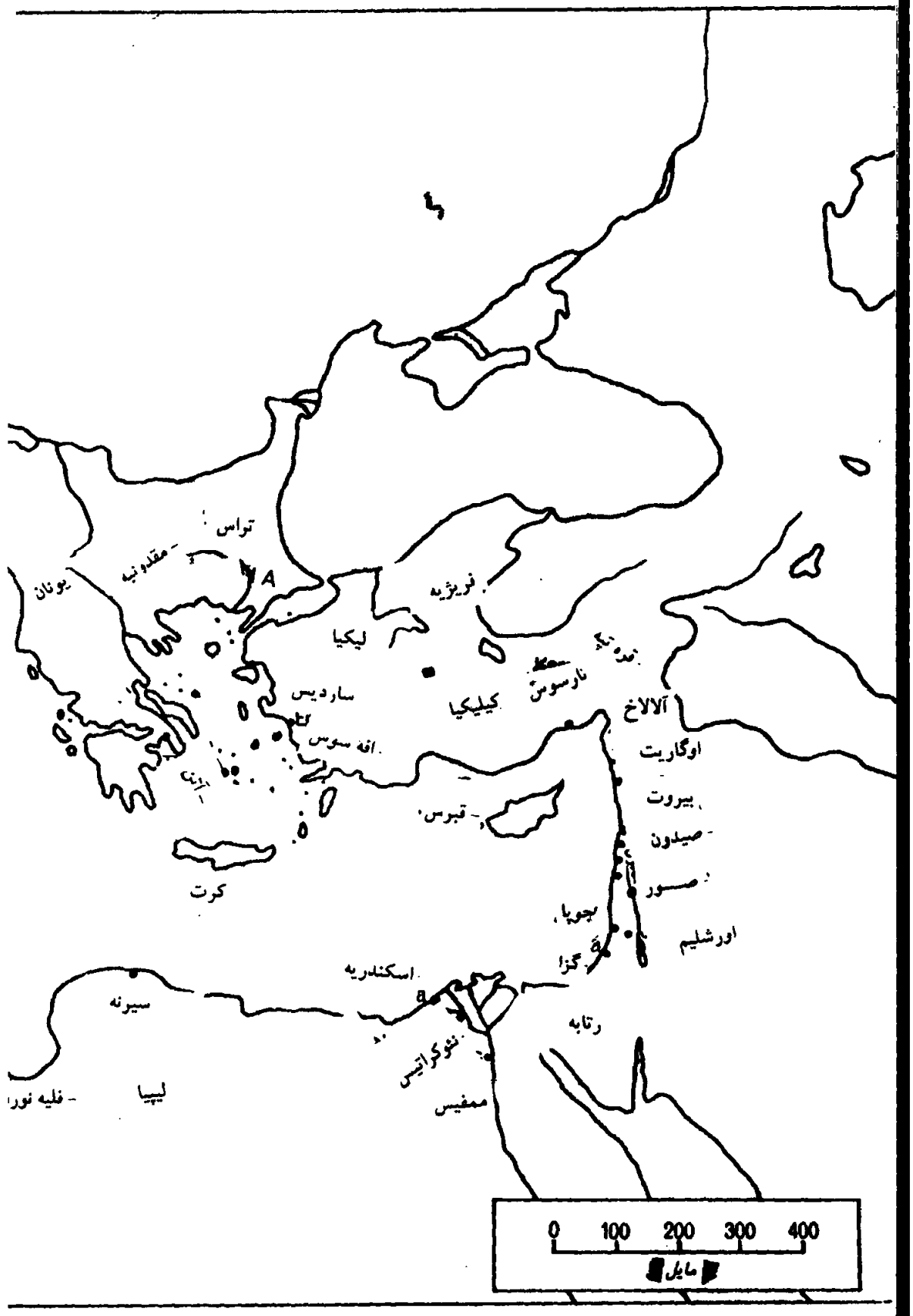
تولیدات یا واردات محلی از اصل و منشاء پونیکی یا فنیقی، به صورت معماهایی هستند که به‌طور مکرر به چشم می‌خورند و، وحدت اساسی جهان فنیقی را به اثبات می‌رسانند. یافتن راه‌حل دیگری برای آن‌ها، وظیفه آیندگان است.



فنیقیه و قبرس

0 30 60
مایل

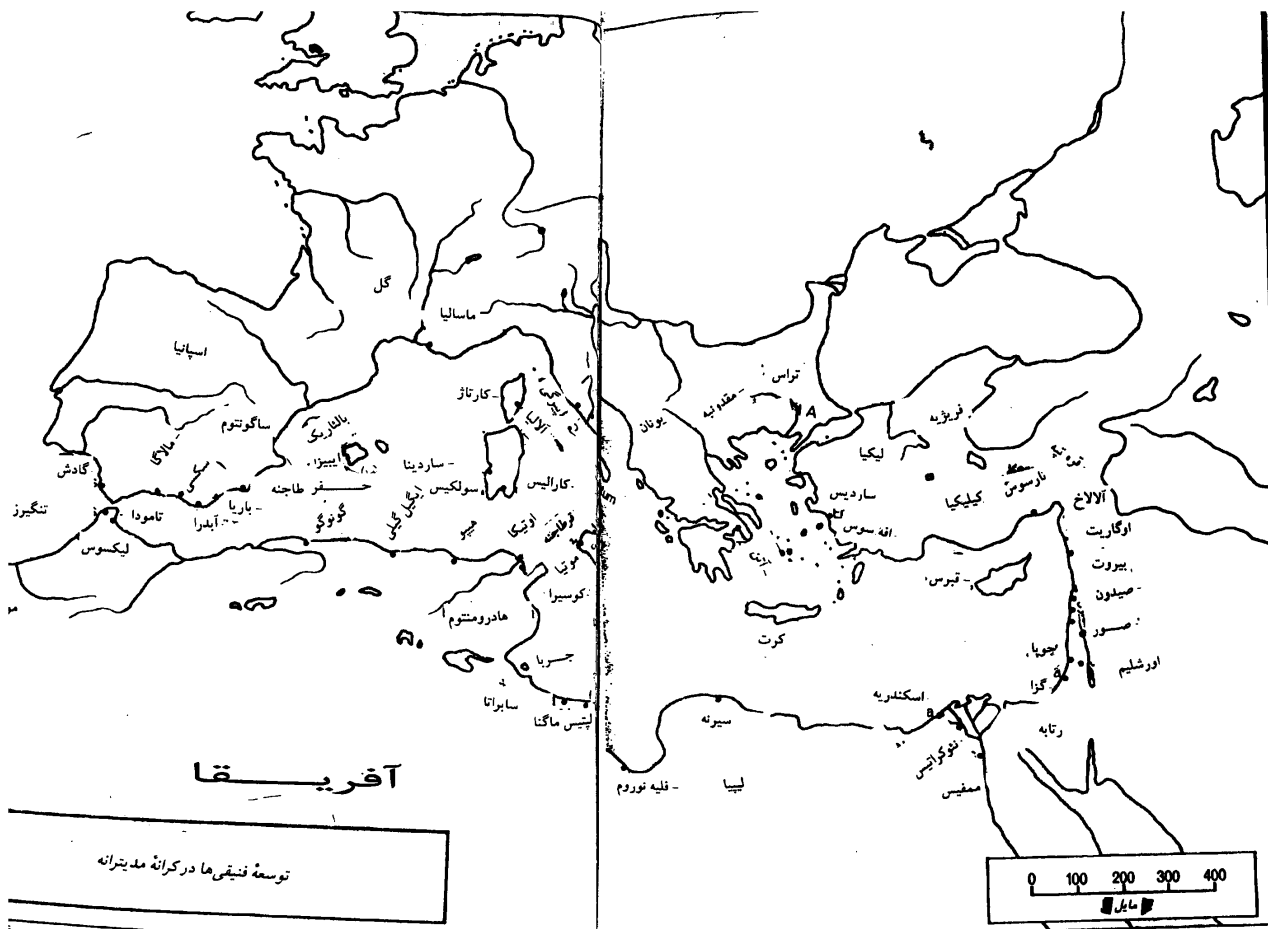


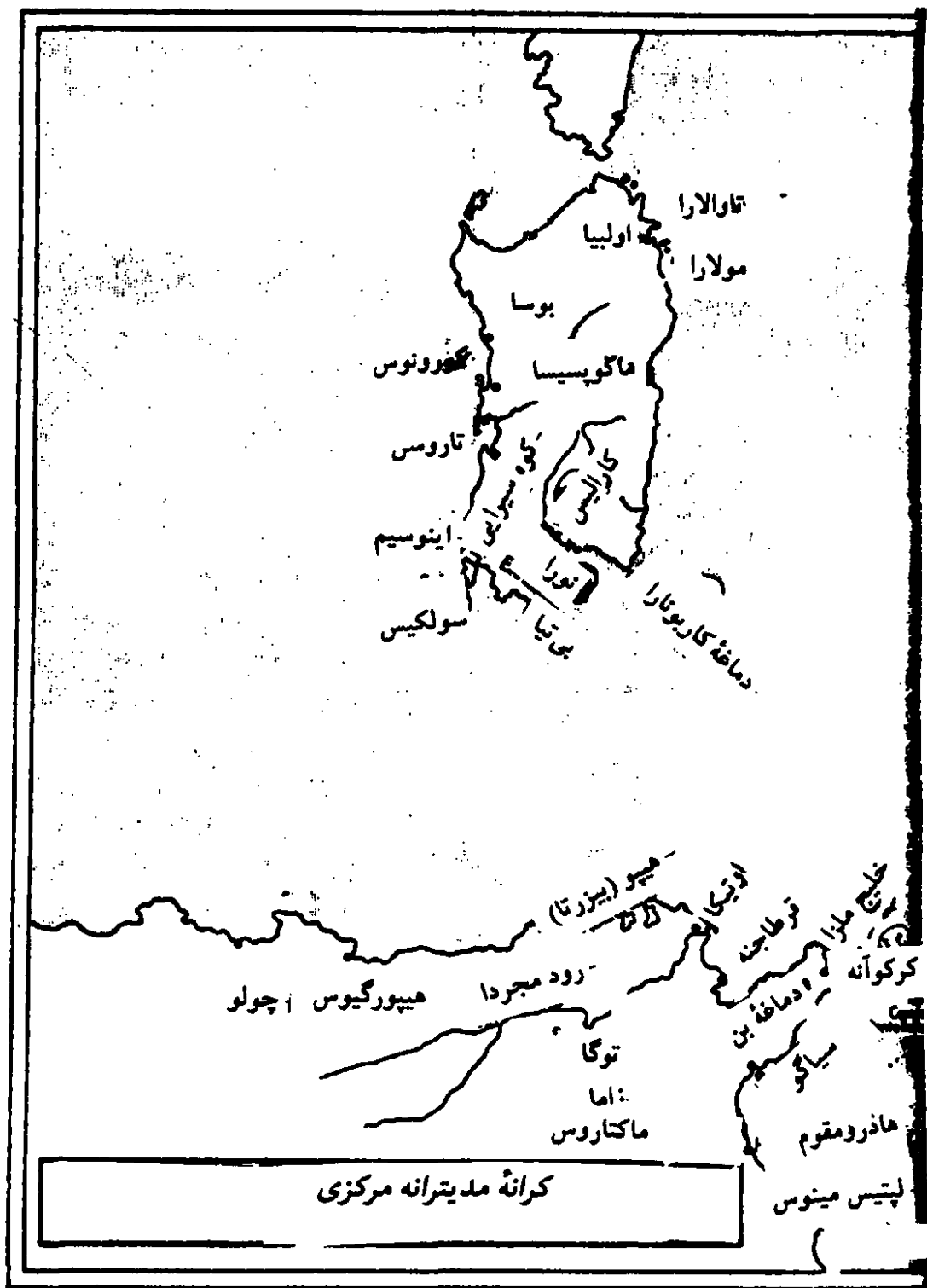


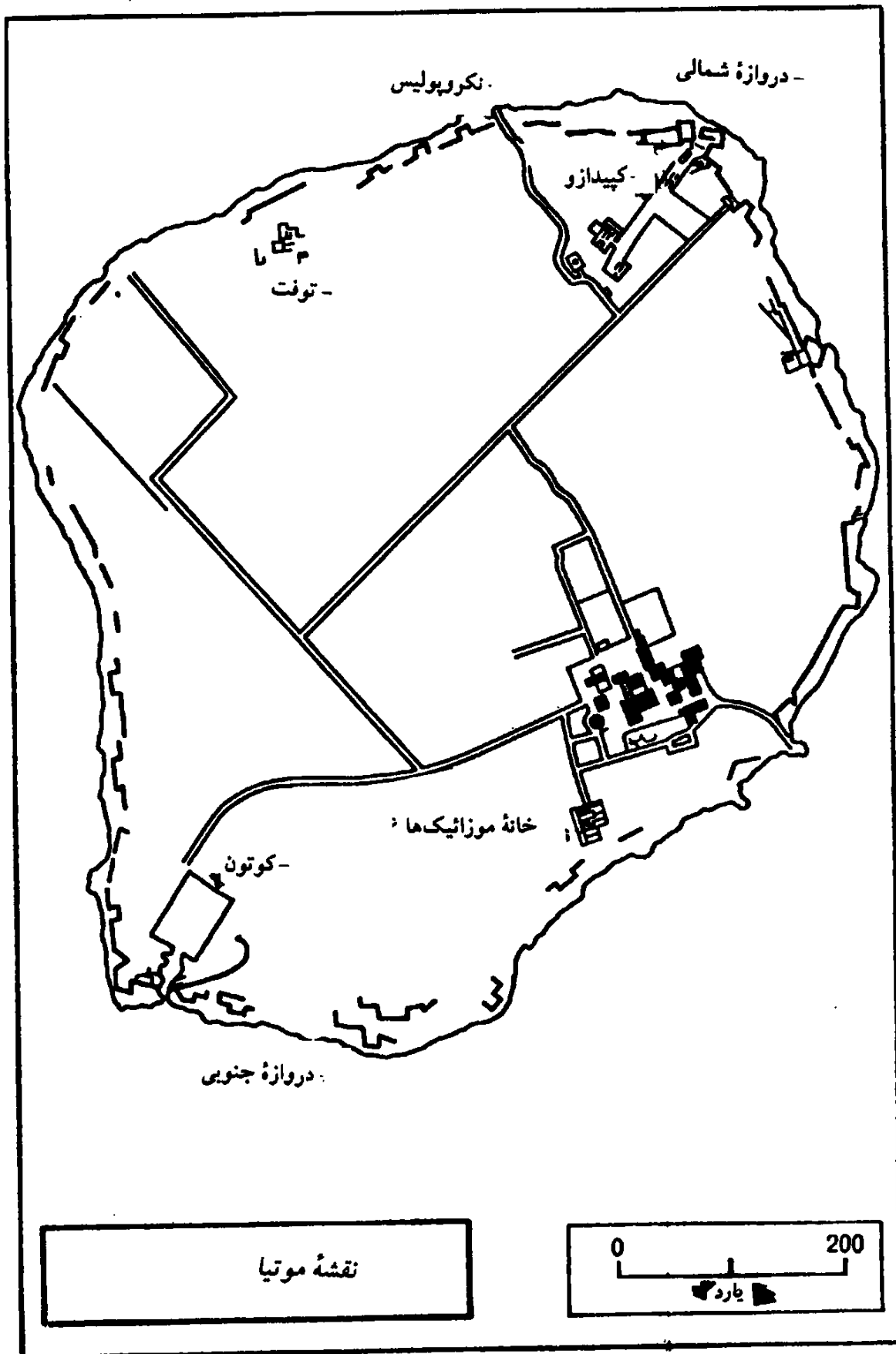


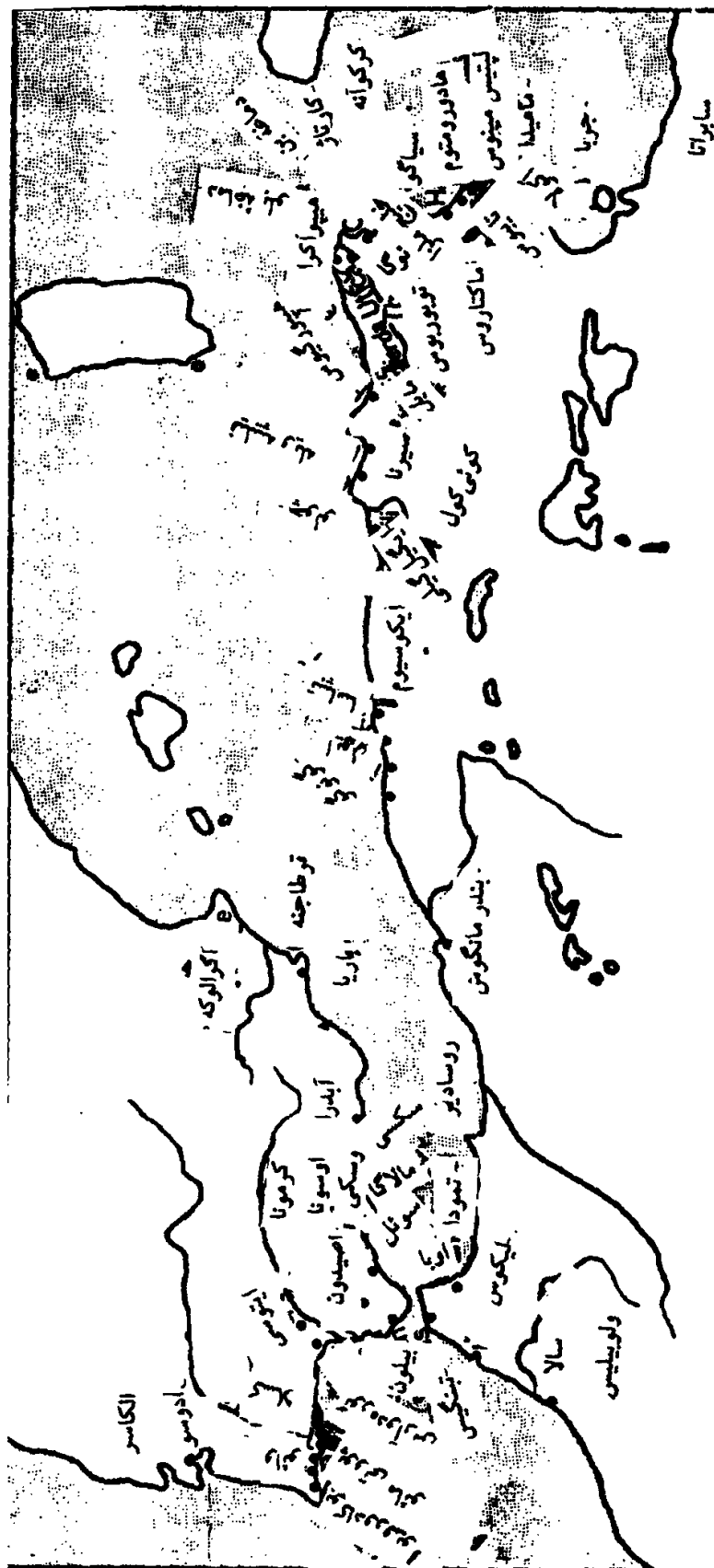
آفریقا

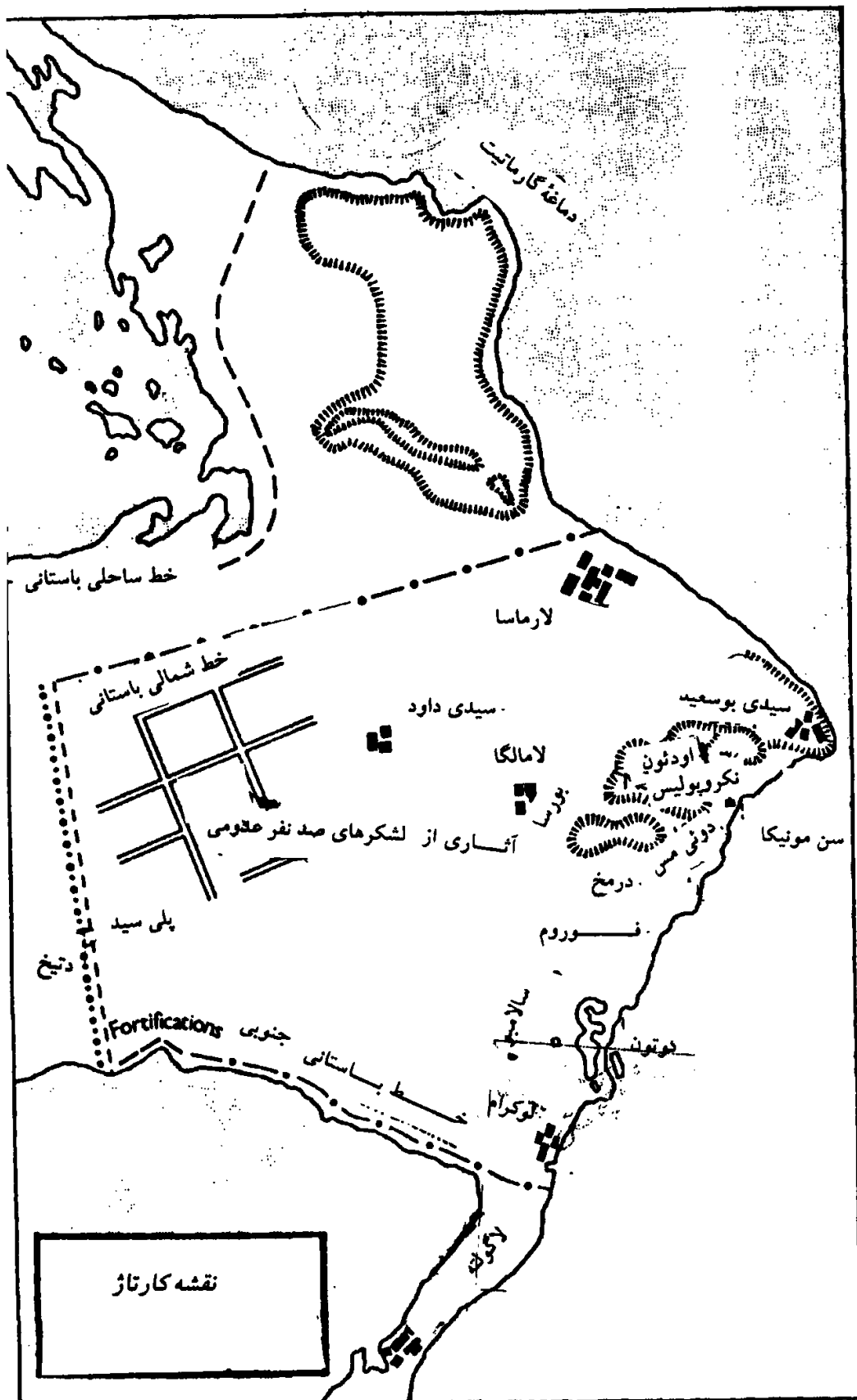
توسعه فنیقی‌ها در کرانه مدیترانه











شرح حال و آثار ساباتینو موسکاتی

ساباتینو موسکاتی، استاد زبان و فرهنگ سامی در دانشگاه رم، و عضو فرهنگستان ملی باستان‌شناسی Lincei و Pontifica. او همچنین به عنوان استاد مدعو در دانشگاه مدرسه دینی پاسیفیک، کالیفرنیا و دانشگاه ویلز و در بسیاری از دانشگاه‌های اروپا، آسیا، امریکا تدریس کرده است. ایشان معاون افتخاری انجمن افریقایی – آسیایی و به عنوان مدیر سازمان Istituto di studi del vicino oriente بوده‌اند.

پروفسور موسکاتی، کاوش‌های باستان‌شناختی در فلسطین، سوریه، ساردنیا، سیسیل و مالت به عمل آورده‌اند. کتاب‌های ایشان که به زبان انگلیسی انتشار یافته است عبارتند از:
Ancient semitic civilisations, the semites in ancient history, historicul art in the ancient near east, and an introduction to the comparative grammar of semitic languages.